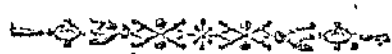
غلطنامہ جلد اول ترجمہ حدائق



صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۷	متجاو	متجاوز
۹	۷	غشیان	غثیان
۱۵	۳	الرہ	اگر
۱۸	۷	قسنج	تشنج
۲۶	۱	بابول	بابون
۳۵	۴	ایپیوسکو	ایپیوسغا
۴۳	۱۴	پرکند	پاک

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۱۴	پس	پس
۴۸	۴	پس	پس
۵۰	۱۲	ہچتس	ہیچتیں
۵۶	۱۷	بالم	سلکہ
۵۸	۱۲	غلب	غالب
۶۴	۵	سکاف	سکاف
۶۴	۴	سپاہد	سپاہد
۶۶	۱۲	حیرہ	حیرہ
۶۹	۱۴	حبیرہ	حبیرہ
۷۵	۶	زبراحہ	وبراحہ
۸۳	۳۰	وقث	وقت
۸۵	۳	مذکو	مذکور
۸۶	۳	رحم آو	رحم آو
۹۶	۲	مستبیل	مستیقظ
۱۰۷	۳	تحیر	تاخیر
۱۱۹	۱۴	مخلف	مخالف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۳	اچه	[illegible]
۱۷۸	۱۴	پس	ویس
۱۸۳	۱	یاب	یک
۲۰۳	۱۳	مسخبرو	مسخبوم
۲۱۳	۹	نشستن	نشستن
۲۱۴	۹	مقبل	مقابل
۲۱۵	۹	شدن	شد
۲۱۶	۱۳	مرجو	ترجو
۲۳۱	۱۳	قلیه	قبله
۲۳۲	۱	قلیه	قبله
۲۳۶	۹	نمیشود رغیر	نمیشود درغیر
۲۷۲	۱	یلی	یکی
۲۷۲	۲	سخم	منجم
۲۷۴	۴	سجذه	سجده
۲۷۶	۳	سحابیه	سحابیه
۲۸۹	۱۹	دران جایز	درآنجا جایز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۰	۱۰	لس	پس
۲۹۱	۱۲	مغتر	مختصر
۲۹۱	۱۵	احکام مذکوره	موجب احکام مذکوره
۲۹۱	۱۶	موجب درحق مسافر	درحق مسافر
۲۹۳	۲	حره	حجه
۳۰۳	۴	تکام	تکلم
۳۱۶	۱۱	مانه	مانده
۳۴۰	۸	مرایه	مراید
۳۴۲	۵	احتثات	احتلاف
۳۴۳	۵	ارتثاع	ارثمات
۳۴۳	۶	ارتثات	ارتثاث
۳۴۳	۹	ارتثارت	ارتثاث
۳۴۳	۱۰	ارثاث	ارتثاث
۳۴۳	۱۷	دارتثات	ارثاث
۳۴۴	۳	ارتثات	ارتثاث
۳۵۱	۸	درس زکوة	پس زکوة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۱	۱۴	حتی	حتّی
۴۰۶	۱۷	پنج	پنج
۴۰۸	۵	نبانیکه	نباشیکه
۴۰۸	۸	کاوا	کاوان
۴۱۱	۵	لردو	گردو
۴۲۵	۱۴	ناان	گماان
۴۲۸	۱۹	بتده	بنده
۴۳۰	۹	*مسئله۲*	*مسئله۲۲*
۴۳۱	۱۷	دبقدر	بقدر
۴۳۱	۱۷	شرع	شرع
۴۳۵	۲	صدق	صدقه
۴۴۴	۹	صحیح	صحیح
۴۴۵	۱۴	لست	است
۴۴۶	۱	روزهاي	روزاي
۴۵۴	۱	ل	ک
۴۹۹	۵	مه کردتن	بوسه کردتن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۱	۱۴	بدرلو	بدلو
۴۷۱	۱۷	طبعیت	طبیعت
۴۸۴	۶	چه دربهاری	چه بهاری
۴۸۹	۶	قنی	فانی
۴۸۹	۱۰	ورا	زیرا
۴۹۲	۱۷	ررز	روز
۴۹۳	۱۵	زمضان	رمضان
۵۰۳	۱۲	اگر ؟ر	اگر پدر
۵۰۵	۸	مصمون	مضمون
۵۰۹	۹	بیرزه	دروزه
۵۲۵	۱۵	مضط	مضطر
۵۳۳	۷	بجبت	بجهت
۵۳۶	۷	درشروع احرام	شروع در احرام
۵۵۸	۱۱	نها	نهازه
۵۵۹	۱	مشویدکر	مشویه
۵۶۲	۴	تباپند	نپاپید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۴	کہیں	وکہیں
۵۶۶	۱۰	درصت	درصت
۵۶۷	۷	[illegible]	[illegible]
۵۶۸	۱۴	مردست	مردستہ
۵۷۲	۶	دصو	وضو
۵۷۶	۱۶	درس	دریں
۵۸۴	۱۳	آدوردں	آوردن
۵۸۷	۶	رمعن	روغان
۵۹۸	۵	محل	محلے
۵۹۳	۱۷	دک	ذکر
۶۰۹	۱۷	پسرے	بسوے
۶۱۲	۱۶	البحہ	البحیرہ
۶۱۲	۱۶	لواف	طواف
۶۲۱	۳	مخار	مختار
۶۳۰	۱۱	یکسر	یکدم
۶۴۲	۹	لہ	کہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦۴٢	١٠	لمي	كبهي
٦۵۵	٢	قبل زغروب	قبل از غروب
٦۵۵	٩	بري	كهي
٦۵۵	١۴	نهير	خبر
٦۵٣	١۵	حلغ	چلق
٦۵٧	١	فهوءن	نبودن
٦٦٦	١٦	هردرا	هردور
٦٧٦	١٧	الجاوه	كنبانه
٦٨٦	١٣	ذات عرف	ذات عرق
٦٨٧	١٠	كوفي	كوفي
٦٨٨	٨	عزمت	عزيمت
٧٠٦	١٧	احضار	احضار
٧٠٧	١٧	وپس	پس
٧١٩	١٣	خواشد	خواهد شد
٧٢٠	١	معين	معين
٧٢٣	١٢	لهنا	لهذا

بسم الله الرحمن الرحیم

بدایت هدایت شرع اسلام بکتابی است مبرا از احکام مصدر
بحمد شارع علام موشح بنعت سید انام علیه وعلی آله واصحابه
الصلوة والسلام که استنباط فروع از اصولش باجماع امت فوق
سنت وقیاس است ونهایة التحقیق محققان وغایة البیان
مدققان بسلوک مسلک شرح فرایض وواجبات آن از آبد تا پایان
بادیه حیرت ویاس وخلاصه قواعد ونقایه ضوابطش جامع
رموزیست که ایضاح کنز دقایق آن بتبیین حقایق صورت
نگیرد و در غرر محیط ناپیداکنارش به بحر رایق تقریر ونهر فایق
تحریر وسعت نپذیرد وغیر وقایت صیانت ایزدی ضبط روایاتش
لا ممکن بل محال وجز عنایت خبیر وفتح قدیر عروج معارج
الدرایة آن از قبیل وهم وخیال لاجرم کشف رموز الحقایق او امر

بحقیقت از حل معضلات شروح مبسوطه مبرا است و مطلب یابی از حواشی
نادی مطلب از کسب مصابیح متون مختصر معرا بقدر راجح
معدن الصفا یعنی سیدمرحوم علیه آن میر کافی بر سادات
جامعش بتهذیب سر صغیر و کبیر راه چون پای سعی نطی بسس
و قرار این وادی لنگ است و دست اجتهاد از وصول دامن مقصود
کوتاه و در مسلک لاجرم بفتوای معتبر جز از قید تصریح و ترجیح
وا رستن و ما بعد متاخرین قائل به تقلید سلف و خلف دیگر دین
یعنی بدرجه استحسان بل وجوب بود و بنا بر تکثر امور
دنیه از عبادات و معاملات مسلز احتلافات اعتقادات بپاس
مراحم شرعیه سررشته آداب از دست دادن مکروه بلکه
تا جایی بر حرام دانسته سلوک طریق مباح اطباء ره مدعا
پرداخته شد در مرا پای صهبا برضای کهران معاش کیش
بر تواند از ماده که هرگاه در سنه ۱۱۹۰ هزار و صد و نود هجری ولایت
جنت البلاد بنگاله بعروج معدلت و نور بصیرت نواب گورنر جنرال
عماد الدوله مستر وارن هستینگس بهادر جلادت جنگ منور بود
قاضی القضاة مولوی علام یحیی خان بهادر با تعلق و مولوی تاج الدین
بنگالی و میر محمد حسین ایرانی و مولوی سربخش الله

سنهیلی حسب فرمان نواب معزی الیه هدایه عربی را بزبان
پارسی بترجمه آوردند و کپتن هملتن صاحب یکی از ملازمان
سرکار دولتمدار کمپنی عالیشان انگریز سوای جلد
اول عبادات سه جلد دیگر را بانگریزی ترجمه کرد و ظاهر حال
برین دال است که ترجمه تمام کتاب باتفاق هر چهار کس
خصوصا باطلاع قاضی القضاة و مولوی تاج الدین مرحومین
نشده از ینجهت بسیاری از دلایل نقلیه و عقلیه سیما انچه از
عربیت فی الجمله تعلق دارد در ترجمه فروگذاشت گردیده
و بمقتضای سهو و غفلت که لازمه بشریت است در بعض مسایل
خطاهای نمایان بظهور پیوسته ورنه قاضی القضاة و مولوی
تاج الدین مرحومین از فحول علمای وقت بودند و بعض مقام
باتفاق هر چهار کس بخوبی ترجمه شده است که
قابل تحسین و آفرین است و از انجا که مستر هملتن در ینملک
ترجمه بعض جلد دوم باعانت بعض شیعی المذهب و ترجمه
باقی در لندن بلا امداد کسی از فضلا کرده لهذا اد رشوح حال
امام اعظم نعمان ابن ثابت ابو حنیفه کوفی رح مطاعن بیجا و
بیبیان که تمیا بنجگانه اصول که مبسوط و جامع کبیر و جامع صغیر

و زیادات وسیر است غلطهای فاحش واقع شده و در ترجمهٔ
مسایل هم خطاهای کثیر راه یافته مثلا در کتاب الجنایات
باین مسئله که اگر کسی کسی را خفه کند نزد ابیحنیفه رح برو
قصاص نیست و نزد صاحبین رح قصاص واجب است ترجمه کرده
که اگر کسی کسی را غصه دهاند و حال آنکه خفه عبارت
است از کشتن کسی با فشردن گلو هرگاه در سنه ۱۲۲۱ هزار
و دوصد و بیست و یک هجری تمام ممالک هند و بنگ و دکن زیر
حکومت اولیای دولت انگلشیه درآمد و ریاست عامهٔ ولایت قلمرو
و تجدید مراسم کهن و بنیاد قوانین نو بذات همایون یوسف
صورت موسی سیرت عیسی حلم ادریس علم لقمان هنر سلیمان فر جم شوکت
علی همت ملک بخش ممالک ستان بهرام احتشام کیوان
توان موسس قوانین نصفت و عدالت مشید ارکین عظمت و
جلالت زود مهر دیر کین عاقبت اندیش امن بین جویای نام
و ننگ مجموعهٔ دانش و فرهنگ مقدمة الجیش جنود فتح و ظفر
رعایا دوا و غربا پرور انسان العین چشم دانش و بینش عین الاعیان
انفس وارواح آفرینش طد رنشین محفل عز و برتری زینت ده کج
کلاهی و گوهری سرچشمه جود و سخا منبع بذل و عطا رفیع

القد سمو المناقب گورنر جنرل سرجارج هلیرد بارلو صاحب
ادام الله اقباله و انجح آماله رونق بخش بود و صاحب عالیقدر
سامی مراتب خدیو کشور سخن سنجی شهنشاه ملک معنی
یابی بحر زاخر در علوم عقلی و نقلی قاموس محیط آلی فنون
فرعی و اصلی گوهر کان فصاحت جوهر جان بلاغت استاد
بوعلی و بونصر ارسطوی وقت افلاطون عصر زینت بخش دولت
سرمدیه انگلشیه مجدد قوانین ملت قدیمه عیسویه آبرو
بخش خاکساران هواخواهان آتش زن دودمان ظلمه و
ستمگاران مربع نشین چار بالش دولت و اقبال دست گزین
مصقل انجاح آمانی و آمال نایب مبدا فیاض در فیض گستری
سایه رحمت رحمان در رحم آوری ناسخ نام کسری و حاتم بعدل
وسخاوت ماحی نشان افراسیاب و رستم در تهور و شجاعت
حق گذار و حق پژوهی که سوای تعریف خبر که احتمال صدق
و کذب است لفظ ناراستی بر زبان حق ترجمانش نگذشته
و بجز تحقیق لغت حرف لغو پیرامون دهان صدق تبیانش
نگشته دیده صور توهمات و اشکال تخییلات را با وقعه ذهن
ثاقبش همان نسبت هست که خفاش را با صاعقه محرق و ظلمت

جهل ونادانی را بمقابل شعله رکارتش بعنه علاق تاریکی
شب ظلمانی بشمس سارقسا اگرنه در ظلمت آبسادشاه
نمرطلعتش تا بمدد ارباب علم وفضل که مانند ذرات در حضیض
گمنامی ناکام بودند بالا وپر طیران بدرادج مدحاکساده بفوز
ابدی چون رسند بدی وسب بره جستهان کوتاه بین که بقوت
جهل ونادانی سراستکبار بغرقد فرقد مسودند حجاب نومیدی
برچهره مقصود کشیده رحتی ادبار بشب نامرادی چگونه کشیده ندی
اگر جسم مجسم را روح مجرد گویم رواست ومرتبه عقل
هیولانیش را درجه عقل فعال خوانم سزا آبای علوی را اینچنین جوهر
فردی در صلب تاثیر برنخورده وامهات سفلی چنین فرزندی
درکنار تربیت نپرورده مرکز علمای آفاق مجمع مکارم
اخلاق مقبول حضرت واهب المواهب خداوند خدایگان
جهان مهر و ر ت شار نشتی صاحب ادام الله اقباله وجعل الی
کل خیر مآله رونق افزای محکمه عدالت صدر نظامت
بود بتقریب تعهد احکام رفتار ای مقدسات عدالت
دیوانی ونظامت از کتب معتبره نقه آنجناب را سیر ترجمه
انگریزی هدایه بمطالعه فارسی وعربی آن اتفاق افتاد

و بمقتضاي حميت ذاتي كه اكثر مسايل فقهيه در حافظه كامنه
آن جناب محفوظ بود بر غلطهاي ترجمه فارسي هدايه و انگريزي
آن اطلاع دست داده تصحيح ترجمه فارسي كه درستي
ترجمه انگريزي وابسته آن بود پيش نهاد خاطر دريا مقاطر
گرديد و اين اضعف الخليقه بل لاشيء في الحقيقه سرگردان
باديه جهل و ناداني محمد راشد ابن ضياء الدين محمد بردواني
عفي الله عنهما كه بعد تحصيل و فراغت از علوم ضروريه مرسومه
بجناب مستطاب آن در مكنون بحر دانش و بينش و كوكب دري
فلك محيط آفرينش بشيوه تلامذه زمان منسلك و تربيت پذير بود
و حسب التكرار يك مسئله علمي فوايد هزاران مسايل از هر نوع
برميداشت و تا قرني از مايده پرفايده آن حاتم زمان
كه دل رباي وظايف بوده اوقات چاشت و شام را با جمعي كثير
از ايتام و بيوگان عيال خود بفراغت بسر مي برد و بمساعي
جميله اش بعهده مولويت عدالت پادشاهي سوپريم كورت
و ترجمه فارسي و بنگله عدالت ديواني صدر و نظامت مقرر بوده
و بعد از آن بمقتضاي فيض بخشيهاي آن فياض بتقريب عهده مفتاي
عدالت سربلندي يافت مخاطب باين خطاب شد كه ترجمه هدايه فارسي

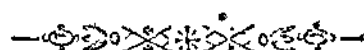
تصحیح بکنی این قلیل البضاعت آن امر را سرمایه فوز جاودانی
دانسته الفاظ مشتمله امر را ماده تاریخ یافته فورا انکشف
اجابت نموده بهواده جناب خداوندی اجرا اد ابتدای ترجمه
فارسی انگریزی بنواب گورنر جنرل موصوف که شمه
از خوبیهای ذاتی و صفاتی آن والا نژاد بالا گذشت اطلاع کرده
عبارت تصحیح فارسی و حاشیه آن بتوسط این حقیر بدست آویز
تعمیم فواید علمی که طالب العلمان عربی خوان را بتسهیل مطالب
هدایه عربی و فارسی خوانان اینملک را که بهره از عربیت
ندارند بدانستن مسائل و دلائل آن و صاحبان عالیشان انگریز را
بانفاذ احکام مقدمات مرجوعه عدالت دیوانی و نظامت بکار
آید طلب فرمود نواب معزی الیه که مروج قوانین علوم و رسوم است
بلا توقف بنظر استحسان در آورده مؤنت تصحیح و حاشیه آن
برحرانده عامره حواله کرده اجازت داد چنانچه این قلیل البضاعت
بعد سیم العیبت ترجمه جلد اول که مترجمان سابق رعایت عهدهٔ
مترجمی که عبارت از ابقای معنی و تغییر الفاظ است مطلقا نکرده
بودند بطور معهود که لازمه ترجمه است کرد و درسه جلد دیگر
که ترجمه آن با تحریری [illegible] نبود بپاس اینکه از تغییر ترجمه فارسی

ترجمه انگریزی بالکل ناقص خواهد شد وحکم جناب خداوندی
بود که حتی الوسع در ابقای آن کوشش ترجمه سابقه را بحال
داشته همین التزام کرد که دلایل و مبنا بل متروکه اصل را
الحاق کند و هرجا که در اصل مطلب غلطی است تصحیح آن
نماید وبشرح مطالب دقیقه آن عبارات شروح بقدر ضرورت
الحاق کند تا طالب العلم هدایه خوان را بتحصیل عربی سه دی
رسد وفارسی خوانان و صاحبان حالیشان بفهم مطالب آن محتاج
بشروح وکتب دیگر نشوند ووجه فرق میان اصل ترجمه
والحاقات بدینگونه صورت بست که آنچه در هدایه عربی
مذکور است ترجمه آن بحروف عربی وآنچه ملحقات است
بحروف فارسی در قالب طبع آورده شد واکثرجا در اواخر
ملحقات نام شروح مثل عنایه وکفایه و غیره مندرج
گردید تا درمیان اصل عبارت کتاب ولاحق بران فرق باشد و باید
دانست که صاحب هدایه شیخ الاسلام برهان الدین ابوالحسن علی
بن ابی بکر مرغینانی راکه وفاتش در سنه ۹۳ هـ پانصد و نود وسه
وقوع یافته درهدایه بشرح بدایه که هم از مصنفات اوست اد بهالست
که دانستن آن بر طالب واجب است یکی از آن این است که هرجا که

کیفیتیست که این حدیث معمول است بر فلان معنی مراد از آن نیست که اهل حدیث آنرا برآن معنی حمل نموده اند وهر جا که میگوید که بجهت معنی که من آن را برآن حمل نمودم مراد از آن این است که صاحب هدایه آن حدیث را برآن حمل نموده نه اهل حدیث واز داب او است که روایت خود را علم از سنت واثر که ثابت است بقول صحابه رض احدیث میگوید وشافعی فرق نمیکند درمیان خبر واثر ودر جواب اما قالوا ذکر نمیکند باعتماد ظهور معنی ودر این وصلیه وارا قرومیگذارد ومراد از فقه دلیل عقلی میدارد ودرمعنا یلیکه اختلاف است میان امام اعظم وشافعی یا امام یا صاحبین یا زفر دلیل شافعی وصاحبین یا زفر را اول می آرد دلیل امام در آخر شبه بشرحی می نگارد که جواب اد له شافعی وصاحبین وزفر از آن حاصل میشود وهمراه راضی بجواب اخبر است پس هرجا که دلیل صاحبین را آخر ذکر کرده امت رضای او بآن قول اخیر بساید فهمید وار قال العبد الضعیف خود را مراد میگیرد لیکن کتاب هدایه برای تعظیم صاحب هدایه بجای لفظ قال العبد الضعیف قال رحمه الله یا قال رضی الله عنه مقرر کرده اند وصاحب هدایه لفظ متکلم را برای احتراز از صیغه

انسانیت ذکر نکرده است و از داب او است که مسایل قدوری را
اولا ذکر میکند و بعد از ان مسایل جامع صغیر را ذکر نوعی
مخالفت در عبارت قدوری و جامع صغیر باشد عبارت جامع صغیر را
بتصریح ذکر میکند و از داب او است که جواب سوالات را بلا ذکر
اسوله بطور دفع دخل مقدر ذکر میکند و از قیل و قال می پرهیزد
و مرویست که صاحب هدایه کتاب خود بسیزده سال با تمام
رسانیده و در این مدت صایم بوده و هرگاه خادم او در این مدت
شراب و طعام برای وی می آورد میگفت که آنجا بگذار و راه خود پیش
گیر و بعد از آن آن را بر فقیری تصدق میکرد و در اخفای صوم میکوشید
و زاهد و متورع بود لهذا کتاب او مقبول و منتفع به شد و از انجا
که انسان ضعیف البنیان مسابق سهو و نسیان است و طریق
مدعا را ذکر بود و مغالب لاجرم اکثر بطی آن پای اندیشه
را لغزشی رسد و دامن فکر را از خار وهم آویزشی توقع از بزرگان
والا فطرت آنست که بچشم انصاف نظر نموده و از جرایم
در گذرند و العذر عند کرام الناس مقبول

بسم الله الرحمن الرحیم



حمد و سپاس بیقیاس معبودی را سزاوار است که قدمهای بالغ
اندیشه در راه طاعتش از طی کردن بست و بلند اصول و فروع
درمانده و رفتار و عقلای معرفت پیشه را در وادی جستجویش
پای تعقل در عقال حیرت گرفتار شکر نعمتش که بر سایر افراد
کاینات بی‌ازل فرض عین است بواجبی ادا کردن متعسر و
کشیدن دامن ادراکش که ورای طاقت سرپنجه اجتهاد
است بدرازدستی معقول و منقول متعذر بود نا محدود
تحفه درگاه صدرنشین مسند اصطفا است که اتباع سنت
سنیه اش وصول رحمت یزدان را وسیله است و چراغ عالم افروز
شریعتش را از زینه صبح قیامت قندیله شرایف الصلوة و کرایم
التحیات علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار اما بعد برآینه

ضمیر دبیاچه آرایان دفتر دانش و بینش و مرآت خاطر رخشنده
کمایان سواد مضمون مجموعه آفرینش مسلم میگردانند که
کشور نزهت پرور بنگاله از روزیکه بانواب فرمان فرمائی
نواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر وارن هستینکس بهادر
جلادت جنگ منتظم و مستقر گردیده است همت والا
همت او مصروف و معطوف بر آنست که حراست و پاسبانی
بلاد و انتظام مهمات عباد بر وجهی صورت انعقاد یابد که
عموم خلایق در ظل عدالت از تاسیس آثار شدت و محنت
آسوده بال و مرفه الحال بوده ابواب بیداد و ظلم بر چهره انام
از خواص و عوام بسته و ریسمان دراز دستی متعدیان طریق
حق مقطوع و گسسته گردد و چون حصول این مامول بدون شرع
مقدسه نبوی و اوامر و نواهی ملت مصطفوی استکمال نمیپذیرد
بنا بر آن این روشناس کشور جهول وابر وا مستهر بعلام یحل
مامور و ما دون گشته که ترجمه عربیه علم فقه علی الخصوص
کتاب مستطاب هدایه را که روایت دهد و اعتبار
اعتبار بود باتفاق مولی تاج الدین و میر محمد حسین و
ملا شریعت الله از زبان تازی بمحاوره عجمی منتقل

ساز دکرچه انچه بمعاضدت ایشان همت بر گماشته چند انکه
گنجایش داشته نقش الفاظ عربی را بعبارت مانوس فارسی
بر داشته هدایه فارسی بنام گذاشته و هدایه فارسی
بپرایه انجام یافت تاریخ اتمام آنست اگر چشم بصیرت
باز و دماغ انصاف سازاست از فضایل این کتاب همین بس
که عموم الناس را احتیاج بدان حاصل و فواید و منافع آن
شامل خواهد بود بر سیاران این گلشن فیض مسکن مختفی
و محتجب نماند که در القای ایراد مسایل هر جا که لفظ
شیخین مذکور گشته مراد ازان قدوة المجتهدین امام ابوحنیفه
وارشد تلامذه او امام ابو یوسف رحمهما الله تعالی و آنجا که
کلمه طرفین نگارش یافته غرض ازان اسم سامی امام ابوحنیفه
رحمة الله علیه و امام محمد است که نسبت استفاده و بشیخین
می پیوندد و مقصود از لفظ صاحبین هر دو تلامذه اند رحمهما الله
تعالی توقع از مکارم اخلاق ناظران این اوراق آنکه اگر در
مرور پست و بلند این مرحله در اثنا پای اندیشه از جای رفته
باشد در طریقه خورده گیری بیمحابا نتازند و انگشت نمای
طعن و ملامت نسازند و بالله التوفیق



بسم الله الرحمن الرحیم

جمیع حمد ثابت است خدای را که بلند کردانید معالم علم
واعلام آن وظاهر کرد شعایر شرع واحکام آن معالم جمع معلم
است بمعنی نشان که بر راه نهند ومراد ازان اصول شرع
است که مدارک علم شرعیست واعلام جمع علم است
بمعنی جبال وکوه ومقصود ازان علما است وشعایر جمع شعیره
است بمعنی انچه بروی نشانی باشد ومراد ازان اسباب
وعلل وشروط وعلامات است واحکام عبارت است از حل
وحرمت وصحت وفساد ومبعوث کرد رسل وانبیا را علیهم الصلوة
والسلام که بسوی راههای حق هادی اند وخلیفه آنها کرد
علما را که بسوی روش سنتهای آنها داعی اند وسلوک میکنند
در چیزیکه مروی نیست از انبیا طریق اجتهاد را درحالیکه

طلب رشد میکنند در آن از او تعالی که راه راست را
وخاص کرد اوایل مجتهدین را که ابوحنیفه واصحاب ویست
توفیق داد که وضع کرده بنیاد نهاد بنای خود مسائل
را از قسم جلی و خفی که عبارت است از مسائل قیاسیه و
استحسانیه ولیکن حوادث متعاقبه از نوع است یعنی پی
در پی می آید ونکو میکند از نوازل یعنی از واقعات که بر سر
مسائل موضوع یعنی جوابهای منقوله از سلف در آن کافی
نیست وشکار کردن سوارد یعنی وحشیان رمیده با فروختن
آتش از موارد و برودگاه آبها است یعنی احکام مستخرجه
حاصل میشود از اصول چنانکه شکار کرده میشود از فرودگاه
آن آب وقیاس کردن با مثال از صنعت رجال است یعنی
کار مردان کامل و آن صنعت حاصل میشود موقوف بر ماخذ در
حالیکه گرفته شود آن را بواحد که بنا بهای پیش همه
بنا بها است یعنی قیاس احکام بر نظایر آن کار کامل ان
است ومیت بود آن کار مثلا سعی تن باخذ اصول کمال مضبوطی
و استحکام بود رسیتیکه وعده کرده بودم من در ابتدای کتاب
بدایة المبتدی باکه بگرد تقیدا سرح آن که بپای آن هم کفایه

المنتهي پس شروع کردم در ان حال آنکه وعده مسوغ است اعني
روا میدارد واقدام وامضاي آن را بعض مساغ وروا داشتني
چه وعده محرز ایفا است نه موجب آن وهرگاه قریب شد بآنکه
حاصل شود مرا از ان فراغ دریافتم در ان شرح اندکي از اطناب
وترسیدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس برگردانیدم
عنان وعنایه اعني قصد ظاهر وباطن خود بسوي شرحي دیگر
مسمي بهدایه وبتوفیق خدا جمع خواهم کرد در آن عیون
روایت ومتون درایت اعني روایات مختار علما ومعاني مرویه
ونکات متینه درحالیکه خواهم گذاشت زواید را در هر بابی
واعراض خواهم کرد ازین قسم اطناب که در کفایة المنتهي شده
معهذا شامل خواهد شد این شرح بر اصول وقواعد که منجر و
کشیده میشود بر آن فصول اعني بسبب ایجاز هیچ از اصول
وقواعد وفصول ومسایل متروک نشود ومیخواهم از
خدا ایتعالی که توفیق دهد مرا باتمام آن وخاتمه من به نیکبختي
کند بعد اختتام آن پس هرکسیکه برتري کند همت او
بسوي زیادتي وقوف واطلاع رغبت کند در اطول واکبر که
کفایة المنتهي است وکسیکه عاجل الوقت است اقتصار کند

برایشان را قدر اعنی هدایه و مردمان را در چیزهای مرغوب
روشهای نوع بنوع است در روشهای نیک اند و بعد از آنکه غیر
به رغبت صاحب کرده بودم در خواستند از من بعض برادران شده
املا کنم بر آن پیامت بهره دوم پس شروع آن کردم حال آنکه
استعانت میکنم از خدا بتوفیقی چیزیکه قبول آن میکنم
و تضرع میکنم بسوی خدا در آسان کردن چیزیکه قصد آن
دارم بدرستیکه او تعالی آسان کننده هر عسیر است اعنی
مشکل و بر هر چه میخواهد توانا و قدیر و بقبول کردن تضرع
جدیر اعنی لایق خدا است بسنده ما و بهتر وکیل

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الطهارة و آن در لغت بمعنی تنزه و پاکی است از نجاست حقیقی و در شرع بمعنی تنزه و پاکی از مطلق نجاست است حقیقی باشد یا حکمی * مسئله ۱ * فرموده خدای تعالی که ای مومنان وقتیکه قصد نماز کنید پس غسل کنید رویهای خود را و دستهای خود را تا مرافق اعنی ارنج و مسح کنید سرهای خود را و غسل کنید پایهای خود را تا هر دو کعب پس فرض وضو از روی این نص غسل اعضای ثلثه اعنی روی و هر دو دست و هر دو پای و مسح سر است و غسل بالفتح عبارت است از روان کردن آب بر عضو مغسول اعنی شستن و مسح عبارت است از رسانیدن آب بر عضو بی آنکه روان شود و حد روی از منتهای رستنگاه موی سر تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر است زیرا چه مواجهه

نه انگشت دست غالبا اصل آله مسح است * مسئله ۲ * از سنتهاي
وضو يكي شستن هر دو دست است پيش از در آوردن آن در آوند
آب هر گاه بيدار شود وضو كننده از خواب براي قول عليه السلام
وقتيكه بيدار شود كسي از شما از خواب پس فرو نبرد دست خود را در آوند
آب تا كه نشويد آن دست را سه بار زيرا چه معلوم نيست كه كجا
مانده است دست او در شب و براي اينكه دست آله تطهير است پس
مسنون است ابتدا بتطهير آن و اين شستن تا بند سر دست كافي
است در تنظيف و پاكي دويم خواندن بسم الله در ابتداي وضو
براي قول پيغمبر صلعم وضو نيست آن شخص را كه بسم الله نخواند
و مراد ازان نفي فضيلت است نه نفي صحت و اصح آن است كه
بسم الله خواندن مستحب است اگرچه در كتاب آن را سنت
گفته و اصح آن است كه بسم الله قبل و بعد استنجا خوانده شود
سيوم مسواك چه پيغمبر صلعم بران مواظبت كرده است و اگر
مسواك نباشد بايد كه از انگشت بمالد دندان را چه پيغمبر
صلعم چنين كرده است چهارم مضمضه اعني آب در دهن
جنبانيدن پنجم استنشاق اعني آب در بيني كردن زيرا چه
پيغمبر صلعم بر آن مواظبت كرده است و كيفيت مضمضه و استنشاق

این است که سه بار مضمضه کند و هر بار آب جدید بگیرد و بعد
ازان استنشاق کند همان طور وهمین منقول است از وضوی پیغمبر
صلعم ششم مسح سر و گوش وآن سنت است نزد علمای ما
باآب سر اعنی بقیه آبی که برای مسح سر گرفته شود بخلاف
شافعی رح برای قول پیغمبر صلعم که سر و گوش از جمله سر است
ومراد ازان بیان حکم است نه بیان خلقت هفتم تخلیل ریش
زیراکه جبرئیل علیه السلام بآن امر کرده است پیغمبر را صلعم و
بعضی گفته اند که تخلیل ریش سنت است نزد ابویوسف رح و
نزد طرفین جائز است نه سنت زیراکه سنت اکمال فرض است
ومحل فرض را نه درون ریش محل فرض نیست هشتم تخلیل
انگشتان برای قول علیه السلام تخلیل انگستان کنید تا در آمد
نکند دران آتش دوزخ ونجهت آنکه تخلیل انگستان اکمال
فرض است در محل آن نهم سه بار شستن اعضای مذکوره زیراکه
پیغمبر علیه السلام وضو کرد وشست اعضا را یکبار و
فرموده این وضوئیست که قبول نمیکند او تعالی نماز را مگر بآن و
بعد ازان وضو کرد وشست اعضا را دو دو بار وفرمود که این
وضوی کسیست که دو چند میکند خدا اجر را برای او و بعد ازان

وضوکرد وشست اعضارا سه سه بار و فرمود که این وضوي

منی است وضوء پیغمبرانی است که پیش از من که شنوانه وهرکه

بربین زیاده یا ازین کم کند اعنی آنکه سه بار شستن راسنت

اعتقاد نکند متعدي وظالم است و نهم نیت وضو نزد شافعي رح

نیت در وضو فرض است زیراچه وضوعبادت است پس بدون نیت

صحیح نباشد مانند تیمم ودلیل علمای ما این است که وضوعبادت

نمیشود مگر به نیت لیکن مفتاح نماز میشود بسبب اینکه وضو

است باستعمال مطهر اعني آب بخلاف تیمم زیراچه تراب

مطهر نیست مگر در وقت ارادهٔ نماز و نیز لفظ تیمم دلالت دارد

بر معني قصد که عین نیت است یازدهم مسح تمام سر یکبار

وشافعي رح گفته است که سنت سه بار مسح کردن است با آبهای جدید

باعتبار عضو مغسول ودلیل علمای ما این است که انس رضي الله عنه

وضوکرد وشست اعضارا سه سه بار ومسح کرد سررا یکبار و گفت

این وضوي رسول صلعم است وسه بار مسح که از پیغمبر صلعم مرویست

آن محمول است بر مسح سه بار بیک آب وسه بار بیک آب مسح

کردن مشروع است ومرویست از ابیحنیفه رح وبجهت آنکه فرض

نیست مگر مسح سر واز تکرار مسح بسا است که بمرتبهٔ غسل

میرسد پس مسنون نبود و مانند مسح موزه باشد بخلاف غسل اعنی شستن که تکرار آن ضرور ندارد روا ز دهم ترتیب پس ابتدا کند بچیزیکه ابتدا کرده با مر آن خدا یتعالی و بهما مین اعنی اعضای راست و ترتیب در وضو نزد ما سنت است و نزد شافعیرح فرض است زیرا که در قول خدا یتعالی پس بشوئید رویهای خود را تا آخر آیه فای تعقیب است و دلیل علمای ما آن است که دران آیه حرف واو مذکور است و باتفاق اهل لغت واو برای مطلق جمع است بلا ترتیب و قایران جمله داخل است پس مقتضای آن این است که غسل جمله اعضا بلا ترتیب عقب نصد قیام موجود شود و ابتدا بیامن فضیلت است بجهت قول پیغمبر صلعم که بدرستیکه خدا یتعالی دوست میدارد ابتدا کردن را باعضای راست در هر چیز حتی که نعل پوشیدن و شانه کردن

فصل در بیان سکننده وضو مسئله ۱ هر چیزیکه برآید از دو راه بول و براز شکننده وضواست بجهت قول خدا یتعالی که وقتیکه بیاید کسی از شما از غایط الاید و برای آنکه پرسیده شد از پیغمبر صلعم که سکننده وضو چه چیز است فرمود که هر چیزیکه بر آید از سبیلین وانما شرجد بسبب عموم شامل است

معتاد وغیر معتاد را * مسئله ۲ * بعض شکننده وضو خون دریم است وقتی که با بیرون شده باشد و شافعی رح گفت است که چیزیکه از غیر سبیلین برآید شکننده وضو نیست بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم قی کرد و وضو ننمود و بجهت آنکه شستن غیر موضع نجاست امر تعبدی است وموافق قیاس نیست پس اقتصار نموده خواهد شد بر صورتیکه شرع بران وارد است وآن مخرج معتاد است ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که وضو واجب میشود از خون سائل ونیز فرموده است که هرکه قی کند یا در نماز خون از بینیش جاری شود باید که برگردد و وضو کند و بنا کند بر نماز خود اعنی بقیه نماز را ادا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد ونیز آنکه بخروج نجاست در زوال طهارت تاثیر دارد و اینقدر در اصل اعنی سبیلین معقول است بسبب تضاد طهارت ونجاست ومعقول از مورد شرع متعدی میشود و اقتصار بر چهار عضو اعنی شستن روی ودست وپا ومسح سر خلاف قیاس است وخلاف قیاس مقتصر میشود بر مورد شرع لیکن هرگاه آن امر معقول از اصل که سبیلین است ضرورة متجاوز

شود حتی که خروج نجاست از غیر سبیلین هم مزیل طهارت
شود پس این امر خلاف قیاس هم نه تبعیت آن منجا و رسوه
ورنه حکم نص متغیر گردد مگر آنکه خروج نجاست از غیر
سبیلین سیلان آن سوی موضعیکه حکم تطهیر آن لاحق است و
به پیری دهن درقی ملحق میشود زیراچه سبب زایل شدن پوست
نجاست بجای خود ظاهر میشود و آن بادی است نه خارج بخلاف
سبیلین زیراچه آن محل نجاست نیست پس مجرد ظهور آن دلیل
انتقال و خروج است وقی باهری دهن آن است که اگر خواهد [illegible] کند
که ضبط آن نماید نتواند کرد مگر متکلف زیراچه اینچنین
فی عالما مرور می آید پس خروج آن اعتبار کرده شود و فرق نیست
است میان قلیل و کثیر برابر است بحسب اطلاق قول پیغمبر
صلعم کل فی حدث است و همچنین شرط نیست سیلان را در چیزیکه
از غیر سبیلین برآید بر قیاس آن بر مخرج معتاد که سبیلین
است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود
است که [illegible] یک قطره دو قطره از خون وضو واجب نیست مگر آنکه
سیلان کند و دوم آنکه علی رضی الله عنه و تمکه شمار کرد تمام
شکننده وضو را گفت که قی باهری دهن و هر که تعارض

میان اخبار پس حمل کرده شود حدیثی را که روایت کرده است شافعي رح برقی قلیل وانچه روایت کرده است زفر رح محمول شود برقي کثیر وفرق میان دو طریق همان است که بیشتر مذکور شد

مسئله ۳ اگر شخصی قی کند چندبار باینطور که اگر جمع کرده شود پس حد پري دهن رسد پس نزد ابییوسف رح اتحاد مجلس معتبراست یعني اگر در یک مجلس است شکننده وضو است ونزد محمد رح اتحاد سبب معتبراست وآن غثیان است یعني شوریدن دل

مسئله ۴ هر چیز که شکننده وضو نیست نجس نیست واین مرویست از ابییوسف رح وهمین صحیح است زیراچه آن چیز را حکم نجاست داده نشد است حتی که بسبب آن وضو نمي شکند واینچه که مذکور شد وقتي است که قي کند تلخه یا طعام یا آب را پس اگر قي کند بلغم را شکننده وضو نبود نزد طرفین رح وابویوسف رح گفت است که قي بلغم شکننده وضواست اگر باپري دهن باشد واین اختلاف دران قي است که از شکم برآید واما بلغمي که از سر فرود آید پس آن شکننده وضو نیست بالاتفاق زیراچه سر موضع نجاست نیست ودلیل ابیوسف رح این است که بلغم برآمده از شکم بسبب مجاورة نجاست

شام نجس است وطرفین رح میگویند که بسبب لزوجت بلغم نجاست در این در آمد نمیکند وبجاستیکه بآن متصل است قلیل است وقی قلیل شکننده وضو نیست * مسئله ۵ * اگر قی کند کسی خون بسته را اعتبار کرده میشود در ان بری دهن را زیراچه آن سودای سوخته است واگر آن خون رقیق بود شکننده وضواست نزد محمد رح بقیاس سایر انواع قی ونزد شیخین رح شکننده وضو است اگر سیلان کرده باشد آن خون بقوت خود اگرچه قلیل، زیراچه معده موضع خون نیست پس آن خون بسبب جراحتی میبرد که در شکم باشد * مسئله ۶ * اگر خون از دماغ فرود آید وتا بره بینی رسد وضو باتفاق میشکند زیراچه آن خون بموضعی رسیده است که سستی آن واجب است در وضو یا در غسل پس خروج متحقق شود * مسئله ۷ * خواب شکننده وضو است اگر خواب کنند بر پهلو بخوابد یا تکیه زند بزانو یا بدست خود یا پشت باز زند بچیزیکه اگر زائل شود آن چیز بیفتد خواب کننده زیراچه بر پهلو خفتن سبب استرخای مفاصل است پس از روی عادت خالی نمیشود از در آمدن چیزی از ریح وغیره وچیزیکه از روی عادت ثابت است بمنزله چیزی است که از روی حس یقینا

ثابت است وتکیه زدن زائل میکند تماسک بیداری را بسبب زائل شدن مقعد از زمین وباین نوع تکیه زدن درخواب استرخا بنهایت میرسد مگراینکه تکیه گاه خوابنده را از افتادن باز میدارد بخلاف خوابیدن درحالت قیام وقعود ورکوع وسجود درنماز وغیرآن وهمین صحیح است زیراچه درینصورت بعض استمساک باقی میماند ونه می افتاد خوابنده پس استرخا کامل نمیشود واصل درینباب حدیث پیغمبر صلعم است که فی مود است وضو واجب نیست برکسیکه بخوابد درحالت قیام یا قعود یا رکوع یا سجود وجزاین نیست که وضو واجب است برکسیکه برپهلو بخوابد زیراچه هرگاه برپهلو خوابد استرخا عارض میشود بمفاصل او * مسئله ۸ * اغما اعنی مغایبت عقل که بیهوشی است وجنون اعنی مساوبیت عقل که دیوانگی است شکننده وضو است زیراچه اغما وجنون در استرخا از خوابیدن برپهلو زیاده تر است واغما شکننده وضو است درجمیع احوال اعنی حال قیام وقعود ورکوع وسجود وهمین قیاس است درخواب اعنی مقتضای قیاس است که خواب هم در جمیع احوال مثل اغما ناقض وضو شود بسبب زائل شدن مقعد از زمین وموجود بودن اصل استرخا

مگر آنکه شناختیم ما عدم وجوب و فورا برخوا بلده و رحالت
تمام رقعود درکوع وسجود از حدیث پیغمبر صلعم وانها از خواب
زیاده تر است پس قیاس کرده نشود خواب را بر اغماء
* مسئله ۹ * مکنند ه وضواست خنده قهقهه درهر نماز یکه دران
رکوع وسجود بود وقیاس آن است که نشکند ه وضو نسود وآن
قول شافعی است رح زیراکه آن نحس خارج نیست وازینجهت آن
قهقهه در نماز جنازه وسجده تلاوت ودرخارج نماز نشکنند ه
وضو نیست ودلیل علمای ما قول پیغمبر است صلعم که هرکه خنده
قهقهه کند در نماز پس باید که اعاده کند وضو ونماز هردورا
وبا مثال این اخبار قیاس متروک میشود واین حدیث در نماز
کامل وارد شد است پس مقتصر خواهد شد بران نه متعدی خواهد
شد سوی نماز جنازه وسجده تلاوت وقهقهه خنده ایست که بشنود
خنده کننده ونزدیکان او وضحک آن است که بشنود آنرا خنده
کننده نه نزدیکان او وضحک مفسد نماز است ونا قض وضو
نیست * مسئله ۱۰ * برامدن کرم از دبر شکنند ه وضواست
واگر کرم از سر جراحت بر آید یا پاره گوشت از جراحت
بیفتد وضو نشکند زیرا که رطوبتیکه بر بدن آن کرم است

نجاست قلیل است و بر امدن نجاست قلیل از سبیلین شکننده وضو است نه از غیر سبیلین پس نجاست قلیل بدن کرم برآمده از غیر سبیلین مانند اروغ شکننده وضو نبوده و نجاست قلیل بدن کرم براصده از سبیلین مانند تیز نرم شکننده وضو بود بخلاف ریحیکه از ذکر و فرج براید که شکننده وضو نیست زیراچه آن ریح از محل نجاست نمی براید حتی که اگر ریح براید از فرج زنیکه دو راه او یک شده باشد مستحب است مرا و را که اعاده وضو کند زیرا چه احتمال است که آن ریح از دبر او برامده باشد * مسئله ۱۱
اگر بکند کسی پوست آبله را و آب یا ریم یا غیر آن روان شود از سر آن پس وضو میشکند و اگر روان نشود نمیشکند و زفر رح گفت است که در هر دو صورت وضو میشکند و شافعی رح گفت است که در هر دو وجه وضو نمیشکند و آن مسئله خارج از غیر سبیلین است که بالا گذشت اعنی زفر رح بشرط تمیکند سیلان را در انچه از غیر سبیلین براید و نزد شافعی رح شکننده وضو نیست مگر انچه از سبیلین براید و نزد علمای ما تیامی این نجس است زیرا چه خون

بعد از پخته سدن ریم میشود و ریم بعد زیادت پختگی رقیق میشود بعد ازان آب میگردد لیکن این وقتی است که بعد کندن پوست آب و ریم وغیره از خود روان شود اما اگر سیلان آن بسبب افشردن بود پس آن شکننده نیست زیراکه آن برآورده شد است نه برامده والله اعلم فصــــل دربیان غسل * مسئله ا * فرض غسل مضمضه و استنشاق وشستن تمام بدن است و نزد شافعی رح مضمضه و استنشاق درغسل سنت است زیراچه پیغمبر صلعم فرمود است که ده چیز سنت است ومضمضه واستنشاق دران مذکوراست وازینجهت آن هرده درضو سنت است ودلیل علمای ما این است که حق تعالی فرموده است که اگرستاجنب شوید طهارت کامل کنید وآن امر بتطهیر جمیع بدن است مگر انکه عضویکه رسانیدن آب بان متعذر باشد از نص خارج است ورسانیدن آب درمحل مضمضه واستنشاق متعذر نیست پس در نص داخل باشد بخلاف وضو زیراچه واجب دران شستن وجه است نه تمام بدن پس قیاس شافعی غسل را بوضو صحیح نبود ومقابله درمیان محل مضمضه ومحل استنشاق

معدوم است وشافعي رح انچه روايت كرده است كه مضمضه
واستنشاق از جمله سنت است مراد ازان حالت حدث
است اعني الرحال حدث آن چنان بود كه موجب وضو باشد
دران صورت آن هردو سنت است دليل آن قول پيغمبر
است صلعم كه فرموداست كه مضمضه واستنشاق فرض است در
غسل جنابت وسنت است در وضو * مسئله ٢ * سنت غسل آنست
كه غسل كننده اول هردو دست وفرج خود بشويد وپاك كند نجاست
حقيقي را اگر بر بدن او باشد تا بسبب رسيدن آب منتشر نگرده
وبعد ازان وضو كند مانند وضوي نماز مگر آنكه هردو پا را نشويد
وبعد ازان بريزد آب بر سر وبر تمامي بدن خود سه بار بعد ازان از
جاي غسل جدا شود وبشويد هردو پاي خود را همچنين روايت
كرده است ميمونه رض از غسل پيغمبر خدا صلعم وتاخير شستن هردو
پا پيش از جدا شدن از جاي غسل فايده نه دارد حتي كه اگر غسل
كند بر تخته بشستن هردو پا تاخير كرده نشود * مسئله ٣ *
واجب نيست بر زن كه در غسل وا كند موي بافته خود را بشرطيكه
برسد آب در بن موي هاي آن زن زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است
با م سلمه رض كفايت ميكند ترا وقتيكه رسد آب در بن موي هاي

نبود واجب نیست بر زن تر کردن گیسوهای او وهمین صحیح
است بخلاف ریش چه حرج نیست برسانیدن آب در موهای آن
* مسئله ۴ * از سببهای موجب غسل انزال منی است
بر وجه جهندگی وشهوت از مرد و زن خواه در حالتی
خواب باشد خواه در حالت بیداری و نزد شافعی در خروج
منی بهر طوریکه باشد موجب غسل است برای قول پیغمبر صلعم که
آب از آب است اعنی غسل بسبب خروج آب منی است ودلیل علمای
ما این است که امر خدای تعالی برای تطهیر شامل است جنب را
و در لغت جنابت عبارت است از خروج منی بر وجه شهوت
چه میگویند که جنب شد مرد وقتیکه قضای شهوت کند از زن وحدیث
مذکور محمول است بر خروج منی بر وجه شهوت و بعد از آن باید
دانست که نزد طرفین وقت انفصال منی از مکان خود شهوت شرطست
ونزد ابو یوسف رح هم در وقت انفصال وهم وقت ظهور آن شهوت
شرطست زیرا که وجوب غسل متعلق است بر آن هر دو اعنی انفصال
وخروج لشهوت ودلیل طرفین این است که هرگاه غسل بوجهی واجب
شد پس احتیاط آنست که واجب گردانیده شود غسل را بهر صورت
* مسئله ۵ * اگر غایب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود

اگرچه انزال نشود زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که چون کناره غایب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود خواه انزال کند یا نکند و بجهت آنکه دخول حشفه سبب انزال منی است و نفس منی از چشم انزال کننده غایب است و گاهی بسبب قلت آن مخفی میماند پس دخول حشفه را که سبب انزال منی است قایم مقام انزال نموده میشود و همچنین غسل واجب میشود بسبب دخول حشفه در دبر چه دخول حشفه در دبر نیز سبب کامل انزال است و در این صورت بر مفعول نیز غسل واجب میشود بنا بر احتیاط بخلاف وطی بهیمه و دخول در چیزیکه سوای فرج باشد زیرا چه دخول حشفه در این صورتها سبب ناقص است برای انزال پس دخول حشفه را قایم مقام انزال کرده نشود * مسئله ۶ * از موجبات غسل است حیض برای قول خدا تعالی که نزدیکی مکنید زنهای خود را تا که طهارت کامله حاصل نشود آنها را و همچنین از موجبات غسل است نفاس اعنی پاکی زن از خونی که بعد زادن می بر اید بسبب انعقاد اجماع بران * مسئله ۷ * سنت کرد رسول صلعم غسل جمعه و هر دو عید و غسل بروز عرفه و غسل احرام را و صاحب کتاب تصریح کرده بمسنون بودن این چهار غسل و بقول بعض این چهار غسل مستحب است

(محمد رح گفتست که غسل جمعه حبس است ومالک رح گفتست
که آن غسل واجب است بحجت قول علیه السلام که هرکه
بیاید برای نماز جمعه باید که غسل کند ودلیل علمای ما اینست
که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وضو کند در روز جمعه کافیست
مر او را و هرکه غسل کند افضل است وسبب این حدیث معلوم
خواهد شد حدیثیکه روایت کرده است آن را مالک رح بر
استحباب یا بر فسخ وبعد از ان باید دانست که غسل روز جمعه
سنت است برای نماز نزد ابیوسف رح وهمین صحیح است
از براه نماز جمعه فاضلتر است از روز جمعه ونیز طهارت مخصوص
است بنماز ودران خلاف حسن است رض وروزهای عیدین
مانند روز جمعه است زیراکه در روزهای عیدین اجتماع
مسلمانان میشود پس دران روزها هم غسل مستحب باشد
برای دفع اذیت مسلمانان از بوی بد واما استحباب غسل در
روز عرفه وبرای احرام پس بیان آن عنقریب درکتاب الحج
خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۸ * از برآمدن
مذی وودی غسل واجب نمیشود وجزاین نیست که دران واجب
میشود وضو بحجت قول پیغمبر صلعم که هرمردیکه مذی برآید

از ویس بر وضو واجب است و ودی بول غلیظ است که بر می آید بعد برامدن بول رقیق و آن منی غلیظ وسفید است که بسبب خروج آن الت منکسر و سست میگردد پس اعتبار کرده میشود آنرا با بول و ودی منی رقیق مایل بسفیدی است که جدا میاید وقت ملاعبت مرد با زن مذی بر آید و این تفسیر از عایشه رض منقول است والله اعلم باب در بیان آبیکه بان وضو وغسل رواست و آبیکه بان وضو وغسل روانیست * مسئله ۱ * طهارت از حدث یعنی وضو وغسل رواست باب باران و آب بیابانها و چشمها و دریا و چاهها بجهت قول خدای تعالی که نازل کردیم از آسمان ماء طهورا یعنی آب پاک کننده را وقول پیغمبر صلعم که آب طهور است ناپاک نمیگرداند آن را هیچ چیز مگر چیزیکه متغیر گرداند رنگ آنرا یا مزه یا بوی آنرا و بجهت قول علیه السلام در حق دریا که طهور است آب آن وحلال است میته آن ومطلق ما یعنی آب شامل است تمامی آبها را * مسئله ۲ * روا نیست طهارت با بیکه افشرده شود از شجر یا ثمر زیرا چه آن آب مطلق نیست وحکم قرآن وقت نایابی آب منقول است بسوی تیمم چنانچه او تعالی فرموده است که

اگر آب نیابد تیمم کنید و حکم این اعضا یعنی وضو و غسل تعدیست نه قیاسی پس متعدی نشود سوی غیر منصوص علیه اعنی آب شجر و ثمر قیاس اینکه در ازالهٔ نجاست حقیقی ملحق میشود بآب مطلق در جواز وضو و غسل بآن که امر تعبدیست ملحق بآب مطلق نگردد * مسئله ۳ * رواست وضو بآبیکه از درخت انگور در ماه آید آن آب از خود بغیر عمل برآمداست مذکوراست این مسئله در جوامع امیوسف رح و عبارت قدوری نیز بران مشعراست که افشردن را در عدم جواز طهارت شرط کرده است * مسئله ۴ * روانیست وضو با بیکه بران غیر آن غالب شود و آب را از طبع آن که رقت و سیلان است بیرون کند چون شربت بنفشه وغیره و سرکه و گلاب و آب باقلا و شوربا و آب زرد معصفر پس اجمع براین چیزها اطلاق لفظ آب بدون قید نمیشود و مراد از آب باقلا آبی است که دران جوش داده شود باقلا را و از ان متغیر گردد و آب باقلا که بدون جوش دادن مثلا از خیسانیدن متغیر گردد وضو بآن جایزاست و در مصرقه دری آب زرد معصفر را بمنزله شوربا اعتبار کرداست و از ابیوسف رح مرویست که آن بمنزله آبیه

زعفران است و همین صحیح است و همچنین است بمختار ناطفی وامام سرخسی وشافعی رح گفتست که وضو روا نیست باب زعفران و مانند آن از چیزیکه از جنس زمین نبود زیراچه آن آب مقید است لهذا گفته میشود آب زعفران نه مطلق آب بخلاف اجزای زمین که آب بتمامی نمیباشد از ان از روی عادت ودلیل علمای ما این است که اطلاق اسم مطلق آب بران باقی است وازینجهت برای آن نام دیگر مقرر نشده است واضافت این بسوی زعفران مانند اضافت آب است بسوی چاه وچشمه ونیز مخلوط شدن چیز قلیل معتبر نیست زیراچه احتراز از ان ممکن نیست مانند اجزای زمین پس اعتبار غالب راست واعتبار غلبه باجزاست نه بتغیر رنگ وهمین صحیح است واگر بعد امیزش چیز دیگر باب بسبب جوش دادن متغیر گرده آن آب وضو بان جایز نبوده زیراچه آن آب در معنی باران فرود آمده از اسمان باقی نمیماند چه آتش انرا متغیر گردانیده مگر آنکه جوش داده شود دران آب چیزی را که مقصد ازان مبالغه در نظافت وپاکی بود مثل اشنان ومانند آن زیراچه مرده را غسیل میدهند باب که گرم میکنند باسدر ه وبان حد یث وارد است مگر آنکه آنچیز برآب غالب شود وچنان

گردد که گویا پست با آب میاحت است پس احد درین هنگام
اسم آب ازان زائل میشود * مسئله ۵ * آب غیر
جاري که دران نجاست افتد وضو بان روا نیست قلیل باشد
آن نجاست یا کثیر ومالک رح گفته است که وضو بان رواست
ما دامیکه یکي از اوصاف آب متغیر نگردد بجهت حدیثیکه
سابق مذکور شد که آب پاک است ناپاک نمیگرداند
آنرا هیچ چیز مگر چیزیکه تغییر دهد رنگ یا مزه یا بوی آنرا
شافعي رح گفته است که وضو بان رواست بشرطیکه آن آب
دو قله باشد وقله در عرف پنجاه من شرعیست و دلیل شافعي
رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که آب هرگاه بمقدار
دو قله بود تحمل نجاست نمیکند ودلیل علماي مانکي آن
حدیث است که در حق بیدار شونده از خواب وارد است دویم
آنکه او صلعم فرموده است که بول نکند کسي در آب دایم اعني
غیر جاري و نه غسل جنابت کند کسي دران و درین کدام تفصیل
نفرموده است که بقدر دو قله باشد یا کمتر ازان و حدیثیکه
روایت کرده است آن را مالک رح وارد است در بیر بضاعه که
آب آن در بستانها جاري بود و آن چاهي است قدیم در

مدینه و بضاعه نام زنی است که صاحب آن چاه بود
وحدیثیکه روایت کرداست آنرا شافعی رح تضعیف آن
کرداست ابوداود رحمة الله وگفتست که دراسناد آن ضعف است
یا آنکه معنی حدیث آنست که از تصل نجاست ضعیف میشود
ونجس میگردد * مسئلهٔ ۶ * آبیکه جاریست اگر دران
نجاست افتد وضو بان جایزاست بشرطیکه اثر نجاست دران
پیدا نباشد زیراچه نجاست در آب جاری مستقر نمیماند واثر
نجاست بوی آنست یا مزه یا رنگ آن وآب جاری آنست که
استعمال آن متکرر نمیشود وبقول بعض آب جاری آنست که
بزور روانی خود برگ کاه را ببرد * مسئله ۷ * غدیر
عظیم اعنی حوض بزرگ که از جنبانیدن آب یکطرف آن
آب طرف دیگر نجنبد اگر بیک جانب آن نجاست افتد رواست
وضو بجانب دیگر آن زیراچه ظاهر است که نجاستیکه افتاده
است بیکجانب آن نمیرسد بجانب دیگر چه اثر جنبانیدن
آب قوی تر است در سرایت از اثر نجاست واز ابیحنیفه
رح مرویست که تحرک یکجانب غدیر بتحرک یک جانب
دیگر معتبر است بغسل وهمین قول ابیوسف است رح ونیز

مرویست از ابیوسف رح که تحریک آب بدست معتبر ست
واز محمد رح مرویست که تحریک بوضو معتبر است و وجه
روایت امام محمد رح این است که حاجت سوی حوض برای
غسل زیاده تر است از حاجت سوی آن برای وضو و بعض
علما اندازه کرده اند عدد عظیم را از روی مساحت بده
در ده از گز کرباس از برای توسعه بر آدمیان و فتوی برانست
و در جمیع عدد مسلم معتبر همین است که عدد در حالتی
بود که از برداشتن آب بغرفه زمین آن مکشوف نگردد
و همین صحیح است و آنچه مذکور شد در کتاب قدوری که
اگر نجاست دیگر جانب افتد نجاست دیگر وضو جا نراست
در آن اشارت است سوی آنکه نجس نشود جای افتادن
نجاست واز ابیوسف رح مرویست که جای افتادن نجاست
نیز نجس نمیشود مگر وقتیکه اثر نجاست در آنجا ظاهر باشد
مانند آب جاری * مسئله ۸ * اگر بمیرد در آب
جانوریکه خون سائل ندارد مثل مگس و پشه و زنبور و کژدم
و مانند آن پس آن آب نجس نمیشود و شافعی رح
گفته است که نجس میگردد زیرا که این چیزها حرام است

وخرمت آن بجهت كرامت و بزرگي نيست وآن علامت نجاست است بخلاف كرم سركه وتير ز برا چه دران ضرورتست و دليل علماي ما يكي قول پيغمبراست صلعم در حق آن آب كه حلال است خوردن آن ورواست وضو بان دو ويم اينكه نجس كننده نيست مگر آميزش خون مسفوح با جزاي آب وقت مردن آن جانور حتي كه حلال ميشود جانورسه برج بسبب انعدام خون دران و در جانوران مذكور خون سائل نيست و حرام را ضرور نيست كه نجس شود مانند خاك كه حرام است و ناپاك نيست * مسئله ۹ * اگر بميرد در آب جانوريكه زندگاني ميكند در آب مانند ماهي وغوك و خرچنگ پس آن آب ناپاك نميشود وشافعي رح گفتست كه ناپاك ميشود مگر بسبب مردن ماهي ودليل او بالاگذشت وآن اينكه آن جانوران حرامند مگر ماهي ودليل علماي ما يكي اين است كه آن جانوران درمعدن خود مرده اند پس حكم كرده نشود بنجاست آن چنانكه اگر زرده بيضه خون گردد چه اگر اينچنين بيضه را كسي در آستين خود گرفته نماز گذارد رواست بخلاف آنكه اگر شيشه پر از شراب

ماءاولی را درآشامیدن گیر ونماز گذارد جایز نبود دوم اینکه
درجانوران مذکور خون نیست زیراکه جانوریکه خون سائله
دارد درآب ماندن نتواند وموجب نجاست نیست مگرخون
ولکن بهبود از این قسم جانوران درغیرآب مانند شیر وطعام پس
قول بعض علما آنست که مردن غیر ماهی ناپاک میگرداند آن را
زیراچه اینچیزها معدن آن نیست و بقول بعض غیر آب نیز
بموت آن جانوران ناپاک نمیشود زیراکه درجانور مذکور خون
نیست و همین صحیح است وغوک بحری وبری برابر است وبقول
بعض از مردن غوک بری آب ناپاک مشود زیراکه دران خون
است وآب معدن آن نیست و مراد از جانوریکه زندگانی درآب
میکند آنست که توالد وزندگانی آن درآب بود اما جانوریکه
زندگانی آن درآب بود وتوالد وتناسل آن درآب نبود مردن آن درآب
موجب ناپاکی آب بود * مسئله ۱۰ * روا نیست استعمال آب
مستعمل درطهارت احداث بخلاف مالک وشافعی رحمهما الله میگویند
که طهور بر کیفیت آب است عبارت است از اینکه غیر
خود را مکرر طاهر کند مانند قطوع که عبارت است از چیزیکه
بار بار قطع بدان حاصل شود مثال شمشیر و [illegible]

و آن یکی از دو قول شافعی است رح که اگر استعمال کنند د آن آب بار دیگر برو روا نیست آب مستعمل طهور است و اگر بی وضو است پس آن آب طاهر است و طهور نیست زیراچه عضو مسلمان پاک است حقیقی و باین اعتبار باید که آب مستعمل طاهر باشد و نجس است حکما و باین اعتبار باید که آب مستعمل نجس باشد پس حکم کرده شد که آب مستعمل طاهر است و طهور نیست تا رعایت هر دو اعتبار شود و بقول محمد رح و آن روایتی است از ابیحنیفه رح آب مستعمل طاهر است و طهور نیست زیراچه ملاقات طاهر که آب است با طاهر که عضو است موجب نجس گشتن آن آب نیست ولیکن هرگاه باب مستعمل عبادت حاصل شود پس صفت طهوریت آن متغیر میگردد مانند مال صدقه که بسبب حاصل شدن عبادت بآن مال متغیر میگردد صفت آن و طیب نمیماند و مثل چرک شمرده میشود لهذا احرام است و رحق ہاشمی و بقول شیخین رح آب مستعمل نجس است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگز نه بول نکند کسی از شما در آب دایم یعنی غیر جاری و نه غسل جنابت کند کسی دران و بجهت اینکه باب مستعمل ازاله

نجاست حکمی نبوده شد است پس قیاس کرده خواهد شد برآبی که بان ازاله نجاست حقیقی میشود وبروایت حسن از ابیحنیفه رح آب مستعمل نجس است بنجاست غلیظه بنا بر قیاس آن برآبی که مستعمل شود در ازاله نجاست حقیقی وبروایت ابییوسف از ابیحنیفه رح که نیز قول ابییوسف رح است آب مستعمل نجس است بنجاست خفیفه زیرا چه در طهارت و نجاست آن اختلاف است * مسئله ۱۱ * آب مستعمل شد آن است که زایل کرده شود بان حدث را یا استعمال کرده شود در بدن بروجه عبادت قال رض که این قول ابییوسف رح است وبعضی گفتند که نیز قول ابیحنیفه است رح و محمد رح گفتست که آب مستعمل نمیشود مگر باستعمال آن بروجه قربت وعبادت زیرا چه آب مستعمل نمیشود مگر بسبب انتقال نجاست گناه بسوی آن ونجاست گناه انتقال نمیکند بسوی آب مگر وقتیکه استعمال کرده شود بروجه عبادت وابو یوسف رح میگوید که بسبب اسقاط فرض نیز مستعمل میگردد بجهت سقوط حدث از اعضای وضو * مسئله ۱۲ * گفتگو کرده اند علما درینکه آب کدام وقت مستعمل میشود صحیح

آن است که در غسل از بدن زایل میشود مستعمل میگردد
زیرا چه بیشتر از زوال حکم کرده نمیشود بمستعمل بودن
آن بسبب ضرورت ورنه طهارت حاصل نشود و بعد انفصال
از بدن ضرورت مذکوره باقی نمی ماند * مسئله ۱۳ *
وقتیکه غوطه زند شخص جنب در چاه برای جستن دلو مثلا
پس نزد ابی یوسف رح آن شخص بحال خود بود یعنی جنب
باشد زیرا چه نزد ابی یوسف رح برای اسقاط فرض
یعنی غسل جنابت ریختن آب بر سر و بدن شرط است و آن
متحقق نیست در صورت مذکوره و آب چاه نیز بحال خود
ماند بسبب انعدام اسقاط فرض و نیت عبادت و نزد محمد
رح شخص جنب و آب چاه هردو پاک بود سبب پاکی جنب این است
که نزد او رح ریختن آب شرط نیست و سبب پاکی آب چاه اینکه
نیت عبادت یافته نشد و نزد ابیحنیفه رح شخص جنب و آب چاه
هردو ناپاک است اما آب پس بجهت آنکه شخص جنب اسقاط
فرض از بعض اعضا یعنی پای خود کرد بازل ملاقات و رسیدن
آب و از آن جنابت از پای او زائل گردید و اما شخص جنب
پس ناپاک است بسبب باقی بودن حدث جنابت در باقی اعضای

اوربقول بعض فقها ناپاکی شخص جنب بسبب رسیدن آب مستعمل در بدن اوست و در روایت دیگر را بیحنیفه رح شخص جنب پاک باشد زیراکه آب مستعمل نمیشود مگر بعد انفصال از بدن و فقها گفته اند که این روایت موافق تر است بعقل نسبت بروایات دیگر * مسئله ۱۲ * هر پوست غیر مدبوغ که دباغت نموده شود پاک میگردد و جایز میشود نماز در آن و برآن و وضو از دلو آن سوای پوست آدمی و خوک زیراکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر پوست که دباغت داده شود پاک میگردد و این حدیث بسبب عموم خود حجت است بر مالک رح در باب جایز نمودن نماز بر پوست مردار نزد او و حدیث مذکور معارض نشود آن نهی راکه وارد است در باره انتفاع از مرده و آن قول علیه السلام است که نفع مگیرید از مرده باهاب یعنی پوست آن زیراکه اهاب پوست غیر مدبوغ است و نیز حدیث مذکور حجت است بر شافعی رح در باب پاک نبودن پوست سگ بعد از دباغت نزد او مانند پوست خوک زیراکه سگ مانند خوک نجس عین نیست لهذا جایز است انتفاع بسگ باعتبار که نگهداشته میشود برای نگهبانی و شکار بخلاف خوک که آن نجس

عين است و ضمير غايب در قول خدا يتعالى كه آن ناپاك است راجع بسوي خوك است بسبب قرب آن و حرمت انتفاع باجزاي آدمي بسبب بزرگي او است پس آدمي و خوك از حديث مذكور مستثني است و بعد ازان بايد دانست كه چيزيكه بازميدارد پوست را از بد بو شدن و فاسد گشتن همان دباغت است اگرچه آن چيز هيچ قيمت نداشته باشد مثل در آفتاب نهادن و خاك ماليدن زيراچه مقصود بهمين قدر حاصل ميشود پس شرط كردن غير آن مثل استعمال برگ كنار و غيره چيزهاي عفص وجه ندارد

* مسئلہ ۱۰ * هر پوستيكه به باغت پاك ميشود پس بسبب ذبح آن جانور نيز پاك ميشود زيراچه ذبح در زائل كردن رطوبات نجسه كار دباغت ميكند و همچنين پاك ميشود بسبب ذبح گوشت مذبوح اگرچه خوردن آن حرام باشد و همين صحيح است * مسئلہ ۱۱ * موي مرده و استخوان آن پاك است و بقول شافعي رح ناپاك است زيراچه آن از اجزاي مرده است و دليل علماي ما اينست كه اجزاء مذكوره ذي حيات نيست و ازينجهت تالم حاصل نميشود بريدن آن پس موت باين اجزا عارض نميشود چه موت

عبارت از زوال الحیات است * مسئله ۱۷ * موی انسان واستعمال آن پاک است و نزد شافعی رح ناپاک است بر این جهت انتفاع پاک و بیع آن جایز نیست وعلمای ما میگویند که عدم جواز انتفاع و منع آن بنا بر کرامت و بزرگی اوست پس دلیل نجاست آن نشود فصل در بیان احکام آب چاه * مسئله ۱ * اگر بیفتد در چاه نجاستی غیر حیوان کشیده شود تمامی آب آن برای پاک کردن آن چاه و برین اجماع سلف است ومسائل چاهها مبنی است بر اتباع آثار نه بر قیاس پس اگر بیفتد در چاه یک پشک یا دو پشک شتر یا گوسفند بسبب آن آب چاه ناپاک نمیگردد و این از روی استحسان است و قیاس آنست که ناپاک شود بجهت واقع شدن نجاست در آب قلیل و وجه استحسان آنست که دهانه چاههای صحرا مرتفع نمیباشد ومواشی گرد آن میگردد و پشک می افگند و باد می اندازد آنرا در چاه پس بسبب این ضرورت اعتبار نکرده شود نجاست قلیل را و کم نجاستی کثیر معتبر نیست و از ابیعتیم رح مرویست که نجاست کثیر آنست که بشمرند آنرا اکثر دانند وهمین روایت

معتبر است نه انچه مرویست که آن مفروض است برای کسیکه
بان مبتلا شود وفرق نیست در میان پشک شتر وسرگین اسپ
وگاو و درمیان تروخشک وشکسته و ناشکسته آن زیرا چه
ضرورتیکه مذکور شد این همه را شامل است واگر گوسپند یک
پشک یا دو پشک انداز در آوند یکه دران شیر دوشیده
میشود پس درینصورت فقها گفته اند که آن پشک را باید
انداخت وشیر را باید نوشید بجهت ضرورت * مسئله ۲ *
اگر نجاست قلیل بیفتد در آوند آب پس آن آب نا پاک
میگردد بجهت عدم ضرورت واز ابیحنیفه رح مرویست که
آوند شیر مانند چاه است درحق افتادن یک یا دو پشک
* مسئله ۳ * اگر بیفتد در چاه پیخال کبوتر یا کنجشک آب
نا پاک نمیگردد وشافعی رح میگوید که نا پاک میشود زیراچه
آن پیخال در آخر بد بو میشود پس مانند پیخال ماکیان
باشد ودلیل علمای ما این است که مسلمانان متفقند بنگهداشتن
کبوتران در مساجد واکثر فقها میسازند در مساجد برای
نگهداشتن کبوتران با آنکه امر شارع است بتطهیر مساجد
و آن پیخال در آخر بد بو نمیشود پس مانند خاک بود

* مسئله ۴ * اگر بول کسی کشیده در چاه پس نزد
شیخین رح تمامی آب چاه باید کشید و محمد رح میگوید
که نباید کشید آب آن چاه مگر وقتیکه بول دران غالب شود
و درین هنگام آن آب طهور نمیماند و اصل آن این است که نزد
محمد رح بول جانوران ماکول اللحم پاک است و نزد
شیخین رح ناپاک است و دلیل محمد رح آن است که پیغمبر
صلعم امر کرده بود قوم عرنیین را بخوردن بول شتر و شیر آن
و عرنه موضعی است یا قبیله که قوم عرنیین بآن منسوب
است و قصه آن قوم اینست که آنها در مدینه نزد پیغمبر
صلعم مسلمان شدند و بسبب عدم موافقت هوای مدینه
بیمار شدند و رنگ آنها زرد گشت پس پیغمبر صلعم
فرمود که بروید در جائیکه شترای صدقه در آنجا است و
بخورید بول و شیر شتران و آنها از ان عمل شفا یافتند
و دلیل شیخین رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
احترا زکنید از بول زیرا که اکثر عذاب قبر بسبب عدم
احترا ز از آنست و درین هیچ فرق نکرده است میان بول ماکول
اللحم و غیر آن دوم اینکه بول ماکول اللحم هم متغیر و متعفن است مانند

بول غیر ماکول اللحم وانچه روایت کرد است آن را مصنف رح تاویل آن این است که پیغمبر صلعم دریافته بود از وحی شفای آن قوم در خوردن بول شتر و بعد ازان باید دانست که نزد ابی حنیفه رح خوردن بول ماکول اللحم حلال نیست نه برای تداوی و نه برای غیر آن زیراچه یقیناً معلوم نیست که شفا دران است پس ارتکاب حرام یقینی برای امر محتمل نباید کرد و نزد ابی یوسف رح خوردن آن بجهت تداوی حلال است بنا بر قصه عرنیین و نزد محمد رح خوردن آن حلال است بجهت تداوی وغیر آن زیراچه بول ماکول اللحم نزد او پاک است * مسئله ۵ * اگر بمیرد در چاه موش یا کنجشک یا صعوه یا سودانیه یا چلپاسه پس بعد برآوردن آن جانوران ازان چاه کشیده شود آب ازان چاه بمقدار بیست دلو تا سی دلو بمقدار کلانی و خوردی دلو زیراچه انس رض حکم کرده بود بکشیدن بیست دلو از چاهیکه موشی دران افتاده بود و همان ساعت آن موش برآورده شده بود از چاه و کنجشک و مانند آن مثل موش است در جثه پس حکم آن مانند حکم موش بود و کشیدن آب بمقدار بیست دلو واجب است و بمقدار سی دلو مستحب است * مسئله ۶ * اگر بمیرد در چاه کبوتر یا مانند آن چون ماکیان

و گرنه پس کشیده شود آب از آن چاه بمقدار چهل دلو تا سعید دلو
بود و جامع صغیر مذکور است که کشیده شود آب بمقدار چهل تا شصت
دلو و همین ظاهر است و در ایضاح مرویست که او سعید خدری رض
گفتست که چهل دلو آب کشیده شود از چاه اگر بمیرد در آن ماکیان
و این برای بیان آنست که کشیدن چهل دلو بطریق وجوب است
و کشیدن پنجاه دلو بطریق استحباب است و بعد از آن باید
دانست که معتبر در هر چاه دلو همان چاه است که بآن آب کشیده میشود
از آن و بقول بعض مراد از آن دلویست که بمقدار صاع باشد و اگر
کشیده شود از چاه بدلو عظیم بمقدار مقدر شده از دلو کافی بود
برای حصول مقصود * مسئله ۷ * اگر بمیرد در چاه گوسفند یا
آدمی یا سگ پس کشیده شود تمام آب که در آنست در ایضاح ابن
عباس و ابن زبیر رض فتوی داده اند بکشیدن تمام آب
وقتیکه مرده بود زنگی در چاه زمزم و اگر بمیرد در چاه
حیوانی را ماسیده شود با مسح کرده اعنی اجرای آن از هم
پاشد پس کشیدن تمام آب آن لازم کرده چراکه آن حیوان
کوچک باشد یا کلان و در ایضاح در صورت رطوبت آن حیوان
در اجزای آب منتشر میگردد پس اگر آن چاه چشمه دار باشد

وکشیدن تمامي آب از ان ممکن نبود پس کشیدن آنقدر آب که در انجا بالفعل موجود است کافي است و براي معرفت مقدار آب چاه چشمه دار دو طریق است یکي آنکه کنده شود کردني بمقدار عمق آن چاه و بعد از ان کشیده شود آب از ان چاه وپر کرده شود آن کود را دویم این است که چوبي را مثل عصا در ان چاه بیند ازند وبعد ازان علامت کنند برموضعیکه آب چاه تا بانجا رسد و بعد ازان بکشند ازان چاه ده دلو آب مثلا وبعد ازان باز بیندازند آن چوب را دران چاه و ببینند که بسبب کشیدن ده دلو آب چه قدر کم شده است ازان حرکت پس باید که بکشند بمقابل هر مقدار ازان ده دلو آب را تا آنکه بمقدار چوب آب از چاه کشیده شود واین هر دو طریقه منقول است از ابیوسف رح واز محمد رح مرویست که کشیده شود ازان چاه صد دلو آب تا سه صد دلو وشاید که قول محمد رح مبني است بر انچه او مشاهده کرده است در شهر خود که بغداد است چه اکثر در چاههاي بغداد آنقدر که دلو آب بود تا سه صد و بقول بعض عمل کرده شود بقول دو کس که آنهارا بصیرت بود در امر آب وابن قول اشبه بفقه است * مسئله ٨ *

اگر یافته شود در چاه موشی یا غیر آن و معلوم نبود که آن
کدام وقت افتاده است پس اگر آن موش آماسیده یا متفسخ نگردیده
باشد باید که اعاده کرده شود نماز یک روز و شب را اگر از آب
آن چاه وضو کرده باشد و شسته شود هر چیز را که آب چاه
بآن رسیده باشد و اگر آن موش مثلاً آماسیده یا متفسخ باشد
پس باید که اعاده نماز سه روز و شب کرده شود و این نزد ابوحنیفه
رح است و صاحبین رح گفته اند که اعاده نماز اصلاً واجب
نیست مگر وقتیکه یقین معلوم شود که آن موش از کدام وقت
در آن چاه افتاده است پس از آن وقت حکم نجاست آب آن
چاه کرده شود و دلیل صاحبین رح این است که آب آن چاه
از سابق پاک است یقیناً و سبب یافتن موش در آن شک افتاد
چه معلوم نیست که کدام وقت افتاده است در آن و یقین
زائل نمیشود بسبب شک چنان شد که اگر شخصی ببیند نجاستی
را در جامه خود و نداند که این نجاست کدام وقت بجامه
او رسیده است پس [illegible] نزد او اعاده نماز اصلاً واجب نیست و [illegible]
و را... نیز و دلیل ابوحنیفه رح این است که ظاهر همین است
که آن موش بسبب افتادن در آن چاه مرده است پس ظاهر همین نسبت

اعتبار کرده خواهد شد لیکن اما سیوم دلالت میکند بر تقدم پس اندازه آن بسه شبانه روز کرده شد و عدم تفسخ و ماسیوم دلالت میکند بر قرب عهد پس اندازه آن بیک روز وشب نموده شد چه کمتر ازان ساعتها است که ضبط آن ممکن نیست و از مسئله دیدن نجاست درجامه که صاحبین آنرا نظیر آورده اند جواب اینست که مسئله مذکوره متفق علیه نیست بلکه دران نیز اختلاف است یعنی نزد ابیحنیفه رح سه روز اندازه نموده میشود اگر نجاست خشک باشد و بیک روز وشب اندازه نموده میشود اگر آن نجاست تر باشد و اگر تسلیم کرده شود که مسئله مذکوره متفق علیها است پس فرق میان آن و میان مسئله که کلام دران است این است که جامه انسان تحت نظر ویست و چاه از نظر غایب است پس قیاس آن بران صحیح نبود فصــــل در بیان پس خورده و عرق * مسئله ۱ * عرق هرحیوان درحکم پس خورده آنست زیراچه عرق و لعاب دهن هردو از گوشت متولد است پس حکم هردو یک خواهد بود * مسئله ۲ * پس خورده آدمی که خواه مسلمان باشد یا کافر یا جنب وحایض و پس خورده هر حیوان ماکول

اللحم پاك است زيرا كه مخلوط شده است بان پس خورده
لعاب دهن آن و آن متولد است از گوشتيكه پاك است پس پاك
بود * مسئلهٔ ۳ * نيم خوردهٔ سگ ناپاك است و آوند يكه
دران خورده شده هر بار شسته شود جهت آنكه پيغمبر
صلعم فرموده است كه سه بار شسته شود آوندي يك سگ دران
خورده شده از زبان سگ وقت خوردن آب ميرسد بآب و آوند
و هرگاه نجس است آب خوردني سگ در آوند ناپاك ميشود
آوند پس آب مذكور بطريق اولي ناپاك خواهد شد و حديث
مذكور مستفيد • پيشاب دوچيز يكي نجاست آب آوند دوم عدد
ثلثه در شستن و مذهب امام اعظم وجوب شستن سه بار حجت است
بر شافعي رح در شرط كردن از هفت بار شستن آوند مذكور و حجت
ديگر آنست كه هرگاه آوند يكه بول كند دران سگ و شستن سه بار
پاك شود پس آوند يكه آب خورد دران سگ بطريق اولي پاك
خواهد شد بشستن سه بار و انچه در حديث آمده است كه آوند
مذكور را هفت بار شستن و يك بار بخاك كرفتن شافعي رح
پس آن محمول است بر اسلام يعني در ابتداي اسلام همين حكم
بود و بعد از ان شستن سه بار حكم قرار يافته است

* مسئله ۴ * پس خورده خوک ناپاک است زیرا چه خوک نجس عین است چنانچه بالا گذشت * مسئله ۵ * پس خورده جانور درنده ناپاک است زیرا چه گوشت آن ناپاک است ولعاب دهن ازان متولد است وشافعي رح ميگويد پس خورده درندگان سواي سگ وخوک پاک است * مسئله ۶ * پس خورده گربه پاک است ليکن مکروه است نزد طرفين وازا بيوسف رح مرويست که مکروه نيست زيرا که پيغمبرصلعم آوندرخود راکج ميکرد وگربه ازان آب ميخورد وبعد ازان پيغمبرصلعم ازان آب وضو ميکرد ودليل صاحبين رح اين است که پيغمبرصلعم فرموداست که گربه درنده است ومراد ازان بيان حکم شرعي است نه بيان خلقت پس معلوم شد که پس خورده آن ناپاک است ليکن نجاست ساقط است بعلت طواف اعني پيغمبرصلعم فرموده است که گربه طواف ميکند درخانه هاي شما وميگردد دران پس اگر پس خورده آن ناپاک شود حرج لازم آيد وباين علت نجاست از پس خورده گربه ساقط شد وکراهت باقي ماند وچيزيکه روايت کرده است ابو يوسف رح محمول برماقبل تحريم است وبعض فقها گفته اند که کراهيت

پس خوردهٔ آن بنابر حرمت گوشت آنست پس کراهیت تحریمی خواهد بود وبعض فقها گفته اند که کراهیت بنابر آنست که گربه از خوردن نجاست احتراز نمیکند پس کراهت مذکوره کراهیت تنزیهی خواهد بود * مسئله ۷ * اگر بخورد گربه موش را وبعد از آن در همان ساعت بنوشد آب را از آوندی پس آن آب ناپاک میگردد ولیکن اگر زمانی درنگ کند وبعد از آن آب خورد پس آن آب ناپاک نمیگردد نزد امام زیرا که درینصورت آن گربه میشوید دهن خود را از لعاب دهن خود واین حکم نزد ابیحنیفه وابی یوسف است مر خروج از حرج است ونزد امام محمد اگرچه برای پاکی دهن آب شرطست ولیکن درینصورت سبب ضرورت آن شرط نزد او ساقط است چه گربه بر ریختن آب قادر نیست * مسئله ۸ * پس خوردهٔ ماکیان بیقید که میچرد مکروه است زیرا که آن ماکیان نجاست میخورد واگر محبوس باشد بطوریکه منقار آن بپای آن نرسد پس درینصورت پس خوردهٔ آن مکروه نیست زیرا که درینصورت نجاست نمیخورد وهمین حکم سباع طیراست چون باز وشکره زیراکه آن جانور میخورد مرده را پس آن مانند ماکیان بیقید است وازامام ابو یوسف رح

مرویست که آن وقتی است که محبوس باشد باینطور که بدانند صاحب آن که نجاست نیست در منقار آن پس درینصورت پس خورده آن مکروه نیست و این روایت را مستحسن شمرده اند مشایخ رح * مسئله ۹ * پس خورده جانوریکه سکونت میکند در خانه چون مار و موش مکروه است زیراچه حرمت گوشت آن موجب نجاست پس خورده آنست ولیکن نجاست آن ساقط است بنا بر علت طواف چنانچه سابقا مذکور شد پس کراهیت آن باقی خواهد ماند * مسئله ۱۰ * پس خورده خر و استر مشکوک است ولیکن بعض گفته اند که شک در طهارت آنچه اگر طاهر می بود طهور میشد مادامیکه لعاب بران غالب نمیشد و بقول بعض شک در طهوریت آنست و همین اصح است زیراکه اگر کسی باب مشکوک وضو کند و بعد از آن آب پاک بی شک بدست او آید واجب نمیشود با که شوید سر خود را که باب مشکوک آن را مسح کرده بود و همچنین شیر خر پاک است و عرق آن مانع جواز نماز نیست اگرچه کثیر باشد پس معلوم شد که پس خورده آن نیز پاک است و محمد رح تصریح نموده است باینکه پس خورده خر و استر پاک است و آنچه انکه سبب شک در طهارت و طهوریت آن تعارض

اولد است آنچه بعض دلیل دلالت میکند بر اباحت آن و بعض ازان دلالت میکند بر حرمت آن و نیز اختلاف صحابه است رض در نجاست و طهارت آن و از ابیحنیفه رح مرویست که پس خورده خر نجس است و این بنا بر ترجیح دادن حرمت و نجاست است بر حلت و طهارت و بدانکه اعتبار نسل خر است پس او نیز بمنزله خر خواهد بود * مسئله ۱۱ * اگر یافته نشود آب سواي آب مشکوک که پس خورده حمار است پس حکم آن این است که جمع کرده شود میان وضو و تیمم بدین طریق و ضو کند بآب مشکوک و تیمم نیز خواه اول وضو کند بآب مذکور و بعد ازان تیمم یا برعکس آن کند و زفر رح گفته است که جایز نیست مگر همین که اول وضو کند بآب مذکور و بعد ازان تیمم نماید زیراکه استعمال آب مذکور واجب است پس آن مانند آب مطلق بود و دلیل علمای ما این است که موجب طهارت در یکی دو صورت یکی ازان دو چیز است پس جمع نمودن میان آنها نه دراستن ترتیب * مسئله ۱۲ * پس خورده اسپ پاک است نزد صاحبین رح زیراکه اسپ ماکول اللحم است و همچنین است نزد ابیحنیفه رح بنا بر

روایت صحیح زیراچه کراهیت گوشت اسپ نزد ابوحنیفه رح بجهت اظهار شرف است نه بجهت نجاست * مسئله ۱۳ * اگر نیابد شخصی آب را سوای نبیذ تمر پس درینصورت بقول امام ابوحنیفه رح وضو کند بآن آب و تیمم درکار نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم وضو کرده است بآن در لیلة الجن وقتیکه آب بدست نیامده بود و ابو یوسف رح گفته است که در صورت مذکوره تیمم کند فقط و وضو نکند و آن روایتی است از ابوحنیفه رح و آن قول شافعی رح است و دلیل ایشان آیة تیمم است زیراچه آن قوی تر است از حدیث لیلة الجن یا آنکه حدیث لیلة الجن منسوخ است بآیت تیمم چه حدیث مذکور مدنی است و لیلة الجن مکی است و محمد رح گفته است که در صورت مذکوره وضو کند به نبیذ و هم تیمم نماید برای نماز زیراچه در حدیث لیلة الجن اضطراب است و تاریخ آن نیز مجهول است پس واجب شد جمع میان وضو و تیمم بنا بر احتیاط قال رض لیلة الجن متعدد است پس دعوی نسخ آن صحیح نیست و حدیث مذکور مشهور است و بآن عمل نموده اند صحابه رض و بمثل این حدیث زیاده کرده میشود بر کتاب الله

واینکه مذکور شد حکم وضو است بنبیذ تمر اما غسل بآن پس قول بعض است که نیز جایز است نزد ابیحنیفه رح بنا بر قیاس آن بوضو وبقول بعض غسل بآن جایز نیست نزد ابیحنیفه رح زیراچه غسل فوق وضو است و نبیذ که در جواز وضو بآن اختلاف است آن نبیذ است که شیرین ورقیق باشد و مانند آب بر اعضا سائل وروان کرده واما وقتیکه سخت گردد حرام شود و بآن وضو جایز نبود ونبیذ که متغیر کند آنرا آتش بجوشیدن آن ما دامیکه شیرین و رقیق بود در آن نیز اختلاف مذکور است و اگر وطبخ سخت کرد پس نزد ابیحنیفه رح بآن نیز وضو جایز است زیراچه نزد او رح نوشیدن آن حلال است ونزد محمد رح وضو بآن روا نیست چه آن حرام است نزد او رح وضو روا نیست بهیچ نبیذ سوای نبیذ تمر که مذکور شد چه همین مقتضای قیاس است و نص وارد یافته شده بخلاف نبیذ تمر که حدیثی یافته شده است والله اعلم باب در بیان تیمم * مسئله * اگر شخصی نیابد آبرا در حالیکه او مسافر است یا بیرون شهر است و در میان او و شهر بقدر

میل است یا زیاده از ان پس جایز است اورا که تیمم کند بجهت
آنکه در قرآن مجید آمده است که اگر شما مریض باشید
یا مسافر و وضو بشکند بسبب بول و غایط یا بسبب جماع و نیابید
آب را پس تیمم کنید بر روی زمین پاک و بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که تراب طهور مسلمان است اگرچه تا ده سال
باشد مادامیکه آب نیابد و میل سه هزار گام یا چهار
هزار گام است و هر گام یک و نیم ذراع و هر ذراع بیست
و چهار انگشت است و دور بودن از شهر بمقدار میل
معتبر است زیرا چه بسبب رفتن تا بشهر برای آب حرج تحقق
میشود در حالیکه شخص مذکور حاضر است آب موجود
نیست حقیقة و معتبر در جواز تیمم مسافت مذکور است نه
خوف فوت نماز یعنی اگر میان او و میان آب کم از مسافت
مذکور باشد ولیکن وقت نماز تنگ است باین حد که اگر
برای وضو بطلب آب رود نماز فوت میشود تیمم ویرا
جایز نیست زیرا چه موجب تنگی وقت قصور اوست چه اگر
پیشتر نماز میکرد وقت تنگ نمیشد * مسئله ۲ * اگر
شخصی آب یابد لیکن بسبب بیماری بترسد که از استعمال

آب بیماری زیاده خواهد شد پس ویرا تیمم جایز است بجهت
آیت قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه ضرر زیادتی بیماری
فوق ترا است از ضرر گرانی بهای آب و بسبب این ضرر تیمم
جایز است پس بسبب ضرر زیادتی بیماری بطریق اولی جایز
خواهد بود و فرق نیست درمیان زیادتی بیماری که
باستعمال آب میشود و درمیان زیادتی که بسبب حرکت
در استعمال آب میشود و شافعی رح میگوید که بسبب بیماری
تیمم جایز نیست مگر وقتیکه خوف تلف جان باشد یا تلف عضو
وظاهر نص قرآن مصاحب آنست چه آیت قرآن مطلق است
ومقید نیست باینکه مریض را تیمم وقتی جایز است
که ویرا خوف تلف باشد * مسئله ۳ * اگر صاحب
جنابت خایف باشد باینکه اگر غسل خواهد کرد سردی او را
خواهد کشت یا بیمار خواهد کرد پس ویرا تیمم بخاک جایز
است و این حکم درصورتی است که شخص جنب بیرون
شهر باشد بجهت ~~عمل~~ زیاده ازان بنابرانچه مذکور شده در
مسئله مریض و اگر اندرون شهر باشد پس دران اختلاف است
اعلی نزد ابیحنیفه رح ویرا تیمم جایز است و نزد صاحبین رح جایز

نیست و صاحبین رح میگویند که تحقق چنین حالت در شهر
نادر است پس آن معتبر نیست و دلیل ابیحنیفه رح این است
که شخص مذکور عاجز است از استعمال آب و عجز او
حقیقة ثابت است پس ضرور است که اعتبار آن نبوده شود
* مسئله ۴ * تیمم عبارت است از دو ضربت که بیکی از ان
مسح کند روی را و بدوم هر دو دست را تا آرنج بجهت آنکه پیغمبر
صلعم چنین فرموده است و بعد از زدن دست بر روی زمین افشاند
آنرا و بعد از ان مسح کند تا روی او گرد آلود نگردد چه آنرا
مثله میگویند و آن منع است و در ظاهر روایت استیعاب اعنی
مسح جمیع روی و دست شرط است زیرا چه تیمم قایم مقام وضو
است و لهذا فقها گفته اند که تیمم کننده را لازم ست که تخلیل
اصابع کند و اگر انگشتر در انگشت او باشد آن را از انگشت
بکند تا مسح تمام و کمال متحقق شود * مسئله ۵ * حکم تیمم
در جنابت و حدث برابر است اعنی در هر دو صورت جایز است
و همچنین در صورت حیض و نفاس بجهت آنکه مرویست که
گروهی از اعراب نزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند که ما سکونت
میکنیم در ریگستان و آب میسر نمیشود تا یکیک و دو دو

ما ء ومیاون ما جنابت وحیض ونفاس بظهور می آید پیغمبر علیه السلام فرمود که لازم بگیرید زمین خود ها را اعنی تیمم جایزاست درینصورت *مسئله ۶* تیمم جایز است نزد ابیحنیفه ومحمد رح برهر چیزیکه از جنس زمین است چون تراب وریگ وکچ واهک وسرمه وزرنیخ وابو یوسف رح گفت است که تیمم جائز نیست مگر بر تراب وریگ وشافعی رح گفت است جایز نیست مگر بر ترابیکه صلاحیت رویدگی دارد وا ین یک روایت است از ابیوسف رح نیز زیرا حق تعالی در قرآن صعید آمده است که تیمم کنید بر صعید طیب طیب عبارت است از ترابیکه صلاحیت رویدگی دارد وهچنین گفتست ابن عباس رض ولیکن ابو یوسف رح تیمم بر ریگ نیز جایز داشته بنا بر حدیثیکه مذکور شد وطرفین رح میگویند که صعید نام روی زمین است ووجه تسمیه آنست که خاک طرف بالا صعود میکند ودر لفظ طیب احتمال است که بمعنی پاک باشد پس بران محمول خواهد شد چه همین مناسب است بمقام طهارت یا آنکه همین مراد است جهت اجماع بر این که زمینیکه بران تیمم کرده میشود پاک میباید پس بران حمل نمودن اولی است *مسئله ۷* تیمم جایز است برروی زمین وشرط نیست که بران غبار باشد

زيرا چه آيت قرآن كه مذكور شد مطلق است و دلالت نميكند بر شرط مذكور و همچنين تيمم جايز است بهمين غبار با وجود قدرت تيمم بر روی زمين نزد طرفين رح زيرا چه غبار تراب رقيق است

* مسئله ٨ * نيت در تيمم فرض است و زفر رح گفته است كه فرض نيست زيرا چه تيمم قايم مقام وضو است پس در وصف وضو مخالف وضو نشود و دليل علماي ما يكي اين است كه تيمم مشعر است از معني قصد پس متحقق نميشود تيمم بدون نيت دويم اين است كه تراب طهور گردانيده شده است در حالت مخصوص كه عبارت است از عدم قدرت بر استعمال آب پس نيت در آن ضرور است بخلاف آب كه آن طهور است بنفسه و نيت طهارت يا نيت استباحت نماز كافي است براي جواز تيمم و شرط نيست كه نيت تيمم براي حدث يا براي جنابت كند و همين صحيح است پس اگر تيمم كند نصراني به نيت مسلمان شدن و بعد از ان مسلمان شود آن تيمم جايز نيست نزد طرفين رح و نزد ابيوسف رح جايز است زيرا چه او نيت كرده است عبادتي را كه مقصوده است بخلاف تيمم براي در آمدن در مسجد و براي مس مصحف چه آن عبادت مخصوصه نيست و دليل طرفين اين است كه تراب طهور نگردانيده

شده است مگر در حالیکه اراده که ادا سازی عبادت مقصوده را که بدون طهارت صحیح نمیشود و مسلمان شدن اگرچه عبادت است لیکن صحیح میشود بدون طهارت بخلاف آنکه اگر تیمم نماید برای سجده تلاوت چه این تیمم جائز است زیرا چه سجده عبادت نیست که بغیر طهارت جائز نمیشود و اگر وضو کند نصرانی بنیت مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان شود وضوی او جائز است و نزد شافعی رح جائز نیست بنا بر اینکه نزد او نیت در وضو شرط است * مسئله ۹ * اگر تیمم کند مسلمانی و بعد از آن مرتد شود و بعد از آن باز مسلمان شود پس تیمم او که در حالت اسلام کرده بود جائز است و زفر رح گفته است که آن تیمم باطل میگردد زیرا چه کفر منافی آن است پس برابر است در آن حالت ابتدا و بقا چنانکه محرمیت منافی نکاح است لهذا ابتدای نکاح را منع میکند و بقای آن برابر است حتی که اگر زنی شیر دهد زوجه پسر خود را که صغیره است نکاح باطل میگردد چنانچه اگر شیر میداد پیش از نکاح صحیح نمیشد نکاح دلیل علمای ما این است که باقی در حالت ارتداد صفت طهارت است یعنی بودن او طاهر و پاک و عارض شدن کفر منافی آن نیست چنانکه در صورت وضو است یعنی اگر شخصی بعد از وضو مرتد گردد و بعد از ان

بازمسلمان شود وضوی او باقی میماند وجزاین نیست که ابتدای
تیمم صحیح نمیشود از کافر بسبب عدم تحقق نیت که شرط تیمم
است * مسئله ۱۰ * هر چیزیکه شکننده وضو است شکننده
تیمم است چه تیمم قایم مقام وضو است ونیز تیمم میشکند بسبب
یافتن آنمقدار آب که برای وضو کفایت میکند وقتیکه قادر باشد بر
استعمال آن * مسئله ۱۱ * بسبب خوف درنده چون شیر وغیره
تیمم جایز است وهمچنین بسبب خوف عدو وچون مار وزن وغیره
وبسبب خوف تشنگی تیمم جایز است زیرا چه بسبب این عوارض
انسان از استعمال آب عاجز میگردد * مسئله ۱۲ * شخصیکه
بسبب نیافتن آب تیمم کرده بود برای غسل اگر در حالت خواب بر لب
آب بگذرد تیمم او میشکند نزد ابیحنیفه رح زیراکه نزد او رح
شخص خفته قادر است بر استعمال آب حکما ومراد از ان آبیست که
بمقدار وضو بوده زیرا چه کمتر ازان در ابتدا معتبر نیست پس در
انتها نیز معتبر نبود * مسئله ۱۳ * تیمم جایز نیست مگر بر زمین
پاک زیرا چه از صعید طیب که در آیت قرآن مذکور است زمین پاک مراد
است ونیز آنکه زمین آلت طهارت است پس ضرور است که خود نیز پاک
باشد مانند آب * مسئله ۱۴ * شخصیکه نزد او آب

موجود نیست اگر اورا امید آب نباشد پس تا بر ظاهر روایت مستحب است او را که تاخیر کند در ادای نماز تا آخر وقت پس اگر آب بدست آید وضو کند ورنه تیمم کرده نماز گذارد تا که ادای نماز او بکاملترین دو طهارت واقع شود واین مصلحت مانند آنکس بود که امید جماعت داشته باشد باداي نماز وازشیخین رح درغیر روایت اصول آمده است که تاخیر واجب است ازانکه ظن غالب بمنزله متحقق است ووجه ظاهر روایت این است که عجز از استعمال آب حقیقة متحقق است پس حکم آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه وجود آب یقینی باشد * مسئله ١٥ * جایز است متیمم را که نماز کند به تیمم خود هر چه خواهد از فرایض ونوافل وشافعی رح گفته است که برای هر نماز فرض تیمم علیحده ضرور است زیرا چه تیمم طهارت ضروریست وعلمای ما میگویند که تراب طهور است در حالیکه آب نباشد پس تراب عمل خواهد کرد مانند عمل آب مادامیکه قدرت بر استعمال آب نباشد * مسئله ١٦ * اگر شخصی صحیح البدن که او ولی جنازه نیست تیمم کند در شهر برای نماز جنازه صحیح است در صورتیکه ویرا خوف این باشد

که اگر مشغول شود بوضو نماز جنازه فوت خواهد شد و وجه
آن این است که نماز جنازه قضا کرده نمیشود پس عجز از
وضوکه شرط جواز تیمم است در صورت مذکوره متحقق است
و همچنین تیمم صحیح است شخصی را که خایف باشد
از اینکه اگر مشغول شود بوضو نماز عید او فوت خواهد شد
و باید دانست که انچه مذکور شد که ولی غیر آن شخص
است اشارت است بسوی اینکه ولی جنازه را تیمم روا نیست
برای نماز جنازه و این را روایت کرده است حسن رض از
ابیحنیفه رح و همین صحیح است زیراچه ولی را میرسد
که بعد از نماز کردن دیگران اعاده نماید نماز جنازه
را پس اگر مشغول بوضو شود نماز جنازه در حق او فوت
نمیشود * مسئله ۱۷ * اگر بشکند وضوی امام یا مقتدی
در نماز عید جایز است او را که تیمم نماید و بنا کند اعنی
باقی نماز را ادا نماید و این نزد ابیحنیفه رح است و صاحبین
رح گفته اند که این جایز نیست زیراچه لاحق آنرا گویند
که وی باید در پس امام اول نماز را نه آخر نماز را و لاحق
را میرسد که باقی نماز را ادا کند بعد از فراغت امام پس

خوف فوت نماز و وقت او متحقق نیست و ابو حنیفه رح میگوید که خوف آن باقی است زیرا چه روز عید روز ازدهام است پس خوف آنست که عارض شود چیزی که موجب فساد نماز است واین اختلاف درصورتیست که نماز عید را شروع کرده باشد با وضو واما درصورتیکه شروع کند آنرا به تیمم پس درینصورت جایز است اوراکه بنا کند به تیمم بالا تفاق زیراچه اگر واجب گردانیده شود بر وضو پس در حکم آن خواهد بود که متیمم درمیان نماز خود آب بیابد پس نماز او فاسد خواهد گردید * مسئله ١٨ * اگر شخصی خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بوضو نماز جمعه فوت خواهد شد پس ویرا تیمم جایز نیست بلکه لازم است که وضو کند و بعد ازآن اگر یابد جمعه را بگذارد آنرا ورنه نماز ظهر گذارد زیراچه اگرچه فوت میشود نماز جمعه ولیکن خلف آن نماز ظهر است بخلاف نماز عید که آنرا خلف نیست * مسئله ١٩ * اگر شخصی خایف باشد ازینکه اگر مشغول شود بوضو وقت نماز باقی نخواهد ماند پس ویرا تیمم روا نیست بلکه لازم است که

وضو کند و نماز را قضا کند زیراچه قضا خلف اوست

مسئله ۲ * اگر مسافر فراموش کند آب را که همراه اوست و تیمم کرده نماز گذارد و بعد ازان یاد آید او را آب مذکور پس نزد طرفین رح اعاده نماز برو واجب نیست و ابویوسف رح میگوید که اعاده نماید نماز مذکور و این اختلاف در صورتیست که آن مسافر نهاده باشد آب را بدست خود یا نهاده باشد غیر او بامر وي و یاد آمدن آب در وقت نماز و بعد از گذشتن آن وقت برابراست و دلیل ابیوسف رح یکي این است که آن مسافر قادر است بر استعمال آب و آب در حق او موجود است پس چنان شد که شخصي فراموش کند جامه راکه همراه اوست و برهنه نماز گذارد و بعد ازان یاد آید ویرا آنجامه و درینصورت اعاده نماز لازم است بروپس همچنین در اینجا نیز دوم این است که همراه مسافر آب میباشد عادة پس فرض است بروکه تلاش آن نماید و دلیل طرفین رح این است که قدرت بدون علم نمیشود و همان قدرت مراد از وجود است و همراه مسافر آب براي خوردن مهیا میباشد نه براي استعمال و مسئله

فراموش کردن جامه که نظیر آورد واست آن را ابو یوسف

رح پس جواب آن این است که مسئله مذکوره مختلف فیها است

و اگر مسلم داشته شود که متفق علیها است پس فرق میان آن و

میان مسئله که کلام دران است این است که در مسئله مذکوره

فرض ستر عورت فوت شده است و چیز دیگر قایم مقام آن نیست و

در مسئله که کلام دران است وضو فوت شده است و تیمم قایم مقام

آنست * مسئله ۲۱ * اگر تیمم کننده را ظن غالب نباشد باینکه

در مکان نزدیک او آب است پس واجب نیست بروکه تلاش آب

نماید زیراچه غالبا در صحرا و بیابانها آب نمیباشد وچیزی

دلالت نمیکند برآنکه دران مکان آب است پس آب در حق

آن شخص موجود نیست لهذا تیمم او صحیح خواهد بود واگر اورا

ظن غالب باشد باینکه درفلان جا آب است پس اورا تیمم جایز

نیست تا آن زمان که تلاش آن نماید زیراچه آب در حق او موجود

است بنظر دلیل بعد ازان باید دانست که بران مسافر لازم است

که تلاش نماید آب را بمقدار غلوه که یک تیر پرتاب است

وآن سه صد ذراع یا چهارصد ذراع است وبمقدار میل

نرود تا از رفیقان جدا نگردد * مسئله ۲۲ * اگر باشد

آب همراه رفیق شخصي پس طلب کند آب را از رفیق مذکور پیش
از تیمم زیرا چه غالب اینست که از آب کسي بخیلي نمیکند پس اگر
آب ندهد ویرا رفیق او بعد از طلب پس تیمم کند چه درین هنگام
عجز او از یافتن آب متحقق گشت واگر تیمم کند آن شخص پیش
از طلب کردن آب از رفیق خود پس آن تیمم صحیح بود نزد ابیحنیفه
رح زیرا چه بر انسان واجب نیست طلب کردن از ملک غیر وصاحبین
رح گفته اند که آن تیمم صحیح نیست زیرا چه آب عادة مبذولاست
پس غالب همین است که اگر میخواست آبرا از رفیق خود آب میداد اورا
واگر ندهد آن رفیق آبرا مگر بعوض بهاي آن ونزد او بهاي مناسب آن
موجود است پس در ینصورت او را تیمم جایز نیست زیرا چه درینصورت
او قادر است بر تحصیل آب واگر آن رفیق آب ندهد مگر ببها کیکه در ان
غبن فاحش است پس لازم نیست ویرا که آن بها بدهد وآب بگیرد
زیرا چه دران ضرر اوست والله اعلم

باب در بیان مسح موزه *مسئله ا* مسح بر موزه جایز است
چه احادیث درینباب مشهور است حتی که گفته اند که هر که مسح موزه
را جایز نداند پس او مبتدع است واگر چا یزداند ولیکن مسح نکند بلکه
موزه از پا بکشد وبشوید پاها را پس در این مضایقه نیست بلکه این

، مثل موجب احراست * مسئله ۲ * مسح بر موزه جایز است از
هر حدث که موجب وضو است بشرطیکه پوشیده باشد موزه را بر
وضوی کامل در وقت حدث اعنی ضرور نیست که اول
وضو تمام کند وبعد از ان موزه بپوشد بلکه اگر هر دو پای
شسته موزه بپوشد وبعد از ان باقی وضو را تمام کند وبعد از ان
حدث عارض شود ووضو بشکند پس جایز است او را که وضو کند
ومسح نهاده بر موزه ووجه تخصیص حدثی جواز مسح بحدثیکه
موجب وضو است این است که جنب را جایز نیست که در غسل
جنابت مسح کند بر موزه و باقی بدن را بشوید بنابر حدیثیکه
ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی ووجه تخصیص حدث
معاصر آنست که موزه مشروع است برای آنکه مانع سرایت حدث
شود بسوی قدم نه رافع حدث شود پس اگر روا داریم مسح را
برای حدثیکه سابق است مانند زن مستحاضه که پوشد موزه
را در وقت سیلان خون وبعد از ان در رود وقت نماز ومانند
متیمم که بپوشد موزه را وبعد از ان بیند آب را پس هر اینه
رافع حدث خواهد شد وآن غیر مشروع است پس مدت اعتبار
نموده خواهد شد از وقت منع وکیفیت مسح بر موزه این است که

مسح كند بر ظاهر موزه با انگشتان دست وشروع كند از جانب
انگشتان پاي و بكشد تا بساق بطوريكه از كشيدن دست خطوط
پيدا شود زيرا چه همين كيفيت منقول است از پيغمبر صلعم در
حديثيكه روايت كرده است آن را مغيره رض كه نبي عليه السلام
هر دو دست خود را برهر دو موزه خود نهاد وكشيد آن را از
انگشتان خود بسوي بالا يكمسح وگويا كه من مي ديدم بر موزه
آن سرور عليه السلام اثر مسح را بخطوط انگشتان وبايد
دانست كه مسح كردن بر ظاهر موزه واجب است لهذا اگر
مسح كند كسي بر باطن موزه يا بر عقب آن يا بر ساق آن
جايز نبود زيرا چه مسح بر موزه جايز است برخلاف قياس
پس بطوريكه در شرع آمده است بهمان طور جايز خواهد بود
خلاف آن جايز نخواهد بود وبايد دانست كه شروع نمودن از جانب
انگشتان پاي مستحب است بقياس اصل كه شستن است وواجب
نيست حتى كه اگر از جانب ساق شروع كند وبكشد تا با انگشتان
پاي جايز است * مسئله ٣ * فرض در مسح موزه مقدار سه
انگشت است از انگشتان دست وكرخي رح گفته است كه بمقدار سه انگشت
پاي است واول اصح است بقياس آلة مسح كه غالبا بسه انگشتان وسته

میشود * مسئله ۴ * مسح جایز نیست در موزه که در آن شکاف کثیر باشد و آن عبارت است از مقدار یکه ظاهر شود بسبب آن پای بمقدار سه انگشت پای واگر کمتر از آن باشد پس مسح جایز است در آن و نزد شافعی رح گفته‌اند که مسح جایز نیست در موزه که در آن شکاف باشد اگرچه قلیل بود زیرا چه هرقدر از پای ظاهر خواهد شد شستن آن واجب خواهد شد پس شستن باقی نیز واجب خواهد شد چه جمع میان شستن و مسح در شرع نیامده است و دلیل علمای ما این است که موزه از شکاف قلیل خالی نمی‌باشد عادة پس اگر شکاف قلیل مانع جواز مسح در موزه باشد پس بسبب کشیدن موزه از پای حرج لازم می‌آید و از شکاف کثیر خالی میباشد پس در کشیدن موزه که در آن شکاف کثیر باشد حرج لازم نمی‌آید و شکاف کثیر عبارت است از مقداریکه بسبب آن ظاهر میشود پای معدار سه انگشت خورد پای و همین صحیح است و وجه آن این است که اصل در قدم انگشتان است و سه انگشت اکثر آن است پس قایم مقام کل خواهد بود و اعتبار سه انگشت کوچک پای برای احتیاط است * مسئله ۵ * اگر در موزه شکاف باشد باینطور که در آن سر انگشت می‌در آید ولیکن در وقت مشی هیچ چیز از قدم ظاهر

نمیشود پس آن شگاف اعتبار ندارد بلکه آن در حکم موزه ایست که در آن شگاف نباشد اصلا * مسئله ۶ * مقدار شگاف کثیر که مذکور شد پس آن در هر موزه علیحده معتبر است پس اگر در یک موزه شگاف متفرق باشد باینطور که اگر جمع کرده شود بمقدار شگاف کثیر میرسد پس جمع نموده خواهد شد و در ینصورت مسح بر آن موزه جایز نخواهد شد و اگر اندک اندک در هر دو موزه شگاف باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار اکثر میرسد پس آن جمع نموده نخواهد شد زیرا چه هر واحد از دو موزه علیحده است حتی که شگاف یک موزه مانع آن نیست که موزه دیگر را پوشیده مشی نماید بخلاف نجاست متفرقه بر جامهای متعدد اعنی اگر اندک اندک نجاست در جامه باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار کثیر رسد پس آن جمع نموده میشود و نماز بآن جایز نمیشود زیرا چه آلایش آن جامها حامل نجاستها است و باید دانست که انکشاف عورت نظیر نجاست است اعنی اگر اندک اندک از چند جا کشف عورت شود باین طور که اگر جمع نموده شود بمقدار ربع عضو کامل میرسد پس اعتبار نموده میشود و لهذا نماز در ینصورت جایز نمیشود * مسئله ۷ *

مسحیکه غسل واجب است در و مسح بر موزه جایز نیست و برا
و باید دانست که در رت مسئله این است که مسافری
وضو کند و موزه پوشد و بعد از آن جنب گردد و تیمم نماید
برای جنابت و بعد از آن بیابد آب بقدر آب راکه برای وضو
کفایت کند نه برای غسل پس اوراوضو خواهد کرد و جایز نیست
زیراکه مسح بر موزه نماید بلکه لازم است که هر دو پای را بشوید
و وجه آن یکی این است که صفوان بن عسال روایت کرده است که رسول خدا
صلعم میفرمود ما را هرگاه که در ایام سفر تا سه شبانه روز نکشیم
موزه را از پای خود و مسح نمائیم مگر در جنابت بلکه در غایط و بول
و غایط و وجه دوم این است که موجب غسل چون جنابت و غیره مکرر
نمیشود عادة مانند حدث پس در کشیدن موزه بسبب جنابت
و غیره حرج نیست بخلاف حدث که آن در مکرر واقع میشود
* مسئله ۸ * هر چیزیکه شکند وضو است پس آن چیز
شکند مسح بر موزه است چه مسح از بعض اجزای وضو است
و کشیدن هر دو موزه از پای نیز شکند مسح بر موزه است زیراچه
بسبب کشیدن موزه از پای حدث سرایت میکند در قدم چه موزه
مانع آن سرایت بود و هرگاه مانع زایل گشت حدث سرایت

بخواهد کرد در قدم وهمچنین کشیدن یک موزه شکنند مسح موزه است زیرا چه شستن یکپای ومسح بر موزه پای دیگر جمع کردن است در میان شستن و مسح در وضوی واحد وهمچنین گذشتن مدت مسح نیز شکننده مسح موزه است چنانچه بالا گذشت پس اگر مدت مسح تمام شود واجب است بر مسح کننده که موزه را بکشد وهر دو پای بشوید فقط ونیازکرد اورا واجب نیست بر وکه باقی وضو را اعاده نماید وهمچنین اگر بکشد موزه را از پای پیش از گذشتن مدت مسح واجب میشود بروشستن هر دو پای فقط واعاده باقی وضو واجب نمیگردد زیرا چه بسبب کشیدن موزه حدث سرایت میکند در قدم وهمچنان میشود که گویا آن هر دو قدم را نشسته بود پس شستن آن واجب میشود و باید دانست که حکم کشیدن موزه ثابت میشود وقتیکه برآید قدم تا بساق موزه اگرچه از ساق بیرون نیامده باشد زیرا چه ساق موزه در حق مسح اعتبار ندارد وهمچنین حکم است وقتیکه برآید تا بساق موزه اکثر قدم وهمین صحیح است * مسئله ۹ * اگر شخصی شروع کرد مسح موزه را در حالتیکه او مقیم است وبعد از آن مسافر گشت پیش از گذشتن

روز و شب پس روا نیست که مسح کند تا سه شبانه روز زیرا چه
مسح مذکور در حدیث متعلق است بسبب و رخصت و رخصتیکه
متعلق بوقت میشود پس معتبر در ان آخر آن وقت میشود و چون
شخص مذکور در آخر وقت مسافر گشت حکم سفر جاری نخواهد
شد در حق او و اگر شخص مذکور مدت یکروز و شب را
تمام کند و بعد از ان مسافر شود پس از وقتیکه مسح شروع کرده
بود سه روز و شب مسح نخواهد کرد بلکه بعد از سفر سه روز و
شب از سر نو خواهد گرفت زیرا چه چون مدت یکروز و شب
تمام شد و بعد از ان سفر اختیار کرد پس بسبب گذشتن مدت
مذکوره حدث سرایت نمود در قدم او * مسئله ۱۲ * اگر شروع
کرد شخصی مسح موزه را در حالتیکه مسافر است و بعد از ان
مقیم شد پس اگر او بعد از گذشتن یکروز و شب مقیم شده است لازم
است که موزه از پای بکشد و پای بشوید زیرا چه مسح تا سه روز
و شب جایز نیست مگر بسبب سفر و چون سفر باقی نماند پس جواز
مسح تا سه روز و شب باقی نخواهد ماند و اگر آن شخص
پیش از گذشتن یکروز و شب مقیم گردد تمام خواهد کرد یک
روز و شب را زیرا چه این مدت مسح مقیم است و آن شخص مقیم

گشت * مسئله ۱۱ * اگر بپوشد شخصی جرموق را بالای موزه جایز است ویرا که مسح کند برجرموق وبدانکه جرموق معرب برموک است وآن عبارت است از چیزیکه بالای موزه میپوشند برای محافظت موزه وساقش آن کوتاه می باشد ازساق موزه وشافعی رح میگوید که مسح برجرموق جایز نیست زیراچه مسح برموزه بدل شستن پای است ومسح برجرموق بدل مسح موزه است پس آن جایز نخواهد بود چه بدل را بدل نمیباشد ودلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم مسح کرداست برجرموقین ودوم این است که جرموقین تابع موزه است در استعمال وغرض پس آن مانند موزه دو تواست و مسح جایز است بر موزه دو تو همچنین جایزخواهد بود برجرموقین وجرموق بدل پای است نه بدل موزه بخلاف آنکه اگر بپوشد کسی جرموقین را بعد از حدث چه درینصورت مسح برجرموق جایز نیست زیراچه حدث سرایت کرده است برموزه پس انتقال نخواهد کرد بسوی جرموقین * مسئله ۱۲ * اگر جرموق از کرباس باشد پس بران مسح جایز نیست چه آن صلاحیت این ندارد که بمنزله موزه اعتبار نموده شود ولیکن

اگر مسح کند بر جرموق کرباس بایطور که رطوبت آن بموزه
برسد پس جایز است * مسئله ۱۳ * مسح بر جراب بر ابو حنیفه
رح جایز نیست مگر وقتیکه مجلد یا منعل باشد و صاحبین رح
گفته اند که مسح بر جراب جایز است بشرطیکه ثخین و سطبر
باشد خواه آن جراب از کرباس باشد یا از چرم یا از ابریشم
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر علیه السلام مسح کرد است
بر هر دو جراب خود و بجهت آنکه هرگاه جراب ثخین باشد
یا بطور که محکم و ثابت باشد بر ساق در وقت رفتار بی آنکه
بچیزی چون ریسمان مثلا بسته شود پس آن را پوشیده مشی
ممکن است و هرگاه چنین شد پس آن مانند موزه خواهد بود
و مسح بران جایز خواهد بود مانند موزه و دلیل ابو حنیفه رح
این است که جراب مذکور مانند موزه نیست زیرا که آنرا
پوشیده همیشه مشی ممکن نیست مگر وقتیکه منعل باشد
و محمل حدیث همان است و بر قول صاحبین رح فتوی است
و ابو حنیفه رح نیز رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رح و بدانکه
منعل بسکون نون عبارت است از جرابیکه در اسفل
آن چرم باشد مانند نعل و مجلد آن است که در اعلی و اسفل

آن محرم باشد * مسئله ۱۴ * جایز نیست مسح بر دستار و کلاه و برقع و دستانه زیرا چه حرج نیست در کشیدن این چیزها و اجازت مسح نداده است صاحب شرع مگر بسبب دفع حرج * مسئله ۱۵ * مسح جایز است بر جبیره اگرچه بیوضو بسته باشد آن را بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است و علی مرضی را نیز بآن امر کرده است و بجهت آنکه در واکردن جبیره زیاده حرج است به نسبت کشیدن موزه پس بطریق اولی مسح جایز خواهد بود بر جبیره و بدانکه مسح نمودن بر اکثر جبیره کافی است و استیعاب آن شرط نیست بنا بر روایت حسن رض و بدانکه مسح بر جبیره مقید بمدت نیست چه در آن بیان مدت نیامده است از جانب شرع و باید دانست که جبیره عبارت است از چوبهائیکه بر استخوان شکسته می بندند * مسئله ۱۶ * اگر بیفتد جبیره پی آنکه جراحت به شود پس مسح باطل نمیگردد بلکه مسح بر آن نموده بود باقی میماند زیرا چه عذری که بنابر آن مسح نموده بود ثابت و باقیست و بدانکه مسح بر جبیره بمنزله شستن ما تحت آن است تا دامیکه عذر باقیست * مسئله ۱۷ * اگر بیفتد جبیره

بعد از به شدن جراحت پس مسح آن باطل میشود بسبب زوال
عذر لهذا اگر جبیره بسته بسبب به شدن جراحت در اثنا نماز
واجب میشود در صاحب جبیره که نماز از سر نو ادا کند در مراجعه او قادر
شد بر اصل پیش از حصول مقصود از بدل والله اعلم

باب در حیض و استحاضه بدانکه حیض در لغت
بمعنی خروج است و در شرع عبارت است از خون رحم
که می برآید از راه فرج زن بغیر سبب مرض و ولادت و استحاضه
عبارت است از خون غیر رحم که برمی آید از راه فرج و اما خون
رحم که از راه فرج برمی آید بسبب ولادت فرزند آنرا نفاس
می نامند * مسئله ۱ * اقل مدت حیض سه شبانه روز است
و آنچه کم باشد از آن پس استحاضه است بر مراجعه پیغمبر صلعم
فرموده است که اقل مدت حیض سه شبانه روز است در حق زن
جوان باکره باشد یا ثیبه یعنی بمرد نرسیده باشد و اکثر
مدت آن ده شبانه روز است و شافعی رح گفته است که اقل
مدت حیض یکروز و شب است و حدیث مذکور حجت است بر او
و ابی یوسف رح مروی است که اقل مدت حیض دو روز و اکثر روز
سیوم است چه اکثر شیء قائم مقام کل میشود و جواب آن

این است که کم نمودن از اندازهٔ شرعی که در حدیث مذکور ابنت بقیاس و عقل روانیست * مسئله ۲ * اکثر مدت حیض ده شبانه روزاست وانچه بران زیاده باشد استحاضه است بنابر حدیثیکه مذکور شد و شافعی رح گفتست که اکثر مدت حیض پانزده روزاست وحدیث مذکور حجت است براو رح وبدانکه انچه مذکور شد که کم از سه روز و زیاده از ده روز استحاضه است پس وجه آن این است که انچه در شرع مقدراست کم وزیاده ازان بان لاحق کرده نمیشود * مسئله ۳ * انچه میبیند آن را زن در ایام حیض ازخون خواه خون سرخ باشد یا زرد یا تیره حیض است تا آن زمانیکه نه بیند رنگ سفید خالص را ونزد ابییوسف رح خون تیره حیض شمرده نمیشود مگر وقتیکه اول خون صاف برایه بعد ازان تیره واگر از اول روز تیره برایه پس نزد او رح حیض نیست چه آن از رحم برنیامده است زیرا چه آن اگر از رحم برمی آمد هر اینه موخر بیرون می آمد ازخون صاف بجهت آنکه خون صاف اول بیرون میشود و بعد ازان مکدر و تیره برمی آید ودلیل ابیحنیفه ومحمد رح این است که مرویست که عایشه صدیقه رض ما سوای سفید خالص را حیض

گردانیده است واین امر معلوم نمیشود مگر بسبب شنیدن از پیغمبر علیه السلام پس ظاهر اینست که آن را عایشه صدیقه رضی الله عنها از پیغمبر علیه السلام شنیده است وجواب از دلیل ابو یوسف رح این است که دهن رحم منکوس است یعنی در جانب پائین است لهذا تیره و مکدر اول بیرون می آید چنانچه اگر سوراخ نموده شود در اسفل سبوی اول درد بر می آید و بعد از آن آب صاف * مسئله ۴ * اگر خون سبز به بیند زن پس صحیح در بنصورت این است که اگر زن مذکوره صاحب حیض است و آیسه نیست پس آن خون حیض است و رنگ آن بسبب غذای فاسد سبز گشته است و اگر زن مذکوره کبر سن داشته باشد و سوای سبز رنگ نمی بیند پس در بنصورت آن خون حیض نیست بلکه آن از فساد منبت رطوبت است * مسئله ۵ * بسبب حیض نماز ساقط و معاف میشود و روزه حرام میگردد و بر زن حایضه واجب است که روزه قضا کند نه نماز بجهت آنکه عایشه صدیقه رض گفته است که در عهد پیغمبر علیه السلام چون یکی از زنان از حیض پاک میشد او روزه را قضا میکرد و نماز را قضا نمیکرد و بجهت آنکه در قضا نمودن نماز حرج است بسبب تضاعف آن زیرا چه اگر در هر ماه ده روز حیض شود پس پنجاه نماز در هر ماه قضا

کردن واجب شود ودران حرج است ودر قضا نمودن روزه حرج نیست زیرا چه در مدت یازده ماه ده روز قضا کردن مشکل نیست * مسئله ۶ * زن حایض را در آمدن در مسجد روا نیست و همچنین جنب را چه پیغمبر صلعم فرموده است که من حلال نمیگردانم دخول مسجد را در حق حایض و جنب و نزد شافعي رح آنها را دخول مسجد بطریق عبور و مرور مباح است ولیکن حدیث مذکور حجت است بر وی زیرا چه حدیث مذکور مطلق است و دلالت میکند بر اینکه آنها را دخول مسجد مطلقا روا نیست * مسئله ۷ * زن حایض را روا نیست که طواف خانه کعبه نماید زیرا چه طواف کننده در وقت طواف در مسجد میگردد و زن مذکوره را دخول مسجد روا نیست * مسئله ۸ * مرد را جایز نیست که وطي کند زن حایض را زیرا چه در قرآن مجید آمده است که نزدیکي مکنید بازنان درحالت حیض تا زمانیکه پاک گردند آنها * مسئله ۹ * خواندن قرآن روا نیست مرزن حایض را و جنب را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زن حایض و جنب را نباید که بخواند چیزي از قرآن مجید

و همچنین جایز نیست خواندن قرآن مرزن صاحب نفاس را چه او بمنزله زن حایض است و نزد امام مالک رح زن حایض را جایز است خواندن قرآن رحدیث مذکور حجت است بروی و بدانکه حدیث مذکور بعموم اطلاق آن دلالت میکند بر آنکه آیها را خواندن کمتر از یک آیه نیز روا نیست وطحاوی رح گفتست که آیها را خواندن کمتر از آیت رواست و حدیث مذکور حجت است براو رح و همچنین روا نیست آنها را گرفتن درهمی که در وی سورهٔ از قرآن نوشته باشد مگر بمیان آن و همچنین روا نیست اینان را که بی وضو مس مصحف نماید مگر بغلاف بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموداست که مس مصحف نکند کسیکه مگر پاک و صرو بعضی ازان بدانکه حدث و جنابت هردو سرایت میکند در دست لهذا محدث و جنب هردو را مس مصحف روا نیست و جنابت سرایت میکند در دهن بخلاف حدث لهذا خواندن قرآن جنب را روا نیست و محدث را رواست وبدانکه مراد از غلاف آنست که منفصل باشد از قرآن نه آنکه متصل باشد یا جزو جلد آن که شیرازه بسته شده باشد

* مسئله ١٠ * مس مصحف بآستين مكروه است مرجنب وحايض را در روايت صحيح زيرا چه آستين تابع اوست و اگر مس كند كتب فقه را بآستين جايز است زيرا چه در اين ضرورت است بجهت آنكه اكثر احتياج ميي افتد بسوي كتب فقه * مسئله ١١ * دادن مصحف بصبيان براي خواندن مضايقه نيست و همين صحيح است زيرا چه اگر منع كرده شود پس آنها از حفظ قرآن محروم ميشوند واگر امر كرده شود بانها كه وضو كنند براي مس مصحف پس حرج لاحق ميشود بانها * مسئله ١٢ * اگر خون زن حايضه بند گرديد در كمتر از ده روز پس شوهر را حلال نيست كه وطي كند زيرا مگر بعد از غسل زيرا چه خون حيض گاهي جاري ميشود و گاهي بند پس حكم طهارت ثابت نمي شود مگر بعد از غسل واگر زن مذكوره غسل نكند وليكن بگذرد از وي وقت نماز و آن عبارت است از مقدار وقتيكه قادر شود در ان بر غسل و تحريمه نماز پس بسبب گذشتن اينقدر وقت نيز حلال ميشود وطي آن اگرچه غسل نكرده باشد زيرا چه بسبب گذشتن اينقدر وقت نماز واجب ميشود برذمه او پس او حكما پاك شمرده ميشود * مسئله ١٣ * اگر خون زن حايض بعد از گذشتن سه روز بند گرديد در كمتر

از مدت عادت او پس باید که وطی نکند او را شوهرش تا آنزمان که بگذرد مدت عادت او اگرچه غسل کرده باشد زیراکه احتمال بار آمدن خون در ایام عادت غالب است پس احتیاط درین است که اجتناب کند از وطی آن در ایام عادت * مسئله ۱۴ * اگر خون زن حایض بند شود بگذشتن ده روز پس وطی آن حلال است پیش از غسل زیراکه حیض زیاده از ده روز نمیشود ولیکن مستحب این است که تاخیر کند در وطی تا آن زمان که غسل کند پس وطی پیشتر از آن ترک مستحب است * مسئله ۱۵ * طهر متخلل میان دو خون در مدت حیض بمنزله خون جاری است وصورت آن این است زنیکه اول حیض آمد است آنرا یکروز خون بیند و هشت روز خون نه بیند و در روز دهم باز خون بیند پس این هشت روز که دران خون ندیده است بمنزله خون جاری است قال رض این یک روایت است از امام ابوحنیفه رح ووجه آن این است که دوام جریان خون در مدت حیض شرط نیست با جماع پس اول و آخر معتبر است مانند نصاب در زکوة یعنی اگر در اول سال و آخر آن نصاب زکوة تمام و کمال موجود باشد پس نقصان آن در اثنای سال اعتبار ندارد و

و از ابي يوسف رح مرويست كه طهريكه كمتر از پانزده
روز است پس آن فاصل نيست بلكه بمنزله خون جاري است
زيرا چه طهر مذكور فاسد است پس بمنزله خون جاري خواهد
بود واين روايت ديگر است از ابيحنيفه رح و بعضي گفته اند
كه اين قول اخير ابيحنيفه رح است وعمل نمودن باين قول آسانتر
است وتمام تفصيل آن در كتاب المحيط از مبسوط مشروحا مذكور
است وبدانكه صورت اين مسئله آنست كه زنيكه يكروز خون بيند
وچهارده روز خون نه بيند وباز يكروز خون بيند پس بنا بر
قول ابي يوسف رح وروايت ديگر از ابيحنيفه رح ده روز
اول حيض است وباقي استحاضه * مسئله ١٦ * اقل مدت
طهر پانزده روز است وچنين مرويست از ابراهيم نخعي كه از
اكابر تابعين است واين امر از عقل وقياس معلوم نميشود
پس معلوم شد كه تعيين اين مقدار با براهيم نخعي از پيغمبر
صلعم رسيده است * مسئله ١٧ * مقدار اكثر طهر مقرر
نيست زيرا چه طهر گاهي دراز ميشود تا يك سال وگاهي
تا دو سال پس مقدار اكثر مدت آن مقرر كرده نميشود مگر
در حق زنيكه خون او هميشه جاريست وهيچ عادت او براي

حیض او ثابت نشده است پس درحق او اکثر مدت مقرر نمودن میشود وتفصیل آن درکتاب الحیض مبسوط است و باید دانست که بعضی گفته اند که اکثر مدت ظهر در حق او شش ماه یک ساعت کم و بعضی گفته اند که بیست و هفت روز است و این ظاهرتر است و بعضی گفته اند که پنجاه و هفت روز است و بعضی گفته اند که دو ماه است و این قول حاکم شهید است و در نهایه مذکور است که برین فتوی است * مسئله ۱۸ * خون استحاضه مانند رعاف مستمر است یعنی مانع روزه و نماز و وطی نیست زیرا چه پیغمبر صلعم بزن مستحاضه فرموده است که وضو کن و نماز بگذار اگرچه چکد بر بوریای نماز و از این حدیث حکم نماز ثابت شد پس حکم روزه نیز معلوم شد و دلیل بر حلت وطی اجماع است * مسئله ۱۹ * اگر زنی را خون جاری شود زیاده از ده روز و حال آنکه عادت حیض او کم از ده روز است پس ایام عادت او حیض اعتبار کرده میشود و آنچه زیاده است پس استحاضه است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است زن مستحاضه را باید که ترک کند نماز را در ایام حیض خود

بعضی آنکه زاید برعادت مانند زاید بوده روز است پس ملحق نخواهد شد بانچه زاید است از ده روز * مسئله ۲۳ * اگر دختر بالغه شود باینطور که حیض آید اورا در ابتدا و جریان خون مستمر ماند پس حیض او ده روز شمرده میشود از هر ماه و باقی استحاضه است زیرا چه هرگاه در ابتدا سه روز خون آمد معلوم شد که حیض شده است و بعد ازان هرگاه تا ده روز جاری ماند پس معلوم شد که مدت حیض اوده روز است و بعد ازان چون خون تجاوز کرد از ده روز و همیشه خون جاری ماند در این هنگام شک واقع شد در اینکه زیاده بر ده روز حیض است یا استحاضه پس ده روز که حیض قرار داده شده بود بسبب شک مذکور از شمار حیض بیرون نخواهد شد ...

فصل ۵ در بیان حکم مستحاضه و هرکه بمنزله آن باشد * مسئله ۱ * زن مستحاضه و همچنین آنکسیکه ویرا سلس البول یا رعاف دایم عارض شده باشد یا جراحتی داشته باشد که همیشه خون بسیار دایم ازان جاری باشد پس حکم آنها این است که برای هر وقت نماز وضو کنند و ادا نمایند بآن وضو در وقت مذکور هر نماز که خواهند از ...

فرائض و نوافل و شافعی رح گفته است که واجب است برزن مستحاضه
که برای هر نماز فرض وضو نماید نه مذهب آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده
است که مستحاضه را باید که برای هر نماز وضو کند و مذهب آنکه
اعتبار طهارت بنا بر ضرورت است که عبارتست از ادای نماز فرض
پس بعد از ادای آن طهارت از باقی نخواهد ماند چه فرض هنگام
ضرورت مدرک و باقی نمانده و دلیل علمای ما آنست که پیغمبر
صلعم فرموده است که مستحاضه را باید که برای هر وقت نماز وضوی
تازه کند و همین مراد است از حدیث که شافعی رح آورده پس در واجب
در حدیث مذکور لام که داخل کل صلوة داخل است یعنی وقت است
چه لام برای افادهٔ معنی وقت مستعمل میشود چنانچه میگویند
آتیک لصلوة الظهر اعنی خواهم آمد نزد تو وقت نماز ظهر و دوم
این است که وقت نماز را قایم مقام ادای نماز کرده شده است برای
آسانی پس مدار حکم بر آن است * مسئله * وضوی آنها باطل
میشود بسبب گذشتن وقتیکه برای آن وضو کرده بودند
و بعد از آن باید که آنها از سر نو وضو نمایند برای نماز دیگر
و این نزد علمای ماست و زفر رح گفته است که باطل میشود وضوی آنها
بسبب داخل شدن وقت نماز نه بسبب گذشتن آن پس اگر وضو نمایند

نهاد ر وقت طلوع آفتاب پس این وضو باقي ميماند تا آن زمان که بگذرد وقت ظهر و داخل شود وقت عصر نزد طرفين رح و نزد ابيوسف و زفر رح وضو مذکور باقي ميماند تا آن زمان که داخل شود وقت ظهر و بسبب خروج وقت ظهر وضو مذکور باطل ميشود حاصل کلام اينست که وضوي معذور ميشکند بسبب خروج وقت نماز نزد طرفين رح و نزد زفر رح بسبب دخول وقت نماز و نزد ابيوسف رح بهر واحد به انکه فايده اين اختلاف ظاهر ميشود در صورتيکه وضو کند شخصي از معذوران پيش از زوال آفتاب يا پيش از طلوع آفتاب يعني در صورت اول جايز است زيرا که بوضوي مذکور نماز ظهر ادا کند نزد طرفين رح چه خروج وقت نماز يافته نشده است و نزد زفر و ابيوسف رح جايز نيست زيرا که بوضوي مذکور نماز ظهر ادا نمايد چه دخول وقت ظهر يافته شده است و در صورت دوم وضوي مذکور باقي ميماند بعد از طلوع آفتاب نزد زفر رح پس اگر شخص مذکور نماز اشراق بکند ادا بوضو مذکور رواست نزد زفر رح چه دخول وقت نماز يافته نشده است و نزد علماي ما روا نيست چه وضوي مذکور بسبب

گذشتن وقت نماز تجز میشکند و بدانکه دلیل زفر رح آینست که اعتبار وضوی آنها با وجود منافی آن بضرورة حاجتست بسوی اداي نماز فرض و پیش از رسیدن وقت آن حاجت نیست پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر نخواهد شد برای اداي فرض وقت و دلیل ابی یوسف رح اینکه حاجت مذکوره نیست مگر در وقت نماز پس وضوی آنها پیش از وقت و بعد از وقت معتبر نخواهد شد و دلیل طرفین رح این است که تقدیم وضو بر وقت نماز ضروریست تا او قادر شود بر اداي نماز بمجرد دخول وقت پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر خواهد شد و خروج وقت دلالت میکند بر زوال حاجت لهذا بسبب خروج وقت وضوی آنها باقی نخواهد ماند و باید دانست که مراد از وقت مذکور وقت نماز فرض است پس اگر وضو کند معذور برای نماز عید پس جایز است ویرا که بان وضو نماز ظهر بگذارد نزد طرفین رح و همین صحیح است * مسئله سوم * اگر وضو کند معذوری در وقت ظهر دو بار یکبار برای ظهر و بار دیگر برای عصر پس نزد طرفین رح جایز نیست ویرا که بوضوی مذکور نماز عصر بگذارد چه درینصورت خروج وقت

متحقق است و باید دانست که درین صورت نزد ابی یوسف و زفر رح نیز ادای نماز عصر جایز نبود زیراچه درینصورت خروج وقت در دخول آن وقت یافته میشود و بدانکه مراد از مستحاضه مذکوره آن مستحاضه است که نگذرد بر وقت نماز مگر باین حالت که خون استحاضه جاری باشد دران وهمچنین مراد است از معذوران دیگر که بمنزله مستحاضه اند و باید دانست که هر که شکم او جاری باشد همیشه یا ریح صادر شود از و همیشه بمنزله مستحاضه مذکوره است زیراچه ضرورت چنانچه متحقق میشود بسبب استحاضه همچنین متحقق میشود بسبب این عوارض پس حکم همه برابر خواهد بود.

فصل در بیان نفاس نفاس خونیست که برآید از رحم بعد زادن و آن ماخوذ است از تنفس رحم بخون یا از خروج نفس یعنی فرزند یا بمعنی خون * مسئله * خونیکه به بیند آنرا زن حامله پیش از زائیدن یا در وقت زائیدن پیش از برآمدن فرزند پس آن خون استحاضه است اگرچه این خون تا مدت دراز جاری باشد و شافعی رح گفته است که خون مذکور حیض است زیراچه شافعی رح قیاس میکند این را بر نفاس زیراچه آن هر دو از رحم است چه اگر زنی بزاید دو فرزند از بطن واحد پس نفاس

متحقق میشود از تولد فرزند اول نزد شیخین رح ماوحودیکه
زن مذکوره حامل است سبب فرزند دوم و این چون
مذکور جنس خواهد بود ما وجرد امرجح زن مذکوره حامله
دلیل علمای ما اینکه عادت این است که دهن رحم منقبض میشود
میشود و نفاس جاری میشود بعد از وا شدن دهن رحم بسبب
برآمدن فرزند ولهذا مویکه جاری میشود بعد از برآمدن بعض
اعضای فرزند نفاس است چنانچه گذشت پس از اینجا صحیح
مرح حد درین هنگام دهن رحم را میشود * مسئلهٔ ۲ * جنینیکه
بعض اعضای او درست شده باشد پس آن جنین فرزند شمرده میشود
لهذا بسبب زائیدن آن زن صاحب نفاس میگردد و کنیز ام ولد
و همچنین بسبب آن عدت طلاق منقضی میشود * مسئلهٔ ۳ *
اقل مدت نفاس مقرر نیست زیراچه بسوی مقرر بودن آن حاجت
نیست چه برآمدن فرزند علامت خروج خون است از رحم پس حاجت
نیست باینکه مدتی مقرر نموده شود برای آن تا آن مدت علامت
باشد برآن چنانچه باین حاجت است درحیض * مسئلهٔ ۴ *
اکثر مدت نفاس چهل روز است وانچه بران زیاده باشد
پس آن استحاضه است بجهت آنکه بروایت ام سلمه رض آمده

رسیده است که پیغمبر صلعم تعیین مدت نفاس بچهل روز نموده است ونزد
شافعی رح اکثر مدت نفاس شصت روز است ونزد مالک رح
هفتاد روز وحدیث مذکور حجت است بر آنها * مسئله ۵ *
اگر زنی را عادت باشد که خون نفاس او تا ده روز مثلا جاری
می باشد وبعد از این فرزندی بزاید وزیاده از چهل روز خون
او جاری شود پس خونی که در ایام عادت او نفاس شمرده میشود
وباقی استحاضه بنا بر وجهیکه در حیض مذکور شده است واگر اورا
عادت نفاس معین نباشد پس نفاس او چهل روز اعتبار نموده میشود
زیراچه نفاس او چهل روز گردانیدن ممکن است وآنچه زیاده
از چهل روز است استحاضه است * مسئله ۶ * اگر زنی دو فرزند
بزاید توامان پس نفاس او بعد از زائیدن فرزند اول اعتبار
نموده میشود نزد شیخین رح اگرچه فصل میان زائیدن فرزند
اول وفرزند دوم چهل روز باشد ومحمد رح گفته است که نفاس
او بعد از زائیدن فرزند دوم اعتبار نموده میشود وهمین قول
زفر رح است زیراچه زن مذکوره بعد از زائیدن فرزند اول
حامله است تا وقتیکه فرزند دوم نزائیده است پس درین اثنا
صاحب نفاس نخواهد شد چنانچه حامل حایض نمیشود لهذا

عدت او منقضی می شود بعد از زائیدن فرزند دوم و دلیل
این چنین رای آن است که زن حامل حائض نمیشود و چونکه
دختر دوم آدهد می ماند بسبب حملیکه بالا مذکور شد
در صورت مذکوره حیض آن واقع است بسبب زائیدن فرزند
اول پس چون بعد زائیدن فرزند اول نفاس جاری شد اما انقضای
عدت پس موقوف است بر وضع حمل و وضع متیقن نمیشود
مادامیکه فرزند دیگر متولد نشود والله اعلم

باب در بیان نجاستها و تطهیر آن

مسئله ۱ # واجب است که بدن مصلی و جامه او پاک باشد از نجاست
و همچنین مکانیکه در آن نماز میگذارد زیرا چه خدا تعالی
در قرآن مجید امر کرده است بتطهیر جامه از نجاست و همچنین
در حدیث نیز آمده است و هر گاه از قرآن و حدیث ثابت باشد
که تطهیر جامه واجب است پس واجب خواهد بود تطهیر بدن و مکان مصلی
نیز زیرا چه استعمال در حالت نماز این همه را شامل است

مسئله ۲ # تطهیر بدن و جامه و مکان از نجاست جائز
است بآب و هر مایعیکه پاک باشد و ممکن باشد ازاله نجاست
بآن چون سرکه و گلاب و مانند آن از جنس چیزیکه هر گاه

نچوڑ ده شود خارج گرد د بسبب فشردن مانند چیزهائیکه نچوڑ شده نشده نشوند چیزیکه چنین نباشد چون روغن و شیر واینکه مذکور شد نزد شیخین رح است و متعهد و زفر و شافعی رح گفته اند که تطهیر نجاست جایز نیست مگر بآب زیرا چه مقتضای قیاس این است که بسبب استعمال آب و غیره طهارت حاصل نشود بجهت آنکه آن آب و غیره ناپاک میگردد بمجرد ملاقات آن با نجاست ازآنکه آن خود نجس گشت پس بسبب آن طهارت حاصل نخواهد شد ولیکن این قیاس ترک نموده شد در آب بنا بر ضرورت و دلیل شیخین رح این است که بآب طهارت حاصل میشود بعلت آنکه بسبب استعمال آن نجاست زائل میگردد و این علت یافته میشود در مایعهای دیگر چون سرکه وغیره چه بسبب استعمال آن نیز نجاست زائل میگردد مانند آب پس بآن نیز طهارت حاصل خواهد شد و آنچه مذکور شد که تطهیر بدن وجامه جایز است بآب وغیره مایعهای مذکور قول ابیحنیفه رح است و یکروایت است از ابیوسف رح و روایت دیگر این است که تطهیر بدن بغیر آب جایز نیست * مسئله ۳ * اگر برسد موزه نجاستیکه جرم داراست چون سرگین و فضله انسان و خون

ومني وبعد ازان خشک گردد پس بسبب مالیدن آن بر زمین پاک
میگردد نزد شیخین رح بنا بر استحسان و محمد رح گفتست
که پاک نمیگردد درهمین موافق قیاس است مگر در مني زیرا چه
انچه در مني آید در موزه پس آن بسبب خشک شدن و مالیدن
بر زمین زائل میگردد بخلاف مني بنا بر انچه بیان آن خواهد آمد
انشاء الله تعالی ودلیل شیخین رح یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که هرگاه یکی از شما بیاید در مسجد باید که نگاه کند در
در نعلهای خود پس اگر دران نجاستی ببیند باید که بمالد آن را بزمین این
موجب پاکي آنست دوم این است که بسبب صلابت وسختي که در جرم است
در مني آید دران از نجاست مگر قلیل وبعد ازان چون خشک
میگردد جرم نجاست جذب میکند آن جرم آن قلیل
را وبسبب مالیدن موزه مذکور هرگاه زائل میشود آن جرم
نجاست پس زائل میشود انچه دران قائم است واگر آن
نجاست خشک نباشد بلکه تر باشد پس موزه مذکور پاک نمیشود
مگر بشستن زیرا چه نجاست تر بسبب مالیدن بر زمین پاک
وزائل نمیشود بلکه زیاده میگردد وازابییوسف رح مرویست
که اگر بمالد آن را بر زمین بحد یکه اثر نجاست باقي نماند

پاک میگردد بجهت عموم بلوی و بجهت حدیث مذکور چه
آن مطلق است مقید نیست بنجاست خشک و اکثر مشایخ رح
موافق ابی یوسف رح اند * مسئله ۴ * اگر برسد بموزه
نجاستیکه جرم دارنیست چون بول وخمر مثلا وخشک گردد پس
آن موزه پاک نمیشود مگر بشستن زیرا چه اجزاء نجاست
مذکوره درمی آید دران وچیزی از جانب خارج جاذب آن
نیست تا جذب کند آن را وبعضی گفته اند که انچه متصل شود
بنجاست مذکوره از تراب وریگ پس آن چیز جرم آن
میگردد * مسئله ۵ * اگر نجاست برسد بپارچه پس
پاک نمیشود پارچه مذکور مگر بشستن آن اگرچه آن نجاست
خشک شده باشد خواه آن نجاست جرم دار باشد یا جرم دار
نباشد زیرا چه درمی آید درپارچه بسبب تخلخل آن اجزای
کثیر از نجاست پس آن زائل نمیشود مگر بسبب شستن
* مسئله ۶ * منی نجس است وشستن آن واجب است اگر
تر باشد و اگر بپارچه برسد وخشک گردد پس بسبب مالیدن
نیز پاک میگردد زیرا چه پیغمبر صلعم بعایشه رض فرمود که
بشو آنرا اگر تر باشد وبمال آنرا اگر خشک باشد وشافعی

رح گفته اند که منی پاک است و این حدیث حجت است برای رح
و پیغمبر صلعم فرموده است که شستن پیشاب ضرور است زیرا
که از احادیث یکی منی را شهرت است * مسئله ۷ *
اگر منی رسد بدن انسان و خشک گردد پس درین صورت
اکثر مشایخ رح گفته اند که نیز پاک میگردد بسبب مالیدن
زیرا چه چسپیدن منی ببدن کثیر الوقوع است واگر مالیدن
پاک نگردد پس حرج لازم می آید و امام ابیحنیفه رح مرویست
که بدن بسبب مالیدن پاک نمیگردد زیرا چه اجزای
منی در می آید در بدن و گرمی بدن جاذب آن است پس آن احوال
مود نمیکند سوی جرم * مسئله ۸ * اگر نجاست برسد
بآئینه و شمشیر پاک میگردد بسبب مسح آن زیرا چه اجزای
نجاست درین درنمی آید و آنچه بر ظاهر آنست زایل میگردد بسبب
مسح * مسئله ۹ * اگر نجاست برسد در مینی و خشک شود
بسبب آفتاب و اثر آن باقی نماند پس درین مکان نماز گذاردن
جایز است و زفر و شافعی رح گفته اند که جایز نیست زیرا چه موجب
ازال نجاست ازین مکان یافته نشده است و لهذا تیمم درین مکان
جایز نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که

/

بخشک شدن زمین موجب پاکی آنست و انچه گفته اند که تیمم بران مکان جایز نیست پس جواب آن این است که طهارت زمین شرط جواز تیمم است و این بنص قرآن ثابت است پس طهارت که بسبب خشک شدن آن از حدیث ثابت است برای تیمم کفایت نخواهد کرد زیرا چه ثابت بحدیث ورا اینجا ظنی است و ثابت بنص قطعی است پس ظنی کفایت نخواهد کرد * مسئله ۱۰ * اگر برسد بدن یا بپارچه بقدر درهم یا کم از ان نجاست غلیظ چون خون و بول انسان و خمر و پیخال ماکیان و خر پس نماز جایز است با ن و اگر نجاست مذکوره زیاده از مقدار درهم باشد پس با ن نماز جایز نیست و زفر و شافعی رح گفته اند که نجاست قلیل و کثیر هرد و برابر است زیرا چه نصیکه بسبب آن طهارت واجب است در ان تفصیل نیست میان قلیل و کثیر ودلیل علمای ما این است که احتراز از قلیل ممکن نیست پس آن معاف خواهد شد ولیکن اندازه بقدر درهم بجهت آن نموده شد که مقدار مذکور مناسب موضع استنجا معاف است چرا اگر اکتفا کند کسی بر کلوخ و از آب استنجا نکند و مع هذا نماز گذارد روا است باجماع باوجودیکه اثر نجاست بسبب استعمال کلوخ زائل نمیشود پس معلوم شد که آنقدر نجاست

متفاحش است بجرت آنکه قلیل است وانچه زیاده بران است
پس آن کثیر است وبعد ازان باید دانست که مرویست که مقدار
درهم از روی مساحت معتبر است و آن عبارت است ازمقدار عرض
کف دست واین صحیح است ونیز مرویست که مقدار درهم از روی
وزن معتبر است و آن عبارت است از درهم کبیر بوزن مثقال که بیست
قیراط است وبعض میان هردو روایت توفیق داده اند وگفته اند
که مقدار اول در نجاست رقیقه است ومقدار دوم در کثیفه وباید
دانست که انچه مذکور شد که خون وبول وغیره نجاست غلیظه است
پس وجه آن این است که نجاست چیزها بدلیل قطعی
ثابت است * مسئله ۱۱ * اگر کم از ربع پارچه آلوده شود
بنجاست خفیفه چون بول حیوان ماکول اللحم پس نماز جایز است
با آن واگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس نماز دران جایز نیست واین
مرویست از ابی حنیفه رح ووجه آن این است که کثیر از نجاست
خفیفه مانع جواز نماز است وربع بمنزله کل است در بعضی احکام
شرع چون حلق ربع سر در احرام حج وکشف ربع عورت پس
اگر ربع پارچه آلوده شود کثیر است وکم ازان قلیل است و
باید دانست که مرویست که مراد ازان ربع ادنی پارچه است کم

بآن نها زجایزاست چون ازار مثلا وبعضی گفته اند که مراد ربع آن موضع است ازپارچه که نجا ست بآن رسیده است چون دامن وطریز مثلا واز ابی یوسف رح مرویست که ربع پارچه عبارت است ازمقدار پارچه که طول آن یک بالشت باشد وباید دانست که بول حیوان ماکول اللحم نزد ابی یوسف رح بجهت آن خفیفه است که در پاکی و ناپاکی آن اختلاف است و نزد ابیحنیفه رح بجهت آنکه در ان دو نص متعارض است یکی دلالت میکند برانکه آن ناپاک است وآن قول پیغمبر صلعم است که از بول احتراز نمائید چنانچه سابق مذکور شده است و دیگر دلالت میکند که پاک است وآن قصه عرنیین است که سابق مذکور شده است وامام محمد رح بول ماکول اللحم پاک است چنانچه سابق مذکور شده است *مسئله ۱۲*

اگر برسد بپارچه مقدار زاید ازیکدرهم از سرگین داسپ یا گاو پس دران نماز جایز نیست نزد ابیحنیفه رح زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که سرگین اسپ نجس است و دلیل دیگر معارض آن نیست پس آن نجاست غلیظه است نزد او رح چه نجاست خفیفه نزد او آنست که در ان دو دلیل متعارض باشند وصاحبین

رح گفته اند که در پارچه مذکوره چهار جا براست برداشته نجاست
مذکوره حنیفه است بر انسان رح بجهت آنکه دران اختلاف
است و بجهت آنکه دران ضرورت است بنابر آنکه اکثر راهها پر می
باشد از سرگین گاو و اسپ و این ضرورت موجب تخفیف است بخلاف
بول خر که دران ضرورت نیست بنابر آنکه زمین آن را جذب میکند و علما
در جواب آن میگویند که ضرورتیکه ذکر کرده اند آنرا صاحبین رح در
سرگین گاو و اسب پس آن ضرورت در نعل و موزه است پس بنابر ضرورت مذکوره
یکبار تخفیف اعتبار نموده شده است در تداخل نعل و موزه باینطور که نعل
و موزه پاک میگردد بسبب مالیدن آن بر زمین پس کفایت
کرده خواهد شد تا ورعایت ضرورت مذکوره بار دیگر
باینطور که سرگین گاو و اسپ نجاست خفیفه اعتبار
کرده شود در کار نیست و باید دانست که هیچ فرق نیست
میان سرگین ماکول اللحم و سرگین غیر ماکول اللحم و زفر رح
فرق نموده است میان آن هردو یعنی زفر رح موافق
ابوحنیفه رح است در سرگین غیر ماکول اللحم و موافق صاحبین
رح است در سرگین ماکول اللحم و مروی است که محمد رح وقتیکه
در آمد در ملک ری و دید که مواشی دران ملک بسیار است

واحتراز از سرگین دشوار است و موجب حرج فتوی داده باینکه نجس کثیر از سرگین نیز مانع جواز نماز نیست وفقها گفته اند که هم برین قیاس است طین بخارا یعنی گلهای کوچه شهر کدران نجاست نیز آمیخته باشد وباید دانست که مرویست که محمد رح بعد ازان که داخل شده در ملک ری وحکم کرد که کثیر فاحش از سرگین مانع جواز نماز نیست پس رجوع کرده از قول خود که موزه پاک نمیشود مگر بشستن باب وقایل شده باینکه پاک میگردد موزه بسودن مالیدن بزمین از نجاست جرم دار چون سرگین * مسئله ۱۳ * اگر آلوده شود پارچه ببول اسپ پس نماز بآن پارچه روا نیست وقتیکه آن کثیر باشد و این نزد شیخین رح است و نزد محمد رح نماز بآن پارچه رواست اگرچه بول کثیر باشد زیراچه بول ماکول اللحم پاک است نزد محمد رح و نجاست خفیفه است نزد ابیوسف رح واسپ حلال است نزد صاحبین رح و نزد ابیحنیفه رح نیز بول اسپ نجاست خفیفه است بجهت تعارض آثار واحادیث * مسئله ۱۴ * اگر آلوده شود پارچه بپیخال طیریکه ماکول اللحم نیست پس بآن پارچه نماز روا است نزد شیخین رح

اگرچه بیخال مذکور اکثر از درهم باشد و محمد رح گفته که بآن پارچه نماز روا نیست در صورتیکه مقدار درهم باشد و بدانکه بعضی گفته اند که این اختلاف در نجاست است اعنی بیخال مذکور پاک است نزد شیخین رح و نزد محمد رح نجاست غلیظه است و بعضی گفته اند که در مقدار است اعنی بیخال مذکور نجاست خفیفه است نزد شیخین رح پس اگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس در ان پارچه نماز جایز نخواهد بود نزد شیخین رح تعالی رض که همین صحیح است و محمد رح میگوید که بیخال مذکور نجاست خفیفه نیست زیراچه در ان هیچ ضرورت وحرج نیست بسبب آنکه عموم در ان بلوی نیست پس نجاست خفیفه نخواهد شد و شیخین رح میگویند که بیخال مذکور از هوا می افتد و احتراز از آن متعذر است پس ضرورت متحقق است دران لهذا نجاست خفیفه اعتبار نموده شد و اگر بیخال مذکور در آوند آب بیفتد پس در ینصورت بعضی گفته اند که آب مذکور ناپاک میشود و بعضی گفته اند که ناپاک نمیشود زیراچه محافظت آوند از افتادن بیخال مذکور دشوار و متعذر است

* مسئله ۱۵ * اگر آلوده شود پارچه بخون ماهی پس نماز

بآن پارچه جایز است اگرچه آن خون اکثر از مقدار درهم
باشد زیرا چه خون ماهی خون نیست حقیقة پس نجس نخواهد
بود و مرویست که ابو یوسف رح گفته است که اگر ربع پارچه آلوده
شود بخون ماهی نماز در ان روا نیست پس معلوم شد که نزد
او رح خون ماهی نجاست حقیقه است * مسئله ١٦ * اگر
آلوده شود پارچه بلعاب خر و استر پس نماز در ان رواست اگر
چه لعاب مذکور اکثر از مقدار درهم باشد زیرا چه لعاب خر
و استر مشکوک است پس پارچه که پاک بود یقینا بسبب آن ناپاک
نخواهد شد چه یقین زائل نمیشود بسبب شک
* مسئله ١٧ * اگر برسد بپارچه رشاش بول بقدر سر سوزن
پس اینقدر بول هیچ اعتبار ندارد چه احتراز از آن ممکن
نیست * مسئله ١٨ * باید دانست که نجاست بر دو نوع است
یکی مرئی دوم غیر مرئی پس اگر نجاست مرئی برسد ببدن
یا بپارچه پس آن پاک میگردد بسبب زائل شدن عین آن نجاست
اگرچه باقیماند اثر آن که ازاله آن دشوار است زیرا چه نجاست
تابع عین آنست پس زائل خواهد شد نجاست بسبب
زوال عین آن ولیکن اگر باقیماند اثر آن که ازاله آن

بتمذ راست پس دران مضایقه نیست زیراچه در ازالو آن حرج است وباید دانست که ازین مسئله معلوم شد که بعد از زوال عین نجاست مرئی از پارچه ملاشستن آن شرط نیست اگرچه عین آن زائل شده باشد بسبب شستن یکبار ودرین اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بعد از زوال عین آن از پارچه سه بار باید شست آنرا وبعضی گفته اند دو بار باید شست وبعضی گفته اند که اگر بسبب شستن یکبار عین واثر آن هردو زائل گردد پس بعد از ان شستن درکار نیست * مسئله ۱۹ * اگر نجاست غیر مرئی برسد ببدن یا بپارچه پاک میگردد از ان بسبب شستن آن تا آن زمان که حاصل شود مرغاسل را ظن غالب باینکه آن پاک گشت زیراچه مکرر شستن ضرور است برای اخراج نجاست ولیکن حاصل شدن یقین بزوال آن دشوار است لهذا ظن غالب اعتبار نموده شد چنانچه در استقبال قبله ظن غالب معتبر است وباید دانست که اصل مسئله همین است که مذکور شد ولیکن فقها گفته اند که اگر سه بار شوید پارچه را پاک میگردد بنابرآنکه بسبب شستن سه بار ظن غالب بطهارت آن حاصل میشود پس این سبب ظاهر را

قایم مقام ظن غالب نبوده تا پی برد تا کار آسان شود بر مردمان و موید آن است حدیث مستیقظ از منام و باید دانست که بنا بر ظاهر روایت ضرور است که هر بار بیفشارد آن پارچه را زیراکه افشردن سبب اخراج است والله اعلم

فصــــل در بیان استنجا * مسئله ۱* استنجا بکلوخ سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است و باید دانست که استنجا جایز است بسنگ و انچه مانند آنست و باید که مسح کند بآن موضع استنجا را تا آنکه صاف گردد زیرا چه مقصود از استعمال سنگ و مانند آن صاف کردن است پس حصول مقصود معتبر است قال رض که در استعمال آن عدد معین چون سه مثلا مسنون نیست و شافعی رح گفته است که در استنجا ضرور است که سه کلوخ استعمال نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که استعمال کلوخ نماید در استنجا باید که استعمال نماید بسه کلوخ و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که استنجا نماید باید که استعمال طاق نماید و آن دلالت میکند بر نفی وجوب سه کلوخ پس اگر استعمال طاق نماید مستحسن است و اگر استعمال طاق نکند پس بر و حرج و گناه

نیست را طاقت طاقت بر واحد نیز میشود وحدیثیکه روایت
کرده است آن را الشافعی رح متروک الظاهر است زیرا چه اگر
استنجا کرده شود بسنگی که برای آن سه طرف بود بالاجماع
جایز است * مسئله ۲ * شستن موضع استنجا بعد از استعمال
کلوخ افضل است زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرمود
است که در مسجد قبا مردانی اند که دوست میدارند تطهیر و
طهارت را واین آیت نازل شده است در شان قومیکه بعد از
استنجا بکلوخ استعمال آب می نمودند ومی شستند موضع
استنجا را بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که شستن
بعد از استنجا بکلوخ از آداب است وبعضی گفته اند که
سنت است در زمانه ما وباید دانست که در استعمال آب نیز
همین شرط است که بشوید تا آنزمان که حاصل شود مرا و را ظن
غالب باینکه آن موضع پاک گشت وانداز کرده شده است
بعدد بامنظور که سه بار بشوید یا پنج بار ولیکن در حق
صاحب وسوسه انداز نموده شده است بسه بار وبعضی گفته اند که بهفت
بار باید دانست که اینکه مذکور شد که شستن بعد از استنجا
بکلوخ افضل است وقتی است که نجاست از مخرج تجاوز

نموده باشد و اما اگر تجاوز نماید نجاست از مخرج آن پس درینصورت اکتفا بکلوخ جایز نیست بلکه شستن آن فرض است بآب و در بعض نسخ بانجبر سالک نزد شیخین رح بشرطیکه آنچه تجاوز نموده است از مخرج بمقدار درهم باشد زیراچه اعتبار آن موضع ساقط است بجهت آنکه دران اکتفا نمودن بکلوخ جایز است و نزد محمد رح شستن آن فرض است اگر آنچه تجاوز نموده است از مخرج مع آنچه بر موضع مخرج است بقدر درهم باشد و این نزد محمد رح بنا بر قیاس آن بر مواضع دیگر است * مسئله ۳ * استنجا نباید کرد باستخوان و نه بسرگین گاو و اسپ زیراچه پیغمبر صلعم نهی کرده است ازان ولیکن معهذا اگر استنجا نماید باستخوان یا سرگین کفایت میکند بجهت آنکه آنچه مقصود است ازان حاصل میشود و باید دانست که نهی از استنجا بسرگین بنا بر این است که سرگین نجس است و نهی از استنجا باستخوان بنا بر آن است که استخوان طعام جنیان است * مسئله ۴ * استنجا بطعام چون نمک مثلا نباید کرد زیراچه آن تضییع مال است و اسراف * مسئله ۵ * استنجا بدست راست نباید کرد زیرا چه پیغمبر

صلعم نهي فرموده است از استنجا نمودن به دست راست والله اعلم

کتاب در بیان نماز و آن مشتمل است بر چند باب

باب اول در بیان اوقات نماز * مسئله ۱ * بدانکه اول وقت نماز فجر از ابتداي صبح صادق است و آن سفیدي است که ظاهر میشود در افق و آخر وقت آن قریب طلوع آفتاب است زیرا چه جبرئیل علیه السلام امامت کرد پیش پیغمبر صلعم دو روز در نماز فجر با ینطور که روز اول در ابتداي صبح صادق نماز کرد و در روز دیگر وقتیکه روز روشن شد قریب طلوع آفتاب و بعد از آن گفت جبرئیل علیه السلام به پیغمبر صلعم که ما بین این هر دو وقت وقت نماز فجر است براي تو و امت تو و اعتبار نیست صبح کاذب را و آن سفیدي است که ظاهر میشود طولا و بعد از آن می آید تاریکي بجهت قول نبي صلعم نباید که بفریبد شما را اذان بلال و نه فجر مستطیل و فجر نیست مگر منتشر در افق * مسئله ۲ * اول وقت نماز ظهر از ابتداي زوال آفتاب است بجهت امامت جبرئیل علیه السلام در وقت مذکور در روز اول و آخر وقت آن نزد ابیحنیفه وقتي است که در آن وقت سایه هر شي سواي سایه اصلي دو چند آن شي میگردد و صاحبین رح گفته اند که آخر وقت آن وقتي است که در آن وقت سایه هر شي

پیدا از آن شی میگردد سواي سایه اصلی واین یک روایت است از ابیحنیفه رح ونیز باید دانست که سایه اصلي عبارت است از سایه هرشي در وقت زوال ودلیل صاحبین رح این است که جبرئیل علیه السلام امامت کرد در نماز عصر در روز اول وقتیکه سایه هرشي مثل آن میگردد ودلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که ادا کنید نماز ظهر را در وقت سرد چه شدت گرمي از جوش جهنم است وسخت ترین گرمي در دیار آنها درهمین وقت است واین حدیث دلالت میکند براینکه وقت ظهر باقی بماند تا زمانیکه سایه هرشی دو چندان میگردد زیراچه در وقتیکه سایه هرشی مثل آن میشود گرمي شدید میشود در دیار عرب وهرگاه احادیث در انقضاي وقت ظهر متعارض گشت پس شک واقع شد در آن پس بسبب شک منقضي نخواهد شد * مسئله ۳ * اول وقت نماز عصر بعداز خروج وقت ظهر است مطابق هردو قول وآخر وقت آن نزد یک غروب آفتاب است زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه یافت در وقت یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب آفتاب پس بدرستیکه دریافت نماز عصر را * مسئله ۴ * اول وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است وباقي میماند

تا آنزمانی که شفق نابست نگردد و شافعی رح گفتست که وقت نماز مغرب آنمقدار است که سه رکعت نماز دران گذارده شود بدرانکه حضرت علی علیه السلام برشرده روز امامت نماز مغرب کرده در وقت واحد ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اول وقت نماز مغرب وقتی است که آفتاب غروب نمود و آخر آن وقتی است که غائب میشود شفق و جواب از دلیل شافعی رح این است که جبرئیل عم برای احتراز از کراهیت هرده روز در وقت واحد امامت کرد و بعد ازان باید دانست که نزد ابوحنیفه رح شفق عبارت است از سپیدی که بعدا مسود در افق بعد از زایل شدن سرخی و نزد صاحبین رح عبارت است از سرخی مذکور و این یک روایت است از ابوحنیفه رح و نیز همین قول شافعی رح است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که شفق همان سرخی است و دلیل ابوحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که آخر وقت مغرب وقتی است که در آن وقت سیاه میگردد افق و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شافعی رح موقوف بر ابن عمر است رض ذکر کرده است آنرا مالک رح در موطا * مسئله ۵ * اول وقت

نماز عشا وقتی است که غایب شود شفق و آخر وقت آن قریب طلوع صبح صادق است چه پیغمبر صلعم فرموده است که آخر وقت عشا قریب طلوع فجر است و شافعی رح گفته است که آخر وقت آن تا ثلث شب است و حدیث مذکور حجت است بر او

* مسئله ۲ * اول وقت وتر بعد از گزاردن نماز عشا است و آخر آن وقت آخر عشا است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بگذارید نماز وتر را بعد از گزاردن نماز عشا تا وقت طلوع فجر قال رض این نزد صاحبین رح است و نزد ابوحنیفه رح وقت نماز وتر همان وقت عشا است ولیکن مقدم کرده نشود وتر را بر عشا یعنی ترتیب شرط است میان نماز عشا و نماز وتر بشرط یاد پس اگر پیش از گزاردن نماز عشا نماز وتر گزارد با وجودیکه یاد است او را که نماز عشا نکرده است پس نماز وتر صحیح نمیشود بلکه اعاده آن بعد از گزاردن نماز عشا لازم است والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * مستحب است که نماز فجر شروع کند مصلی وقتیکه صبح روشن گردد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دران اجر عظیم است و شافعی رح گفته است که تعجیل در هر نماز

مستحب است اعنی در ایام تابستان وحجت است بر شافعی رض حدیثیکه روایت کرده هم آنرا وحدیثیکه عنقریب روایت خواهیم کرد * مسئله ۲ * مستحب است گذاردن نماز ظهر در وقتیکه سرد شود وشدت گرمی فرونشیند ودر ایام زمستان مستحب است تعجیل آن بجهت آنکه انس رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر ومیگذارد آن را در اول وقت ودر ایام تابستان تاخیر میکرد وهرگاه سرد میشد وقت وشدت گرمی فرو می نشست نماز ظهر میگذارد * مسئله ۳ * در ایام زمستان وتابستان تاخیر نماز عصر مستحب است تا آن وقت که آفتاب متغیر نگردد زیراچه در تاخیر آن تکثیر نوافل است چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن نماز نفل مکروه است واگر تعجیل نموده شود انسان از گذاردن نفل باز خواهد ماند وبدانکه مراد از تغیر آفتاب تغیر قرص آن است وآن عبارت است از اینکه حالت آفتاب چنان گردد که در دیدن آن چشم خیره نشود وتواند نگاه کردن بسوی آن وهمین صحیح است وبدانکه نماز عصر تا وقت تغیر آفتاب مکروه است * مسئله ۴ * تعجیل نماز مغرب همیشه مستحب است زیراچه

تاخیرآن مکروه است بنا بر آن که در ان مشابهت با یهود است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است که همیشه امت من در خیراست ما دامیکه تعجیل نماز مغرب می نمایند و تاخیر نماز عشا # مسئله ۰ *
تاخیرنماز عشا تا بقریب ثلث شب مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر بر امت من شاق نمیشد هرآینه تاخیر میکردم در گذاردن نماز عشا تا بثلث شب و نیز سمر وقصه بعد از گذاردن نماز عشا منهی است و در تاخیر آن اجتناب از ارتکاب این منهی حاصل میشود زیرا چه اگر گذارده شود نماز عشا بعد از گذشتن قریب ثلث شب پس در ینوقت سمر وقصه منقطع میگردد چه آدم درینوقت قصد آرام وخواب میکند ومشغول بسمر وقصه نمیشود و بعضی گفته اند که در ایام تابستان تعجیل باید کرد در گذاردن نماز عشا تا تقلیل جماعت نشود چه تاخیر آن باعث تقلیل جماعت است بسبب آنکه شب در ایام تابستان کوتاه میشود و بدانکه تاخیر نماز عشا تا نصف شب مباح است زیرا چه درینصورت دلیل کراهیت و دلیل استحباب هردو یافته میشود بجهت آنکه تاخیر چنانچه باعث تقلیل جماعت است همچنین موجب انقطاع سمر و قصه است و میان این هردو دلیل

تعارض است لهذا گفته شد که تاخیر تا بنصف شب مباح است نه مکروه
ونه مستحب واما تاخیر نماز عشا تا بزیاده از نصف شب مکروه
است زیرا چه این تاخیر باعث تقلیل جماعت است وانقطاع سیر
وقت نزد دلیل استحباب است پیشتر از آن حاصل میشود
* مسئله ۲۰ * تاخیر نماز وتر وگذاردن آن در آخر شب
مستحب است درحق کسیکه بنماز تهجد مالوف است و برای
تهجد مستخیز وغالبا ما کسیکه برا این حالت نیست پس مستحب
درحق او همین است که نماز وتر در اول شب بعد از نماز عشا گذارد
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که خایف باشد از اینکه
بیدار نخواهد شد در آخر شب پس باید و بیراکه نماز وتر گذارد در
اول و هرکرا رجای غالب است که او در آخر شب بیدار خواهد شد
پس باید که نماز وتر گذارد در آخر شب * مسئله ۲۷ * در
روز ابر مستحب است تاخیر نماز فجر وظهر ومغرب وتعجیل
نماز عصر وعشا زیرا چه در تاخیر نماز عشا در چنین روز تقلیل
جماعت میشود بنا بر باران ودر تاخیر نماز عصر در روز مذکور
احتمال است که نماز عصر واقع شود در وقت مکروه واین احتمال
در نماز فجر نیست چه آن وقت دراز است و باید دانست که

از ابیحنیفه رح مرویست که در روز مذکور تاخیر در نماز مستحب است بنا بر احتیاط زیرا چه بعد از گذشتن وقت نماز گذاردن جایز است بطریق قضا و گذاردن نماز بیش از وقت اصلا جایز نیست والله اعلم

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز در آن مکروه است * مسئله ۱ * جایز نیست گذاردن نماز در سه وقت یکی وقت طلوع آفتاب دوم وقت قیام آفتاب که عین نصف النهار است و سیوم وقت غروب آفتاب بجهت آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است از گذاردن نماز در این سه وقت و همچنین نهی فرموده است از گذاردن نماز جنازه در آن باید دانست که در وقت غروب آفتاب نماز جایز نیست مگر نماز عصر همان روز وادی جایز است زیرا چه این نماز بصفت نقصان واجب شد است بنابر آنکه سبب وجوب آن ناقص است پس ادا خواهد شد بصفتیکه واجب شده است بیان آن این است که وقت نماز سبب وجوب نماز است بنا بر آنچه مقرر است ولیکن مجموع وقت سبب آن نیست چه اگر مجموع وقت سبب وجوب نماز میشد پس واجب میشد ادای نماز بعد از گذشتن وقت زیرا چه سبب مقدم میشود بر مسبب

پس ثابت شد که خروج از اجرای آن سبب وجوب نماز است ولیکن
خروج او سبب آن نمی تواند شد وگرنه لازم می آمد که ادای نماز
در آخر وقت قضا باشد پس در حقیقت سبب وجوب نماز جزو مقارن
ادا است و در صورت مذکوره جزو مقارن ادا ناقص است بجهت
آنکه وقت پرستش آفتاب است و شرکاء جمع شد پس واجب
میشود در آن وقت ادای ناقص لهذا ادای نماز مذکور در آن
وقت جایز است بجهت آنکه خرابی نیست که در ادای نماز وقت
مذکور ناقص است و شرکاء جمع شد ادای ناقص واجب است
نماز آنکه سبب آن ناقص است پس ادای ناقص که واجب است
یا سبب مسبوق در وقت مذکور بخلاف نمازهای دیگر چه در آن
ادای کامل واجب است پس با ادای ناقص ادا نخواهد شد
* مسئله ۲ * نماز جنازه و سجده تلاوت در اوقات مذکوره
مکروه است پس اگر نماز جنازه کدا ره کسی در اوقات مذکوره
یا سجده تلاوت کند در آن جایز میشود زیرا که بر صفت نقصان
متحقق مسبوق شد بجهت بصفت نقصان واجب شده است چه سبب
وجوب آن حضور جنازه و تلاوت قرآن است و آن یا تم
شده است در اوقات مذکوره در صورتیکه کلام در آن است

* مسئله ۳ * بعد از گذاردن نماز فجر تا طلوع آفتاب نماز نفل مکروه است وهمچنین بعد از گذاردن نماز عصر تا غروب آفتاب بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم از آن نهی فرموده است ولیکن بایدرانست که قضاکردن نماز وادای نماز جنازه وسجدهٔ تلاوت درین دو وقت مضایقه نیست زیراچه کراهیت نماز درین دو وقت برای حق نماز فرض است یعنی نماز نفل در وقت مذکور نباید کرد تا آن وقت چنان شمرده که گویا مشغول بنماز فرض شد واثر اینمعنی ظاهر نخواهد شد در حق قضای نماز فرض ونه درحق چیزیکه واجب بعینه است چون سجدهٔ تلاوت واما درحق غیر آن چون نماز نذر ودوگانه طواف ونماز نفل که بعد از شروع در آن فاسد کرده باشد آنرا مصلی پس ظاهر خواهد شد زیراچه وجوب نماز نذر بنا بر سببی است که از جانب مصلی است وهمچنین دوگانه طواف وقضای نفل مذکور واجب لغیره است چه وجوب دوگانه طواف برای ختم طواف است ووجوب قضا برای صیانت مودی است یعنی تا آنچه ادا نموده بود ضایع وباطل نگردد * مسئله ۴ * بعد از طلوع صبح صادق گذاردن نماز نفل سوای دو رکعت سنت فجر

مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم زیاده از دو رکعت مذکور
نماز نفل نکرده است با وجودیکه کمال حرص میداشت در عبادت
نماز * مسئله ۵ * بعد از غروب آفتاب پیش از گذاردن
نماز مغرب نماز نفل نباید کرد چه اگر درینوقت مشغول بنفل
شود تاخیر نماز مغرب لازم می آید * مسئله ۶ * وقتیکه امام
روز جمعه بالای منبر رود برای خطبه تا آنزمانیکه فارغ شود
ازان نماز نفل نباید کرد زیرا چه اگر درینوقت مشغول شود
بنماز نفل پس از شنیدن خطبه غافل خواهد شد وحال آنکه
درینوقت شنیدن خطبه واجب است والله اعلم

باب دوم در بیان اذان اعنی بانگ نماز * مسئله ۱ *

اذان سنت است برای نماز پنجگانه ونماز جمعه نه برای نماز
دیگر سوای نمازهای مذکوره زیرا چه همین ثابت است بنقل
متواتر وکلمات اذان وترتیب میان آنها مشهور ومعروف
است وحاجت بیان آن نیست اعنی چنانکه اذان داد آن
فرشته نازل از آسمان ولیکن ترجیع نیست در اذان نزد علمای
ما وترجیع عبارت است ازینکه اول چهار بار شهادتین را بآواز
پست بگوید وبعد ازان چهار بار بلند بگوید واین نزد شافعی

رح سنت است بجهت حدیث ابی محذوره رض که نبی صلعم امر کرد او را بترجیع و دلیل علمای ما این است که در احادیث مشهوره ترجیع نیست و انچه روایت کرده است ابو محذوره آن تعلیم بوده لیکن ظن کرده آنرا ابو محذوره ترجیع و باید دانست که در اذان نماز فجر بعد از حی علی الفلاح الصلواة خیر من النوم دو بار بگوید زیرا چه بلال رض وقتیکه دید پیغمبر صلعم را که در خواب اند گفت این کلمه را دو بار پس پیغمبر صلعم فرمود ببلال رض که این چه خوب کلمه است این را داخل کن در اذان خود و بدانکه تخصیص این کلمه در اذان فجر بجهت آن است که وقت نماز فجر وقت خواب و غفلت است * مسئله ۲ * اقامت مثل اذان است مگر این قدر فرق است که در اقامت بعد از حی علی الفلاح قد قامت الصلواة دو بار زیاده است و همچنین کرد فرشته نازل از آسمان و این بنقل مشهور آمده است و آن حجت است بر شافعی رح در آنکه گفته است که کلمات اذان فرادی فرادی است سوای قد قامت الصلوة * مسئله ۳ * مستحب در اذان نماز ترسل است و آن عبارت است از اینکه بعد از هر کلمه وقف نماید تا آخر اذان و در اقامت تحدیر مستحب است و تحدیر ضد ترسل است زیراچه

پیغمبر صلعم بلال رض فرموده که ترسل کن در اذان وتعدیر کن در اقامت * مسئله ۴ * مساید که موذن در وقت اذان واقامت رو بقبله باشد زیراچه همین منقول است ومعهذا اگر رو بقبله نباشد اذان واقامت جایز است زیراچه انچه مقصود ازان است دریتصورت نیز حاصل میشود ولیکن مکروه است بجهت آنکه مخالف سنت است * مسئله ۵ * باید که موذن درحالت گفتن حیعلی الصلوة روي خود بگرداند بجسانب راست ودرحالت گفتن حیعلی الفلاح بگرداند روي خود را بجانب چپ زیراچه موذن باین کلمه خطاب میکند گروه مسلمانان را پس باید که رو بسوي آنها نماید واگر سبب وسعت صومعه گردانیدن رو بجانب چپ وراست مع ثبات هردو قدم ممکن نبود آن گاه آن سنت است خارج را استطاعت بود پس در گردن موذن درمیان صومعه وقت گفتن حیعلتین مضایقه نیست * مسئله ۶ * افضل است که موذن درحالت گفتن اذان دوانگشت سبابه خود را درسوراخ دوگوش گذارد بجهت آنکه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم مر بلال رض را که موذن پیغمبر صلعم بود وبجهت آنکه این عمل موجب بلند شدن

آواز است واگر این عمل نکند مضایقه نیست زیراچه عمل مذکور
سنت اصلی نیست * مسئله ۷ * تثویب در وقت نماز فجر احسن
است وآن عبارت است ازاینکه ما بین اذان واقامت حیعلی الصلوة
وحیعلی الفلاح دوبار گفته شود ودر وقت نمازهای دیگر سوای
نماز فجر تثویب مکروه است وتخصیص بوقت نماز فجر بجهت
آن است که آن وقت وقت خواب وغفلت است وبدانکه این
تثویب را علمای کوفه بعد از عهد صحابه رض احداث نموده اند
بجهت آنکه درین زمان احوال مردمان متغیر شد وسستی آنها در
آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت وتخصیص تثویب بنماز فجر
قول متقدمین است واما علمای متاخرین تثویب را در هر نماز
مستحسن داشته اند زیراچه در زمان متاخرین سستی مردمان
در امور دینی زیاده تر ظاهر گشت وابو یوسف رح گفته است که مضایقه نیست
درینکه موذن برای تثویب امیر را بگوید مثلا امیر را که السلام علیک ایها الامیر
ورحمة الله وبرکاته حیعلی الصلوة حیعلی الفلاح الصلاة
یرحمک الله ومحمد رح استبعاد نموده است این را زیراچه همه
مردمان برابراند در امر جماعت پس تخصیص ذکر امیر در
تثویب سزاوار نیست وابو یوسف رح تخصیص ذکر امیر

بجهت آن نبوده است که آنها را زیاده اشتغال است بامور مسلمانان پس باید که بتخصیص آنها را نداکرده شود تا فوت نشود از آنها نماز جماعت و برهمین اختلاف است تخصیص ذکر قاضی و مفتی * مسئله ۸ * باید که موذن بنشیند میان اذان واقامت مکرر در وقت مغرب واین نزد ابیحنیفه است وصاحبین رح گفته اند که در وقت مغرب نیز بنشیند وجلسه خفیفه نماید بجهت آنکه فصل میان اذان واقامت ضرور است زیرا چه وصل اعنی بعد از اذان متصل اقامت گفتن مکروه است پس بسبب سکته فصل معتد به متحقق نمیشود زیرا چه سکته یا فته میشود میان کلمات اذان پس ضرور است که بجلسه خفیفه فصل نموده شود چنانچه بجلسه خفیفه فصل نموده میشود میان دو خطبه ودلیل ابیحنیفه رح این است که تاخیر در نماز مغرب مکروه است پس برای احتراز این کراهیت اکتفا نموده خواهد شد بادنی فصل که عبارت است از سکته پس فصل متحقق خواهد شد بسبب سکته خصوصا در صورتیکه مکان اذان ومکان اقامت مختلف باشد ودر مسئله که کلام در آن است مکان اذان واقامت

مختلف است چه مکان اذان بعید تر است و مکان اقامت مسجد است واگر بعید نباشد پس اذان در فنای مسجد گفته میشود واقامت در مسجد زیرا چه مشروع همین است که مکان اذان واقامت مختلف باشد بخلاف خطبه چه دران مکان خطبه اول ومکان خطبه دوم مختلف نیست وشافعي رح گفتست که میان اذان مغرب واقامت آنه بدو رکانه نماز فصل باید کرد چنانچه در اقامت نماز دیگر فصل نموده میشود میان اذان واقامت بدوگانه نماز ویعقوب رح گفتست که دیدم ابا حنیفه رح را که اذان میگفت درمغرب وتکبیر اقامت میگفت بلاجلسه * مسئله ۹ * مستحب این است که موذن عالم باشد بسنت چه پیغمبر صلعم فرموده است که باید که اذان بگوید براي شما کسیکه بهتر باشد از میان شما * مسئله ۱۰ * براي نماز قضا نیز اذان واقامت سنت است چه پیغمبر صلعم باذان واقامت قضا کرده بود نماز فجر صبح لیلة التعریس راو آن حجت است بر شافعي رح در اکتفا کردن او صرف باقامت * مسئله ۱۱ * اگر فوت شود چند نماز پس هرگاه قضا کرده شود باید که اذان واقامت گفته شود براي اول

نماز یکه قضا کرده شود از نمازهای مذکوره در باقی نمازها مصلی مختار است اگر خواهد برای هریک از آنها اذان واقامت هردو بگوید تا قضا بصورت ادا متحقق شود واگر خواهد اختصار نماید بر اقامت زیرا چه اذان برای استحضار است ونماز یان حاضر اند پس اذان گفتن ضرور نیست قال رض مروی است از محمد رح که سوای نماز اول برای نمازهای دیگر اکتفا باید کرد بر اقامت وفقها گفته اند که احتیاط است که این قول جمیع علما باشد

مسئله ۱۲ * سزاوار این است که موذن در حالت گفتن اذان واقامت با وضو باشد ولیکن اگر بیوضو اذان بگوید جایز است زیرا چه اذان ذکر است ونماز نیست ووضو برای آن مستحب است چنانچه وضو مستحب است برای خواندن قرآن * مسئله ۱۳ * بیوضو اقامت گفتن مکروه است زیرا چه اگر موذن بیوضو اقامت بگوید فصل لازم می آید میان اقامت ونماز زیرا چه او بعد از گفتن اقامت مشغول وضو خواهد شد ومروی است که بیوضو اقامت گفتن نیز مکروه نیست زیرا چه اقامت مثل اذان است ومرویست که بیوضو اذان گفتن نیز مکروه است زیرا چه موذن هرگاه بیوضو اذان بگوید لازم می آید که او بخواند مردمان را بسوی نماز ونخود

مستعد نیست براي آن * مسئله ۱۴ * درحالت جنابت اذان
گفتن مکروه است باتفاق روایات زیرا چه اذان را مشابهتي است
بانماز پس باید که موذن درحالت اذان گفتن پاک باشد ازجنابت
که حدث غلیظ است نه ازحدثیکه موجب وضواست چه آن
خفیف است ومحمد رح درجامع صغیر گفتست که اگرموذن بیوضو
اذان یا اقامت بگوید پس اعادهٔ آن درکار نیست زیرا چه
اینعهد شدید نیست واگر درحالت جنابت بگوید پس راجح
نزد من اینست که اعاده نماید آن را ومعهذا اگر اعاده ننماید نماز
جایز میشود زیرا چه نماز جایز است بدون اذان واقامت ولیکن
باید دانست که درصورتیکه موذن درحالت جنابت اذان یا اقامت
بگوید پس دراعادهٔ آن دو روایت است یکي آنکه مذکور شد دوم
اینکه اعادهٔ اذان باید کرد نه اعادهٔ اقامت وهمین
ترجیح دارد زیرا چه تکرار اذان مشروع است نه تکرار
اقامت وهمچنین اگر زن اذان بگوید پس مستحب است
که اعاده کرده شود تا اذان بروجه سنت متحقق شود * مسئله ۱۵ *
اذان براي نماز پیش از وقت آن نباید گفت واگر پیش از وقت نماز اذان
بگوید باید که بعد از رسیدن وقت نماز اعاده نماید زیرا چه

اذان برای اعلام است ولکن پیش از وقت تجهیل است و ابو یوسف رح گفته است که اذان برای نماز فجر پیش از وقت بعد از نصف شب جایز است زیرا چه عمل اهل مکه و مدینه بر این است و قول شافعی رح موافق قول ابی یوسف رح است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم بیلال رض فرمود است که اذان فجر مگو تا آن زمان که صبح ظاهر شود بر تو وقت فجر * مسئله ۱۶ * اذان و اقامت سنت است در حق مسافر نیز زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است بدو پسر ابی ملیکه رض که هرگاه مسافر شوید پس اذان را اقامت بگوئید واگر مسافر ترک کند اذان و اقامت هر دو را پس این مکروه است واگر اکتفا نماید بر اقامت جایز است زیرا چه اذان برای استحضار غایبان است و در سفر رفیقان حاضر می باشند و اقامت تنبیه است برانیکه امام افتتاح نماز میکند و باین محتاج اند حاضران نیز * مسئله ۱۷ * اگر شخصی نماز گذارد در خانه خود که در شهر است پس باید که اذان و اقامت بگوید تاکه ادای نماز بر صورت جماعت شود واگر هر دو را ترک کند جایز است بجهت قول ابن مسعود رض که اذان در مسجد محله کفایت میکند والله اعلم

باب سیوم در بیان شرایط نماز * مسئله ۱ * یکی از آن

این است که بدن وجامه مصلی از حدث و نجاست پاک باشد
زیراچه خدای تعالی در قرآن مجید باین امر کرده است ودوم ستر عورت
است زیراچه در قرآن مجید ودر حدیث امر بآن آمده است
وباید دانست که عورت مرد از زیر ناف تا هردو زانوی وی است
زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که عورت مرد از پایین ناف تا هردو
زانوی وی است وازین حدیث معلوم شد که ناف عورت نیست
ونزد شافعی رح ناف عورت است وباید دانست که زانو عورت است
نزد علمای ما چه پیغمبر صلعم فرموده است که زانو از عورت است ونزد
شافعی رح زانو عورت نیست وعورت زن حره جمیع بدن وی است
مگر روی وهردو کف دست زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که زن عورت است که ستر آن واجب است ولیکن ازین حدیث
استثنا نموده شده است روی وهردو کف دست او بنا بر ضرورت
چه بسوی کشف این عضو ها حاجت است وپوشیدن آن موجب
حرج است قال رض که آنچه مذکور شد نص است برانکه هردو قدم
زن عورت است ومروی ست از ابو حنیفه رح که آن عورت نیست
وهمین اصح است چه بسوی کشف آن نیز حاجت است پس
اگر نماز گذارد زن درحالتیکه ثلث ساق او یا ربع آن منکشف

باشد نیار او جایز نیست ولازم است بر وکه اعادهٔ آن نهاید و اکر کمتر از ربع ساق او بر هنه باشد اعادهٔ آن نکند واین برد د طرفین رح است وامو یوسف رح کفتست که اکر کمتر از نصف ساق او بر هنه باشد اعاده نماز در کار نیست زیرا که در صورت اکثر ساق آن بر هنه بود است چه شی موصوف میشود باینکه اکبر است مگر وقتیکه انچه مقابل آن است کمتر باشد از ان واکر نصف ساق او بر هنه باشد پس در صورت از این دو صحه رح دو روایت است وطرفین رح میکویند که ربع قایم مقام کل شمرده میشود در اثر احکام چنانچه در مسح وحلق سر در احرام و همچنین اکر شخصی نه بیند روی کسی را و بکوید که روی فلان را دیده ام اکر چه ندیده باشد آن شخص مکر یک جانب را از جانب روی آن کس و در موی سر زن حره و شکم و ران او نیز اختلاف است مانند اختلاف در ساق او که مذکور شد زیرا که هر واحد از موی و شکم و ران عضو علیحده است وباید دانست که مراد از موی سر از آن موی است که از سر فرو هشته باشد و همین صحیح است وعدم جواز شستن آن در غسل جنابت باعتبار حرج است نه باعتبار اینکه از وی بر نیست و همچنین اختلاف است در عورت غلیظه ولیکن

باید دانست که قضیب عضو علیحده است و خایه عضو علیحده است و همین صحیح است * مسئله ۲ * هر عضو مرد که عورت است آن عضو کنیز نیز عورت است و سوای آن شکم و پشت او نیز عورت است و باقی بدن او عورت نیست و این ثابت است بقول عمر رض که فرمود بکنیزکی که نام او قاربود که بینداز معجر را از روی خود آیا میخواهی که مانند زنان حره شوی و سر آن این است که کنیز پارچه خدمت پوشیده برای خدمت خواجه خود بیرون خانه میگردد و همین عادت است پس حال او مانند حال محارم اعتبار نموده شد در حق جمیع مردان برای دفع حرج * مسئله ۳ * اگر شخصی نیابد چیزی که بآن ازاله نجاست نماید چون آب وغیره پس جایز است زیرا که بسا آن نجاست نمیطرکه اداء بسا ز اعاده آن مرا او را درکار نیست و باید دانست که درین مسئله تفصیل است یعنی اگر ربع جامه او یا زیاده از آن پاک است پس لازم است که آن جامه را پوشیده نماز کند اگر واگر درینصورت برهنه نماز کند جایز نیست زیرا چه ربع از شی قایم مقام کل آن میشود و اگر کمتر از ربع جامه پاک باشد پس درینصورت نیز همین حکم است نزد محمد رح و یک

قول شافعی رح نیز مطابق آمست مراد اگر بهار کدا رد با جامهٔ
مذکور یک فرض ترک میشود که آن طهارت جامه است ،
واگر برهنه بهار کدارد چند فرض ترک میشود چون ستر عورت
وقیام در رکوع و سجود چه او برا نشسته نماز خواهد کرد در رکوع
و سجود بایما ادا خواهد کرد وشیخین رح میگویند که
در صورت مذکوره شخص مذکور مختار است اگر خواهد بهار
برهنه کدارد واگر خواهد جامه مذکور پوسیده بهار کدارد
مراد برهنگی ونجاست هر دو مانع جواز بهار است در حالت
اختیار وهر دو برابر است در مقدار پس در حکم بهار نیز برابر
خواهد شد وامام محمد رح میگویند که اگر برهنه بهار کدارد
چند فرض ترک خواهد شد چون ستر عورت وغیره پس جواب
آن این است که سوای ستر عورت چون رکوع وغیره اگرچه
متروک میشود ولیکن خلف آن که ایما است یافته میشود
وترک شی باینطور که خلیفه آن قایم مقام شود گویا ترک آن
نیست ولیکن جامه مذکور را پوسیده بهار کردن اصل است
بجهت آنکه ستر عورت مخصوص بنماز نیست بلکه ستر عورت
همیشه فرض است چه در حالت نماز و چه در غیر آن بخلاف

نماز است چه آن مخصوص بنماز است * مسئله ۴ * هر که نیابد جامه را که بآن ستر عورت نماید پس جایز است ویرا که برهنه نماز گذارد ولیکن باید که نشسته نماز کند ونماز را جایز است زیرا چه در صورت نشستن ستر عورت غلیظه حاصل میشود ودر صورت استادن ادای این ارکان اعنی رکوع وسجود حاصل میشود پس او مختار است بهر حالت که رغبت او باشد اختیار کند آن را ولیکن اول افضل است بدو وجه یکی اینکه ستر عورت واجب است بجهت حق نماز وهم بجهت حق انسان ودوم اینکه اگر برهنه استاده نماز کند ستر عورت فوت میشود وچیزی خلف قایم مقام آن نیست واگر نشسته نماز کند ورکوع وسجود بایما ادا نماید پس این ایما خلف وقایم مقام رکوع وسجود است * مسئله ۵ * سیوم از شرایط نماز نیت نماز است وباید دانست که معتبر آن نیت است که میان آن وتکبیر تحریمه فاصل نباشد بعملیکه منافی نماز است ووجه فرضیت نیت در نماز یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است جز این نیست که اعتبار هر عمل بنیت است ودوم این است که ابتدای نماز قیام است وقیام بطریقه

عبادت هم مقصود وهم بطريق عبادت وتميز ميان اين فرد و
غير مقصود مكر بنيت نمى شود دانست كه اكثر از تكثير تصريح
نكردند ومقدار آن نيت بيان نكرده پس اين نيت معتبر نيست
زيراكه آن مقدار بيانكه مقدم از نيت باشد مقصود عبادت
نميشود سوال پس بايد كه نيت روزه بعد از طلوع صبح
صادق معتبر نباشد وحال آنكه نيت روزه تا تقريب نصف
النهار معتبر است جواب نيت روزه بعد از طلوع صبح صادق
معتبر است بنا بر ضرورت چه انسان درست ميتواند بيدار
نميشود مكر بعد از دميدن صبح صادق واين اكثر اتفاق
ميشود * مسئله ۲ * نيت عبارت است از اراده پس شرط
اين است كه بداند كه كدام نماز خواهد كرد اعني نماز ظهر
يا نماز عصر مثلا واما ذكر آن بزبان در كار نيست وليكن اكر
بزبان نيز ذكر آن نمايد حسن است زيراكه زبان موافقت
ميشود اراده اورا وبعد از ان بايد دانست كه براى نماز نفل
نيت مطلق نماز كفايت ميكند وهمچنين براى نماز سنت نماز
تراويح صحيح واما براى نماز فرض پس نيت مطلق نماز كفايت
نميكند بلكه ضرور است كه تعين فرض نمايد چون فرض ظهر

لمثلا زیرا چه نیا ز فرض بسیا ر است لہذا در نیت تعین آن ضرورت است * مسئله ۷ * اگر مصلي مقتدي باشد پس ضرور است زیرا که نیت اقتدا و متابعت امام نیز نماید زیرا چه فساد نیا ز مقتدي لا زم می آید بسبب فساد نیا ز امام پس ضرور است که مقتدي التزام آن نماید * مسئله ۸ * چهارم از شرایط نیا ز استقبال قبله است یعنی رو بسوي قبله آوردن زیرا چه خدا ی تعالی در قرآن مجید فرموده است که بگردانید روي خودها را بسوي کعبه و بعد از ان باید دانست که بر اهل مکه فرض است که توجه روي آنها به مقابل جزوي از اجزاي خانه کعبه باشد و بر غیر اهل مکه این فرض نیست بلکه فرض بر آنها این است که روي آنها بسوي جهت خانه کعبه باشد و همین صحیح است زیرا چه تکلیف شرعي بقدر وسع و طاقت است و در وسع و طاقت غیر اهل مکه نیست که در نماز روي خود را بمقابل جزوي از اجزاي خانه کعبه نمایند * مسئله ۹ * هرکه بسبب خوف روي بسوي قبله نتوانه کرد پس جایز است زیرا که متوجه شود در نماز بهر جانبی که تواند چه او معذور است پس حال او مانند حال کسي است که جانب قبله بروي مشتبه گردد * مسئله ۱۰ *

شخصی که جانب قبله بروی مشتبه گردد ونیابد کسی را که بپرسد ازو قبله را پس باید که او تحری واجتهاد نماید یعنی خود فکر کند و بهر جانب که ظن او غالب شود که آن جانب قبله است پس بهمان جانب نماز گذارد بجهت آنکه صحابه رض چنین کرده اند و رسول خدا صلعم بر آن مطلع شد وانکار نکرده و بجهت آنکه عمل کردن بر دلیل ظاهر که دلیل ظنی است واجب است وقتیکه یافته نشود دلیل قطعی که فوق از آن است واستخبار فوق تحری است پس اگر بعد ادا کردن نماز بجانب تحری ظاهر شود مر شخص مذکور که او خطا کرده بود و بیقین معلوم شد که قبله بجانب دیگر است پس اعاده نماز مذکور براو واجب نیست و شافعی رح گفته است که اعاده نماز مذکور براو واجب است درصورتیکه معلوم شود که پشت بقبله نماز کرده است زیرا چه خطا درینصورت یقینا ظاهر گشت و علمای ما میگویند که در وسع وطاقت او نیست مگر متوجه شدن بسوی جهت تحری وتکلیف شرع نیست مگر بچیزیکه در وسع وطاقت اوست واگر مطلع شود بران در اثنای نماز پس بگردد بسوی قبله زیرا چه پیشتر در ابتداء اسلام قبله تا بیت المقدس بود و بسوی آن

نماز میکردند و بعد ازان حکم شد که قبله خانه کعبه است و نماز
بسوی آن باید کرد و خبرا بتحقیق باهل مسجد قبا رسید درحالیکه
آنها در نماز بودند و آنها بمجرد شنیدن این خبر در عین
نماز رو گردانیدند بسوی خانه کعبه و چون خبر به پیغمبر صلعم
رسید که اهل مسجد در عین نماز روی گردانیدند بسوی
خانه کعبه پیغمبر صلعم این عمل را مستحسن داشتند پس همین حکم است
در صورتیکه رای صاحب تحری متبدل بگردد بجانب دیگر
ازجانب اول زیرا چه عمل کردن بر اجتهاد واجب است
* مسئله ۱۱ * اگر گروهی در شب تاریک با جماعت نماز کردند
باینطور که امام آنها تحری نمود و روبمشرق تب کرد و هرکس از آنها
تحری کرده بیزبجانب تحری خود نمود و هیچکس ندید اند که روی امام کدام
جانب است لیکن مقتدیان مقدم از امام نیستند بلکه امام مقدم است
از آنها پس درینصورت نماز آنها جایز است زیرا چه هرکس
از آنها متوجه است بسوی قبله خود که جهت تحری ویست واما
مخالفت میان مقتدی و امام باینطور که روی امام بیک جانب
است و روی مقتدی بجانب دیگر مانع جواز نماز نیست درینصورت
چنانچه این مخالفت مانع جواز نماز نیست در صورتیکه نماز

جماعت که ازان گروهی در حروف خوانده کنند و در صورت مذکوره
هرکه از مقتدیان مطلع شود بر حال امام که و نجاست میاه
نیست بلکه نجاست دیگر است پس نماز را فاسد میگرداند زیرا چه
در اعتقاد او امام بر خطا است و همچنین فاسد باشد نماز کسیکه
مقدم باشد از امام زیرا چه فرض است بر مقتدی که پس استاده
شود در مقامیکه مقدم از امام نباشد واین فرض ترک میشود
ازکسی که مقدم باشد از امام والله اعلم

باب چهارم در بیان صفت نماز * مسئله ۱

فرض در نماز شش چیز است یکی تکبیر تحریمه دوم استادن سوم
خواندن قرآن چهارم رکوع پنجم سجده زیرا چه خدای تعالی
در قرآن مجید باین چیزها امر کرده است و ششم قعده
اخیره یعنی نشستن در آخر نماز بقدر خواندن تشهد زیرا چه پیغمبر
صلعم عبدالله بن مسعود رض را تشهد تعلیم کرد و فرمود که هرگاه
بخوانی این را یا چنین کنی اعنی نشینی بقدر خواندن تشهد نماز
تو تمام میشود پس ازین حدیث معلوم شد که نشستن بقدر تشهد
فرض است و بدانکه همین شش چیز در نماز فرض است وآنچه
سوای ازان است پس بعضی ازان واجب است چون خواندن سوره

فاتحه و خواندن سوره دیگر بعد از سوره فاتحه و ترتیب میان افعالیکه تکرار آن در نماز مشروع است و قعده اولی و خواندن تشهد در قعده اخیره و خواندن دعای قنوت در نماز وتر و تکبیرات زایده در نماز عیدین و قرآن بجهر خواندن در نماز هائیکه قرآن بجهر در آن خوانده میشود و قرآن با خفا خواندن در نماز هائیکه قرآن با خفا خوانده میشود در آن و از ینجهت بترک این چیزها سجده سهو واجب میشود و همین صحیح است و در کتاب که این چیزها از سنت شمرده سبب آن این است که وجوب این چیزها بسنت ثابت شده است و بعضی از آن سنت است چنانچه بیان آن در ضمن بیان مسایل آینده خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۲ * هرگاه شروع کند مصلی در نماز تکبیر بگوید و مع تکبیر هر دو دست را بردارد اما تکبیر پس آن فرض است چنانچه سابق بیان آن نموده شد و اما دست برداشتن پس آن سنت است زیراچه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده است تا الی فرض انچه مذکور شد که مع تکبیر هر دو دست را بردارد از پس آن مروی است از ابی یوسف رح و طحاوی رح و اما اصح این است که اول

هر دو دست را بردارد و بعد از آن تکبیر بگوید و در اینجه برداشتن
هر دو دست دلالت میکند بر نفی کبریا از غیر خدا تعالی و لفظ
تکبیر دلالت میکند بر ثبوت آن مر خدای تعالی را مانند کلمه
شهادت و ذکر نفی مذکور مقدم باید بر ثبوت مذکور باید
دانست که هر دو دست را باید برداشت تا آنکه از که هر دو
ابهام برابر مقابل هر دو نرمه گوش شود و شافعی رح گفته
که بردارد هر دو دست را تا بمحاذی هر دو کتف و همچنین
اختلاف است در برداشتن هر دو دست در تکبیر قنوت و در
تکبیرات عید و تکبیرات نماز جنازه و دلیل شافعی رح
این است که ابو حمید الساعدی رح روایت کرده است که پیغمبر
صلعم وقتیکه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست را بمحاذی
هر دو منکب مبارک خود و دلیل علمای ما این است که وایل
بن حجر و براء ابن عازب و انس رض روایت کرده اند که
پیغمبر صلعم وقتیکه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست
مبارک را تا بمحاذی دو نرمه گوش خود برای اینکه برداشتن
هر دو دست برای اعلام اصم است و آن نمیشود مگر برداشتن
هر دو دست تا هر دو نرمه گوش و حدیثیکه روایت کرده است

، آن را شافعی رح معمول است در حالت عذر * مسئله ۳ *
زن را باید که در وقت تکبیر هر دو دست را بردارد تا بمحاذی
هر دو منکب خود و همین صحیح است چه آن موجب ستر است در
حق او * مسئله ۴ * اگر کسی بجای الله اکبر الله اجل یا
الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله بگوید یا سوای آن
اسماء خدا تعالی پس این جایز است نزد ابی حنیفه رح و محمد
وابو یوسف رح گفته است که اگر آن کس لفظ الله اکبر را میداند
پس جایز نیست و برا منکر اینکه بگوید الله اکبر یا الله الاکبر یا
الله کبیر یا الله الکبیر و شافعی رح گفته است که جایز
نیست مگر الله اکبر یا الله الاکبر و امام مالک رح گفته است
که جایز نیست مگر الله اکبر زیرا چه همین منقول است
و شافعی رح میگوید که لفظ الله اکبر دلالت میکند بر ثنای خدا تعالی
بر وجه مبالغه پس آن قایم مقام لفظ الله اکبر خواهد شد و ابو یوسف
رح میگوید که لفظ الله اکبر و الله الکبیر هر دو بمعنی برابر است
پس جایز نیست در حق کسیکه میداند این الفاظ را بگر همین
الفاظ بخلاف کسیکه نمیداند آنرا چه وی را جایز است که
بگوید بلفظ دیگر را که دلالت میکند بر بزرگی خدا تعالی چونکه

لفظ الله اجل وغیره که مذکور شد و دلیل طرفین رح این است که لفظ
تکبیر در لغت بمعنی تعظیم است و این معنی حاصل است از الفاظ که
مذکور شد * مسئله ۵ * اگر گوید کسی لفظ اسم فقط و سوای آن
اکبر یا اجل یا آن ضم نکند پس محمد رح میگوید که درین صورت
افتتاح نماز اعنی شروع در نماز متحقق نمیشود زیرا چه کمال
تعظیم حاصل میشود بسبب ذکر کردن اسم حق تعالی
یا صفت او و فقط بذکر اسم الله آن قدر تعظیم حاصل نمیشود
وامام ابو حنیفه رح میگوید که درصورت مذکوره افتتاح نماز
متحقق میشود * مسئله ۶ * اگر افتتاح نماز کند کسی بزبان
فارسی یا بطور که بگوید خدا تعالی بزرگ است یا قرآن
بخواند در نماز بزبان فارسی یا ذبح کند و بسم الله بزبان
فارسی بگوید پس این جایز است نزد ابو حنیفه رح اگرچه آنکس
عربی هم میداند و صاحبین رح میگویند که آن جایز نیست در هیچ
یکی از صورتهای مذکوره مگر در صورت ذبح و اگر آنکس عربی نداند
پس آن جایز است در همه صورتهای مذکوره نزد صاحبین رح
نیز و دلیل صاحبین رح این است که قرآن اسم نظم عربی است
چنانچه دلالت میکند برآن نص، قرآن پس قراءة بفارسی جایز

بخوانده بود مگر درحق کسیکه قادر نباشد بزبان عربی پس در حق او اکتفا نمود میشود بمعنی قرآن لهذا جایز است
و برآنکه بزبان فارسی قرآن بخواند چنانچه هرکه قادر نباشد براداي رکوع وسجود اکتفا می نماید بایما بخلاف
خواندن چه آن ذکر است وذکر خدا بهر زبان حاصل میشود دلیل
ابیحنیفه رح این است که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت
زیراچه خدا یتعالی درشان قرآن میگوید که آن مذکور است در
زبر پیشینیان که عبارت است از توریت و انجیل وغیره و
معلوم شد که درتوریت و انجیل قرآن بزبان عربی مذکور نیست
ومعنی و مضمون قرآن دران مذکور است پس معلوم شد
که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت پس قرآن عبارت
است از معنی ومضمون وتعبیر آن بزبان فارسی ممکن است ودرین صورت
قرآن یافته میشود لهذا خواندن قرآن بزبان فارسی جایز است
هرکسی راکه برخواندن قرآن بزبان عربی قادر نیست ولیکن باید دانست
که اگر کسی بزبان فارسی قرآن بخواند گنهگار میشود نزد ابیحنیفه
رح چه آن مخالف سنت متوارث است * مسئله ۷ * باید دانست
که چنانچه جایز است نزد ابیحنیفه رح خواندن قرآن بزبان فارسی

همچنین جایز است خواندن بهر زبان سوای زبان فارسی نیز وابن ا
صحیح است بنابر دلیلکه مذکور شد که معنی مختلف نمیشود
بسبب اختلاف زبان و باید دانست که اختلاف میان ایشان
و میان صاحبین رح در این است که قراءة قرآن بزبان فارسی معتبر است
. یانه اما در فساد نماز اختلاف نیست بلکه نزد صاحبین رح نیز
نماز فاسد نمیشود چه اگر مع خواندن قرآن بزبان فارسی
قرآن عربی نیز بخواند نماز درست میشود و باید دانست که
مرویست که امام ابوحنیفه رح از قول خود رجوع کرده است بسوی قول
صاحبین رح فی القول را این اعتبار است باید دانست که در
خواندن خطبه و تشهد بفارسی نیز اختلاف است و در اذان
تعارف و عادت معتبر است * مسئله ۸ * اگر شروع کند کسی
نماز را باینطور که بجای الله اکبر اللهم اغفرلی بگوید پس این جایز
نیست زیرا که کلمهٔ اللهم اغفر لی دلالت میکند بر حاجت متکلم
و دلالت آن بر تعظیم خدا خالص نیست و اگر بگوید اللهم فقط پس
درینصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این جایز است
زیرا که معنی آن یا الله است و بعضی گفته اند که جایز نیست
زیرا که معنی آن یا الله امنا بخیر است یعنی قصد خیر کن یا من

واین سوال است پس جایز نخواهد شد مانند اللهم اغفرلی

مسئله ۹ * مصلی را باید که بعد از تکبیر تحریمه دست راست را بر دست چپ بنهد زیر ناف زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که از جمله سنت این است که بنهد دست راست را بر دست چپ زیر ناف ودر مذهب امام مالک رح دست گذاشته نماز میکنند ودر مذهب امام شافعی رح دست راست را می نهند بر دست چپ بالای سینه وهمین حدیث حجت است بر آنها وبرای اینکه نهادن دستها زیر ناف نزدیکتر است بسوی تعظیم وباید دانست که دست بر دست نهادن سنت است نزد شیخین رح در هر قیام که درآن ذکر مسنون است ودر هر قیام که درآن ذکر مسنون نیست پس دست بر دست نهادن درآن سنت نیست وهمین صحیح است پس دست بر دست نهاده خواهد شد در حالت خواندن ثنا ودعای قنوت ونماز جنازه ودست بر دست نهاده نخواهد شد در حالت قومه ومیان تکبیرات عیدین زیرا چه دران ذکر مسنون نیست وبعد از نهادن دست راست بر دست چپ زیر ناف بگوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک واین را ثنا میگویند مرویست که ابو یوسف رح میگوید که مصلی بعد از سبحانک اللهم

بخواند وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا
من المشركين ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب
العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين بجهت آنکه
از علي رض مروي است که پیغمبر صلعم میخواند آنرا و دلیل
حنفي در رد این است که انس رض روایت کرده است که پیغمبر
صلعم وقتیکه شروع میکرد در نماز تکبیر میگفت و میخواند سبحانک
اللهم وبحمدک الی آخره و بر آن زیاده نمیکرد چیزیرا و حدیثیکه
روایت کرده است آنرا ابو یوسف رح محمولست بر نماز تهجد
وحل ثنا که در احادیث مشهوره مذکور نیست پس در نمازهاي
فرض آوردن آن ضرور نیست قال رض اولی این است که آیة
انی وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض را پیشتر از تکبیر
تحریمه بخواند تا نیت بنماز متصل شود و همین صحیح
است و بعد از خواندن سبحانک اللهم وبحمدک الی آخره
استعاذه نماید بخدای تعالی از شیطان الرجیم زیراچه خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده است که هرگاه قرآن بخوانید اعنی
اراده آن نمائید پس استعاذه نمائید بخدای تعالی از شیطان
الرجیم اعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله

من الشیطان الرجیم بخوانید و بعد ازان بسم الله الرحمن
الرحیم بخواند زیراچه چنین آمده است بروایات مشهوره
وبعد ازان باید دانست که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواندن
تابع قراة است نه تابع ثنا نزد طرفین رح بنا برینکه مذکور شد
و هرگاه چنین شد پس مسبوق اعوذ خواهد خواند چه او آخر
قراة میخواند و مقتدی نخواهد خواند آن را وخواندن
تعوذ موخر است از تکبیرات عید * مسئله دا باید که
استعاذه و بسم الله را باخفا بخواند زیراچه عبد الله ابن مسعود
رض گفتست که چهار چیز است که اخفا میخواند آن را امام
یکی استعاذه دوم بسم الله سیوم آمین چهارم تشهد و شافعی رح
گفتست که بسم الله را بجهر بخواند در نماز یکه قراة قرآن در آن
بجهر است بجهت آنکه مرویست از پیغمبر صلعم که بسم الله
بجهر خوانده است در نماز و علمای ما میگویند که این محمول است
بر تعلیم یعنی رسول خدا صلعم بسم الله را برای تعلیم
غیر بجهر خوانده است زیراچه انس رض گفتست که پیغمبر صلعم
بجهر نمیخواند بسم الله را و بعد ازان باید دانست که
ابو حنیفه رح گفتست که در اول هر رکعت بسم الله نخواند

وتُسّا نچه امود بسا الله من الشیطان الرّجیم تهیکرانه
وئیز مُروی است از ابوحنیفه رح که بامدکه دراول هررکعت بسم الله
بخواند برای احتیاط زیراچه اختلاف علمای اخبار راست
در اینکه بسم الله آیتی است از هرسوره وصاحبین رح گفته اند
که در اول هر رکعت بسم الله بامدخواند ومیان سوره فاتحه ومیان
سوره که ضم نموده میشود بآن بسم الله نباید خواند مگر نزد
محمد رح چه او رح میگوید که میان فاتحه وسوره بسم الله
باید خوانده وشبه از فائیکه در ان قراءة قرآن بسا حفا است
* مسئله ॥ بعد از ان بسم الله بسوره فاتحه بخواند وضم کند
بآن سوره دیگر را یا سه آیه را از هر سوره که خواهد وباید دانست
که خواندن سوره فاتحه رکن نماز نیست نزد علمای ما وهم چنین ضم سوره
وشافعی رح میگوید که خواندن سوره فاتحه رکن نماز است وامام
مالک رح میگوید که ضم سوره نیز رکن نماز است ودلیل شافعی
رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که نماز متحقق نمیشود
مگر بسوره فاتحه ودلیل امام مالک رح این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که نماز متحقق نمیشود مگر بسوره فاتحه مع یک سوره
دیگر ودلیل علمای ما این است که خدای تعالی میگوید در قرآن مجید

فرموده است که بخوانید انچه میسر شود از قرآن پس از این معلوم شد که خواندن مطلق قرآن در نماز فرض است وتخصیص سوره فاتحه وضم سوره دیگر بآن فرض نیست وزیاده کردن فرضیت این چیزها بنا بر حدیثهای مذکوره جایز نیست زیراچه آن حدیثها حدیث آحاد است ولیکن عمل کردن بر حدیث آحاد واجب است لهذا علمای ما گفته اند که خواندن سوره فاتحه وضم سوره دیگر بآن واجب است در نماز فرض نیست

مسئله ۱۲ وقتیکه امام بگوید ولا الضالین باید که بگوید آمین وهمچنین مقتدی نیز بگوید آمین زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه امام آمین بگوید شما هم آمین بگوئید ونزد مالک روح هرگاه امام ولا الضالین گوید صرف مقتدی آمین بگوید نه امام زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بگوید امام ولا الضالین بگوئید شما همه آمین واین دلالت میکند بر قسمت اعنی عدم شرکت امام با مقتدی در آمین گفتن وجواب آن این است که او صلعم در آخر همین حدیث فرموده است که امام بگوید آمین پس شبهه قسمت در حدیث مذکور نبود ولیکن باید که امام ومقتدی آمین باخفا بگویند بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد از ابن مسعود

مرض و بجهت آنکه کلمهٔ دعا است و اصل در دعا این است که با خفا
خوانده شود و باید دانست که خواندن آمین بمد و بغیر مد هردو
رواست ولیکن تشدید میم خطا است * مسئله ۱۳۰ بعد
از خواندن سورهٔ فاتحه و ضم سورهٔ دیگر تکبیر بگوید و
رکوع کند و باید که در تکبیر بر همزهٔ الله اکبر زبر و با اکبر مد
نخواند زیرا چه او لحن خطا است از روی دین بجهت آنکه
استفهام است و دلالت میکند بر اینکه متکلم را شک است
در کبریای خدای تعالی و آن کفر است لهذا نماز فاسد
میشود و اگر عمداً بگوید کافر گردد و دوم خطا است از روی لغت
لهذا مشایخ رح گفته اند که اگر مد نماید بر بای اکبر در تکبیر
تحریمه افتتاح نماز صحیح نمیشود و باید که در رکوع بگیرد
بهر دو کف دست هر دو زانو را و اعتماد نماید بر آن و کشاده
دارد انگشتهای دست را زیرا چه پیغمبر علیه السلام بانس رض چنین
فرموده است و باید دانست که تنها جائی است که کشاده
ندارد انگشتانرا مگر در حالت رکوع تا اینکه قادر شود بگرفتن
زانوها و مضموم ندارد انگشتها را مگر در حالت سجده و در
ما ورای رکوع و سجده بگذارد انگشتها را بر حالت خود

چنانچه عادت است و بایده ابست که در حالت رکوع باید که سر خود را بلند ندارد و نه پست و پشت را هموار کند بطوریکه اگر قدحی پر از آب بر پشت او بگذارند قدح نیفتد و آب نریزد زیراچه پیغمبر صلعم در حالت رکوع پشت و سر مبارک خود را بچنین صفت میداشت * مسئله ۱۴ * باید که مصلی در حالت رکوع کلمه سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و این ادنی است چه در حدیث آمده است که هر که رکوع کند باید که در حالت رکوع سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و این ادنی است اعنی اقل درجه جمع است و بعد از آن سر از رکوع بر دارد و بگوید سمع الله لمن حمده اگر او امام است و اگر مقتدی است ربنا لک الحمد بگوید و این را امام نمیگوید نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که باید که امام نیز بگوید بآهستگی بجهت آنکه ابو هریره رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم این هردو ذکر را میگفت و بجهت آنکه امام هرگاه میگوید سمع الله لمن حمده پس او ترغیب میده مردمانرا بآنکه حمد خدا بگویند پس باید که خود فراموش نکند و دلیل امام ابیحنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم

فرموده است که هرگاه امام بگوید سمع الله لمن حمده پس
بگویند مقتدیان ربنا لك الحمد و این حدیث دلالت میکند بر
اینکه شرکت نیست میان امام و مقتدی بلکه هر یکی را ذکر
علیحده است لهذا مقتدی سمع الله لمن حمده نمیگوید نزد
علمای ما برخلاف قول شافعی رح و دوم این است
که اگر امام ربنا لك الحمد بگوید پس این کلمه او واقع
میشود بعد از گفتن مقتدیان کلمه ربنا لك الحمد را و این
مخالف وضع امامت است چه وضع امامت بر این وجه است
که هر قول و فعل امام مقدم واقع شود از فعل و قول مقتدی و
حدیث ابی هریره رض که آورده اند آنرا صاحبین رح محمول
است بر حالت انفراد یعنی منفرد که نه امام است و نه مقتدی
پس او هر دو میگوید و همین اصح است اگرچه مرویست که
منفرد اکتفا نماید بر سمع الله لمن حمده و هم مرویست که منفرد
اکتفا نماید بر ربنا لك الحمد و جواب از دلیل دوم صاحبین
رح این است که امام هرگاه ترغیب داد غیر را بحمد خدا تعالی
پس گویا او نیز حمد کرد از روی معنی پس لازم نمی آید که
او خود فراموش کند آنرا * مسئله ۱۳ * بعد از برداشتن

نماز از رکوع هرگاه درست استاده شود پس باید که بعد از آن تکبیر بگوید و برای سجده رود ولیکن باید دانست که این استاده شدن بعد از رکوع که آن را قومه میگویند فرض نیست نزد ابیحنیفه رح و محمد رح و همچنین نشستن میان دو سجده که آنرا جلسه میگویند و همچنین طمانینت در حالت رکوع و سجود و ابویوسف رح میگوید که اینهمه فرض است و همین قول شافعی رح است زیراچه هرگاه اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمد و نماز بتعجیل تمام گذارد و رعایت قومه و جلسه و طمانینت نکرد پس پیغمبر صلعم با وفرمود که استاده شو و باز نماز کن چه بدرستیکه تو نماز نکردی و دلیل طرفین رح این است که رکوع عبارت است از انحنا اعنی خمیدن و سجود عبارت است از نهادن پیشانی برروی زمین پس ادنی مرتبه آن فرض خواهد شد و همچنین انتقال از رکوع و سجود اول فعل مقصود نیست پس آن فرض نخواهد شد و بسبب نقصان قومه و جلسه و طمانینت در رکوع و سجود حقیقت نماز باطل نمیشود لهذا پیغمبر صلعم در آخر حدیث مذکور با عرابی مذکور فرمود که هر قدر که نقصان شود از این چیزها ناقص میشود نماز

زیرا که پس پیغمبر صلعم این نماز را نماز ناقص نام نهاد پس معلوم شد که بسبب نقصان چیزهای مذکور حقیقت نماز باطل نمیشود و لیکن ناقص میگردد باید دانست که قومه و جلسه نزد طرفین رح سنت است و همچنین طمانینت در رکوع و سجده سنت است بنا بر تخریج جرجانی رح و واجب است بنا بر تخریج کرخی رح حتی که اگر بسهو ترک کند آن را مصلی سجده سهو برو واجب میشود نزد کرخی رح * مسئله ۱۴ * باید که در حالت سجده مرد کف دست خود را بر زمین گذارد و اعتماد نماید بر آن زیرا چه وایل بن حجر رض چنین حکایت نمود است از نماز پیغمبر صلعم در حالت سجده و باید که مصلی روی خود را میان هر دو کف دست بنهد و هر دو کف دست را مقابل هر دو گوش خود بنهد بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرد است و نیز باید که پیشانی و بینی هر دو را بر روی زمین نهد زیرا چه پیغمبر صلعم همیشه همین طور سجده کرد است پس اگر اکتفا نماید بر یکی از آن دو عضو جایز است نزد ابو حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که اکتفا بر بینی جایز نیست مگر بسبب عذری که مانع باشد از نهادن پیشانی بر زمین و یک روایت از ابو حنیفه رح نیز مطابق صاحبین رح

است و دلیل صاحبین رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که خدای تعالی
امر کرده است مرا باینکه سجده نمایم بر هفت عضو و شمار کرد یکی
ازان چهره را و دلیل ابوحنیفه رح این است که در حدیث مذکور
بنا بر روایت مشهور بجای چهره وجه مذکور است و بسبب نهادن
بعضی از اجزای روی بر زمین سجده متحقق میشود چه نهادن
جمیع آن متعذر است ولیکن مجرد بینی مستثنا است باجماع
و در حالت سجده نهادن هر دو دست و هر دو زانو سنت است نزد
علمای ما چه سجده متحقق میشود بدون آن و اما نهادن
هر دو قدم پس آن شرط سجده است چنانچه ذکر کرده است آن را
قدوری رح * مسئله ۱۷ * اگر سجده کند کسی بر پیچ دستار
خود یا بر بعضی از اجزای جامه خود جایز است زیرا چه پیغمبر صلعم
گاهی سجده کرده است بر پیچ دستار خود و گاهی بر بعضی
اجزای جامه خود * مسئله ۱۸ در حالت سجده باید که هر دو
بازوی خود را دور دارد از هر دو پهلوی خود زیرا چه پیغمبر صلعم
چنین فرموده است و همچنین دور دارد شکم خود را از هر دو ران خود
زیرا چه پیغمبر صلعم در حالت سجده چنین عمل میکرد حتی که اگر
جانوری میخواست که از میان دو دست آن سرور صلعم بگذرد

می‌توانست که بگذرد و بعضی گفته اند که اگر مصلی در صف باشد
و سبب دور داشتن دو پا روا نزد پهلوی او رسد بغیر او پس جایز است
و مرا که دور ندارد آن را از پهلو * مسئله ۱۹ * در حالت سجده
باید که انگشتان هر دو پای خود را متوجه کند بسوی قبله زیرا چه
پیغمبر صلعم فرموده است وقتیکه سجده میکند مومن سجده میکند
هر عضو او پس باید که اعضای خود را متوجه کند بسوی قبله هر قدر
که تواند * مسئله ۲۰ * باید که در حالت سجده سبحان ربی الاعلی
سه بار بگوید و این ادنی است زیرا چه در حدیث چنین آمده است
و اگر در رکوع و سجود زیاده از سه بار تسبیح بگوید پس آن
مستحب است ولیکن باید که رعایت عدد طاق نماید یعنی پنج
بار یا هفت بار یا نه بار بگوید زیرا چه پیغمبر صلعم ختم میکرد
بعدد طاق پس اگر مصلی امام باشد باید که آنقدر زیاده نکند
که موجب ملال مقتدیان شود تا این ملالت موجب تنفر آنها گردد
و معنا را ان باید دانست که گفتن تسبیح در رکوع و سجود سنت
است زیرا چه در نص آمده است که رکوع کنید و سجده کنید
و این شامل نیست مر تسبیح را در رکوع و سجود پس زیاده کرده
نشود بر نص * مسئله ۲۱ * زن در حالت سجده باید که بچسپاند

دستهاي خود را به پهلوهاي خود وشکم را از ميان دو ران جدا کند وهم پستانهاي خود را
برانهاي خود چه اين موجب ستر است در حق او * مسئله ۳۳ *
مصلي هرگاه بجا آورد سجده اول را بطور مذکور سر از
سجده بر دارد وتکبير بگويد ودرست نشيند باطمانينت و
بعد از ان تکبير بگويد وسجده دوم بجا آرد بطور مذکور
امادرست نشستن باطمانينت ميان دو سجده فرض نيست نزد
طرفين رح چنانچه سابق مذکور شد وليکن سر از سجده
برداشتن ضرور است تاسجده دوم متحقق شود وفقها اختلاف
نموده اند در اينکه چه مقدار سر برداشتن ضرور است واصح
اين است که اگر آنقدر سر بردارد که قريب سجده
باشد جايز نميشود سجده دوم چه در ينحالت بساجد شمرده
ميشود واگر آنقدر سر بردارد که قريب نشستن شود جايز
است چه او درين هنگام جالس شمرده ميشود پس سجده
دوم متحقق خواهد شد وهرگاه سجده دوم بجا آرد
بطور مذکور سر از سجده بردارد وتکبير بگويد وبرخيزد براي
رکعت دوم بي آنکه بنشيند وهم براي ايستادن بهر دو دست
تکيه بر زمين نکند وشافعي رح گفته است که بعد از سجده دوم جلسه

جلسه نهاد و بعد از ان هر دو دست تکیه بر زمین نموده برخیزد
بحجت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است ودلیل علمای ما این است
که ابو هریره رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بعد از سجده
دوم بر میخاست بر آنکه می نشست و بی آنکه تکیه میکرد بر زمین
اما آنچه شافعی رح روایت کرده است پس آن محمول است برحالت
پیری و پیرانه آن جلسه نه جلسه استراحت است ولهذا برای
استراحت موضوع نیست *مسئله ۴۳* بعد از برخاستن برای
رکعت دوم در رکعت دوم چنان عمل نماید که در رکعت اول نموده
است ولکن اینقدر فرق است که در رکعت دوم ثنا و تعوذ
نخواند زیرا که این هر دو مشروع نیست در یکبار بتکرار
تکرار *مسئله ۴۴* مصلی را نماید که هر دو دست را بردارد مگر
در تکبیر تحریمه و این مذهب علمای ما ست و شافعی رح میگوید
که بعد از قراءة تکبیر بگوید و هر دو دست را بردارد تا بمقابل هر دو
منکب رکوع کند و همچنین هرگاه سر را از رکوع بر دارد دستها را
بردارد تا بمقابل منکبها زیرا که عبدالله بن عمر رض روایت کرده
است که پیغمبر صلعم دستها بر میداشت وقتیکه رکوع میکرد
ووقتیکه سر را از رکوع بر میداشت ودلیل علمای ما این است

که پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع یکی در تکبیر تحریمه دوم در تکبیر قنوت و سیوم در تکبیرات عیدین و چهار موضع دیگر در حج بیان فرموده و حدیثیکه دلیل گرفته است بان شافعي رح پس آن محمول است برا بتدا هیچنین منقول است از ابن زبیر رض * مسئله ٢٥ * در رکعت دوم هرگاه سر بردارد از سجده دوم به نشیند باین کیفیت که فرش کند پاي چپ را و بر آن نشیند و پای راست را استاده دارد و انگشتهاي آنرا متوجه کرده بسوي قبله زیراچه عایشه صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم باین کیفیت می نشست در نماز و باید دانست که این نشستن را قعده اولی می نامند * مسئله ٢٦ * در قعده اولي باید که هر دو دست خود را بر هر دو ران نهد و انگشتهاي هر دو دست را هموار گذارد و تشهد بخواند و این معني مرویست در حدیث وایل رض و از نجهت که در هموار گذاشتن انگشتان هر دو دست متوجه کرده میشوند آن بسوي قبله است پس اگر مصلي زن باشد باید که نشیند بر سرین چپ و بر آرد هر دو پاي خود را از جانب راست چه اینطور نشستن موجب ستر است در حق او و باید دانست که تشهد این است که بگوید التحیات لله و الصلوات

والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام
علينا وعلي عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله این تشهد عبد الله ابن مسعود رض است
چه او رض گفتست که شرفت رسول صلعم دست مرا آموزانید مرا
تشهد چنانکه می آموزانید مرا سوره از قرآن و فرمود بگو التحیات
لله تا آخر وعمل باین نزد علمای ما اولی است از تشهد عبد الله
ابن عباس رض وآن این است که بگوید التحیات المبارکات
الصلوات الطیبات لله سلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته سلام علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله زیرا چه در حدیث مروی از ابن
مسعود رض صیغه امر اعنی بگو مذکور است واقل درجه امر استحباب
مامور به است ونیز مذکور است در السلام استغراق بازیادتی
واو که برای تجدید کلام است چنانکه در قسم وگرفتن بدست
تاکید تعلیم است * مسئله ۲۷ * در قعده اولی زیاده از تشهد
نخواند زیراچه ابن مسعود رض گفتست که پیغمبر صلعم تعلیم تشهد کرد
مرا در وسط نماز وهم در آخر نماز اما در وسط نماز پس بعد از
خواندن تشهد برخاست وچیزی زیاده نخواند بر آن واما در آخر

قه أز پس بعد از تشهد دعا کرد براي خود بسا نچه خواست
* مسئله ۲۸ * باید که مصلي در دو رکعت اخیر سوره فاتحه
بخواند فقط زیرا چه ابو قتاده رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم
در دو رکعت اخیر سوره فاتحه فقط خوانده است واین افضل است نه فرض
و همین است صحیح زیرا چه قراة قرآن فرض نیست میگردد در دو رکعت
پیشین بر وجهیکه بیان آن خواهد آمد انشیا الله تعالی.
* مسئله ۲۹ * بعد از تمام نماز بنشیند وا بی نشستن را قعده
اخیره میگویند وکیفیت آن همانست که در قعده اولی بیان
نموده شد از حدیث وایل وعایشه رض زیرا چه این نوع جلسه
نهایت شاقی است بر بدن پس اولي بود از تورک که میل کرده است
بسوي آن مالک رح و حدیثیکه در باب تورک نبی صلعم مروی است
تضعیف آن کرده است طحاوي رح یا آنکه محمول است بر حالت کبر
در این قعده نیز تشهد بخواند و باید دانست که خواندن تشهد
واجب است نه فرض و بعد از تشهد درود بخواند واین نیز فرض
نیست و شافعی رح میگوید که هر دو فرض است و دلیل علماي ما
این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر گاه بخواني تشهد و یا
بنشیني بمقدار خواندن تشهد پس تمام شد نماز تو اگر خواهي

بر خیری بر خیر و اگر وا هي نشسته ماني نشسته باشی پس از ین حدیث
که در آن تعلیق تمامت فرض بیکی از دو امر است معلوم شد که
خواندن تشهد و درود فرض نیست پس انچه مقتضای امر بود
حاصل شد لهذا فرض که در حدیث مروی از ابن مسعود رض در باب
تشهد مذکور است بمعنی تقدیر است سوال باید که درود خواندن
بر پیغمبر صلعم در نماز فرض باشد چنانچه شافعي رح باین قایل
است زیرا چه حقتعالی در قرآن مجید بآن امر نموده است و مقتضای
امر این است که درود خواندن بر پیغمبر صلعم فرض باشد ولیکن
بیرون نماز فرض نیست پس ضرور است که در نماز فرض باشد
جواب این مسلم نیست که آن بیرون نماز فرض نیست بلکه خواندن
درود بر پیغمبر صلعم بیرون نماز واجب است یا در تمامی عمر
یکمرتبه چنانچه گفتست ابن الکرخی رح یا در هر وقت که
نام پیغمبر صلعم مذکور شود و این مختار طحاوی رح است
* مسئله ۳۰ * بعد از خواندن درود باید که دعا کند
بالفاظیکه مشابه الفاظ قرآن باشد یا مشابه دعاهای منقوله
باشد زیرا چه پیغمبر صلعم بابن مسعود رض فرموده است که
اختیار کن برای خود دعائیکه پسند خاطر تو باشد * مسئله ۳۱ *

دعا نکند بچیزیکه مشابه کلام انسان باشد چه اگر دعا کند بچیزیکه مشابه کلام آنست نماز فاسد میگردد لهذا باید که بخواند دعائیکه منقول است چه دران احتمال فساد نماز نیست و باید دانست که فرق میان دعائیکه مشابه است بکلام انسان و دعائیکه مشابه نیست بیان این است که دعائیکه سوال آن از انسان ممکن است چون اللهم زوجني فلانة مثلا پس این دعا مشابه بکلام انسان است و دعائیکه سوال آن از انسان ممکن نیست چون اللهم اغفرلي پس این دعا مشابه نیست بکلام انسان واللهم ارزقني از قبیل اول است وهمین صحیح است زیرا چه در محاوره گفته میشود رزق داد فلان امیر لشکر خودرا * مسئله ۳۲ * بعد از خواندن تشهد وغیره که مذکور شد باید که سلام بگوید بجانب راست و بگوید السلام علیکم ورحمة الله وهمچنین بجانب چپ بگوید زیراچه پیغمبر صلعم سلام میگفت بجانب راست حتیی که میدیدند مقتدیان نور رخسار راست اورا وهمچنین سلام میگفت بجانب چپ حتی که میدیدند مقتدیان بآن نور رخساره چپ اورا * مسئله ۳۳ * باید که نیت کند در جانب راست سلام بر

کسانیکه در آن جانب اند از مردان و زنان و فرشتگان را و همچنین در جانب چپ تا ثواب آن حاصل شود زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتبار عمل به نیت است و باید دانست که در زمانه ما زنان را نیت نباید کردن که ایشان را که شریک نیستند در نماز قال رض که همین صحیح است زیرا که خطاب تسلام حق آنکسان است که حاضر و شریک اند در نماز

* مسئله ۳۴ * مقتدی را باید که امام را نیز نیت کند بسلام ولیکن اگر امام جانب راست او باشد نیت کند او را در همان جانب و اگر در جانب چپ باشد نیت کند او را در آنجانب و اگر امام مقابل روی او باشد پس درینصورت ابو یوسف رح گفتست که نیت کند او را در جانب راست زیرا که جانب راست ترجیح میدارد و محمد رح گفتست که درینصورت نیت کند او را در هردو جانب ویک روایت از ابیحنیفه رح نیز همین است زیرا که امام را درینصورت در هردو جانب نصیبه است

* مسئله ۳۵ * مصلی منفرد نیت بسلام کند در هردو جانب فرشتگان را که همراه وی اند زیرا که سوای آنها کسی همراه او نیست * مسئله ۳۶ * در نیت کردن فرشتگان تعین

عدد آنها نباید کرد زیراچه در حدیث ذکر آنها مختلف آمده است
پس تعیین عدد نباید کرد تا سلام شامل شود مرجمع آنهارا
هر قدر که باشد پس این مسئله مانند مسئله ایمان با نبیا علیهم
السلام بود * مسئلة ٣٧ * لفظ السلام علیکم گفتن واجب
است نزد علمای ما و فرض نیست و شافعی رح میگوید که فرض
است زیراچه پیغمبر علیه السلام فرموده است که تحریمه نماز
تکبیر است و تحلیل آن یعنی بیرون آمدن از آن بسلام
است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم با بن مسعود رض
فرمود که هرگاه تمام کردی تو تشهد را یا نشستی تو بقدر آن
پس نماز تو تمام شد و اگر خواهی که نشینی بنشین و اگر خواهی
برخیزی برخیز و این تخییر دلالت میکند که لفظ السلام نه فرض
است و نه واجب ولیکن حکم بوجوب نموده شد بنا بر آنچه
شافعی رح روایت کرده است بجهت احتیاط و اما فرضیت بآن
ثابت نمیشود والله اعلم

فصـــل در بیان قراءة در نماز * مسئلة ١ * در نماز
جهر در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا امام را لازم است
که قرآن بجهر بخواند و در باقی رکعتهای مغرب و عشا سوره

قاتحه تنها خواند و براچه چنین نقل متواتر آمده است
* مسئله ۲ * منفرد مختار است اگر خواهد بجهر خواند و خود بشنود زیراچه او امام خود است و اگر خواهد باخفا خواند زیراچه کسی مقتدی او نیست تا بشنود قراة و لیکن اما افضل در حق او جهر است تا نماز بصورت جماعت ادا شود
* مسئله ۳ * در نماز ظهر و عصر امام را لازم است که قرآن باخفا خواند اگرچه در عرفات باشد زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است نماز یکه در روز گذارده میشود عجما است یعنی در آن قراة بجهر نیست و امام مالک رح گفته است که در نماز ظهر و عصر که در عرفات گذارده میشود قراة بجهر است و حدیث مذکور حجت است برو * مسئله ۴ * در نماز عیدین و نماز جمعه قراة قرآن بجهر است زیراچه چنین آمده است بنقل متواتر * مسئله ۵ * در نماز نفل که در روز گذارده میشود قراة باخفا است و در شب مصلی منفرد مختار است اگر خواهد باخفا بخواند و اگر خواهد بجهر بخواند بقیاس نماز فرض در حق او زیراچه نفل مکمل فرض است پس تابع فرض باشد و این افضل است در حق منفرد و بر امام جهر واجب است که اور

ترجمهٔ حاشی هدایه * مسئله ۶ * اگر فوت شود نماز عشا قضا نماید آنرا بعد از طلوع آفتاب پس اگر قضا نموده شود بجماعت باید که قراة بجهر خواند امام چنانچه قراة بجهر خوانده بود پیغمبر صلعم وقتیکه بجماعت قضا کرده بود نماز فجر را بعد از طلوع آفتاب در صبح لیلة التعریس پس اگر مصلی تنها قضا کند نماز عشا پس لازم است که قراة با خفا بخواند و مخیر نیست میان جهر و اخفا و همین صحیح است زیرا چه قراة بجهر نیست مگر در دو صورت یکی در صورت جماعت و درینصورت جهر واجب است و دوم در صورتیکه منفرد تنها نماز ادا نماید در وقت و درینصورت جهر واجب نیست بلکه منفرد مذکور مختار است * مسئله ۷ * اگر شخصی در دو رکعت اول از نماز عشا سورهٔ از قرآن خواند و سورهٔ فاتحه نخوانده پس باید که اعاده نکند آنرا در دو رکعت اخیر برای قضا و اگر در دو رکعت اول سورهٔ فاتحه خواند و ضم سوره نکند با آن پس در دو رکعت اخیر باید که سوره ضم کند با سورهٔ فاتحه و نیز بجهر بخواند هر دو را زیرا چه جمع میان جهر و اخفا در یک رکعت بدعت است و تغییر نفل که سورهٔ فاتحه است اولی است و این نزد طرفین رح است و ابویوسف رح گفتست که درینصورت

لیزغم لکند سوره را با سوره فاتحه دره ورکعت اخیر زیرا چه
واجب هرکاه فوت میسود از موضع خود قضا کرده نمیشود مکر
بدلیل وور ۲ نجا دلیل آن یا فته نمیشود ودلیل طرفین بر این است
که قراة فاتحه مشروع است برو جهیکه مترتب بوده بر آن قراة سوره
دیکر اصلی سوره دیا برخوانده بشود بعد از سوره فاتحه پس اکر
درینصورت اول سوره فاتحه قضا نبوده شوده ودورکعت اخیر
لازم می آید که قراة فاتحه مترتب شوده بر قراة سوره واین خلاف
موضوع است بخلاف آنکه اکر ترک کرده باشد ضم سوره را در دو
رکعت اول چه قضای آن متصور است برو جهیکه مشروع است پس اکر
ضم سوره درد و رکعت اول فوت سده قضا نبوده بخواند سعد واما این قضا
واجب است یا مستحب پس عبارت جامع صغیر دلالت میکند بر
اینکه واجب است و در مبسوط مذکور است که مستحب است زیرا که
قراة سوره درینصورت اکرچه موخر است از قراة فاتحه رلیکن متصل
نیست بفاتحه پس رعایت ضم سوره بر وجه مشروع من جمیع
الوجوه یافته نمیشود * مسئله ۸ * حد خواندن ساحفا
این است که حرا ننده خود بشنود وفقط و حد جهر این است
که سنود آنرا غیر او واین تفسیر جهر واخفا مختار فقیه ابی جعفر

هندوانی رح است زیرا چه مجرد حرکت زبان بدون آواز قراة نامیده نمیشود و مختار کرخی رح این است که ادنی اخفا این است که ادای حروف وتصحیح آن نماید اگرچه خود هم نشنود زیرا چه قراة فعل زبان است و در عبارت قدوری نیز بابین اشارت است و باید دانست که همین اختلاف است در هرچیزیکه تعلق دارد بنطق وگویائی چون طلاق وعتاق واستثنا وسوای آن چون نکاح و بسم الله خواندن برای ذبح وخواندن آیه سجده تلاوت * مسئله ۹ * ادنی قراتیکه نماز بآن جایز میشود یک آیة است نزد ابوحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند سه آیت کوتاه است یا یک آیة دراز زیراچه انسان قاری شمرده نمیشود تاکه اینقدر نخواند پس کمتر ازین مانند کمتر از یک آیت است و دلیل ابوحنیفه رح این است که خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که بخوانید از قرآن آنچه میسر آید و در این هیچ تفصیل نیست که چقدر بخوانند ولیکن کمتر از آیة معتبر نیست باجماع ویک آیة در حکم کمتر از یک آیة نیست * مسئله ۱۰ * مسافر در حالت سفر با سورة فاتحه هر سورة راکه خواهد بخواند بجهت آنکه

مرویست که پیغمبر صلعم در سفر خوانده است در نماز فجر قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را و بجهت آنکه بسبب سفر ساقط میشود نصف مقدار نماز پس بسبب آن تخفیف در قراة بطریق اولی ثابت خواهد شد و آنکه مذکور شده وقتی است که سیر مسافر بر سبیل عجلت و سرعت باشد پس اگر سیر مسافر بر سبیل امن و قرار باشد باید که بخواند در نماز فجر سورة بروج و سورة انشقت و مانند آن زیرا چه ازینصورت ممکن است و برا که رعایت سنت قراة نیز باید مع تخفیف و مقیم در حالت اقامت در نماز فجر بخواند در دو رکعت چهل یا پنجاه آیة را سوای سورة فاتحه و مرویست از چهل آیت تا شست آیة و از شست آیة تا صد آیة و در هر یک ازین مقدار حدیث وارد شده است و وجه توفیق میان این روایتها این است که اگر مقتدیان راغب باشند پس امام صد آیة بخواند و اگر آنها سست و کم رغبت باشند پس چهل آیت بخواند و اگر مقتدیان متوسط الاحوال باشند نه کمال راغب نه کمال بی رغبت پس از پنجاه آیت تا شست آیت هرچه مناسب داند بخواند و بعض در وجه توفیق گفته اند که اختلاف ایام

روایتهما بنظر درازی وکوتاهی شبهاست وهم بنظر
کثرت اشغال وقلت آنست * مسئله ۱۱ * درازی قراءة
درنماز ظهر مثل درازی آن درنماز فجر است زیراچه وقت
نماز ظهر وسیع است مانند وقت فجر ودر مضمرات ودر مبسوط گفته
که مقدار قراءة درنماز ظهر مانند مقدار قراءة نماز فجر است
یا کمتر از ان زیراچه وقت ظهر وقت اشغال است پس مقدار قراءة
دران کم نموده خواهد شد تا موجب ملال قوم نگردد * مسئله ۱۲ *
مقدار قراءة درنماز عصر وعشا برابر است وآن این است که بخواند
دران اوساط مفصل را باید دانست که از سوره حجرات تا
آخر قرآن مفصل می نامند واز انجمله از سوره حجرات
تا سوره بروج طوال مفصل است واز سوره بروج تا سوره
لم یکن اوساط مفصل است واز سوره لم یکن تا آخر قرآن
قصار مفصل است کذا در محیط * مسئله ۱۳ * مقدار قراءة
درنماز مغرب کم از نماز عصر وعشا است وآن این است که بخواند
دران سورهای که آنرا قصار مفصل میگویند باید دانست که
اصل درین باب این است که عمر رض نوشته بود بسوی ابی موسی
اشعری رض که بخوان درنماز فجر وظهر طوال المفصل را ودرنماز

نماز وعشا بخواں اوساط مفصل را و در نماز مغرب بخواں قصار
مفصل را وسر آن این است که وقت نماز مغرب کوتاه است لهذا
تعجیل دران سزاوار است و تخفیف قراة مناسب تعجیل است
و در نماز عصر و عشا تاخیر مستحب است پس گاهی بسبب
تطویل قراة واقع میشود دروقت غیر مستحب لهذا خواندن اوساط
مفصل دران مناسب است * مسئله ۱۴ * باید که مصلی در نماز
فجر رکعت اول را دراز کند از نسبت رکعت دوم تا مردمان
در نماز جماعت داخل شوند چه وقت فجر وقت خواب و
غفلت است و هم وقت نزول وعا وقطا است * مسئله ۱۵ *
هر دو رکعت ظهر برابر است و این نزد شیخین رح است و محمد
رح گفته است که پسند خاطر من این است که در هر نماز رکعت
اول دراز کرده شود به نسبت رکعت دوم بجهت آنکه مروی است
که رسول خدا صلعم دراز میکرد رکعت اول را بنسبت رکعتهای
دیگر در هر نماز و دلیل شیخین رح این است که هر دو رکعت
در استحقاق قراة برابر اند پس برابر خواهد شد در مقدار قراة
بخلاف نماز فجر که آن وقت خواب و غفلت است و حدیث
مذکور محمول است بر آنکه رکعت اول در هر نماز دراز بود

بنسبت رکعتهای دیگر بجهت آنکه رکعت اول مشتمل است بر
خواندن ثنا و تعوذ و بسم الله * مسئله ۱۶ * زیادتی و کمی در قراءة بمقدار
کمتر از سه آیة اعتبار ندارد زیرا چه احتراز از آن ممکن نیست بدون حرج *
* مسئله ۱۷ * در هیچ نماز خواندن سوره معین و مقرر نیست باینطور که
خواندن غیر آن در آنجا روا نباشد زیرا چه آیة قرآن که درین باب است
مطلق و شامل است هر سوره و هر آیة را * مسئله ۱۸ * اگر
کسی مقرر و معین نماید سوره معین یا آیة معین را برای نمازی
از نمازها پس این مکروه است زیرا چه در این دو وجه لازم می آید
یکی ترک سوای آن سوره و آیة و دوم توهم اینکه آن سوره
و آیة افضل است از ما سوای آن و حال آنکه تمام قرآن برابر
است * مسئله ۱۹ * مقتدی را نباید که قرآن بخواند
در پس امام نه سوره فاتحه و نه سوره دیگر و شافعی رح میگوید
مقتدی را باید که سوره فاتحه بخواند فقط زیرا چه قراءة قرآن
رکن نماز است پس مقتدی و امام باید که در آن شریک باشند
چنانچه در رکنهای دیگر چون رکوع و سجود و غیره نزد و
شریک اند و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که هر که ویرا امام باشد پس قراءة امام قراءة وی است و بر این اجماع

فصحابه رض است وجواب از دلیل شافعی رح این است که قراة
اگرچه رکن نماز است ولیکن نصیبه مقتدی سکوت وشنیدن قراة
امام است چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بخواند امام
پس خاموش باشید واز محمد رح مرویست که خواندن سوره فاتحه
مرمقتدی را مستحسن است بنابر احتیاط ونزد شیخین رح مکروه
است زیراکه دران وعید وارد شده است * مسئله ۲۰ * مقتدی را
باید که بشنود قراة امام را وخاموش ماند اگرچه بخواند امام
آیت ترغیب که دران ذکر جنت است یا آیة ترهیب که دران
ذکر دوزخ است یعنی نه قرآن بخواند ونه در شنیدن آیة
ترغیب سوال جنت کند ونه در وقت شنیدن آیة ترهیب اعوذ بالله
من النار بگوید زیراکه شنیدن قراة امام فرض است چه بآن امر وارد
شده است در نص قرآن وخواندن قرآن وسوال جنت وخواندن
اعوذ بالله من النار مخل شنیدن است وهمچنین مقتدی را باید
که خاموش ماند در وقتیکه خطبه خواند خطیب برای نماز جمعه
وهمچنین وقتیکه صلواة فرستد بر نبي صلعم لانه شنیدن خطبه
فرض است پس باید که خطبه بشنود وخاموش ماند مگر دم
وقتیکه بخواند خطیب در خطبه قوله تعالی یاایها الذین امنوا صلوا علیه

بسلهوا تسليها پس د رين هنگام کسيکه مي شنود خطبه را با يد که
خمسته درود بخوا ند بر پيغمبر صلعم و اختلاف است ميان
علما در حق شخصي که از منبر دور است و آواز خطبه در
گوش او نمیرسد اعني بعضي گفته اند که وبرا جایز است که
مشغول شود بنماز یا بدعا و بعضي گفته اند که اورا نیز
لازم است که خاموش ماند و همين صحيح است زيراچه
شنيدن خطبه و خاموش ماندن هرد و فرض است پس
اگر شنیدن آن بسبب دوري ميسر نشد با يد که خاموش ماند
والله اعلم

باب پنجم در بیان امامت * مسئله ۱ * نماز گزاردن
بجماعت سنت موکد ۀ است زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است
که جماعت از سنت هدي است تخلف نمي ورزد از ان مگر منافق
با ید دانست که مراد از سنت هدی سنت موکده است
* مسئله ۲ * اولی بامامت کسي است که عالم تر باشد
بسنت پيغمبر صلعم و مروي هست از ابي يوسف رح که اولي بامامت
کسي است که در قراة قرآن فايق باشد از دیگران زيراچه بقراة قرآن
حاجت است در نماز و حاجت بسوي علم نمیشود مگر وقتیکه امري

از زیادتی و نقصانی روی دهد و جواب آن این است که چون
تسوی قراءة در یک رکن نماز است و حاجت تسوی علم در هر رکنی
نماز است * مسئله ۳ * اگر جمیع نماز رسانان برابر باشند در علم
نسب پس اولی بامامت از میان آنها کسی است که واقف باشد در قراءة
قرآن بجهت قول علیه السلام امامت قوم لایق است بکسی که در قراءة
کتاب الله واقف تر بود اگر آنها در قراءة و علم حدیث و نسب برابر باشند
پس اولی بامامت کسی است که متقی تر باشد از میان آنها برا چه
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه نماز گذارد در پس عالم متقی
پس او گویا نماز گذارد در پس یک پیغمبر * مسئله ۴ * اگر آنها برابر
باشند در علم و قراءة و تقوی پس اولی بامامت از میان آنها کسی
است که مسن باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که باید که
امامت کند در شما کسیکه از میان شما مسن باشد و بجهت آنکه
امامت او داعی تکثیر جماعت است * مسئله ۵ * امامت بنده
مکروه است زیرا چه جهل در وی غالب می باشد بجهت آنکه
او در خدمت خواجه مشغول می ماند و فراغت نمی یابد که
تحصیل علم نماید و همچنین امامت بدوی اعنی اهل بادیه
مکروه است زیرا چه جهل در اهل بادیه غالب است و همچنین

را مسامت فاسق مکروه است زیراچه او اهتمام نمیکند در امر دین و همچنین امامت نابینا مکروه است زیراچه او از نجاست احتراز نمی تواند کرد و همچنین امامت ولد الزنا مکروه است بجهت آنکه جهل در و غالب می باشد بسبب آنکه مراو را پدر نیست تا در تادیب و تعلیم او بکوشد وسعی نماید وبجهت آنکه امامت آنها باعث تقلیل جماعت است زیرا چه مردمان را اقتدا نمودن در پس آنهسا نفرت میدارند پس امامت آنها مکروه خواهد بود ولیکن امامت آنها جایزاست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اقتدا نمائید در نماز در پس هرکس خواه صالح و متقی باشد آنکس یا فاسق فاجر* مسئله ۶ * امام را باید که بسیار دراز نکند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه امامت کند مر قومی را باید که نماز کند مثل نماز کسیکه ضعیف باشد از میان آنها چه میان آنها کسی مریض است وکسی کبیرالسن وکسی صاحب حاجت * مسئله ۷ * اگر زنان فقط جماعت نمایند پس جماعت آنها مکروه است زیرا چه جماعت آنها خالی نمیباشد از ارتکاب حرام چه امام از میان آنها استاده میشود در وسط صف ومقدم نمیشود مانند امام برهنگان واستاده شدن امام در وسط

بعضے حرام است پس جماعت زنان فقط مکروہ خواهد بود ومعہذا اگر
زنان فقط جماعت نمایند باید کہ امام آنہا استادہ شود در وسط صف
بجہت آنکہ عایشہ رض بایںطور نماز جماعت گذاردہ بود ولیکن این
فعل عایشہ رض محمول است براینکہ این را در ابتداي اسلام نمودہ
بود و بجہت آنکہ اگر مقدم استادہ شود در حالیکہ امام است از میان
آنہا پس این تقدم موجب زیادتي کشف عورت است بہ نسبت او حالیکہ
آن زن در وسط صف مساعد چرا در آن حالت ستر عورت بوجہ
احسن متحقق میشود * مسئلہ ۸ * اگر دو کس نماز
جماعت گذارند پس باید کہ مقتدي درجانب راست امام استادہ
شود زیراچہ ابن عباس رض مروي است کہ پیغمبر صلعم وقتي نماز
گذارد و مقتدي او صلعم نبود در آن وقت مگر ابن عباس رض را استادہ
کرد و بر اپیغمبر صلعم درجانب راست خود باید دانست کہ مقتدي
درجانب راست امام برابر امام استادہ شود و از امام متاخر
نباشد و از محمد رح مروي است کہ مقتدي درینصورت بنہد
انگشتان پاي خود را بمقابل پاشنہ امام و آنچہ اول مذکور شد کہ برابر
امام باشد ظاهر روایت است ولیکن اگر در صورت مذکور استادہ
نمود مقتدي در پس امام یا درجانب چپ او جا براست اما فاعل

توان گردید میشود چه این عمل مخالف سنت است

* مسئله ۹ * اگر مقتدی دوکس باشد باید که امام مقدم از آنها استاده شود و از ابی یوسف رح مرویست که امام در ینصورت در وسط آن دوکس استاده شود و ابو یوسف رح این را از عبد الله ابن مسعود رض نقل کرده است و دلیل طرفین رح اینست که روزی پیغمبر صلعم امامت کرد و مقدم استاده و مقتدی دوکس بودند یکی انس رض دوم برادرش که او را یتیم میگویند پس ازین معلوم شد که مقدم استادن امام افضل است در صورتیکه دو مقتدی باشد زیراچه این فعل رسول خدا صلعم است و انچه ابو یوسف رح نقل کرده است از ابن مسعود رض پس آن دلیل اباحت است * مسئله ۱۰ * جایز نیست که مردان اقتدا نمایند بزن و زن امام باشد زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که زنان را موخر کنید باینجهت که خدای تعالی آنها را موخر کردانیده است پس جایز نخواهد بود که زن امامت مردان نماید و همچنین جایز نیست که صبی امامت مردان نماید زیراچه نماز صبی نفل است و نماز مردان فرض پس اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل جایز نخواهد بود بنا بر ان نشد که در امامت صبی در نماز تراویح و نمازهای سنت اختلاف است پس مشایخ

بلخ آنرا جایز داشته اند قال رض که مشایخ دیار ما وراء النهر و اهل بخارا آنرا جایز نداشته اند و نیز قال رض مختار این است که امامت صبی جایز نیست در هیچ نماز اگرچه نفل باشد زیرا چه نفل صبی ضعیف و ادنی است به نسبت نفل بالغ چه صبی اگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع قضای آن بر او لازم نمیشود باجماع بخلاف بالغ چه او اگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع واجب میشود بر او قضای آن پس نفل او قوی و اعلی است لهذا اقتدای بالغ در پس صبی جایز نخواهد بود اگرچه در نماز نفل باشد زیرا چه بنای قوی بر ضعیف معقول نیست سوال اگر شخصی نماز ظهر را مثلا ادا کرده فراموش کند و بعد از ان به نیت فرض ظهر شروع کند در چهار رکعت نماز پس این نماز نماز نفل است در حقیقت که بگمان فرض در ان شروع کرده است و این نفل را اگر بشکند شخص مذکور و بعد از شکستن معلوم شود وی را که او نماز ظهر گذارده است و این نماز که در ان شروع کرده بود واجب نیست پس بر او قضای این نفل واجب نمیشود و معهذا اگر او نشکند نفل مذکور را بلکه تمام کند آن را و کسی اقتدای او کند در نفل مذکور پس این اقتدا صحیح است با وجود یکه

لذا مذکور را دلیلی ضعیف است به نسبت نفل آنکس که اقتدا
نموده است زیرا چه او بعد از شروع در نفل اگر بشکند آنرا
قضای آن برا او واجب میگردد پس معلوم شد که بنای قوی برضعیف
جایز است جواب در وجوب قضای نفل مذکور اختلاف
است زیرا چه زفر رح قایل است باین که قضای آن واجب
است بر شخص مذکور اگر بشکند آنرا بعد از شروع
دران وسقوط قضای آن نزد علمای ما عارضی است بسبب
عارضه که عبارت است از گمان شخص مذکور که دران بگمان
فرض شروع کرده است واصل در نفل بالغ همین است
که قضای آن واجب میگردد اگر بشکند آنرا بعد از شروع
پس باعتبار اصل بر شخص مذکور نیز واجب است
قضای نفل مذکور وسقوط آن نیست مگر عارضی و امر
عارضی معارض نمیشود مر امر اصلی را بنا بر آن عارضه مذکور
کالعدم اعتبار نموده شده در حق مقتدی مذکور لهذا قضای آن
برا او واجب است اگر بشکند آنرا و هرگاه چنین شد پس
حال امام ومقتدی در صورت مذکوره باعتبار اصل برابر است
و نفل یکی با نفل دیگر نیز باعتبار اصل برابر است لهذا

اقتدای مقتدی بامام مذکور در صورت مذکوره صحیح گفتند
وبخلاف صبی چه سقوط قضای نفل در حق او بجهت عارضه
نیست بلکه بجهت امر اصلی است که عبارت است از
طفولیت او پس این امر اصلی در حق مقتدی کالعدم اعتبار
کرده نخواهد شد وهرگاه چنین شد پس حال صبی وحال
مقتدی او که بالغ است برابر نگشت پس اقتدای بالغ در نماز
نفل نیز در پس صبی جایز نخواهد بود وبخلاف اقتدای صبی
در پس صبی چه نماز هردو برابر است *مسئله ۱۱* ترتیب در
صف نماز این است که اول صف مردان باشد وبعد از آن صف صبیان
وبعد از آن صف زنان زیرا چه پیغمبر صلعم چنین در مواد است
واگر زنی اقتدا کند در پس امام پس اگر امام نیت امامت او
کند فاسد میشود نماز مردیکه آن زن محاذی آن مرد است
بشرطیکه آن زن ومرد شریک باشند در نماز واین بنا بر استحسان
است ومقتضای قیاس این است که فاسد نشود وباین قایل است
شافعی رح بجهت قیاس نماز آن مرد بر نماز آن زن که فاسد
نمیشود ووجه استحسان این است که حدیثیکه سابق مذکور
شد است دلالت میکند برآنکه تاخیر زنان وتقدم مردان برین

است زیرا چه بصیغه امر وارد شده است وجواب از شافعی رح
اینی است که مرکه [illegible] طب است باین که او مقدم استاده شرد پس
در صورت مذکوره ترک شد از روی فرض مذکور لهذا نماز او فاسد
خواهد شد نه نماز زن چنانچه مقتدی اگر مقدم استاده شود از
امام پس نماز مقتدی فاسد میشود نه نماز امام پس قیاس
نمودن شافعی رح نماز مرد را بر نماز زن صحیح نیست چه
آن قیاس مع الفارق است و باید دانست که در صورت
مذکوره اگر امام نیت امامت زن مذکوره نکند پس نماز مرد
مذکور فاسد نمیشود بسبب محاذات زن مذکوره ولیکن
درینصورت نماز زن مذکوره جایز نمیشود چه اقتدای زن در
پس مرد متحقق نمیشود بدون نیت امام زیرا چه بسبب اقتدای
زن لازم میشود مر امام را که ترتیب نماید در مقام استادن
مقتدیان پس صحت اقتدای زن در پس مرد موقوف خواهد
بود بر التزام نمودن امام امامت او را چنانچه اقتدای مقتدی
موقوف است بر التزام مقتدی باید دانست که این اشتراط نیت
امام در حق زن در صورتی است که زن استاده شود
بمحاذی مرد خواه امام باشد آنمرد یا مقتدی و اگر استاده شود

بجائیکه در پهلوی او مرد نباشد پس درینصورت دو روایت است بنا بر یک روایت درینصورت نیز ترتیب امامت در حق او شرط است و بنا بر روایت دیگر شرط نیست زیرا که درینصورت فساد نماز امام یا مقتدی لازم نمی آید بخلاف صورت اول که دران فساد نماز بعضی لازم است و باید دانست که شرط تحقق محاذات میان مرد و زن مذکور یکی این است که آن هر دو در یک نماز شریک باشند دوم این است که آن نماز مطلق باشد و سوم اینکه زن اهل شهوت بود چهارم این است که میان آن زن و مرد چیزی حایل نباشد زیرا که فساد درینصورت نماز معلوم شده است بنص برخلاف قیاس پس رعایت کرده شود تمامی چیزهای را که مورد نص است * مسئله ۱۲ * در نماز جماعت حاضر شدن در حق زنان جوان مکروه است زیرا که دران خوف فتنه است * مسئله ۱۳ * زن پیر اگر حاضر شود برای نماز جماعت در وقت فجر و مغرب و عشا پس دران مضایقه نیست و این نزد ابی حنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که اگر زن پیر حاضر شود برای جماعت در هر وقت پس دران باک نیست زیرا که حضور او موجب فتنه نیست چه رغبت مردان بسوی پیرزنان و رغبت آنها بسوی

مردان کم میباشد پیش حضور آنها برای جماعت مکروه
نخواهد بود چنانچه حضور آنها در نماز عید مکروه نیست و ابوحنیفه
رح میگوید که افراط شهوت باعث فتنه میشود به نسبت زنان
پیر نیز پس باید که آنها در وقت ظهر و عصر و جمعه حاضر نشوند
چه تردد فاسقان درین اوقات بیشتر است بخلاف فجر و مغرب
و عشا چه آنها در وقت فجر و عشا در خواب باشند و در وقت مغرب
مشغول بطعام و اما حضور پیر زنان در نماز عید بجهت آن مکروه نیست
که عیدگاه مکان وسیع می باشد پس ممکن است آنها را که در یک
جانب آن علیحده از مردان استاده شوند و این در مسجد محله
متصور نیست و باید دانست که فتوی درین زمانه بر آن
است که حضور زنان پیر در جمیع نمازها مکروه است چه این
زمانه زمانه فتنه و فساد است و مراد از کراهیت درینجا
کراهت تحریمی است * مسئله ۱۴ * جایز نیست که اقتدا
نماید غیر معذور در پس معذور چون صاحب رعاف دایم وغیره
که بمنزله مستحاضه اند و همچنین جایز نیست که اقتدا نماید
زن غیر معذور در پس زن مستحاضه زیرا چه صحیح البدن قوی
است از معذور و شیء متضمن و مشتمل نمیشود بر چیزی که بالا

و حایت باشد اران وامام ضامن است بایں معنی که نماز مقتدین
نماز مقتدی است * مسئله ١٥ * جایز نیست اقتدای قاری
قرآن در پس امی که قرآن خواندن نمیداند اصلا
همچنین جایز نیست اقتدای جامه پوشنده پس برهنه زیرا که
حال قاری وجامه پوش قوی است به نسبت امی و برهنه
* مسئله ١٦ * جایز است اقتدای صاحب وضو در پس صاحب
تیمم واین نزد شیخین رح است ومحمد رح گفته است که جایز نیست
زیرا که تیمم طهارت ضروریست و وضو طهارت اصلی و دلیل
شیخین رح این است که تیمم نیز طهارت مطلق است مانند وضو
و ضروری نیست و لهذا مقید بقدر حاجت نیست بلکه جایز
است که بیک تیمم از نفل و فرض هرچه خواهد گذارد
* مسئله ١٧ * جایز است اقتدای کسیکه پای خود را شسته
است در وضو در پس کسیکه مسح کرده باشد بر موزه زیرا که موزه
مانع سرایت حدث است در پای وانچه که بر موزه است پس آن
زایل میشود بسبب مسح پس امامت مسح کننده جایز خواهد
بود بخلاف کسیکه بمنزله مستحاضه است که امامت او جایز
نیست زیرا که حدث در او موجود است حقیقة ولیکن شارع

آنرا اعتبار نکرده است * مسئله ۱۸ * اقتدای قایم در پس قاعد جایزاست نزد شیخین رح بنا بر استحسان و نزد محمد رح جایز نیست و همین موافق قیاس است چه حال قایم قوی است به نسبت قاعد ووجه استحسان این است که مرویست که پیغمبر صلعم در آخر عمر خود در حالت بیماری نشسته نماز کرده و قوم اقتدا نموده در پس پیغمبر صلعم در حالتیکه آنها استاده بودند * مسئله ۱۹ * جایز است اقتدای مومی در پس مومی اعنی کسیکه بایما واشاره رکوع و سجود ادا میکند زیراچه آن هردو برابراند پس اقتدای یکی بدیگری صحیح خواهد بود مگر درصورتیکه مقتدی نشسته باشد و ایما کند و امام بر پهلو غلطیده ایما کند چه اقتدای درینصورت صحیح نیست زیراچه حالت قعود ترجیح دارد بر حالت اضطجاع که عبارت است از غلطیدن بر پهلو * مسئله ۲۰ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه رکوع و سجود میکند در پس کسیکه رکوع و سجود بایماء اشاره مینماید زیراچه حال این مقتدی قوی تراست از حال این امام و درآن خلاف زفر رح است * مسئله ۲۱ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرض

میگذارد در پس کسیکه نماز نفل میگذارد زیرا چه بنای نماز مقتدي بر نماز امام است وهرگاه ضرورت مذکوره فرضیت یافته نمیشود در نماز امام پس بناي مقتدي مذکور بر نماز امام مذکور متحقق نمیشود چه بناي امر موجود بر چیزي که معدوم است متصور نیست * مسئله ۲۲ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرضي از فرایض میگذارد در پس کسیکه فرض دیگر میگذارد مثلاً شخصي نماز عصرا را میخواند و اقتدا کند در پس او کسیکه قضاي نماز ظهر مي نماید پس این اقتدا جایز نیست زیراچه اقتدا شرکت وموافقت است پس ضرور است که نماز مقتدي وامام یک نماز باشد ونزد شافعي رح در جمیع این صور تها اقتدا صحیح است زیراچه اقتدا نزد شافعي رح اداي نماز خود داشت بر سبیل موافقت ونماز هریک از مقتدي وامام علیحده است ونماز امام متضمن نماز مقتدي نیست ونزد علماي ما نماز امام متضمن نماز مقتدي است * مسئله ۲۳ * جایز است که اداکننده نماز نفل اقتدا نماید در پس کسیکه نماز فرض میگذارد زیراچه اداکننده نفل محتاج است بسوي اصل نماز وآن موجود است در نماز امام پس

دریصورت بنای نماز مقتدی متحقق میشود * مسئله ۲۲ *
اگر شخصی اقتدا کرد در پس امامی و بعد از آن معلوم شد که امام
بیوضو است پس لازم است آن شخص را که نماز خود را اعاده
نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه امامت کند
مرقومی را و بعد از آن ظاهر شود که او بیوضو بود یا جنب پس لازم
است که او اعاده کند نماز خود را و قوم مذکور نیز اعادهٔ نماینند
و شافعی رح میگوید که بر مقتدی لازم نیست که اعادهٔ نماید بنابر
آنچه مذکور شد که نزد او رح نماز مقتدی علیحده است و نماز
امام متضمن آن نیست و نزد علمای ما نماز امام متضمن است
نماز مقتدی را در حکم جواز و فساد * مسئله ۲۳ * اگر امامت کند
امی در پس او اقتدا نمایند دو فریق یکی امی و دیگر قاری
قرآن پس نماز امام و نماز هر دو فریق فاسد میشود نزد امام
ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که نماز امام و نماز امیان
صحیح است زیراچه امام معذور است و امامت کرده است مرقومی
را که بعضی از آنها معذور اند و بعضی غیر معذور پس نماز معذوران
صحیح خواهد شد چنانچه در صورتیکه امامت کند برهنه مر
قومی را که بعضی از آنها جامه پوش اند و بعضی از آنها برهنه

درین صورت نماز برهنگان جایز است و همچنین درین جا نیز و دلیل ابیحنیفه رح این است که در صورت مذکور امام ترک کرده است فرض را که قراة قرآن است با وجود قدرت زیرا چه اگر اقتدا میکرد در پس قاری قرآن پس قراة حاصل میشد برای آنکه قراة امام قراة مقتدی است و هرگاه امام مذکور ترک قراة کرد با وجود قدرت نماز او فاسد خواهد شد و چون نماز امام فاسد گشت نماز جمیع مقتدیان فاسد خواهد شد و مسئله امامت برهنه را که نظیر آورده اند آن را صاحبین رح پس جواب آن این است که امام درین مسئله قادر نیست بر پوشیدن جامه زیرا چه اگر او اقتدا میکرد در پس جامه پوش پس لباس امام لباس او نمیشد چه لباس امام لباس مقتدی شمرده نمیشود بخلاف قراة امام چه آن قراة مقتدی شمرده میشود پس قیاس مسئله امامت امی که کلام درآن است بر مسئله امامت برهنه که مذکور شد صحیح نیست و اگر امی تنها نماز گذارد و قاری قرآن تنها نماز گذارد و یکی بدیگری اقتدای نکند پس نماز هر یک جایز میشود همین اصحیح است با وجودیکه درین صورت نیز امی ترک کند قراة را با وجود قدرت چرا که اگر امی اقتدا میکرد

در پس قاري قراة حاصل ميشد وبرامعمهذا نماز هريك جايز
است زيرا چه درينصورت رغبت جماعت از آنها ظاهر نشده
* مسئله ۳۹ * اگر امام دو ركعت نماز ادا كرد وقراة
خواند درلن وبعد ازان وضوي امام مذكور شكست پس
او مقدم كرد امي را وخليفه كرد او را بجاي خود ورفت براي
وضو پس درينصورت فاسد ميگردد نماز امام ونماز جميع
مقتديان چه امي وچه غير امي در قول رجح گفتست كه فاسد
نميشود زيرا چه امام سابق ادا كرده است قراة فرض را ودليل علماي
ما اين است كه هر ركعت نماز است پس در هر ركعت نماز قراة بايد يا قراة
حقيقي يا قراة تقديري را امي قراة تقديري نيز يافته نميشود چه او
اهليت قراة ندارد وبايد دانست كه همچنين است حكم اگر مقدم
كند امي را در تعده اخيره در تشهد والله اعلم

باب ششم در بيان حدثيكه روي دهد مصلي را
در اثناي نماز * مسئله ۱ * اگر شخصي محدث شد
گرد در اثناي نماز بايد كه همان ساعت برود براي وضو پس
اگر آنشخص امام باشد بايد كه بعضي از مقتديان خود را
بجاي خود خليفه گرداند بايننطوركه دست ياجامه او گرفته

بجای خود اشاره کند بعد از آن خود برای وضو برود و وضو
کند و بعد از آن بنا نماید یعنی باقی نماز خود را ادا کند و این
بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که آنشخص
استیناف نماید یعنی از سر نو نماز شروع نماید و باین
قایل است امام شافعی رح و در قیاس این است که حدث منافی نماز است
و روگردانیدن از قبله و مشی شکننده نماز است و وجه
استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه قی کند
یا خون از بینی‌اش جاری شود یا مذی برآید در اثنای نماز پس
باید که برگردد از نماز و وضو کند و باقی نماز را بنا کند
مادامیکه تکلم نکرده باشد و نیز پیغمبر صلعم فرموده است وقتیکه
قی کند یکی از شما در اثنای نماز یا خون جاری شود از بینی
پس باید که بنهد دست خود را بر دهان خود و تکلم نکند
و مقدم کند از میان مقتدیان کسی را که هیچ از نماز
او در پس امام فوت نشده باشد و اینکه مذکور شد
وقتی است که حدث بیقصد پیش آید و اما اگر عمدا حدث
کند پس بروی لازم است که استیناف نماید زیرا که درین صورت
هیچ ضرورت نیست و در صورت اول ضرورت است و باید دانست

که درصورت اول نیز استیناف افضل است چه اگر از سر نو نماز کند نماز ادا میشود نزد جمیع علما و در بنا نمودن آن اختلاف است بعضی گفته اند که استیناف افضل است در حق منفرد و در حق امام و مقتدی بنا افضل است تا فضیلت جماعت در حق او ثابت و محفوظ ماند بعد از آن باید دانست که منفرد مختار است اگر خواهد تمام کند نماز خود را در منزل خود یا در جائیکه برای وضو رفته است و اگر خواهد عود کند در مکانیکه اول نماز شروع کرده بود و مقتدی را باید که عود کند در مکان اول مگر وقتیکه امام او فراغت نموده باشد پس درینصورت در همانجا باقی نماز را ادا کند و همچنین در صورتیکه میان آنجا و میان امام چیزی حایل نباشد یعنی از آنجا اقتدای او در پس امام مذکور صحیح باشد پس درینصورت نیز در همانجا باقی نماز را گذارد و اقتدا نماید در پس امام مذکور * مسئله ۲ * اگر شخصی از مکان نماز بیرون شود بگمان اینکه حدث صادر شد است ازو پس اگر او از مسجد بیرون رود و بعد از آن بیقین معلوم شود ویرا که حدث از وی صادر نشده است لازم است برو که استیناف نماید و اگر از

بمسجد بیرون نشده باشد پس بنا نماید و این بنا بر استحسان است
ومقتضای قیاس این است که در هر دو صورت استیناف نماید
و این یک روایت است از محمد رح و وجه قیاس این است که
شخص مذکور بغیر عذر از جهت قبله انحراف نموداست و وجه
استحسان این است که شخص مذکور انحراف نموداست
بقصد اصلاح نماز حتی که اگر متحقق میشد انچه توهم
کرده بود البته جا نز میشد بناءً پس قصد اصلاح بمنزله عین اصلاح
اعتبار نموده خواهد شد مادامیکه خارج نشود از مسجد
و اینکه مذکور شد وقتی است که کسی را خلیفه نکرده باشد
و اگر خلیفه کرده باشد کسی را نماز او و نماز جمیع مقتدیان
فاسد میشود اگرچه شخص مذکور از مسجد بیرون نرفته باشد
زیرا که خلیفه گردانید ن عمل کثیر است بغیر عذر و اینکه مذکور
شد بخلاف آنست که اگر او بیرون آید از نماز بگمان اینکه
بی وضو شروع کرده است در نماز و بعد از ان یقین بداند که با وضو
شروع کرده است که درینصورت نماز او فاسد میشود و استیناف
آن بر وی واجب میگردد اگرچه از مسجد بیرون نرفته
باشد زیرا که درینصورت بیرون شدن از نماز

بسا بتصورت که ترک آن نمود است زیرا چه اگر مستحقب میشد
چیزیکه بنا بر آن از نماز بیرون شد است استیناف لازم میشد
وباید دانست که مکان صفوف نمازیان در صحرا بمنزله
مسجد است اگر از جانب پس رو واگرد رجانب پیش رود
پس تا مکانیکه ستره است بمنزله مسجد است و این درصورتی
است که ستره بسا شد واما در صورتیکه ستره نباشد پس بقدر
صفوف مصلیان که در پس امام است از جانب پیش بمنزله
مسجد است واگر مصلی منفرد باشد در صحرا پس بقدر
موضع سجده او از هرجانب بمنزله مسجد است در حق او
* مسئله ٣ * اگر شخصی در اثنای نماز دیوانه گردد یا بخوابد
تا محتلم شود یا بیهوش شود پس واجب است مراو را که استیناف
کند نماز خود را زیرا چه رویدادن این عوارض در نماز نادراست
پس استیناف نماز در صورتهائیکه این عوارض روی دهد موجب
حرج نیست لهذا باید که استیناف نماز نماید و بنا نکند
و همچنین استیناف نماید اگر خنده قهقهه کند در نماز زیرا چه
خنده قهقهه بمنزله کلام است و کلام قاطع نماز است
* مسئله ٤ * اگر محصور شود امام از قراة قرآن اعنی بند شود

زخواندن نتواند ولهذا مقدم کند شخصی را پس نماز آنها
جایز است دریصورت نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفتند انها
که جنایز نیست زیرا چه پیش آمدن این عارضه نادر است ودلیل
ابیحنیفه رح این است که علت جواز استخلاف عجز است واین
درصورت مذکوره متحقق است وعارضه مذکوره نادر نیست
بلکه اکثر در پیش می آید واین وقتی است که امام محصور شود
پیش از خواندن آنمقدار قرآن که نماز بآن جایز میشود
واگر امام بعد از خواندن قرآن بمقدار مذکور محصور شود
از قراة پس دریصورت جایز نیست که کسی را خلیفه سازد برای
خواندن قراة زائده واین متفق علیه است ووجهش این است
که دریصورت حاجت استخلاف نیست * مسئله ٥ *
اگر از مصلی حدث صادر شود بعد از خواندن تشهد پس باید که
وضو کرده سلام بگوید زیرا چه سلام گفتن بعد از تشهد لازم و
واجب است پس برای ادای آن وضو ضرور است واگر بعد از تشهد
عمدا حدث کند یا تکلم نماید یا عملی کند که منافی نماز است
پس نماز را تمام میشود زیرا چه دریصورت متصور نیست
که وضو کرده سلام گوید چه عملهای مذکوره قاطع نماز است

ولیکن در بقصورت اعاده نماز بر و فرض نیست زیرا چه هیچ رکنی از ارکان نماز باقی نمانده است * مسئله ۹ * اگر صاحب تیمم در اثنای نماز آب ببیند نماز او باطل میشود چنانچه سابق مذکور شده است در باب تیمم و همچنین در صورتیکه مصلی صاحب مسح موزه بساشد و مدت مسح منقضی شود در اثنای نماز یا بکشد موزه را از پای بعملیکه عمل کثیر نباشد و همچنین در صورتیکه مصلی امی باشد و در اثنای نماز سوره را یاد کند یا مصلی برهنه باشد و در اثنای نماز بیابد جامه را یا مصلی که رکوع وسجود را با یما میکند و در اثنای نماز قادر شود بر رکوع وسجود یا که یاد آید مصلی را در اثنای نماز نمازیکه پیشتر از بین فوت شده است و صاحب ترتیب است یا حدث صادر شود از مصلی قاری که امام است و او خلیفه کند بجای خود مقتدی را که امی است یا آفتاب طلوع کند در اثنای نماز فجر یا داخل شود وقت عصر در حالیکه مصلی در نماز جمعه است یا مصلی صاحب مسح باشد بر جبیره و در اثنای نماز جبیره بیفتد بسبب به شدن زخم یا مصلی صاحب عذر باشد چون مستحاضه و مانند آن و عذر او دفع شود در اثنای نماز پس در این صورتها نماز باطل میشود نزد جمیع علمای ما و اکثر

این عوارض رویذ شد مصلي را بعد از نشستن بقدر خواندن تشهد
پس نماز او باطل میشود نزد ابیحنیفه رح نه نزد صاحبین رح و بعضی
گفته اند که بنای این اختلاف برآن است که خروج بفعل مصلي فرض است
نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح فرض نیست پس روی دادن
این عوارض بعد از تشهد مانند روی دادن آن است در اثنای نماز نزد
ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح روی دادن آن درینحالت مانند
روی دادن آن است بعد از گفتن سلام و دلیل صاحبین رح این
است که پیغمبر صلعم بابن مسعود رض فرمود که هرگاه تشهد
خواندی یا بمقدار آن نشستی پس تمام شد نماز تو چنانچه
سابق مذکور شده است و دلیل ابیحنیفه رح این است که
ممکن نیست مصلي را که ادا کند نماز دیگر را مگر بعد از خارج
شدن از نماز یکه بآن مشغول است پس خروج بفعل مصلي فرض
خواهد شد زیراچه موقوف است برآن ادای فرض دیگر و چیزیکه
چنین باشد فرض میشود بدانکه مراد از تمام شدن نماز که مذکور
است در حدیث ابن مسعود رض این است که قریب است بتمامی
*مسئله ۷ * اگر شخصي اقتدا کرد با مام بعد از گذاردن امام
یکرکعت نماز را و بعد از آن حدث صادر شد از امام و او خلیفه

کرد بجاي خود شخص مذکور راکه مسبوق است پس این جایز
است ولیکن اولي این است که خلیفه کند امام مدرک را یعني
مقتدئي راکه از ابتدا اقتدا نموده باشد چه اوقادر است براتمام
نماز ولیکن در صورت مذکوره مسبوق مذکور را باید که قبول
نکند خلافت را ومقدم نشود بجاي امام چه او قادر نیست براینکه
نماز تمام کند وسلام گوید ومعهذا اگر مقدم شود باید که شروع
کند نماز را از جائیکه امام تا انجا رسیده بود چه او قایم
مقام امام است و هرگاه تمام کند رکعتي را که در ان
سلام است مقدم کند مقتدي مدرک را تا از سلام بگوید
مع مقتدیان دیگر پس اگر مسبوق مذکور بعد از اتمام
نماز امام در موقع سلام خنده قهقهه نماید یا عمد احداث کند
یا کلام گوید یا از مسجد خارج شود پس نماز او فاسد میگردد
نه نماز قوم زیرا چه در ینصورت نماز شکننده نماز یافته میشود
در اثناي نماز در حق او و در حق قوم یافته میشود بعد از تمامي
نماز آنها واما امام اول که بعد از وضو اقتدا نموده است بمسبوق
مذکور اگر او از نماز فارغ شده مع قوم پس نماز او فاسد
نمیشود واگر فارغ نشده باشد مع قوم نماز او فاسد میشود و

همین اصح است؟ مسئله ۸ * اگر امام بعد از نشستن بقدر
تشهد در قعده اخیره خنده قهقهه کند عمدا یا حدث کند عمدا
پس نماز مسبوقان فاسد میگردد نزد ابوحنیفه رح و نزد
صاحبین رح فاسد نمیگردد و اگر امام خنده قهقهه و حدث
نکند بلکه تکلم کند یا برخیزد و خارج شود از مسجد پس
درینصورت نماز مسبوقان فاسد نمیگردد نزد جمیع علمای ما
که مذکور شد و دلیل صاحبین رح این است که بنای نماز
مقتدی بر نماز امام است در حق صحت و فساد و در صورت
خنده قهقهه و حدث عمد انماز امام فاسد نمیشود پس نماز
مقتدی فاسد نخواهد شد چنانچه در صورت سلام و کلام و
دلیل ابیحنیفه رح این است که در صورت مذکوره بسبب
خنده قهقهه فاسد میشود از نماز امام جزویکه خنده قهقهه
مقارن آنست پس مثل آنقدر از نماز مقتدی نیز فاسد
خواهد شد ولیکن امام محتاج بنا نیست و مقتدی مسبوق
محتاج بنا است و بنا بر فاسد فاسد است پس نماز مسبوق
فاسد خواهد شد بخلاف سلام چه آن موجب فساد نماز نیست
بلکه آن موجب اتمام نماز است و همچنین کلام چه کلام بمنزله

بسلام است و باید دانست که اگر خنده قهقهه کند مصلی بعد
از نشستن بقدر تشهد پس در این صورت اگرچه نماز او تمام
میشود ولیکن وضوی او میشکند * مسئله ۹ * اگر شخصی را در
رکوع یا در سجود حدثی پیش آید پس جایز است او را که وضو کرده
بنا نماید ولیکن آن رکوع و سجود معتبر نیست چه اتمام آن رکوع و
سجود بی طهارت نشده زیرا که اتمام رکن با انتقالست و چون در حالت انتقال
حدث پیش آمده اتمام رکنی که بار ثانی از رکوع و سجود است
بی طهارت شده یعنی اعاده آن ضرور است و باید دانست که
در این صورت اگر امام خلیفه کرد او بعضی مقتدی را در این رکوع
یا سجود پس آن خلیفه را باید که دوام نماید بر رکوع یا سجود
مذکور و باین دوام ادا میشود رکوع و سجود مذکور
* مسئله ۱۰ * اگر بیاد آید مصلی را در رکعت
دوم که او در رکعت اول یک سجده کرده است و سجده دوم بر و
باقی است بنا بر آن برای قضای آن سجده از رکوع بسجده رود
و بجا آرد آن را پس در این صورت باید که بعد از قضای سجده
مذکور اعاده آن رکوع نماید و همچنین در سجده رکعت
دوم یاد آید که در رکعت اول یک سجده نموده است و سجده

واگر بر او از اثنای است از یاد آن یعنی سجده مذکور
در از سجده بر دارد و سجده مذکور را بجا آرد پس در صورت
اول باید که اعاده نماید سجده را که دران یاد آمده است و بعد
سجده رکعت اول نماید و دانست که این اعاده رکوع و سجود
که مذکور شد اولی است تا افعال نماز بقدر امکان مترتب
واقع شود و اگر اعاده آن رکوع و سجود نکند نماز او جایز
میشود زیرا که ترتیب در افعال نماز شرط نیست و بجهت آنکه
انتقال با طهارت شرط است و آن درین صورت موجود است و از ابی
یوسف رح مرویست که اعاده آن رکوع بر او لازم است زیرا چه قومه
نزد او رح فرض است * مسئله ۱۲ * اگر امام امام یک
مقتدی باشد و ویرا حدث پیش آید و او برای وضو بیرون مسجد
رود پس مقتدی مذکور بجای امام امام میگردد نیت
استخلاف آن امام کند یا نکند زیرا که درین صیانت نماز
مقتدی است و احتیاج نیست بسوی اینکه امام معین کند زیرا که
امامت چه این احتیاج وقتی میشود که مزاحمت باشد اعنی
مقتدی متعدد باشند و در صورت مذکوره مقتدی یک
است و مزاحمت نیست و درین صورت امام را باید که بعد از رفع

تمام کند نماز خود را در پس امام دوم که مقتدی مذکور است
چنانچه همین حکم است در صورتیکه امام بسبب پیش آمدن
حدث خلیفه خود کرد اند یکی از مقتدیان را و باید دانست که
اگر آن یکی مقتدی صبی باشد یا زن پس درینصورت اختلاف
است بعضی گفته اند که نماز امام فاسد میشود زیراچه خلیفه
مذکور امام شد و صلاحیت امامت ندارد و بعضی گفته اند که
نماز او فاسد نمیشود زیراچه او آن صبی یا زن را قصداً خلیفه
نساخته است و آنها صلاحیت امامت ندارند تا امام شوند
والله اعلم بالصواب

باب هفتم در بیان چیزهائیکه بعضی ازان شکننده نماز است و بعضی ازان مکروه است در نماز

مسئله * اگر تکلم کند کسی در نماز پس نماز او فاسد میشود
خواه عمداً تکلم کند خواه سهواً یا خطاءً و شافعی رح میگویند که در
صورت خطا و نسیان نماز فاسد نمیشود زیراچه پیغمبر صلعم فرموده
است که خطا و نسیان در حق امت من معاف است و دلیل علمای
ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که در نماز کلام کردن بمثل جنس کلام
آدمیان صحیح نیست وجز این نیست که نماز تسبیح و تهلیل

و قراءة قرآن است و بعد چونکه دلیل آورده است شافعی رح این
معنی آن این است که بسبب خطا و نسیان گنهکار نمیشود است من
امتی اگر خطا و نسیان چیزی نا لایق زود ظهور آید سبب
آن در نماز نقصان مذهب و آخرت کرامت * مسئله ۲ * اگر
کسی سلام گوید کسی در نماز پس نماز او فاسد نمیشود زیرا که
سلام از جمله اذکار است پس آن ذکر اعتبار نبود خواهد شد
و در حالت نسیان که کلام اعتبار نبوده خواهد شد در حالت عمد
* مسئله ۳ * اگر آه و ناله کند کسی در نماز یا گریه کند یا آواز
بلند پس اگر آن آه و ناله و گریه بسبب یاد نمودن بهشت و دوزخ
است پس بسبب آن نماز او فاسد نمیشود زیرا چه آن آه و ناله و گریه
مبنی بر یاد تی خشوع دلالت میکند [illegible] آن آه و ناله و گریه بسبب
درد یا مصیبت باشد پس بسبب آن نماز او فاسد میشود زیرا چه
در آن اظهار و صبری [illegible] است پس این کلام [illegible] آه از جنس
کلام انسان شمرده شود و از ابی یوسف رح مروی است که اگر
لفظ آه بگوید پس در هر صورت نماز فاسد نمیشود و اگر لفظ آوه
بگوید نماز فاسد میشود و بعضی گفته اند که قاعده نزد ابی یوسف
رح این است که اگر این کلمه مشتمل باشد بر دو حرف که آن

فرد و از حروف زوائد باشد یا یکی از ان از حروف زوائد باشد پس بسبب آن نماز فاسد نمیشود و اگر آن فرد حرف از حروف اصلی باشد نماز فاسد میشود و حروف زوائد عبارت است از هر حرفیکه مشتمل است بر این کلمه الیوم تنساه قال رضی که این قاعده ضعیف است بر قراءة کلام آنچه ان است حرف تابع وجود حرف دیگر است و آن متعقب میشود در جمیع حروف * مسئله ۱۲ * اگر تصحیح نماید کسی در نماز بغیر معنی یا بنظر که معنی قرع ایچ نباشد و بسبب آن حرف پیدا شود پس قال رضی سزاوار این است که نماز فاسد شود نزد طرفین رح و اگر تصحیح کند بسبب تغنی پس آن مفسد است و با به دانست که معنی تصحیح اخراج کردن حرفی است که میرا طاقت ضبط آن نباشد و باید دانست که همچنین اگر تصحیح کند برای غرض صحیح چون تحسین صوت برای قراءة قرآن مثلا پس تصحیح در بعض روایت نیز عفو است و موجب فساد نماز نیست کذا در بحر الرائق للغاعن فتح القدیر و باید دانست که چنانچه تصحیح بقدر عفو است همچنین عفو است عطسه و آرزوغ که بسبب آن حروف پیدا شوند * مسئله ۱۳ * اگر عطسه

در اثنای نماز جواب عطسه دهد کسی را بگوید یرحمک الله پس نماز او فاسد میگردد زیرا چه جواب عطسه بمنزلهٔ کلام انسان است چه آن خطاب میکند بکسی بکر را بخلاف آنکه اگر مصلی در اثنای نماز الحمد لله بگوید بسبب عطسه کردن یا بسبب شنیدن عطسه غیر خود سبب آن نماز فاسد میشود بنا بر آنچه گفته اند زیرا چه قول الحمد لله بطریقه جواب متعارف نیست * مسئله ۷۶ * اگر شخصی در اثنای نماز خود فتح کند کسی را که آن کس امام او نیست پس درین صورت نماز او فاسد میشود زیرا چه این تعلیم و تعلم است پس بمنزله کلام انسان است و معتد از آن باید دانست که امام محمد رح براه فاسد شدن نماز درین صورت تکرار فتح شرط کرده است در مبسوط زیرا چه فتح کردن بر غیر از اعمال نماز نیست و قلیل از آن معاف است و در جامع صغیر شرط تکرار آن نکرده است زیرا چه آن بمنزلهٔ کلام است و کلام موجب فساد نماز است اگرچه قلیل باشد * مسئله ۷۷ * اگر مصلی فتح کند مر امام خود را پس این کلام شمرده نمیشود از روی استحسان زیرا چه مصلی درین صورت محتاج است بسوی اصلاح نماز خود پس این از اعمال نماز او است از روی معنی باید

بدانست که در ین صورت وقتیکه مصلی فتح کند بر امام نیت فتح کند
نه نیت قراءة قرآن و همین صحیح است زیرا چه تو یرا جایز
است فتح نه قراءة و اگر امام انتقال کند از آیتیکه دران بند شده
بود بسوی آیت دیگر و بعد ازان فتح کند او را کسی از مقتدیان
پس نماز آنکس فاسد میشود و درین صورت اگر بگیرد امام فتح
آنکس را نماز امام نیز فاسد میشود زیرا چه یافته میشود تعلیم
و تعلم در نماز بغیر ضرورت و باید دانست که مقتدیرا باید که
شتابی نکند در فتح کردن امام و امام را نباید که محتاج
کند مقتدیان را بسوی فتح بایستادن در جائیکه بند شود و بر کند
و مکرر نکند آنرا بلکه باید که رکوع کند اگر قرآن بقدر سنت
خوانده باشد و اگر نه انتقال نماید بسوی آیت دیگر * مسئله ۸ *
اگر شخصی در اثنای نماز در جواب کسی گوید لا اله الا الله
پس این بمنزله کلام انسان است و بسبب آن نماز فاسد
میشود نزد طرفین رح و ابو یوسف رح گفته است که بسبب آن نماز
فاسد نمیشود زیرا چه آن ثنای خدا تعالی است باعتبار اصل
پس بسبب نیت آن شخص متغیر نخواهد شد و دلیل طرفین رح
این است که آن شخص کلمه مذکوره را در موقع جواب

گفتست وکلمه مذکوره صلاحیت این دارد که جواب واقع شود
پس جواب کرده باشد و اعاده شده باشد جواب خطبه
و اگر آیه انا لله و انا الیه راجعون را در جواب کسی
بخواند در بین پر اختلاف است اما در جاییکه مذکور شد در کلمه
لا اله الا الله و غیره صحیح است ولیکن اینجا احتمال [illegible]
وقتی است که آنرا در جواب کسی گوید نه باشد اماده و مورد تعلیم
اراده او اعلام باشد باشد یکی از دو نماز است پس درین صورت [illegible]
نماز او فاسد نمیشود ما جاء در احادیث پیغمبر صلعم فرموده است که
هر کرا حادثه رو دهد در نماز باید که تسبیح بگوید
* مسئله ۹ * اگر شخصی شروع کند در نماز ظهر و بعد از گذاردن
یک رکعت از ان نیت نماز عصر کند و شروع کند در ان باینطور که
تکبیر افتتاح بگوید یا نیت نماز نفل کند و شروع کند در ان بطور
مذکور پس میشکند نماز ظهر که در این اول شروع کرده بود زیرا چه
شروع او در نماز دیگر صحیح میشود پس از نماز ظهر مذکور بیرون
میشود و اگر بعد از گذاردن یک رکعت از نماز ظهر شروع کند در نماز
ظهر مذکور و برای آن تکبیر افتتاح بگوید پس از نماز ظهر مذکور
بیرون نمیشود و رکعتیکه گذارده است محسوب میشود در نماز ظهر

زیراچه او نیت شروع کرده بچنین نمازیکه اوه ران است پس نیت او نخواهد شد و نماز یکه نیت آن کرده است اول برحال خود خواهد بود بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر امام قرآن بخواند از مصحف فاسد میشود نماز او نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که نماز او فاسد نمیشود زیرا چه قرآن خوانیدن از مصحف عبادت است پس در صورت مذکوره این عبادت را افزاده نموده است وضم کرده است آنرا بعبادت دیگر که نماز است ولیکن نماز او مکروه میگردد زیرا چه در ان تشبه است بطریقه اهل کتاب چه آنها این عمل می نمایند و یک دلیل ابیحنیفه رح این است که برداشتن مصحف ونگاه کردن در ان وگردانیدن اوراق آن عمل کثیر است وهم این است که در صورت مذکوره شخص مذکور تعلم قرآن میکند از مصحف پس چنان شد که تعلم قرآن کند باینطور که شخصی او را تلقین آن نماید ودر صورت تلقین غیر نماز فاسد میشود پس همچنین فاسد خواهد شد در صورتیکه از مصحف بخواند وباید دانست که بنا برابن وجه نماز فاسد میشود خواه مصحف را بدست گرفته قرآن بخواند خواه باینطور که بنهد مصحف را برلوحی پیش روی خود و آن را دیده قرآن بخواند د ہنسا بروجه

اول فاسد میشود نماز در صورت اول نه در صورت دوم چه بر داشتن
مصحف و گردانیدن اوراق آن درین صورت یافته میشود
تا عمل کثیر متحقق گردد * مسئله ۱۱ * اگر شخصی در اثنای
نماز نگاه کند در عبارتیکه مکتوب است و بفهمد معنی آنرا پس صحیح
این است که درین صورت نماز او فاسد نمیشود باجماع بخلاف آنکه
اگر شخصی قسم خورده باشد که مکتوب فلان کس را
نخواهم خواند پس از آن اگر شخص مذکور مطالعه کند مکتوب
آنکس را و بفهمد معنی آنرا حانث میشود نزد محمد رح بجهت
آنکه مقصود از خواندن مکتوب فهمیدن آن است و اما
فساد نماز پس آن تعلق دارد بعمل کثیر و آن یافته نمیشود
در صورت فهمیدن عبارتیکه مکتوب است * مسئله ۱۲ *
اگر زنی گذر کند از پیش مصلی پس نماز او فاسد نمیشود زیرا که
پیغمبر صلعم فرموده است که بسبب مرور کسی از پیش مصلی
نماز فاسد نمیشود ولیکن باید دانست که مرور کننده از پیش
مصلی گنهگار میشود بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که اگر بداند کسی که میگذرد از پیش مصلی که چقدر گناه میشود
بر وی هر آینه گذر نکند از پیش مصلی بلکه استاده ماند چهل

اعني چهل سال يا چهل ماه يا چهل روز ليكن بايد دانست
كه گذر كننده از پيش مصلي وقتي گنهگار ميشود كه بگذرد
از موضع سجده او چنانچه بعضي گفته اند و نيز شرط گنهگار
شدن گذرنده از پيش مصلي اين است كه ميان او و ميان
مصلي چيزي حايل نباشد و اگر مصلي نماز ميكند بر مكان بلند پس
درينصورت شرط گنهگار شدن گذرنده از پيش مصلي اين است
كه اعضاي او محاذي اعضاي مصلي شود و بايد دانست كه درين
مسئله تفصيل است و آن اين است كه اگر در مسجد صغير
باشد مرور كننده از پيش مصلي مذكور گنهگار ميشود
مطلقا و اگر مصلي در مسجد كبير يا صحرا باشد پس
درينصورت مرور كننده از پيش مصلي وقتي گنهگار
ميشود كه مرور كند در موضع سجود او وليكن بايد دانست كه نزد
بعضي مشايخ موضع سجود عبارت است از سجده
گاه او و نزد بعضي مشايخ عبارت است از موضعيكه نگاه
مصلي مي افتد بر آن وقتيكه نگاه كند در سجده گاه خود و همين
اصح است * مسئله ۳۰ * اگر شخصي نماز گذارد در صحرا
پس سزاوار است ويرا كه پيش روي خود ستره استاده كند يراچه

پیغمبر صلعم فرموده است که اگر یکی از شما نماز گذارد در صحرا
پس باید که ستره قایم کند پیش روی خود * مسئله ۱۴ * باید
که طول ستره کم از مقدار ذراع نباشد و در اینجا در حدیث طول آن بمقدار
موخره پالان شتر آمده است و آن بقدر ذراع میشود و بعضی
گفته‌اند که ضخامت آن بمقدار ضخامت انگشت باید در اینجا
که تیر از دور در نظر نمی‌آید پس اینجا مقصود است از ستره
از آن حاصل میشود * مسئله ۱۵ * باید که مصلی
قریب ستره نماز گذارد و دور از ستره استاده نشود
در اینجا پیغمبر علیه السلام چنین فرموده است * مسئله ۱۶ * باید که ستره را
بمحاذی ابروی خود گذارد هر ابروی که باشد از چپ یا راست
نه بمحاذی مقابل زیرا که چنین منقول است ولیکن افضل
آنست که بمحاذی ابروی راست گذارد * مسئله ۱۷ *
ستره امام در حق مقتدی کافی است و برای هر مقتدی ستره
علیحده نمی‌باید زیرا که پیغمبر صلعم بروی نماز گذارد در بطحا
که موضعی است در مکه و نیزه کوچکی را پیش روی خود ستره کرده بود
و در پیش هیچیک مقتدیان ستره نبود * مسئله ۱۸ * باید
که ستره را استاده نمایند و اگر زمین از نرمی آنرا معتبر نیست چه

مقصود از آن حاصل نمیشود همچنین اگر مصلي خط کشد پیش روي خود معتبر نیست چه مقصود از آن حاصل نمیشود * مسئله ۱۹ * اگر پیش روي مصلي ستره نباشد وکسي خواهد که گذرد از پیش او یا ستره باشد وکسي خواهد که از اندرون ستره گذر کند پس باید که مصلي دفع کند آن را زیراکه پیغمبر صلعم فرموده است که دفع کنید آنرا مادامیکه طاقت دفع دارید و براي دفع آن دو طریق است یکي اینکه اشاره کند بدست چنانچه پیغمبر صلعم و امسلمه رض را بهمینطور دفع کرده بود دوم اینکه تسبیح بگوید بنا بر حدیثیکه سابق مذکور شده است و اگر اشاره و تسبیح هردو را بعمل آرد پس این مکروه است زیراچه یکي از آن کفایت میکند والله اعلم

فصـــــــل * مسئله ۱ * اگر مصلي فعل عبث نماید یا جامه خود یا بدن خود در نماز پس آن موجب کراهت نماز است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که خدایتعالی مکروه میدارد سه چیز را یکي از انجمله فعل عبث است در نماز و بجهت آنکه فعل عبث در خارج نماز حرام است پس در نماز بطریق اولي حرام خواهد بود لهذا نماز مکروه خواهد شد * مسئله ۲ *

کردانیدن سنگریزه ازجای بجائی در نماز مکروهست
چه این نوعی از فعل عبث است پس مکروه خواهد بود مگر
وقتیکه سنگریزه در موضع سجده باشد و بدون دور کردن
سنگریزه از موضع مذکور سجده کردن ممکن نباشد پس
درین هنگام جائز است و مراد که یکبار دور کند سنگریزه را —
ومکان سجده را هموار نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم بابی ذر
رض چنین فرموده است وبجهت آنکه درینصورت اصلاح نماز متعلق
است بفعل مذکور پس فعل عبث نخواهد بود چه فعل عبث
عبارت است از عملیکه دران غرض صحیح نباشد چون هموار
کردن ریش مثلا * مسئله ۳ * فرقعه در نماز مکروه
است و آن عبارت است از در هم شکنانیدن انگشتان
باینطور که بانگ برایدازان و وجه کراهت آن در نماز
این است که درحدیث ازان نهی وارد شده است * مسئله ۴ *
نهادن هر دو دست بر تهیگاه در نماز مکروه است بجهت آنکه
پیغمبر علیه السلام ازان نهی فرموده است وبجهت آنکه نهادن دست راست
بر دست چپ و پستی آن زیر ناف که مسنون است ترک میشود
بسبب نهادن هر دو دست بر تهیگاه * مسئله ۵ * متوجه

شدن بجانب چپ وراست درنماز مکروه است زیرا چه پیغمبر علیه السلام فرموده است که اگر میدانست مصلي که با کی رازمیگوید در نماز التفات نمیکرد بجانب چپ وراست واگر بگوشه چشم نگاه کند مصلي بجانب راست یا بجانب چپ بي آنکه گردن خود را بگرداند تا بجانب پس این مکروه نیست زیرا چه پیغمبر صلعم بگوشه چشم نگاه میکرد بسوي اصحاب خود درنماز* * مسئله ۶ * اقعاء درنماز مکروه است وآن عبارت است ازاینکه نشیند مصلي باین وضع که هردو سرین خود را برزمین نهد و برپا کند هردو ساق را و بنهد دودست را برزمین واین نشستن مانند نشستن سگ است وهمچنین مکروه است که مصلي هردو ذراع خود را درهنگام سجده فرش کند وبرزمین بچسپاند مانند روباه زیرا چه ابو ذر رض گفته است که پیغمبر صلعم از سه چیز مرا منع کرده است یکي منقار زدن مانند منقار زدن مرغ درهنگام دانه چیدن دوم اقعاء مانند اقعاي سگ سوم دستها را برزمین فرش کردن مانند فرش کردن روباه * مسئله ۷ * مصلي را نباید که بجواب سلام دهد نه بزبان چه آن کلام است ونه باشاره از دست چه این اشاره سلام است از روي معني

لهذا اگر مصلی در نماز مصافحه نماید باکسی به نیت سلام نماز را مشکند *مسئله ۸* مصلی را نباید که چار زانو نشیند در نماز مگر بسبب عذر زیرا چه چار زانو نشستن در نماز مکروه است بجهت آنکه بسبب آن جلوسی که سنت است در نماز ترک میشود *مسئله ۹* اقعاص در نماز مکروه است و آن عبارت است از اینکه موهای سر خود را جمع کند بر تارک و بربندد آن را بریسمان یا بسا هم بچسپاند آنرا بصمغ زیرا چه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است از نماز گذاردن باین حالت و همچنین مکروه است مصلی را که جمع کند و برداره دامن جامه خود را در نماز چه این نوعی از تکبر است *مسئله ۱۰* سدل در نماز مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم از آن نهی فرموده است و سدل عبارت است از اینکه مصلی چادر حرم را بیند از د بر سر و دوش خود و اطراف چادر را بگذارد از سوانب خود *مسئله ۱۱* اگر طعام و آب بخورد کسی در نماز نماز او فاسد میشود خواه عمدا خورده باشد آن را یا بفراموشی زیرا چه این عمل کثیر است و بسبب سهو و نسیان متعذر نیست زیرا چه حالت نماز باعث یاد داشتن است بخلاف روزه چه در آن چیزی باعث یاد داشتن آن نیست *مسئله ۱۲* اگر امام استاده

شود درمسجد نزد یک محراب وسجده کند درطاق محراب پس این مکروه نیست واما اگر استاده شود درطاق محراب پس این مکروه است زیرا چه درین مشابهه میشود باهل کتاب چه آنها برای امام مکان خاص را تخصیص می نمایند *مسئله ۱۲* اگر امام تنها بر مکان بلند استاده شود پس این مکروه است بنا بر وجهیکه درمسئله سابق مذکور شد وهمچنین مکروه است اگر امام تنها درمکان پست استاده شود ومقتدیان درمکان بلند چه درین اهانت امام است وهمین ظاهر روایت است *مسئله ۱۳* اگر شخصی نماز گذارد در پس پشت کسیکه نشسته سخن میگوید پس درآن مضایقه نیست زیراچه عبدالله ابن عمر رض در بعضی سفر چنین عمل کرده است *مسئله ۱۵* اگر شخص نماز گذارد درمکانی که درجانب قبله او مصحف یا شمشیر معلق باشد پس درین مضایقه نیست زیراچه کسی عبادت مصحف وشمشیر نمیکند واگر چنین می بود نماز درصورت مذکوره مکروه میشد *مسئله ۱۶* مضایقه نیست در اینکه نماز گذارد بربساطیکه در ان تصویرها است چه بسبب استادن بربساط مذکور اهانت تصویر است ولیکن باید که سجده نکند

بر تصویر چه اگر سجده کند بر آن مکروه است زیرا چه در آن
تشبیه است بعبادت تصویر و مصنف در درج در مبسوط گفته است که نماز
گذاردن بر بساطیکه در آن تصویرها است مطلقاً مکروه است
و فرق کرده است میان صورتیکه سجده کند مصلی بر تصویر
و میان صورتیکه فقط استاده شود بر بساط مذکور و سجده
بر تصویر نکند و وجه آن این است که مصلا یعنی جای نماز چیز مکرم
و معظم است پس بساط مذکور را مصلا گردانیدن مکروه است
چه در آن تعظیم تصویر لازم می آید و اما اگر تصویر بالای
سر مصلی باشد در سقف مثلاً پس در این صورت نماز مکروه است
و همچنین اگر پیش روی او یا بجانب راست یا بجانب چپ
یا بمحاذی او باشد و همچنین اگر صورتی معلق باشد
بالای سر او یا بجانب روی او و یا بجانب راست و چپ او زیرا چه
مرویست که جبرئیل علیه السلام فرموده است که ما فرشتگان در
نمی آییم در خانه که در آن تصویر باشد یا سگ و این همه که مذکور شد
وقتی است که تصویر بزرگ باشد و اگر تصویر کوچک باشد بدان
درجه که در نظر پیدا نمیشود پس این موجب کراهیت نیست زیرا چه چنین
تصویرها را کسی عبادت نمیکند * مسئله ۱۷ * اگر تصویر و تمثال سر بریده

باشد پس این تصویر و تمثال نیست زیرا چه تمثال و تصویر بسر برده را کسی
عبادت نمیکند پس این چنان است که نماز گذارد کسی بجانب
شمع یا چراغ بنابر آنچه فقها گفته اند* مسئله ١٨ * اگر باشد
تصویر بر بالینیکه انداخته شده است یا بر فرشی که فرش نموده شده
است پس این مکروه نیست زیرا چه تصویرها در این صورت پامال
میشود بخلاف آنکه بالین برپا باشد یا باشد تصویر بر پرده که
آویزان است پس این مکروه است زیرا چه در این صورت تعظیم
تصویر است و باید دانست که اشد کراهت این است که تصویر
در جانب روی مصلی باشد و بعد از آن این است که بالای سر مصلی
باشد و بعد از آن این است که در جانب راست او باشد و
بعد از آن این است که در جانب چپ او باشد و بعد از آن این است
که در پس پشت او باشد * مسئله ١٩ * اگر بوشد مصلی در
حالت نماز جامه را که در آن تصویرها باشد پس این مکروه است زیرا چه
مصلی در این صورت مشابه آنکس میشود که بت در بغل دارد و باید
دانست که در جمیع این صورتها که مذکور شد نماز جایز است
زیرا چه جمیع شرایط نماز و ارکان آن یافته میشود و لیکن مستحب
این است که در این صورتها نماز را اعاده نموده شود بروجهیکه مشتمل بر

اگر اثر نباشد و همچنین هر نمازیکه مع الکراهیت ادا نموده شود
پس اعاده آن نماز بوجه مذکور مستحب است * مسئله ۲۰ *
تهجد لعمره ذیروح چون درخشم وغیره مکروه نیست زیرا چه این
تهجد را لکمی عبادت نیست * مسئله ۲۱ * کشتن مار وکزدم در
نماز مضایقه نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که بکشید
مار و کزدم را اگرچه در نماز باشد و بجهت آنکه در کشتن آن
ازاله تشویش خاطر است پس جاری خواهد شد مانند دفع نمودن
شخصی که مرور کند از پیش روی مصلی و باید دانست که کشتن
هر نوع مار در نماز رواست و تخصیص نوعی از انواع نیست و
همین صحیح است زیرا چه حدیث مذکور مطلق است و شامل
است هر جمیع انواع مار را * مسئله ۲۲ * شمار کردن آیات و
تسبیحات در نماز مکروه است نزد ابوحنیفه رح و همچنین
شمار کردن سورتها و مراد از شمار کردن این چیز در این
مسئله این است که شمار کند آنرا با انگشتهای دست یا
بدانهای تسبیح و وجه کراهیت آن این است که شمار کردن
آن بطور مذکور از اعمال نماز نیست و از صاحبین رح مرویست
که در شمار کردن آن بطور مذکور مضایقه نیست در هر مع

نہارهاچه فرض وچه نفل زیرا چه میشمارد آنرا بجهت مراعات
عدد یکه رعایت آن سنت است وجواب آن اینست که ممکن است
مصلی را که بشتواز نماز شمار کند آنرا تا حاجت شمار کردن آن بعد
از شروع در نماز باقی نماند والله اعلم

فصــــــــل * مسئله ۱ * در وقت دفع حاجت بول و
غایط رو بقبله نشستن مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم ازان
نهی فرموده است وبنا بریکروایت پشت بقبله نشستن نیز مکروه
است زیرا چه درین ترک تعظیم قبله است وبقایس روایة دیگر
مکروه نیست زیرا چه در صورت نشستن پشت بقبله فرج مقابل
قبله نمیشود وانچه از بول وغایط خارج میشود بزمین می افتد
وسوی قبله نمیرود بخلاف آنکه اگر رو بقبله نشیند زیرا چه
درینصورت فرج مقابل قبله میشود وبول که از عضو خارج
میشود بسوی قبله میرود * مسئله ۲ * جماع وبول وغایط بر
پشت بام مسجد مکروه است زیرا چه سطح بام مسجد بمنزله
مسجد است لهذا اگر اقتدا کند کسی از بام مسجد در پس
امامیکه در مسجد نماز میگذارد پس این اقتدا صحیح است
وهمچنین اگر معتکف در مسجد بالای بام مسجد برود

اعتکاف او باطل نمیشود و خوابیدن حلال نیست مر جنب را که
بالای بام مسجد استاده شود * مسئله ۳ * اگر شخصی
جزوی از خانه خود را مسجد سازد و برای نماز گذاردن
مقرر نماید ولیکن آنرا حکم مسجد نه دهد پس بالای بام آن
خانه بول و غائط کردن مضایقه نیست * مسئله ۴ * در
مسجد را بند کردن مکروه است زیرا که این مشابه منع
نمودن نماز است و بعضی گفته اند که بند کردن در مسجد
در غیر وقت نماز مکروه نیست در صورتیکه خوف این باشد
که کسی متاع مسجد خواهد برد * مسئله ۵ * منقش کردن
مسجد بگچ یا بچوب ساگوان یا بآب طلا مضایقه نیست
اعنی گناه نیست ولیکن هیچ اجر نیست در ان و بعضی گفته اند
که این عملها عبادت است و باید دانست که این گفتگو وقتی
است که مالک از مال خود این عملها نماید واما متولی مسجد
را جایز است که صرف نماید مال وقف را در چیزیکه موجب
استحکام مسجد است نه در چنین فضولیها حتی اگر از مال
وقف چنین عمل کند ضامن خواهد شد والله اعلم

باب ششم در بیان نماز وتر * مسئله ۱ * نماز

و وتر واجب است نزد ابو حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند
که سنت است چه آثار سنت در آن ظاهر است نه بر آنچه منکر آن
کافر نمیشود و برای آن اذان و اقامت نیست و گفته نمیشود و
دلیل ابو حنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که
الله تعالی زیاده کرد بر شما نماز سوای نماز پنجگانه و آن
وتر است پس نماز وتر را ادا کنید از میان وقت نماز
عشا تا وقت طلوع فجر و این حدیث دلالت میکند بر اینکه
نماز وتر واجب است چه در این حدیث لفظ امر مذکور است
و امر موضوع است برای وجوب پس ثابت شد اینکه نماز وتر
واجب است و لهذا قضای آن واجب است باجماع و منکر آن بجهت
آن کافر نمیشود که وجوب آن بحدیث آحاد ثابت است
و اذان و اقامت برای آن بجهت آن گفته نمیشود که نماز وتر
تکرار میشود در وقت نماز عشا پس اذان و اقامتیکه برای نماز
عشا گفته میشود برای نماز وتر نیز کفایت میکند * مسئله ۲ *
نماز وتر سه رکعت است بیک سلام بجهت آنکه عایشه رض روایت
کرده است که پیغمبر صلعم نماز وتر سه رکعت میکرد و گفته است حسن
رح که اجماع مسلمانان بر این است و یک قول شافعی رح نیز

شهی است وقول دیگر این است که سه رکعت را یکبار گذارد بعد از دو رکعت سلام نگوید بعد از ان یکرکعت باقی بخواند وهمین مختار امام مالک رح است وحدیث مذکور حجت است برایشان* مسئله ۳* باید که مصلی دعای قنوت بخواند در رکعت سیوم قبل از رکوع وشافعی رح گفتند بعد از رکوع بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم دعای قنوت خواند در آخر نماز وتر بعد از رکوع ودلیل علمای ما این است که مرویست از پیغمبر صلعم که دعای قنوت خواند وصلعم پیش از رکوع و باید دانست که دعای قنوت این است اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق * مسئله ۴ * باید که دعای قنوت در نماز وتر همیشه در تمام سال بخواند وشافعی رح گویند که در نصف آخر رمضان دعای قنوت بخواند در نماز وتر در باقی سال نخواند ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم هرگاه تعلیم دعای قنوت کرد

و امام حسن رض را فرموده است این دعا را در نماز وتر بخوان و در آن هیچ تفصیل نکرد که در نصف اخیر رمضان بخوان و در باقی سال مخوان * مسئله ۵ * در هر رکعت نماز وتر قراءة فرض است پس در هر رکعت آن سوره فاتحه بخواند و ضم کند بآن سوره دیگر را بجهت قوله تعالی که بخوانید در نماز چیزی را که میسر شود از قرآن * مسئله ۶ * هرگاه بخواهد مصلی که دعای قنوت بخواند باید که تکبیر بگوید و هر دو دست را بردارد چنانچه در وقت تکبیر تحریمه دستها بر میدارد و بعد از آن دعای قنوت بخواند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع یکی از آنجمله وقت خواندن دعای قنوت است در نماز وتر و سوای نماز وتر در نمازهای دیگر دعای قنوت نیست و شافعی رح میگوید که در نماز فجر دعای قنوت مقرر است و علمای ما میگویند که عبد الله بن مسعود رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم در نماز فجر یکماه دعای قنوت خوانده است و بعد از آن ترک کرده است * مسئله ۷ * اگر حنفی مذهب در پس شافعی مذهب اقتدا کند در نماز فجر پس در این صورت

اختلاف است اعني امام ابوحنيفه ومحمد رح ميگويند كه مقتدي مذكور دروقت خواندن دعاي قنوت خاموش باشد وابويوسف رح ميگويد كه دعاي قنوت بخواند به تبعيت امام چه مقتدي تابع امام است وخواندن دعاي قنوت دروقت نماز فجر مختلف فيه است وقطعا منسوخ نيست نزد ابوحنيفه ومحمد رح ميگويند كه خواندن دعاي قنوت در نماز فجر منسوخ است پس چيزيكه منسوخ است دران متابعت امام بر مقتدي لازم نيست وبعد ازان بايد دانست كه بعضي گفته اند كه مقتدي مذكور استاده ماند در پس امام تا در قيام متابعت امام حاصل شود چه دران متابعت واجب است وبعضي گفته اند كه نشيند براي اظهار مخالفت چه اگر خاموش استاده باشد پس او شريك امام خواهد بود در خواندن دعاي قنوت وقول اول اظهر و اولي است وبايد دانست كه مسئله مذكوره دلالت ميكند براينكه اقتداي حنفي مذهب در پس شافعي مذهب جايز است وليكن اگر حنفي مذهب بداند كه امام شافعي مذهب موصوف است بصفتيكه آن موجب فساد نماز است در زعم حنفي چنانچه معلوم شود كه امام مذكور بعد از وضو فصد نموده است ومع هذا نماز ميخواند پس درينصورت اقتداي حنفي در پس شافعي مذهب روا نيست

* مسئله ۸ * مقام در خواندن دعای قنوت در نماز وتر اخفا است چه آن دعا است و اولی در دعا همین است که باخفا خوانده شود والله اعلم

باب نهم در بیان نماز نفل وسنت * مسئله ۱ *

سنت پیش از نماز فجر دو رکعت است وپیش از نماز ظهر چهار رکعت وبعد از نماز ظهر نیز دو رکعت است وبعد از نماز مغرب دو رکعت است وبعد از نماز عشا دو رکعت است واصل در ان قول پیغمبر صلعم است که هر که مداومت نماید این دوازده رکعت نماز را در روز وشب بنا میکند برای او خدایتعالی خانهٔ در بهشت ولیکن باید دانست که ازین حدیث ثابت نمیشود که این دوازده رکعت نماز سنت موکده است بلکه ازین استحباب آن ثابت میشود پس اولی این است که دلیل آورده شود بر ان باینطور که پیغمبر صلعم بران دوازده رکعت مواظبت نموده است وبباید دانست که پیش از نماز عصر چهار رکعت مستحب است وهمچنین پیش از نماز عشا نیز چهار رکعت مستحب است * مسئله ۲ * انسان در نفل گذاردن در روز مختار است اگر خواهد دو دو رکعت بخواند واگر خواهد چهار چهار رکعت بخواند وزیاده بر چهار رکعت

یک سلام گذاردن در روز مکروه است اما در شب پس نزد
ابوحنیفه رح جایز است که تا هشت رکعت نفل بیک سلام گذارد
و زیاده بران مکروه است و صاحبین رح گفته اند که در شب
زیاده نکند بر دو رکعت بیک سلام و در جامع صغیر مذکور
نیست که در شب هشت رکعت نفل بیک سلام جایز است و دلیل
کراهیت این است که پیغمبر صلعم بران زیاده نکرده است و اگر
زیاده بران مکروه نبودی هر اینه زیاده بران بیک سلام
میگذارد برای تعلیم و نزد صاحبین رح افضل در شب همین است
که دو دو رکعت نماز نفل کند بیک سلام و در روز چار چار و
نزد شافعی رح افضل دو دو رکعت است چه در روز چه در شب
و نزد ابوحنیفه رح در روز و شب افضل همین است که چار چار
رکعت بیک سلام ادا نماید و دلیل شافعی رح حدیث پیغمبر صلعم
است که نماز نفل در شب و روز دو دو رکعت است و دلیل صاحبین
رح این است که ایشان قیاس نموده اند نماز نفل را بر نماز
تراویح چه نماز تراویح نفل شب است و دو رکعت
گذاردن دران افضل است و دلیل ابوحنیفه رح یکی این
است که پیغمبر صلعم چار رکعت نماز نفل میگزاردند از نماز

قضا را این را عایشه رض روایت کرده است و نیز پیغمبر صلعم مواظبت میکرد بر چهار رکعت نماز چاشت که نفل است و دوم این است که در کردن چهار رکعت نماز بیک سلام مشقت زاید است پس ثواب زیاده خواهد شد و اینه الاکثر ندر کند کسی که چهار رکعت نماز بیک سلام خواهم کرد پس او اگر چهار رکعت نماز بیک سلام گذارد از عهده نذر بیرون میشود و اگر بدو سلام گذارد از عهده نذر بیرون نمیشود و اگر نذر کند که چهار رکعت نماز خواهم کرد بدو سلام تو بعد از ان چهار رکعت نماز گذارد بیک سلام از عهده نذر بیرون میشود و جواب از قیاس صاحبین رح این است که نماز تراویح بجماعت گذارده میشود پس دو رکعت دران افضل است تا آسان شود پس قیاس نفلهای دیگر بران معقول نیست

فصل در بیان قراة نماز * مسئله ۱ * در نماز

فرض قراة واجب است در دو رکعت اول و شافعی رح گفته است که قراة واجب است در هر رکعت نماز زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نماز صحیح نمیشود مگر بقراة و هر رکعت نماز است پس در هر رکعت نماز قراة واجب خواهد شد و امام مالک رح

گفته که قراة در سه رکعت لیس از چهار رکعت واجب است
واین بنابر آنست که او رح اکثر رکعت را بمنزله کل آن اعتبار
نموده است بجهت آسانی و دلیل علمای ما این است که فرموده
خدا یتعالی که بخوانید چیزیرا که آسان شود از قرآن امر است و
امر بفعل مقتضی تکرار نیست وجز این نیست که واجب کردیم
ما در رکعت ثانیه قراة را بدلیل رکعت اولی زیراچه آن هردو
رکعت بهر صورت متشاکل و متناسب اند امادر رکعت
دویم در نه از رباعی از حکم دو رکعت اول علیحده است چه
آن در ایام سفر ساقط میشود پس از روی صلت و قدر بدو رکعت
اول لاحق نخواهد شد و حدیثیکه روایت کرد است آنرا شافعي
رح در آن لفظ صلوة بتصریح مذکور است پس منصرف خواهد شد
بسوی صلوة کامله و آن از روی عرف دو رکعت است چنانکه
اگر کسی حلف کند وگوید که لا یصلي صلوة بخلاف آنکه
حلف کند وگوید لا یصلي * مسئله ۲ * مصلي در دو رکعت
اخیر مختار است میان سه چیز اعني اگر خواهد خاموش ماند
واگر خواهد سوره فاتحه بخواند واگر خواهد سبحان الله گفته باشد
واین مرویست از ابیحنیفه رح وهمچنین مرویست از علي وابن مسعود

و عایشه رضی الله عنهم و لیکن باید دانست که افضل این است که سوره فاتحه بخواند زیرا چه پیغمبر صلعم بر قراءة سوره فاتحه مداومت نموده است پس آن افضل است و واجب نیست و لهذا اگر بسهو ترک کند آنرا مصلی سجده سهو برا و واجب نمیشود بنا بر ظاهر روایت * مسئله ۳ * در هر رکعت نماز نفل قراءة واجب است زیرا چه هر دو رکعت از نماز نفل چهارگانی نماز علیحده است و استاده شدن برای رکعت سیوم بعد از قعده اولی در این بمنزله تحریمه جدید است و لهذا اگر نیت کند کسی چهار رکعت نماز نفل را و تحریمه بیند د پس بسبب این تحریمه واجب نمیشود مگر دو رکعت و همین روایت مشهور است از علمای ما لهذا فقها گفته اند که در رکعت سیوم باز تکبیر تحریمه بگوید و بباید دانست که در هر رکعت نماز وتر نیز قراءة واجب است بنا بر احتیاط زیرا چه احتمال است که سنت باشد چنانچه گفته اند بآن صاحبین رح و درین صورت قراءة در هر رکعت واجب خواهد بود * مسئله ۴ * اگر شخصی شروع کند در نماز نفل و بعد از ان بشکند آن را پس قضای آن برا و واجب است و شافعی رح گفته است که قضای آن

بر او واجب نیست زیرا چه او متفرع است بر آن و بر متفرع چه لازم
لازم نمیشود و علمای ما میگویند که هر قدر نماز که بعد از
شروع یافته مفسود و فاسد است پس اتمام آن لازم است
تا آن بعد زیاد شده است باطل نگردد پس اگر شخصی شروع کند
در سه رکعت بعد دو رکعت از آن نگذارد یا بپا کند قرائت
بخواند در آن و بعد از آن نشیند بقدر تشهد و بعد از آن
بشکند دو رکعت باقی را پس در این صورت واجب است
بر او که قضا کند دو رکعت را زیرا که در این صورت
دوگانه اول تمام میشود و ایستادن در آخر رکعت سیوم
بمنزله تحریمه جدید است برای دوگانه آخر پس آن دوگانه
نیز بسبب شروع واجب خواهد شد و چون شکست آنرا
قضای آن بر او واجب خواهد شد و این وقتی است که شکسته
باشد دوگانه آخر را بعد از شروع نمودن در آن و اگر ترک کند
آنرا بعد از ادای دوگانه اول پیش از شروع در دوگانه اخیر پس
در این صورت قضای آن دوگانه بر او واجب نمیشود چه شروع
در آن یافته نشد تا آن واجب میشد بسبب شروع و از امام
ابو یوسف رح مرویست که در این صورت نیز قضای دوگانه اخیر بر او

واجب است بجهت آنکه ابو یوسف رح شروع کردن نماز نفل را
قیاس کرده است بر نذر و در صورتیکه کسی نذر کند چهار رکعت
نماز را پس ادای چهار رکعت بر او واجب میشود و همچنین
در صورتیکه نیت چهار رکعت نماز نفل کند پس ادای آن
چهار رکعت بر او واجب خواهد بود لهذا در صورت مذکوره
قضای دوگانه اخیر واجب میشود بر شخص مذکور و دلیل طرفین
رح این است که بسبب شروع لازم میشود چیزیکه در ان شروع یافته
میشود و هم لازم میشود چیزیکه موقوف است بران صحت آن چیز
که دران شروع نموده شده است و در صورت مذکوره صحت
دوگانه اول بدوگانه اخیر تعلق ندارد بخلاف رکعت دوم
که تعلق آن برکعت اول ظاهر است و بر همین قیاس است
چهار رکعت سنت ظهر چه آن نیز نفل است و بعضی گفته اند که چهار
رکعت سنت ظهر بمنزله یک نماز است پس اگر فاسد کند دوگانه را
از ان قضای چهار رکعت واجب میشود احتیاطا * مسئله ۵ *
اگر شخصی نیت کند چهار رکعت نفل را و بگذارد آن
چهار رکعت را و لیکن در هیچ رکعت قراة نخواند پس واجب است
برو قضای دو رکعت نماز نزد طرفین رح و از ابی یوسف رح مرویست

که در بنصورت برا و قضاي جهار ركعت واجب است واين مسئله بر هشت وجه است وبايد دانست که بناي اين اختلاف بران است که نزد محمد رح ترک قراة در هر دو ركعت دوگانه اول يا در يک رکعت ازان موجب بطلان تحريمه است زيراچه تحريمه منعقد ميشود براي افعال نماز ونزد ابيوسف رح ترک قراة در دوگانه اول موجب بطلان تحريمه نيست بلکه جز اين نيست که سبب فساد اداي نماز ميشود چه قراة رکن زايد است لهذا نماز يافته ميشود بدون قراة چون نماز امي وليكن بدون قراة اداي نماز صحيح نميشود پس ترک قراة موجب فساد اواست وبسبب آن تحريمه باطل نميشود چه ترک ادا بعد از شروع موجب بطلان تحريمه نيست پس فساد آن موجب بطلان تحريمه بطريق اولى نخواهد شد ونزد ابيحنيفه رح ترک قراة در هر دو ركعت دوگانه اول موجب بطلان تحريمه است وترک قراة در يکرکعت ازان موجب بطلان تحريمه نيست زيراچه هر دوگانه از نماز نفل نماز عليحده است پس اگر ترک کند قراة را در هر دو رکعت دوگانه اول باطل خواهد شد تحريمه زيراچه اصلا قراة يافته نشد واگر در يکرکعت ازان قراة ترک کند تحريمه باطل نخواهد شد چه در فساد آن

بسبب ترک قراة در یک رکعت از ان اختلاف است پس حکم نبوده
شد که بسبب ترک قراة در یکرکعت از دوگانه اول فاسد میشود
آن دوگانه وقضای آن واجب میشود ولیکن تحریمه باقی
می ماند احتیاطا درحق لزوم دوگانه دوم حتی کردوگانه دوم نیز
بعدازشروع دران لازم میشود بنابر تحریمه اول وهرگاه
قاعده هر یک از علمای ثلاثه معلوم شد پس باید دانست که در
صورتیکه قراة نخوانده شخص مذکور در هیچ رکعت از نماز
مذکور پس برا و قضای دو رکعت نماز واجب میشود نزد طرفین رح
زیراچه تحریمه دریتصورت باطل گشت نزد طرفین رح بسبب ترک
کردن قراة در دوگانه اول پس شروع در دوگانه دوم صحیح
نخواهد شد ونزد ابییوسف رح تحریمه باقی می ماند پس شروع
در دوگانه دوم صحیح خواهد شد وبعد ازان چون فاسد کرد
جمیع نماز را بسبب ترک کردن قراة در جمیع پس برا و قضای
چهار رکعت واجب خواهد شد نزد ابییوسف رح واگر شخص مذکور
قراة خوانده در دوگانه اول فقط پس دریتصورت برا و قضای دوگانه
اخیر است باجماع زیراچه دریتصورت تحریمه او باطل نمیشود نزد
آمد پس صحیح خواهد شد شروع در دوگانه اخیر وبعد ازان

چون باشد کرده آن را نسبت ترک قراءة دانست پس قضای آن بر او
لازم خواهد شد واما دوگانهٔ اول پس آن تمام وصحیح شد است
وبراو قضاء دوگانهٔ دوم بسبب ترک قراءة موجب فساد دوگانهٔ
اول نیست واگر شخص مذکور قراءة خواند در دوگانهٔ اخیر
فقط نه در دوگانهٔ اول پس بر او واجب است قضای دوگانهٔ اول
بالاجماع وبراخذ نزد طرفین رح شروع در دوگانهٔ اخیر صحیح نشد
ونزد ابی یوسف رح اگرچه شروع در دوگانهٔ اخیر صحیح است
ولیکن ادای آن نیز صحیح گشته است واگر شخص
مذکور قراءة خواند در دوگانهٔ اول ودر یک رکعت از دوگانهٔ
اخیر پس بر او قضای دوگانهٔ اخیر است بالاجماع وهمچنین اگر
قراءة خواند در دوگانهٔ اخیر ودر یک رکعت از دوگانهٔ اول پس
درین صورت نیز بر او قضای دوگانهٔ اول است بالاجماع
واگر قراءة خواند در یک رکعت از دوگانهٔ اول ودر یک رکعت
از دوگانهٔ اخیر پس درین صورت بنابر قول ابی یوسف رح بر او
قضای چهار رکعت است وهمچنین نزد امام محمد رح نیز
زیراکه نزد ایشان رح درین صورت تحریمه باقی است ونزد
امام اعظم رح بر او قضای دوگانهٔ اول است زیراکه تحریمه

درينصورت نزد اوباطل ميكردد پس شروع در دوگانه اخير
باقي نشد را بويوسف رح انكار كرد ازينكه اين روايت
محمد رح از واست وگفت بمحمد رح كه روايت كردم از
ابيحنيفه رح كه لازم است مر آنشخص را قضاي دو ركعت ليكن
محمد رح رجوع نكرد ازين روايت از ابي يوسف رح واگر
قراة خوانده ويكركعت از دوگانه اول فقط پس براو قضاي
چهار ركعات است نزد شيخين رح ونزد محمد رح براو قضاي
دو ركعت است واگر قراة خوانده ريك ركعت از دوگانه اخير
فقط پس درينصورت براو قضاي چهار ركعت است نزد ابي يوسف
رح ونزد طرفين رح براو قضاي دو ركعت است وانچه پيغمبر
صلعم فرموده است لايصلي بعد صلوة مثلها تفسير آن اين است
كه خوانده نشود دو ركعت بقراة ودو ركعت بغير قراة پس حديث
مذكور بيان فرضيت قراة در هر ركعت نماز نفل بساشد
* مسئله ٩ * اگر شخصي نماز نفل را نشسته گذارد با وجود
قدرت برقيام جايز است باجماع بجهت آنكه پيغمبر صلعم فرموده
است كه ثواب نماز قاعد نصف ثواب نماز قايم است وبجهت آنكه
نماز عمل نيك است وگذاردن آن بمرشم مشروع است وبسا

اوقات ایستادن شاق میشود بر انسان پس اگر ایستادن برای نماز نفل واجب باشد پس انسان در اکثر اوقات از گذاردن نماز باز خواهد ماند لهذا ترک آن جایز داشته میشود باید دانست که در کیفیت نشستن برای نماز نفل اختلاف است و مختار این است که نشیند بطوریکه می نشیند در حالت تشهد چه این وضع نشستن در نماز معلوم و معهود است در شرع * مسئله ۷ * اگر شروع کند شخصی نماز نفل را از حالیکه استاده است و بعد از ان نشیند بدون عذر پس نماز او جایز و صحیح است نزد ابیحنیفه رح بنابر استحسان و نزد صاحبین رح جایز نیست و همین موافق قیاس است زیرا چه شروع در نفل بمنزله نذر است و اگر نذر کند کسی که دو رکعت نماز استاده خواهم گذارد پس جایز نیست ویرا که نشسته گذارد آن را بدون عذر پس در صورتیکه شروع کند نفل را در حالت قیام باید که نشسته گذاردن آن جایز نباشد و دلیل ابیحنیفه رح این است که شخص مذکور در باقی نماز مباشرت بقیام ننموده است و قدریکه در ان مباشرت بقیام نموده است در ابتدا صحت آن نیز بدون قیام ممکن است پس صحت آلقدر موقوف

بخواہد بود برا ینکہ باقی نماز را ستادہ گذارد و ہرگاہ چنین شد پس قیام در باقی نماز لازم نیست چہ بسبب شروع لازم نمیشود مگر چیزیکہ دران شروع کردہ است یا چیزیکہ موقوف است بران صحت آن بخلاف آنکہ اگر کسی نذر کند کہ دو رکعت نماز استادہ خواہم کرد چہ درینصورت براو لازم است کہ دو رکعت نماز استادہ گذارد زیراچہ او تصریح نمودہ است نذر شود بانیکہ استادہ خواہد کرد حتی کہ اگر تصریح نمیکرد بلکہ مطلق میگفت پس بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ استادہ نماز گذاردن براو لازم نمیشد * مسئلہ ۸ * اگر شخصی در بیرون شہر سوار باشد برستوری و نماز نفل گذارد بر پشت آن در رکوع و سجود بایما و اشارہ ادا نماید پس این جایز است اگرچہ ستور مذکور متوجہ نباشد بسوی قبلہ بجہت آنکہ مرویست کہ عبد اللہ ابن عمر رض گفتست کہ پیغمبر صلعم را دیدم کہ نماز میگذارد بر پشت حمار درحالیکہ متوجہ بسوی خیبر است رکوع و سجود بایما ادا مینماید و بجہت آنکہ گذاردن نماز نفل مقید بوقتی از اوقات نیست پس اگر برای گذاردن نفل فرود آمدن از پشت مرکوب

ومتوجه شدن بسوی قبله لازم شود پس لازم می آید که سوار از نماز نفل باز ماند یا از قافله جدا افتد و اما گذاردن نماز فرض پس آن مختص است بوقتی از اوقات پس برای آن فرود آمدن از پشت مرکوب و متوجه شدن بسوی قبله شاق نیست و باید دانست که نمازهای سنت که مقرر است چون سنت ظهر و غیره از قبیل نماز نفل است پس گذاردن آن نیز بر پشت ستور سوار را جایز است و از ابیحنیفه رح مرویست که برای سنت فجر باید که از پشت ستور فرود آید چه آن موکد ترین سنتها است و باید دانست که انچه مذکور شد درین مسئله که شخص مذکور سوار است بیرون شهر باشد دلالت میکند بر انیکه برای جواز نفل بر پشت ستور حد سفر شرط نیست وهم دلالت میکند بر اینکه ادای نفل بر پشت ستور در میان شهر جایز نیست و از ابی یوسف رح مرویست که در شهر نیز جایز است ولیکن ظاهر روایت این است که در بیرون شهر جایز است و در شهر جایز نیست زیرا چه جواز بر پشت ستور بطور مذکور خلاف قیاس است ونص بجواز آن وارد شد است در بیرون شهر پس بران اکتفا نموده خواهد شد و حال شهر و بیرون برابر

ایستد چه حاجت بسواری اغلب در بیرون شهر است * مسئله ۹ *
اگر شروع کند کسی نفل را در حالیکه سوار است بر پشت ستور و
بعد از ان فرود آید پس جایز است ویرا بنا کردن و اگر بر روی زمین
استاده شروع کند نماز نفل را و یک رکعت از ان ادا کرد
و بعد ازان سوار شود پس باید که استیناف کند زیرا که تحریمه او
در صورت اولی منعقد است بر وجهیکه جایز است ویرا که از ستور
فرود آید و ادای رکوع و سجود نماید چه او قادر است بر فرود
آمدن پس هرگاه از ستور فرود آمد و رکوع و سجود ادا کرد
جایز خواهد شد و در صورت دوم تحریمه او منعقد شده است
بر وجهیکه موجب رکوع و سجود است پس جایز نیست ویرا
که ترک نماید چیزی را که لازم شده است بروی بغیر عذر
و این فرق که مذکور شد میان دو صورت بنابر ظاهر روایت
است و از ابی یوسف رح مرویست که در صورت اول نیز باید
که استیناف نماید بعد از فرود آمدن از ستور و همچنین
مرویست از محمد رح که اگر فرود آید از ستور بعد از ادای
یک رکعت بر پشت آن باید که استیناف نماید و اصح همان
ظاهر روایت است والله اعلم

فصل در بیان نماز تراویح در ماه رمضان

* مسئله ۱ * بعد از نماز عشا در ماه رمضان باید که بیست رکعت نماز گذارند با جماعت باینطور که بعد از هر دو رکعت سلام دهند و بعد هر چهار رکعت مقدار آن نشینند و این نماز را نماز تراویح میگویند و هر چهار رکعت را ترویحه می نامند و باید که بعد از ادای بیست رکعت نماز تراویح نماز وتر را با جماعت گذارند و باید دانست که تمام تراویح سنت است چنانچه روایت کرده است این را حسن رح از ابی حنیفه رح و وجه آن این است که خلفای راشدین رض بر آن مواظبت نموده اند و پیغمبر صلعم ترک مواظبت عذر بیان نموده است و فرموده است که ترک مواظبت میکنم باین خوف که اگر من مواظبت نمایم شاید که بر امت من فرض شود و باید دانست که جماعت در نماز تراویح سنت است ولیکن بر وجه کفایت حتی که اگر همه اهل مسجد ترک جماعت نمایند پس آنها تارک سنت میشوند و اگر بعضی از آنها جماعت نمایند در مسجد و بعضی از آنها در مسجد حاضر نشوند پس او تارک سنت نمیشود و مگر این نیست که او از فضیلت جماعت محروم میماند و وجه آن آنست که بعضی

از بعضا به رض نماز تراویح آه رخانه تنها میگذارند و در جماعت حاضر نمیشدند و باید دانست که چنانچه نشستن درمیان د ترویح بمقدار یک ترویحه مستحب است همچنین مستحب است نشستن بمقدار مذکور میان ترویحه پنجم و میان نماز وتر چه همین عادة اهل مکه و مدینه است و باید دانست که احتیاط در نیت تراویح این است که نیت سنت کند زیراچه تراویح سنت است و بعضی گفته اند که به نیت مطلق سنت ادا نمیشود بلکه نیت سنت در ان ضرور است لهذا باید که در هر نماز سنت نیت سنت کند تا سنت ادا شود و نزد جمیع علما متفق علیه گردد و بعضی مشایخ گفته اند که مستحسن است استراحت بر سر هر پنج سلام اعنی بعد ده رکعت لیکن این صحیح نیست و باید دانست که اکثر مشایخ گفته اند که وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا است تا آن زمان که نماز گذارده شود و بعد از گذاردن نماز وتر وقت نماز تراویح باقی نمیماند واصح این است که وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا است تا دم صبح هم پیش از نماز وتر وهم بعد از نماز وتر باید دانست که مصنف رح مقدار قراءة را در نماز تراویح ذکر نکرد

است ولیکن اکثر مسامح درانند که سنت دران ختم قرآن
است یکبار در تمامی ماه رمضان و این ختم را ترک نباید کرد
بجهت کم رغبتی مقتدیان و تعالاب دعاهائیکه بعد از تشهد است
چه امام را باید که ترک کند آنرا بسبب کم رغبتی مقتدیان
زیراچه دعاهای مذکوره مستحب است و سنت نیست و باید
دانست که نماز تراویح را جماعت گذارده نمیشود در غیر ماه
رمضان و براین اجماع مسلمین است والله اعلم

باب دهم در بیان ادراک فریضه

مسئله ۱ اگر شخصی شروع کرده باشد در نماز ظهر مثلاً
پس اگر یک رکعت نماز ظهر گذارده باشد و بعد ازان اقامت
نموده شود برای نماز ظهر مذکور پس باید که شخص مذکور
یک رکعت دیگر بجزان تا دو رکعت شود و آنچه اداکرده است
از نماز از بطلان محفوظ ماند و بعد ازان سلام داده داخل شود
در نماز جماعت تا ثواب جماعت دریابد واگر شخص مذکور
در رکعت اول تا هنوز سجده نکرده باشد پس باید که قطع کند
نماز خود را واقتدا نماید در پس امام و همین صحیح است
زیراچه قطع آنقدر نماز برای تحصیل فضیلت جماعت جایز است

چه دران اکمال آنست نه ابطال آن بخلاف آنکه شروع کرده باشد در نماز نفل زیراچه قطع آن اکمال فرض نیست * مسئله ۲ * اگر اقامت نموده شود برای نماز ظهر درحالیکه شخصی در نماز سنت ظهر شروع کرداست پس باید که شخص مذکور شکانه از ان تمام کرده داخل شود در نماز جماعت و همچنین اگر امام خطبه شروع کند درحالیکه شخصی در نماز سنت جمعه شروع کرداست پس باید که شخص مذکور دوگانه از ان تمام کرده سلام دهد و خاموش نشیند واین مروی است از ابی یوسف رح و بعضی گفته اند که آن چهار رکعت سنت را تمام کند واگر شخص مذکور سه رکعت از سنت مذکوره خوانده باشد پس باید که تمام کند آنرا باین طورکه یکرکعت باقی را بخواند زیراچه اکثرشی در حکم کل است پس باید که بعد از گذاردن سه رکعت از ان نشکند آنرا بخلاف آنکه اگر دو رکعت از آن گذارده برای رکعت سیوم استاده شده باشد ولیکن هنوز دم رکعت سیوم سجده نکرده باشد چه درینصورت باید که قطع کند رکعت سیوم را زیراچه رکعت سیوم هنوز ناقص است و ترک آن برای تحصیل فضیلت جماعت جایزاست و باید دانست که درینصورت

شخص مذکور مختار است اگر خواهد نشیند ولنشسته سلام گوید
و بعد از آن ایستاده شود برای اقتدا در پس امام و
تکبیر تحریمه بگوید و اگر خواهد ننشیند بلکه چنانکه ایستاده
است در همان حالت تکبیر تحریمه بگوید برای اقتدا در پس
امام * مسئله ۳ * اگر شخص تنها نماز ظهر گذارده و بعد از
تمام نماز اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که
شخص مذکور اقتدا کند در پس امام ولیکن این نماز نفل خواهد
شد زیرا چه نماز فرض مکرر نمیشود در یک وقت * مسئله ۴ *
اگر شخصی تنها یک رکعت نماز فجر گذارده باشد و بعد از آن
اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور
قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام زیرا چه اگر یک رکعت
دیگر خواهد جماعت فوت خواهد شد و همچنین اگر شخص مذکور
ایستاده شده باشد برای رکعت دوم و هنوز سجده نکرده باشد
باید که قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام و اگر شخص
مذکور تمام کرده باشد نماز خود را پس نباید که بعد از آن اقتدا
کند در پس امام زیرا چه این نفل است و نفل بعد از نماز فجر مکروه است
و همچنین اگر شخصی نماز عصر را تنها گذارده باشد و بعد از آن

اقامت نماز جماعت شود پس او را نباید که اقتدا کند در پس امام چه این نفل است و نفل بعد از نماز عصر مکروه است و همچنین اگر نماز مغرب تنها گذارده باشد و اقامت نماز جماعت نموده شود پس وی را نباید که داخل شود در نماز امام بر ظاهر روایت زیرا چه سه رکعت نها ز نفل کردن مکروه است و اگر یک رکعت زیاده نموده چهار رکعت کرده شد پس درین مخالفت امام میشود *مسئله* * بیرون رفتن از مسجد بعد اذان مکروه است انسان را مگر بعد از آنکه ادا کند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بیرون نمیرود از مسجد بعد از اذان مگر دو شخص یکی منافق و دوم شخصیکه بیرون رود برای دفع حاجت بقصد مراجعت بعد از دفع حاجت ولیکن باید دانست که اگر شخصی بعد از اذان از مسجد مذکور برود بجهت آنکه انتظام جماعت در مسجد دیگر موقوف بر حضور وی است پس درینصورت رفتن از مسجد مذکور وی را جایز است زیرا چه این رفتن برای تکمیل جماعت دیگر است نه برای ترک جماعت و اگر شخص مذکور نماز ادا کرده باشد و وقت نماز وقت ظهر یا عشا باشد پس درینصورت

جایز نیست زیرا که بعد از اذان از مسجد بیرون رود زیراچه از داعی خدا را یکبار اجابت نکرده است مگر در صورتیکه در مسجد نشسته باشد تا آنزمان که موذن اقامت شروع نماید ودرین وقت از مسجد برود بالکه بجماعت نماز داخل شود چه اگر درین وقت برود وشریک جماعت نشود متهم خواهد شد بمجانبت جماعت واگر وقت مذکور وقت فجر یا عصر یا مغرب باشد پس جایز است زیرا که از مسجد مذکور برود اگرچه موذن در اقامت شروع نماید چه اگر شخص مذکور درین اوقات اقتدا نماید در پس امام ونماز جماعت گذارد پس این نماز نفل است ونفل درین اوقات تنها مکروه است * مسئله ۹ * اگر شخصی در مسجد در آید در وقت نماز فجر و ببیند که امام در نماز فرض داخل است وجماعت قایم است وحال آنکه شخص مذکور دو رکعت سنت فجر را ادا نکرده است پس اگر آن شخص بداند که بسبب گذاردن دو رکعت نماز جماعت فوت خواهد شد ورکعت دیگر را خواهد یافت پس درین صورت بباید که شخص مذکور دو رکعت سنت را اول گذارد نزد دروازه مسجد وبعد ازان داخل شود در نماز جماعت زیراچه درینصورت ممکن است زیرا

بکه فضیلت سنت و فضیلت جماعت هر دو را حاصل نماید و اگر
خایف باشد از اینکه اگر مشغول شود باداى دو رکعت
سنت یک رکعت فرض را نیز بجماعت نخواهد یافت پس
باید که ترک کند سنت را و در پس امام اقتدا نماید زیراچه
ثواب جماعت عظیم تر است و در ترک آن وعید است و اینکه
مذکور شد حکم سنت فجر است و در سنت ظهر حکم این است
که در هر دو صورت سنت را موقوف دارد و در جماعت داخل شود
زیراچه اداى سنت ظهر بعد از اداى فرض ممکن است بخلاف
سنت فجر چه اداى آن در وقت فجر بعد از اداى نماز فرض
جایز نیست بنابر وجهیکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالى
پس شخص مذکور بعد از اداى فرض ظهر با جماعت چهار رکعت
سنت را ادا خواهد کرد در وقت ظهر و این صحیح است و درین
خلاف نیست ولیکن اختلاف است میان ابى یوسف
و محمد رح در تقدیم آن هر دو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر است
یعنى ابو یوسف رح میگوید که آن چهار رکعت را اول
بگذارد و بعد از ان دو رکعت سنت ظهر را ادا کند زیراچه
آن چهار رکعت را حق تقدیم است بر دو رکعت مذکور

پس بقدر امکان مقدم نموده خواهد شد و محمد رح میگوید که
آن چهار رکعت را بعد ادای دو رکعت سنت ظهر ادا
باید کرد چه آن از موضع خود فوت شده است و اگر آنرا
مقدم گذارده شود آن دو رکعت نیز از موضع خود فوت
میشود و باید دانست که صدر شهید این اختلاف را بر
عکس نقل کرده است و باید دانست که آنچه مذکور
شد که سخن مذکور دو رکعت سنت سحر را بر در دروازه مسجد
گذارد دلالت میکند بر اینکه گذاردن آن در مسجد
وقتیکه امام در نماز فرض باشد مکروه است و باید دانست
که گذاردن جمیع سنت و نفل در خانه افضل است و همین
مرویست از پیغمبر صلعم * مسئله ۷ * اگر دو رکعت سنت
سحر فوت شود از کسی پس آنرا بعد از ادای فرض پیش از طلوع
آفتاب قضا نکند زیرا که گذاردن دو رکعت در این وقت
بدل محض است نه سنت و گذاردن نفل درینوقت مکروه
است و همچنین آنرا قضا نکند بعد از بلند شدن آفتاب
نزد شیخین رح و محمد رح گفته است که احب نزد من این است که
قضا کند آنرا بعد از بلند شدن آفتاب تا وقت زوال

زيرا چه پيغمبر صلعم قضا كرده بود آنرا در صبح ليلة التعريس
بعد از بلند شدن آفتاب وشيخين رح ميگويند كه اصل در
سنت اين است كه قضا كرده نميشود چه قضا مختص است
بفرايض كه واجب است چه پيغمبر صلعم در صبح ليلة التعريس
قضا كرده بود آنرا بتبعيت فرض چه فرض را نيز قضا كرده
بود پس سواي صورت تبعيت باقي خواهد ماند بر چيزيكه اصل
است و سنت مذكوره به تبعيت فرض قضا كرده ميشود تا وقت
زوال همراه قضا كرده شود فرض بجماعت يا بغير جماعت و اما
بعد از زوال قضا كرده ميشود بتبعيت فرض يا نه پس درآن
اختلاف است و اينكه مذكور شد حكم سنت فجر است و
اما سنتهاي ديگر پس آن قضا نموده نميشود بعد از گذشتن وقت
بدون فرض و اما در قضاي آن به تبعيت فرض اختلاف
مشايخ است * مسئله ۸ * اگر شخصي دريابد يك ركعت
نماز ظهر را با امام ونه دريافت سه ركعت نيابد پس نماز او
درين صورت نماز جماعت نيست ومحمد رح گفته است كه وي را
ثواب جماعت است زيرا چه او راك آخر شي در حكم ادراك
آن شي است وليكن نماز او نماز جماعت نيست حقيقة لهذا اگر

قسم خورده باشد شخص مذکور که در آن جماعت نخواهد
کرد پس ارتکاب حانث میگردد زیرا چه ادراک آن جماعت نموده و اگر
قسم خورده باشد که نماز ظهر به جماعت نخواهد کرد حانث نمیشود
زیرا چه ادراک فضیلت نماز جماعت کرده است * مسئله ۹ *
اگر شخصی در آید در مسجدی که در آن نماز جماعت شده است
پس اگر نماز سنت نکرد ادا کند پیش از ادای فرض جایز است هر سنتی
که باشد ولکن این در صورتیست که وقت نماز وسیع باشد
و اگر وقت نماز تنگ باشد پس باید که مشغول به ادای فرض شود
و پیش از ادای فرض مشغول بما زاد تطوع نشود و بعضی گفته اند
که این حکم در غیر سنت ظهر و فجر است چه در این دو سنت زیاده
تاکید است زیرا چه پیغمبر صلعم در حق سنت فجر بسیار تاکید
نموده است و فرموده است که بخوانید سنت فجر را اگرچه
مانع شما شود خیل و همچنین در حق سنت ظهر فرموده است که هرکه
ترک کند چهار رکعت سنت را پیش از نماز ظهر اصلاً او نخواهد یافت
شفاعت مرا و بعضی گفته اند که در حکم مذکور جمیع سنت
برابر است زیرا چه پیغمبر صلعم مواظبت نموده است برای هر سنتیکه
برای فرض به جماعت نموده است و هم در جماعت مواظبت برای ثوابه

شده است پس در حق منفرد سنت نیست چه سنت بدون
مواظبت پیغمبر صلعم ثابت نمیشود و باید دانست که نمازهای
سنت موجب اکمال نماز فرض است پس ادا کردن آن در هر حال
اولی است خواه نماز فرض بجماعت ادا نماید خواه تنها مگر
در صورتیکه بسبب تنگی وقت خوف آن باشد که اگر مشغول
بسنت شود فرض فوت خواهد شد * مسئله * اگر آمده
شخصی در حالیکه امام در رکوع است پس اقتدا کرد و تکبیر
تحریمه گفت و استاده ماند تا آنزمانیکه امام سر از رکوع
برداشت پس آن رکعت در حق شخص مذکور محسوب نمی
شود و زفر رح گفته است که رکعت مذکوره در حق او معتبر است
زیرا چه شخص مذکور یافته است امام را در حالیکه آن در حکم
قیام است چه رکوع در حکم قیام است و علمای ما میگویند
که شرط اقتدا این است که مقتدی شریک امام شود در افعال نماز
و در رکعت مذکوره مقتدی شریک امام نشده نه در قیام نه در
رکوع و اگر مقتدی شریک امام شود در قیام و پیشتر از امام
برکوع رود و بعد از آن امام رکوع کند پیش از آنکه او
سر از رکوع بردارد حتی که شرکت در رکوع متحقق شود

پس در ینصورت نماز آن مقتدی خالی است در رکعت
مذکوره و معتبر است در حق او و در فروع میگویند که رکعت
مذکوره معتبر نیست چه رکوع مذکور معتبر باشد و مراجعه
هر قدر از آن رکوع که پیش از امام نماید آن قدر دانست معتبر نیست پس
هیچ پس معتبر خواهد بود آنچه بعد از آن است چه بنای آن بر
اول است و دلیل علمای ما این است که مشارکت در بعضی از اجزا
رکن شرط است و آن در صورت مذکوره متحقق است و شرکت
در جمیع اجزای آن شرط نیست و اگر در صورتیکه
امام اول سر از رکوع بردارد و مقتدی بعد از رسانیدن
باید که رکوع مقتدی معتبر نباشد و حال آنکه
معتبر است والله اعلم

مسائل یازدهم در بیان قضای نماز *مسئله*
اگر نماز بعضی فوت شود باید که قضا کند آن را وقتیکه
یاد آید و پیرا آن نماز باید که قضا کند آن را پیشتر از نماز
وقتی و اصل آن این است که ترتیب میان نماز بیگه فوت میشود
و میان نماز یکه ادا میکند آن را بعد از آن در وقت واجب است
نزد علمای ما و نزد شافعی رح مستحب است پس اگر چه هر نماز

فرض اصل است بذاته وشرط نیست براي نماز دیگر ودلیل
علماي ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا فوت شود
نمازي بسبب خواب یا بسبب نسیان و فراموشي پس باید که
بگذارد آن نماز را هرگاه یاد آید ویرا ونیز فرموده است
که اگر فوت شود نماز کسي بسبب خواب یا نسیان و یاد آید
ویرا آن نماز درحالیکه او اقتدا نموده است در پس امام براي
نماز وقتي پس باید که اداکند این نماز را در پس امام و بعد ازان
قضا کند نماز یرا که یاد آمده است ویرا و بعد ازان اعاده کند
نماز وقتي را که در پس امام ادا نموده است باید دانست که
تقدیم نماز قضا براداي نماز وقتي واجب است بشرطیکه خوف
این نباشد که نماز وقتي فوت خواهد شد بسبب تنگي وقت واگر
خوف آن باشد پس درینصورت اول نماز وقتي را ادا نماید
و بعد ازان قضا کند نماز مذکور را زیرا چه ترتیب مذکور ساقط
میشود بسبب تنگي وقت وباید دانست که همچنین ساقط میشود
بسبب نسیان وسبب کثرت نمازهاي فوایت چه اگر بسبب کثرت
فوایت ترتیب مذکور ساقط نشود پس لازم مي آید که انسان اول
نمازهاي فوایت را قضا کند وبعد ازان نماز وقتي گذارد واین

قضا هم موجب آن میشود که نماز وقتی فوت شود بسبب آنکه تمام
وقت آن مشغول خواهد شد بقضا نمودن نمازهای کثیره که فوت
شده است و باید دانست که اگر با وجود تنگی وقت مقدم قضا
کند نماز فایته را جایز است چه سرایت جواز آن هم یافته
میشود و نهی که وارد است بر تقدیم آن وارد است بر معنی که در غیر
آن است واگر با وجود وسعت وقت مقدم ادا کند نماز وقتی را
بر قضای فایته نماز وقتی جایز نمیشود زیرا چه ادا کرد آنرا پیشتر
از وقت آن که بحدیث ثابت است * مسئله ۲ * اگر چند
نماز در حضر فوت شود مر شخصی را پس باید که آن نمازها را بترتیب
قضا کند چنانچه ادای آن در اصل بترتیب فرض است و وجه آن
این است که در روز جنگ خندق چهار نماز پیغمبر صلعم فوت
شده بود و پیغمبر صلعم آنرا بترتیب قضا کرد و فرمود بحاضران که
نماز گذارید چنانچه می بینید که من نماز میگذارم
واینکه مذکور شد که ترتیب میان نمازهای فایته فرض است
وقتی است که نمازهای فایته زیاده از پنج نماز نباشد واما وقتیکه زیاده
از پنج نماز باشد پس درینصورت ترتیب میان آن ساقط میشود
زیرا چه زیاده از پنج نماز کثیر است و بسبب کثرت نمازهای فایته

ترتیب میان آنها ساقط میشود چنانچه بسبب آن ساقط میشود ترتیب میان فایته ومیان وقتیه بنابر آنچه سابق مذکور شد و بنا بر حد کثرت فوایت این است که نمازهاي فایته شش باشد بخروج وقت نماز ششم و همین مراد چیزي است که در جامع صغیر مذکور است وآن این است که اگر فوت شود از شخصي زیاده از نماز یک روز وشب پس کفایت میکند اورا نمازیکه بآن شروع کرده است چه وقتیکه زیاده شود بر یک روز وشب شش نماز میشود واین مبني بر مرویست که اورا اعتبار کرده است دخول وقت نماز ششم را لیکن اول صحیح است زیرا چه کثرت حاصل نمیشود مگر بسبب رسیدن بحد تکرار وآن نیست مگر در صورت اول اعني وقت خروج نماز وقت ششم * مسئله ۳ * اگر نمازهاي فایته قدیمه و جدیده مجتمع شود وکثیر باشد پس در ینصورت بعضي گفته اند که نماز وقتي باوجود یاد بودن نمازهاي فایته جدیده جایز نیست زیرا چه نمازهاي فایته قدیمه کالعدم شمرده میشود وجدیده فقط کثیر نیست پس ترتیب میان آن ومیان وقتیه فرض خواهد بود وبعضي گفته اند که در صورت مذکوره نماز وقتي باوجود یاد بودن نمازهاي فایته جدیده جایز است بسبب کثرت فوایت چه

مجموع جدید و قدیم همه کثیر است و کثرت روایت موجب سقوط
ترتیب است در هر حال و قوی است * مسئله ۲۴ * اگر در ذمه
شخصی نمازهای فائته کثیر باشد و قضا کند شخص مذکور بعضی از ان
نمازهای فائته را حتی که قلیل باقی ماند پس بعضی گفته اند که درین
هنگام میان این باقی نمازها ترتیب عود میکند بدستور سابق
و راجح نزد بعضی از مجتهدین که اگر شخصی نمازهای یک ساله
یا زیاده را ترک کند و بعد از ان در روز دیگر قضا کند آنرا باینطور که
همراه هر نماز وقتی قضا کند یک نماز فائته را از آن نمازهای که در روز اول
فوت شده است پس در صورت قضاء این نمازهای فائته
صحیح میشود بهرحال خواه مقدم از وقتی قضا نموده باشد یا
موخر و نمازهای وقتیه همه باطل میشود مگر ده بهرحال
نزد اجله دو امر در صورت تقدیم و تاخیر و حکم تلک داخل
است مگر نمازهای اخیره آن صحیح میشود نزد بعضی در حکم شخص
مذکور در وقتیکه ادای نماز عشای نمازهای فائته نزد مقدار باقی نیست
* مسئله ۵ * اگر شخصی نماز عصر گذارد با وجودیکه
یاد است ویرا که او نماز ظهر ادا نکرده است پس نماز عصر او باطل
میشود مگر در صورتیکه گذارده باشد نماز عصر را در آخر

وقت آن واین مسئله ترتیب است ولیکن باید دانست که در صورت
مذکوره نماز فرض عصر مذکور فاسد میشود یعنی ادای فرض
نمیشود ولیکن آن نماز فی نفسه باطل نمیشود بلکه نفل میگردد
واین نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که نماز مذکور
فی نفسه باطل میشود زیرا چه شخص مذکور تحریمه برای نماز
فرض بسته بود و هرگاه نماز مذکور بطریق فرض صحیح نشد
پس باطل خواهد شد تحریمه او مطلقا وشیخین رح میگویند
که شخص مذکور تحریمه اصل نماز بسته بود با وصف زاید که
فرضیت است پس بسبب بطلان وصف که فرضیت است لازم
نمی آید که اصل نماز باطل گردد وبعد ازان باید دانست که نماز عصر
آنشخص فاسد میشود بفساد موقوف حتی که اگر ادا کند
نماز شش وقت را بعد ازان واعاده نماز ظهر مذکور نکند پس
نزد ابیحنیفه رح کل آن نماز جایز میشود ونزد صاحبین رح کل
آن فاسد میشود بفساد بات نه موقوف وبیان آن در موضع آن
بالا گذشت * مسئله ۴ * اگر شخصی نماز فجر گذارد
باوجودیکه یاد است ویرا که نماز وتر نکرده است پس نماز فجر
او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح فاسد نمیگردد

واين اختلاف بنا بر آن است كه نماز وتر نزد ابي حنيفه رح واجب است ونزد صاحبين رح سنت است وترتيب واجب نيست ميان فرض وسنت وبنا بر آن اگر نماز عشا ادا كرد كسي وبعد ازان وضو كرده سنت ووتررا ادا كرد وبعد ازان معلوم شد كه نماز عشا بيوضو كرده بود پس نزد ابيحنيفه رح اعاده خواهد كرد آنكس نماز عشا وسنت آنرا نه نماز وتررا ونزد صاحبين رح اعاده خواهد كرد نماز وتررا نيز زيراچه نماز وتر تابع نماز فرض عشا است مانند سنت والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم دربيان سجده سهو * مسئله ۱ *

اگر شخصي بسبب سهو عملي يا قولي زياده يا كم كند در نماز بايد كه در آخر نماز بعد از سلام دو سجده كند وبعد ازان باز تشهد بخواند وبعد ازان باز سلام گويد ونزد شافعي رح سجده سهو بايد كرد كه بعد از تشهد دو سجده سهو بجا آرد بي آنكه سلام بگويد وبعد ازان تشهد بخواند وسلام بگويد زيراچه مرويست كه پيغمبر صلعم سجده سهو پيش از سلام بجا آورداست ودليل علماي مالكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموداست كه براي هر سهو دو سجده است بعد از سلام ومرويست كه پيغمبر صلعم دو سجده

سهو بجا آورداست بعد از سلام واین معارض آنست که شافعي رح آورداست
آنرا پس میان دو روایت عمل پیغمبر صلعم تعارض واقع شد پس
باقي ماند قابل تمسك قول پیغمبر صلعم که دلیل علماي ما است و
دوم این است که سجده سهو مشروع است براي جبر
نقصان و تکرار آن مشروع نیست پس باید که موخر نموده
شود از سلام حتي اگر سهو کند سلام را بایسطور که بعد از تشهد
سلام نگوید و زماني خاموش نشسته ماند یا براي رکعت
پنجم استاده شود پس بسبب تاخیر نمودن سجده سهو
از سلام جبر نقصان این سهو نیز میشود و باید دانست که
این اختلاف میان علماي ما و میان شافعي رح در اولویت
است و براي سهو دو سلام گفتن صحیح است تا که این سلام
مانند سلام معهود بود و باید که درود و دعاي ماثوره را بخواند
در جلسه که بعد از اداي سجده سهو است و همین صحیح است
زیرا چه موضع دعا و درود آخر نماز است * مسئله ۲ * اگر
شخصي زیاده کند در نماز عملي را که از جنس اعمال نماز است
پس لازم میشود ویرا که سجده سهو بجا آرد اعني سجده سهو
واجب است وهمین صحیح است زیرا چه سجده سهو مشروع

شده است برای جبر نقصانی که در عبادت نماز راه می‌یابد پس
واجب خواهد شد مانند قربانیها لیکن در حج واجب میشود
بسبب جنایت برای جبر نقصان و هرگاه ثابت شد که سجده
سهو واجب است پس واجب نخواهد شد مگر بترک واجب یا تاخیر
رکنی از ارکان نماز بسبب سهو و همین فائده است و اما
وجوب آن بسبب زیاده نمودن چیزی پس بجهت آن که سبب
زیادتی عمل تاخیر رکن یا ترک واجب لازم می‌آید * مسئله ۳ *
سجده سهو لازم می‌آید بسبب ترک واجب چون قراءة سوره
فاتحه و دعای قنوت و تشهد و تکبیرات نماز عید چه این
عملها واجب است زیرا که پیغمبر صلعم بران مواظبت نموده
است باینطور که یکبار هم ترک نکرده است و این علامت
وجوب است و بجهت آنکه این چیزها منسوب میشود بسوی
تمامی نماز پس دلالت کرد برانکه این چیزها از خصایص
نماز است و از خصایص نماز میشود مگر بوجوب و همچنین
سجده سهو واجب میشود بسبب ترک قعده اولی یا قعده اخیره
و همین صحیح است چه آن نیز واجب است * مسئله ۴ * امام
اگر بجهر بخواند قرآن را در نمازیکه اخفای قراءة دران مقرر

است یا باخفا خواند قرآن را در نماز یکه در ان جهر مقرر است پس سجده سهو لازم می آید زیرا چه جهر واخفا در موضع خود واجب است ولیکن اختلاف روایت است در مقدار آن اعنی چه مقدار قرآن بجهر بخواند در موضع اخفا یا چه مقدار قرآن باخفا بخواند در موضع جهر تا بسبب آن سجده سهو لازم آید و اصح این است که در هر دو صورت آن مقدار معتبر است که بآن نماز جایز میشود زیرا چه احتراز نمودن از جهر قلیل متعذر است واحتراز از کثیر ممکن است و مقدار یکه بآن جایز میشود نماز کثیر است ولیکن مقدار مذکور نزد ابیحنیفه رح یک آیة است ونزد صاحبین رح سه آیة است واین حکم در حق امام است نه در حق منفرد زیرا چه جهر واخفا از خصایص جماعت است * مسئله ۵ * بسبب سهو امام سجده سهو واجب میشود بر مقتدی زیرا چه سببیکه موجب سجده سهو است در حق اصل اعنی امام متقرر و متحقق شد وازینجهت لازم میشود مر مقتدی را حکم اقامت بسبب نیت امام ولیکن اگر امام سجده سهو نکند مقتدی نیز نکند زیرا چه اگر تنها سجده سهو کند مخالفت امام لازم می آید و حال آنکه او التزام نموده است تبعیت امام را * مسئله ۶ *

اکر مقتدي سهو کند پس بسبب آن سجدهٔ سهو بر امام
لازم نمي آيد و نه بر مقتدي زيراچه اکر مقتدي بسبب سهو خود
تنها سجدهٔ سهو بجا آرد مخالفت امام لازم مي آيد و اکر امام
نيز بتبعيت او سجدهٔ سهو نمايد پس لازم مي آيد که اصل تابع
تابع شود * مسئله ۷ * اکر شخصي قعدهٔ اولي را فراموش کند
پس اکر وي را ياد آيد در حاليکه بسوي قعود اقرب است پس لازم
است که نشيند و تشهد بخواند زيراچه چيزيکه قريب از شي بود
حکم آن شي ميکيرد و بعضي کفته اند که درينصورت نيز سجدهٔ سهو
کند بسبب تاخير و بعضي کفته اند که سجدهٔ سهو کردن درکار نيست
و شخص مذکور مانند کسي است که استاده نشده است و همين صحيح
است و اکر شخص مذکور را ياد آيد قعدهٔ اولي در حاليکه
بسوي قيام اقرب است بايد که ننشيند زيراچه او مانند
شخصي است که في الحقيقت استاده شده است وليکن سجدهٔ
سهو خواهد کرد زيراچه ترک کرده است قعدهٔ اولي را که واجب
است * مسئله ۸ * اکر شخصي قعدهٔ اخيره را فراموش
کند و استاده شود و بعد از استادن وي را ياد آيد پس لازم
است وي را که بنشيند مادامیکه دران رکعت سجده نکرده باشد

زبراچه در نشستن اصلاح نماز ویست وقدرت است او
را بران زبراچه در کم از یک رکعت ترک مصالیقه نیست
پس لازم است که نشیند ور رکعت خامسه راکه شروع در ان
کرده او را لغو گرداند زبراچه او رجوع کرد بسوي چيزيكه
محل آن سابق ازین است اعني قعده پس بكند ام او آن
رکعت را و سجده سهو براو لازم است زبراچه او تاخیر واجب
نمود است و اگر شخص مذکور را یاد آید قعده مذکوره
بعد ازان که سجده کرده براي رکعت پنجم پس در بعض مرت
نزد علماي ما باطل میشود نماز فرض او که قعده اخیره در ان
فراموش کرده است زیراچه درین هنگام مستحکم شد
شروع او در نماز نفل پیش از آنکه بتمام و کمال ادا
کرده باشد ارکان نماز فرض مذکور را پس لازم
آمد که او از نماز مذکور بیرون شد زبراچه بسبب یکسجده
یک رکعت نماز حقیقة متحقق میشود حتي که حانث میشود از یک
سجده کردن کسیکه یمین کند که من نماز نخواهم کرد ولیکن آن نماز
فرض نفل میگردد نزد شیخین رح ونزد محمد رح آن نماز باطل
میگردد مطلقا نه بطریق فرض صحیح میشود و نه بطریق نفل

پیدا درا بچه سابق مذکور شد است وشخص مذکور را درین صورت اولی این است که رکعت ششم را تمام کند و لکن اگر رکعت ششم را تمام نکند مرا و هیچ چیز لازم نمی آید زیرا چه او سهوا شروع کرد است در بها و بعد که عبارت است از رکعت پنجم وششم واگر عمدا شروع میکرد اتمام آن بر او لازم میشد چه نفل واجب میگردد بسبب شروع کردن در آن وقتیکه شروع کند عمدا و بعد از آن باید دانست که ابو یوسف رح میگوید که در صورت مذکوره فرض او باطل میشود بمجرد نهادن پیشانی در زمین زیرا که نهادن پیشانی در زمین سجده کامل است ومحمد رح میگوید که فرض او باطل میشود وقتیکه سر از سجده بردارد زیرا که احکام سجده مذکوره تمام میشود بر برداشتن سر آن چیزی که با آن تعلق دارد و آن برداشتن سر است و آن صحیح نیست یا بعد سه وشیخ علی مروزی رح گفته است که مختار قول محمد رح است و ثمره این اختلاف آنست که اگر از شخص مذکور پیش از برداشتن سر از سجده در رکعت پنجم حدث صادر شود پس نزد محمد رح شخص مذکور را باید که بنا کند بعد از آن اعنی تمام کند نماز فرض مذکور را بایسط ورکه بعد از وضو نشیند بقدر تشهد و سلام نگوید زیرا چه سجده مذکور

نزد محمد رح صحیح نیست پس در رکعت پنجم سجده یا فته نشد و نزد ابی یوسف رح بنای نماز بران جایز خواهد شد زیرا چه سجده مذکوره نزد او صحیح است پس در رکعت پنجم سجده یافته شد * مسئله ۹ * اگر شخصی بعد از قعده اخیره پیش از سلام بسبب سهو برخیزد و رکعت پنجم شروع نماید و بعد ازان یاد آید و براکه قعده اخیره را سهو کرده است پس لازم است ویرا که نشیند مادامیکه سجده نکرده باشد در رکعت پنجم و بعد نشستن سلام گوید زیرا چه سلام گفتن در حالت قیام غیرمشروع است وقادر است او براینکه ادای سلام کند بر وجهی که مشروع است اعنی بقعود زیرا چه کمام یکرکعت بی محل ترک است واگر در رکعت پنجم سجده کرده باشد بعد از ان یاد آید ویرا سهو مذکور پس درینصورت باید که رکعت ششم را نیز تمام کند و درینصورت فرض او تمام میشود زیرا چه تمام ارکان آنرا بتمام رسانیده است و باقی نیست مگر لفظ سلام و آن واجب است واز ارکان نماز نیست وانچه مذکور شد که رکعت ششم را تمام کند وجه آن این است که انچه نماز میگذارد بعد از برخاستن بعد از قعده اخیره نفل است پس باید که اکتفا نکند بر رکعت پنجم

ولکن شش را تمام کند تا نفل دو رکعت شود چه نماز یک رکعت جایز
نیست بجهت آنکه از آن نهی وارد شده است و بعد از آن باید دانست
که این دو رکعت قایم مقام دو رکعت سنت ظهر نمیشود و همین صحیح
است زیرا که پیغمبر صلعم بر آن دو رکعت سنت مواظبت نموده است
به تحریمه علیحده و باید دانست که در صورت مذکوره سجده
سهو باید کرد زیرا که شخص مذکور از نماز فرض خارج شده است بر
خلاف طریقه مسنونه و همچنین داخل شده است در نماز نفل بر خلاف
طریقه سنت و مجموع بمنزله یک نماز است در حق سجده
سهو بجهت آنکه برای نفل مذکور تحریمه علیحده نکرده است
و اگر شخص مذکور این نماز نفل را تمام نکند و ترک کند آن را قضای آن
بر او لازم نمی آید چه او در آن بسهو شروع کرده است و اگر کسی
اقتدا کند بشخص مذکور در این دو رکعت پس محمد رح میگوید
مقتدی را باید که شش رکعت نماز را گذارد زیرا چه امام مذکور این
شش رکعت نماز را بیک تحریمه گذارده است و نزد شیخین رح مقتدی
مذکور دو رکعت نماز خواهد گذارد زیرا که خروج امام مذکور از نماز فرض
مستحکم شده است پس این دو رکعت نفل مستقل است و
اگر مقتدی مذکور فاسد کند نماز نفل مذکور را بعد از شروع

برا و قضای آن واجب نمیشود چنانچه برامام مذکور قضای آن
واجب نیست واین نزد محمد رح است وابویوسف رح میگوید که
او دو رکعت نماز قضا خواهد کرد زیراچه عارضه که بسبب آن قضا ساقط
شده است درحق امام مختص بامام است * مسئله ۱۰ * اگر
شخصی دو رکعت نماز نفل گذارد وسجده سهو بجا آورد بسبب
سهویکه دران واقع شده بود و بعد از ان خواست که دوگانه دیگر
گذارد پس نباید که بنا کند این دوگانه را بر تحریمه دوگانه اول
زیراچه اگر چنین کند سجده که بجا آورده است باطل میشود
بسبب آنکه در وسط نماز واقع میشود وموضع آن آخر نماز است
پس نباید که درینصورت دوگانه دیگر را بنا کند بر دوگانه اول
ومع هذا اگر بنا کند جایز است زیراچه تحریمه اول هنوز باقی است
بخلاف مسافر چه او اگر ادا کند دو رکعت نماز را که در حق او
فرض است وسجده سهو بجا آورد بعد از ان پیش از سلام
نیت اقامت نماید پس وی را باید که دو رکعت دیگر را
بنا کند زیراچه اگر بنا نکند جمیع نماز او باطل
میگردد * مسئله ۱۱ * اگر سلام داد از نماز شخصی که سجده
سهو برو واجب است ودرین هنگام کسی اقتدا کرد پس اگر

شخص مذکور سجده سهو بجا آورد اقتداي آنکس صحيح میشود ورنه صحيح نمیشود واین نزد شیخین رح است و محمد رح گفتست که اقتداي مقتدي مذکور صحيح است خواه سجده سهو کند امام مذکور یا نکند زیراچه نزد محمد رح کسیکه بر او سجده سهو واجب است بسبب سلام از نماز بیرون نمیشود اصلا چه سجده سهو واجب است براي جبر نقصان پس ضرور است که سجده سهو ادا نموده شود در تحریمه نماز و نزد شیخین رح آنکس بسبب سلام مذکور از نماز خارج میشود بخروج موقوف اعني اگر سجده سهو نخواهد کرد پس بسبب سلام مذکور خروج او از نماز ثابت خواهد شد و اگر سجده سهو بجا خواهد آورد خروج ثابت نخواهد شد زيراچه سلام في نفسه موجب خروج از نماز است ولیکن اثر نمیکند بسبب حاجت بسوي اداي سجده سهو پس بدون اداي سجده مذکوره عدم اثر آن ظاهر نخواهد شد و باید دانست که ثمره اختلاف یکي آنست که مذکور شد در صحت اقتدا و دیگر این است که شخص مذکور اگر بعد از سلام مذکور خنده قهقهه کند وضوي او خواهد شکست نزد محمد رح نه نزد شیخین رح •

هم چنین اگر شخص مذکور مسافر باشد وبعد از سلام مذکور
نیت اقامت کند چهار رکعت نماز براو فرض خواهد شد
نزد محمد رح نه نزد شیخین رح * مسئله ۱۲ * اگر بنیت قطع
نماز سلام بگوید شخصیکه براو سجده سهو واجب است پس
لازم است ویرا که سجده سهو بجا آرد زیراچه سلام مذکور
قاطع نماز نیست اگرچه شخص مذکور بآن نیت قطع نماز
نموده است چه این نیت لغو است زیراچه این نیت بخلاف شرع
است * مسئله ۱۳ * اگر شخصی را شک واقع شود در
اینکه سه رکعت نماز گذارده است یا چهار پس اگر این حالت
اول روداده است ویرا باید که استیناف نماز کند زیراچه
در حدیث چنین آمده است واگر این حالت اکثر رومیداده
اورا پس باید که بنا کند بر مقداریکه ثابت است در ظن غالب
اوچه در حدیث همچنین آمده است واگر شخص مذکور را
ظن غالب در هیچ جانب نباشد پس درین صورت بنا کند بر
مقداریکه متیقن است وآن اقل است زیراچه در حدیث
آمده است که هرکرا شک عارض شود در نماز ومعلوم نکند که
سه رکعت نماز گذارده است یا چهار رکعت پس بنا کند بر عدد یکه

اقل است از میان آن هر دو در صورتیکه استیفای نماید پس اولی این است که اول سلام نگوید از نماز که دران شک واقع شده است و بعد از ان احتیاط بجا آرد و براه از شرع معلوم است که طریقه بیرون آمدن از نماز سلام است نه کلام و بمجرد نیت تباع نماز بدون سلام یا کلام لغو است و باید دانست که در صورتیکه بتاکید در اقل یاد که نمیشد در موضعیکه آنرا آخر نماز گمان میکند تا قعده اخیره که فرض است ترک نموده والله اعلم

باب سیزدهم در بیان نماز بیمار * مسئله ۱ * اگر بیمار را قادر نباشد در استادن پس جایز است ویرا که نشسته نماز گذارد باشارت رکوع و سجود نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم بعمران ابن حصین رض فرموده است که نماز گذار استاده واگر طاقت استادن نباشد پس نشسته نماز گذار واگر طاقت نشستن نباشد پس بر پهلو غلطیده نماز گذار را بطور رکوع وسجود ادا نماید بجهت آنکه تکلیف طاعت بحسب طاقت است * مسئله ۲ * اگر در صورت نشسته نماز گذاردن طاقت ادا نمودن رکوع وسجود

نباشد باید که رکوع وسجود با یما ادا نماید چه همین مقدور اوست ولیکن باید که ایما برای سجده سر را نگونتر کند به نسبت ایمای رکوع زیرا چه ایمای رکوع وسجود قایم مقام رکوع وسجود است پس حکم آن خواهد گرفت وجایز نیست که چیزیرا بردارد بمقابل پیشانی خود وبر آن سجده کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر قادر باشی براینکه سجده نمائی بر زمین پس سجده بکن وگرنه پس اشاره بکن برای سجده ولیکن اگر چیزیرا برداشته برای سجده نماید باینطور که سر را نگون کند سجده جایز میشود چه در این هنگام ایما یافته میشود واگر سجده کند بران باینطور که آن چیز را برداشته بر پیشانی خود بنهد پس در یصورت سجده نمیشود * مسئله ۳ * اگر بیمار را طاقت نشستن نباشد پس باید که نماز باینطور گذارد که برپشت بخوابد وهر دو پای خود بسوی قبله کند ورکوع وسجود بایما ادا نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نماز گذارد بیمار ایستاده واگر طاقت ایستادن نباشد پس باید که نشسته نماز گذارد واگر طاقت نشستن نباشد پس برپشت خوابیده نماز

گذارد در رکوع و سجود یا بیا اشاره نماید و اگر طاقت آن ندارد ما شد
پس او معذور است و امید است که الله تعالی عذر او را در تاخیر
نماز قبول خواهد کرد و اگر بیمار مذکور بر پهلو خوابیده و روی خود را
بسوی قبله گردانده پس این نیز جایز است بنا بر حدیث عمرانّ
ابن حصین که سابق مذکور شد ولیکن اولی نزد علمای ما
همان است که اول مذکور شد زیرا که درین صورت اشارهٔ
آن بیمار واقع میشود بسوی هوای کعبه و بآن نماز
ادا میشود و اشارت او در صورت دوم واقع میشود بجانب
قدم و نزد شافعی در صورت دوم اولی است
* مسئله ۴ * اگر بیمار را طاقت این نباشد
که اشاره کند بسجود پس درین هنگام جایز است که تاخیر
کند در نماز و موقوف دارد آن را تا آنکه اگر قادر شود قضا کند
آن را و جایز نیست که بچشم اشاره کند یا بابرو یا بدل بنا بر حدیثیکه
در مسئلهٔ سابق مذکور شد است بخلاف قول زفر و بخلاف آنکه
ابدال حمل کند در حدیث مذکور است بحسب رای صحیح است
و قیاس کردن ایمای چشم و ابرو و دل بر سر جایز نیست زیرا که سر
رکن نماز که سجده است ادا میشود به بچشم و ابرو و دل زیرا که

دانست که نماز ساقط نمیشود از بیمار مذکور اگرچه او عاجز باشد زیاده از یکشبانه روز بشرطیکه بیهوش نشده باشد وهمین صحیح است زیراچه او مضمون خطاب شرع را میفهمد بخلاف آنکه بیهوش باشد زیاده از یک شبانه روز * مسئله ٥ * اگر بیماری قادر باشد بر قیام و قادر نباشد بر رکوع وسجود پس بر او قیام لازم نیست بلکه باید که نماز گذارد نشسته در رکوع و سجود بایما اداء نماید زیراچه قیام را بجهت آن رکنی نماز گردانیده شده است تا آن وسیله گردانیده شود برای سجده زیراچه سجده بر این وجه کردن موجب کمال تعظیم است پس هرگاه که بعد از قیام سجده متصور نباشد قیام رکنی نخواهد ماند و مصلی مذکور مختار است اگر خواهد استاده نماز گذارد و اگر خواهد نشسته نماز کند در رکوع وسجود بایما ادا نماید ولیکن این افضل است زیراچه نشسته ایما نمودن مشابه تر است بسجود * مسئله ٦ * اگر شخصی بعضی از اجزای نماز استاده اداکند در حالت صحت و بعد از آن بیمار گردد که بسبب آن طاقت استادن نماند پس جایز است دیگر آنکه باقی نماز را نشسته گذارد خواه رکوع وسجده کند اگر بر آن قادر باشد یا ایما و اشاره نماید برای رکوع وسجود اگر قادر نباشد بر آن واگر

زیرا طاقت نشستن نماند پس جایز است زیرا که بر پشت خفتن باقی
نماز را گذارد زیرا چه در هر دو صورت بنای ادنی بر اعلی است
پس حاصل خواهد شد مانند اقتدا امی اقتدای معذور
بپس قایم جایز است زیرا چه در آن بنای ادنی است بر
اعلی پس همچنین در اینجا نیز * مسئله ۷ * شخصی که
بسبب بیماری نشسته نماز میگذارد و رکوع و سجود میکند اگر در
اثنای نماز صحت یابد و قادر شود بر قیام پس وی را جایز است که
باقی نماز را ایستاده گذارد نزد شیخین رح و محمد رح گفته است که
آن جایز نیست بلکه لازم است زیرا که استیناف نماز
نماید و این اختلاف بنا بر اختلاف آنها است در صورتی که
اقتدا کند قایم در پس قاعد چه نزد محمد رح این اقتدا
جایز نیست و نزد شیخین رح جایز است و دلیل جانبین
سابق مذکور شده است * مسئله ۸ * بیماری که رکوع و سجود
بجا نمی تواند اگر صحت یابد در اثنای نماز و قادر شود بر ادای
رکوع و سجود پس وی را جایز نیست که بنا کند باینطور که در باقی نماز
رکوع و سجود کند بلکه لازم است زیرا که استیناف نماید و این
متفق علیه است و وجه آن این است که اقتدای رکوع کننده در پس

کسیکه رکوع با یما میکند جایز نیست پس همچنین بنای باقی نماز
کند از رکوع وسجود می‌نماید برا ول آن نماز که دران رکوع وسجود
با یما نموده است جایز نخواهد بود * مسئله ۹ * اگر استاده
شروع کند شخصی در نماز نفل وبعد ازان عاجز شود از قیام پس
مضایقه نیست زیرا که تکیه کند بر عصا یا بر دیوار یا نشیند
زیراچه آن عذر است واگر بغیر عذر تکیه کند بر دیوار وغیره پس آن
مکروه است زیراچه این بی ادبی است وبعضی گفته اند که تکیه
زدن بغیر عذر مکروه نیست نزد ابیحنیفه رح زیراچه نشستن بغیر
عذر نزد او رح جایز است بیکراهیت پس تکیه زدن بغیر عذر مکروه
نخواهد بود ونزد صاحبین رح مکروه است زیراچه نشستن بغیر عذر نزد
ایشان جایز نیست پس تکیه کردن نزد ایشان مکروه خواهد بود واگر
بنشیند شخص مذکور بغیر عذر پس این مکروه است بالاتفاق
لیکن نماز او جایز است نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح جایز نیست
* مسئله ۱۰ * نشسته نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر جایز است
نزد ابیحنیفه رح وقیام افضل است وصاحبین رح گفته اند که نشسته
نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر روا نیست زیراچه انسان در کشتی
قادر است بر استادن پس روا نیست ونیز اگر ترک کند آنرا بغیر عذر

و دلیل ابو حنیفه رح این است که در کشتی بیشتر دوران سر عارض
میشود پس گویا متحقق است چه امریکه بیشتر بوقوع می آید
متحقق شمرده میشود ولکن استاده نماز گذاردن دران افضل است
بجهت آنکه متفق علیه میشود و اگر از کشتی برآمده بر روی
زمین نماز گذاردن مقدور باشد پس افضل این است که از کشتی
برون شود و بر روی زمین نماز گذارد چه درینصورت دل قرار
میگیرد و حضور قلب در نماز حاصل میشود و باید دانست که این
اختلاف که مذکور شد در صورتی است که کشتی روان باشد و کشتیکه مربوط
باشد و روان نباشد پس آن بمنزله زمین کناره دریا است و همین
صحیح است * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بیهوش بماند
آن قدر مدت که پنج نوبت نماز یا کمتر از آن بگذرد و
خبردار نگردد پس قضای آن قدر نماز او را لازم است و
اگر زیاده از پنج نماز بگذرد پس قضای آن بر او
لازم نیست و این فرق بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس
این است که هر نماز که در تمام وقت آن بیهوش باشد انسان
پس بر او قضای آن نماز واجب نبود چه او از ادای آن عاجز
است پس این بیهوشی مانند دیوانگی باشد و وجه استحسان

اين است كه مدت بيهوشي هرگاه دراز شود نمازهاي كثير فوت ميشود پس اگر قضاي آن واجب شود حرج لازم مي آيد واگر آن مدت كوتاه باشد نمازهاي قليل فوت ميشود و در قضاي آن حرج نيست و نمازها كه زياده باشد بر نماز يك شبانه روز كه پنج نماز است پس آن كثير است زيرا چه مكرر ميشود و بايد دانست كه حكم جنون مانند حكم بيهوشي است چنين ذكر كرده است ابو سليمان رح بخلاف خواب چه نادر است كه مدت خواب اينقدر دراز شود پس خواب بمنزله قصور انسان است در اداي نماز بعد از ان بايد دانست كه نزد محمد رح زيادتي باعتبار اوقات معتبر است پس هرگاه بگذرد وقت نماز ششم قضا ساقط ميشود زيرا چه تكرار نماز در ينهنگام متحقق ميشود و نزد شيخين رح زيادتي باعتبار ساعات معتبر است پس هرگاه زايد شود بر يكروز و شب ساعتي ساقط ميشود قضاي آن و اين منقول است از علي و ابن عمر رض والله اعلم بالصواب

باب چهاردهم در بيان سجدهٔ تلاوت

* مسئله ۱ * سجدهٔ تلاوت در قرآن چهارده سجده است

یکی در آخر سورهٔ اعراف دوم در سورهٔ رعد و سیوم در سورهٔ
نحل و چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل و پنجم در سورهٔ مریم
و ششم در سورهٔ حج در موضع اول و هفتم در سورهٔ فرقان
و هشتم در سورهٔ نمل و نهم در سورهٔ الم تنزیل و دهم در سورهٔ
ص و یازدهم در سورهٔ حم و دوازدهم در سورهٔ والنجم و سیزدهم
در سورهٔ اذا السماء انشقت و چهاردهم در سورهٔ اقرأ براین
جمله نوشته است در مصحف عثمان رض و بر آن اعتماد است و
در موضع دوم در سورهٔ حج سجدهٔ تلاوت نیست بلکه مراد از
سجده که در آن مذکور است سجدهٔ نماز است پس سجدهٔ
تلاوت واجب نباشد و بدانکه موضع سجده در سورهٔ حم السجده هم
قوله تعالی لا یسأمون است بنابر قول عمر رض و همین مختار است
برای احتیاط و باید دانست که سجدهٔ تلاوت در این چهارده
موضع واجب است هر کسیکه تلاوت کند این آیتها را و هر کسیکه
بشنود آنرا خواه قصد و ارادهٔ شنیدن داشته باشد آنرا یا بی قصد
و اراده و در اینجا پیغمبر صلعم فرموده است که سجدهٔ تلاوت واجب
است هر کسیکه بشنود آن سجده را و هر کسیکه بخواند آنرا
و این حدیث مطلق است و مقید نیست بآنکه قصد استماع آنرا

مسئله ۲ * اگر امام در نماز آیة سجده را بخواند باید که
سجده بجا آورد و مقتدی نیز همراه امام بجا آرد چه مقتدی التزام
نموده است متابعت امام را و اگر مقتدی بخواند آیة سجده را
سجده تلاوت نکند امام و مقتدی نه در اثنای نماز و نه بعد از فراغت
از نماز و این نزد شیخین رح است و محمد رح میگوید که امام و
مقتدی هر دو سجده تلاوت ادا نمایند بعد از فراغت از نماز
زیرا چه سبب وجوب آن یافته شده است در حق هر دو و هیچ چیز مانع
ادای آن نیست بعد از فراغت از نماز بخلاف حالت نماز زیرا چه
در آن اگر ادا کند مقتدی فقط مخالفت امام لازم می آید و اگر امام
نیز به تبعیت مقتدی سجده تلاوت نماید لازم می آید که امام
تابع مقتدی شود و این خلاف اصل است و دلیل شیخین رح این
است که مقتدی محجور است در حق قراءة قرآن و تصرف محجور
موجب حکم نمیشود بخلاف جنب و حایض چه آنها را از قراءة قرآن
نهی است و لیکن محجور نیستند و اثر حجر عدم اعتبار تصرف
است پس قراءة معتبر نیست لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب
نمیشود و اثر نهی تحریم فعل است و تصرف معتبر است پس قراءة
حایض و جنب معتبر است لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب

میشود سوال هرگاه جنین شد پس اگر حایض و جنب آیه سجده را بخوانند یا دیگری سجده تلاوت بر آنها واجب شود و حال آنکه بر حایض واجب نیست جواب اگر حایض بخواند آیه سجده را سجده تلاوت بر او واجب نمیشود چنانچه واجب نمیشود بر او سجده تلاوت بسبب شنیدن آیه سجده بجهت آنکه او را اهلیت سجده نیست بخلاف جنب زیراکه او اهلیت نماز گذاردن دارد فی الحال باینطور که غسل کرده نماز گذارد * مسئله ۳ * اگر مقتدی بخواند آیه سجده را و بشنود آنرا شخصی که خارج نماز است پس آن شخص را لازم است که سجده تلاوت را بجا آرد و همین صحیح است زیراکه حجر ثابت است در حق مقتدی مذکور و امام آن و کسانیکه شریک نماز اند نه در حق غیر آنها * مسئله ۴ * اگر بشنوند کسانیکه در نماز اند آیه سجده را از شخصیکه شریک آنها نیست در نماز پس بر آنها سجده تلاوت واجب میشود و آنها را باید که بجا آرند آن سجده را بعد از فراغت از نماز نه در اثنای نماز زیراکه شنیدن آنها آیه سجده را از شخص مذکور از افعال نماز آنها نیست و هرگاه سبب وجوب سجده تلاوت یافته شده است در حق

آنها پس سجده تلاوت ادا نخواهند کرد بعد از فراغت از نماز و اگر
آنها در اثنای نماز سجده تلاوت نمایند جایز نمیشود زیرا چه
این سجده ناقص است بسبب آنکه از ان نهی وارد شده است
پس ادا نخواهد شد بسبب آن سجده کامل که واجب شده است
بر آنها پس بعد از فراغت از نماز اعادهٔ آن خواهند
کرد زیرا چه سبب آن متحقق شده است و اعادهٔ نماز درکار
نیست زیرا چه یک سجده زیاده کردن موجب فساد نماز
نیست و در روایت نوادر آمده است که نماز آنها فاسد میشود
زیرا چه آنها زیاده کردند در نماز چیزیکه از افعال نماز
آنها نیست و بعضی گفته اند که این قول معتمد مرجح است
* مسئله ٥ * اگر آیت سجده را خواند امام در نماز و
شنید آنرا شخصی که مقتدی او نبود و بعد از ان شخص
مذکور اقتدا کرد در پس امام مذکور در رکعتیکه آیت
سجده در ان خوانده بود ولیکن بعد از آنکه امام سجده
تلاوت ادا کرده بود پس مر شخص مذکور را سجده تلاوت کردن
درکار نیست زیرا چه شخص مذکور هرگاه شریک امام شد
در رکعت مذکور پس سجده که امام مذکور کرده است در

غث از نیز معتبر شد و چنان شد که گویا او سجدهٔ تلاوت
بجا آورده است و اگر شخص مذکور اقتدا کند در پس امام
مذکور پیش از انکه امام مذکور سجدهٔ تلاوت کرده باشد
پس او سجدهٔ تلاوت همراه امام خواهد کرد زیرا چه او
درینصورت اگر نمی شنید آیهٔ سجده را از امام هر اینه سجده
میکرد همراه امام پس هرگاه شنید است آنرا بطریق اولی
همراه امام سجده خواهد کرد و اگر شخص مذکور اقتدا
نکرد در پس امام مذکور پس او تنها سجدهٔ تلاوت خواهد کرد
زیرا چه سبب آن متحقق شده است * مسئله ۹ * هر سجدهٔ
تلاوت که در نماز واجب شود پس اداي آن در نماز ضروراست
و اگر در نماز ادا نکند آنرا پس آن قضا کرده نمیشود بعد
از فراغت از نماز زیرا چه سجده که اداي آن در نماز
واجب میشود فضیلت دارد و سجده که ادا نموده میشود در
غیر حالت نماز ناقص است به نسبت آن پس سجدهٔ مذکور از
باین سجدهٔ ناقص ادا نمیشود * مسئله ۷ * اگر شخصی
تلاوت کرد آیهٔ سجده را و سجده نکرد حتی که نماز شروع
کرد و در نماز باز خواند آن آیه را و سجدهٔ تلاوت در نماز

بجا آورد پس این سجده کفایت میکند برای هر دو تلاوت چه
سجده دوم که در نماز کرد قوت دارد پس سجده اول تابع آن خواهد
شد و در روایت دیگر نوادر آمده است که باید که سجده دیگر
بعد از فراغت از نماز بکند برای تلاوت اول چه سجده اول بسبب
آنکه سابق است نیز قوت دارد پس هر دو سجده در قوت برابر
شدند و جواب روایت نوادر آنست که سجده ثانیه را بجهت آنکه
متصل بمقصود است قوت و ترجیح است بر سجده اولی * مسئله ۸ *
اگر شخصی تلاوت کرد آیة سجده را و سجده آن بجا آورد
و بعد از آن نماز شروع کرد و در نماز همان آیة را خواند پس سجده
دیگر در نماز خواهد کرد زیرا چه این سجده دوم تابع اول نمیشود
چه سبب این اکنون در نماز یافته شده است پس بسجده اول ادا
نخواهد شد وگرنه تقدم مسبب بر سبب لازم می آید * مسئله ۹ *
هر که مکرر بخواند آیت سجده را در مجلس واحد پس او را
سجده واحد کفایت میکند و اگر تلاوت کند آیت سجده را دو بار
در دو مجلس بر او دو سجده لازم می آید پس اگر اول را پیشتر
ادا کرده باشد بار دوم یک سجده خواهد کرد باید دانست که در
سجده تلاوت تداخل سبب است نه تداخل مسبب اعنی اگر چند

بار تلاوت کند آیت سجده را پس آن چند بار بمنزله یک بار شمرده میشود در حق وجوب سجده تلاوت برای دفع حرج حتی که اگر معلمی تلاوت کند آیت سجده را و سجده کند برای آن و بعد ازان شاگردان آیت را در همان مجلس باره یگر تلاوت کرد سجده دیگر لازم نمی آید و تداخل سبب لایق تر است بعبادات زیراچه دران احتیاط واجب است پس اگر تداخل در حکم شود در سبب لازم آید که سبب موجب تلاوت باقی شود بدون عبادت و دران ترک احتیاط است و تداخل مسبب بعقوبات لایق تر است زیراچه دران احتیاط نیست بلکه احتیاط در دفع آن است ولیکن این تداخل در صورت است که چند بار تلاوت شد آیت سجده را در مجلس واحد زیراچه مجلس واحد جامع متفرقات است وهرگاه چند بار تلاوت کند در مجلس متعدد پس آن تلاوت سبب متعدد اعتبار نمود خواهد شد چنانچه در اصل متعدد است پس سجده نیز متعدد لازم خواهد آمد * مسئله ۱۰ * اگر سعی در مجلس تلاوت بر حمزه پس به تخیر در برخاستن اختلاف و بعد مجلس متحقق میشود بخلاف آنکه اگر شوهر اختیار طلاق داده

زن خود را مختار گرداند آنرا باینطور که بگوید بزن خود زن
و اگر نشسته است اختیار نفسک پس این اختیار دادن
مقید است بمجلسی که در آن اختیار داده است و بعد از تغییر
مجلس زن مذکوره را اختیار طلاق باقی نمی ماند حتی که اگر
بعد از تغییر مجلس مذکور طلاق دهد خود را زن مذکوره طلاق
واقع نمیشود و مجلس مذکور بمجرد برخاستن زن مذکوره متغیر
میگردد و مجلس دیگر میشود حتی اگر بعد از ان طلاق دهد خود
را طلاق واقع نمیشود و وجه آن این است که برخاستن از
مجلس مذکور دلالت میکند براینکه زن مذکوره اعراض کرد از
اختیار کردن طلاق و اعراض در مقتضا موجب بطلان اختیار
است * مسئله اا * شخصی که برای باقیدن با رجه می تند
تارهای آن را و راست میکند آن تارها و برای تنیدن آن
آمد و رفت می نماید پس رفتن او از ینجا تا بانجا یک مجلس
است و آمدن او از انجا تا باینجا مجلس دیگر است
حتی اگر دو بار آیة سجده بخواند در بین دو مجلس دو
سجده براو واجب میشود و همچنین اگر شخصی بالای
درخت از شاخی بشاخی انتقال کند پس بسبب انتقال از شاخی

بنابر اختلاف وتعدد مجلس متحقق میشود وهمین اصح
است وهمچنین هر کوتی حرمی از برای احتیاط * مسئله ١٢ *
اگر متبدل ومتعدد شود مجلس سامع نه مجلس قاری پس سجده
تلاوت مکرر واجب میشود بر سامع مذکور زیراکه سبب وجوب
سجده تلاوت در حق او شنیدن آیة سجده است وهمچنین
سجده تلاوت مکرر واجب میشود بر سامع بسبب تبدل مجلس
قاری فقط واین بنابر قول بعضی از مشایخ است واصح این است
که سجده مکرر واجب نمیشود بر سامع بسبب تبدل مجلس
قاری فقط بجهت آنکه مذکور شد که سبب وجوب آن در حق
او شنیدن آیة سجده است پس تبدل مجلس شنیدن در حق
او معتبر است نه تبدل مجلس تلاوت قاری * مسئله ١٣ *
هرکه خواهد که سجده تلاوت بجا آرد پس طریق آن است که
تکبیر گوید وسجده کند ودر وقت تکبیر دستها بر ندارد چنانچه
در تکبیر تحریمه نماز دستها بر میدارد و بعد از سجده تکبیر
گفته سر از سجده بردارد چنانچه در سجده نماز واین مروی است
از ابن مسعود رض ود رسجده تلاوت تشهد وسلام نیست زیراکه
تشهد وسلام برای بیرون آمدن از تحریمه است واین معنی

آنست که بیشتر تجربه بسا شد و در اینجا تجربه نیست
* مسئله ۱۴ * اگر شخصی بخواند سورة را و ترک کند آیة
سجده را از انجمله پس این مکروه است خواه در نماز باشد
یا در غیر نماز زیرا چه ترک آیة سجده بالتخصیص دلالت میکند
بر اینکه شخص مذکور از سجده عار می دارد و اگر بخواند آیة
سجده را فقط و بگذارد ماسوای آنرا پس در ان مضایقه نیست
چه درین میل او بسوی سجده معلوم میشود و محمد رح گفته است
که احب نزد من این است که از بالای آیة سجده یک آیة یا دو
آیة را بخواند زیرا چه در اکتفا نمودن بر آیة سجده گمان
این میشود که او آیة سجده را تفضیل میدهد بر آیتهای دیگر
و بسبب ضم نمودن یک دو آیة دیگر با آیة سجده گمان مذکور
دفع میشود * مسئله ۱۵ * مشایخ رح مستحسن داشته اند
اخفای آیة سجده را یعنی اگر قاری قرآن در تلاوت آن
آیة سجده را بجهر نخواند مستحسن است تا بر سامعان
سجده تلاوت واجب نشود والله اعلم بالصواب

باب پانزدهم در بیان نماز مسافر * مسئله ۱ *
سفری که موجب تغییر احکام است عبارت است از اینکه قصد کند

انسان ازجای خود جای را که میان اینجا و میان آنجا
مسافت سه شبانه روز باشد بسر آدمی یا سیر شتر اعنی سیر متوسط
از زمین هموار چه پیغمبر صلعم رخصت مسح موزه داداست مقیم را
یک شبانه روز و مر مسافر را سه شبانه روز و این دلالت میکند که
هر مسافر را اینقدر مدت مسح بر موزه جایز است زیرا که الف لام
که بر لفظ مسافر در حدیث مذکور است برای جنس است نه برای عهد
و این کلیه وقتی راست می آید که مدت سفر کم از سه شبانه
روز نباشد وگرنه این کلیه راست نمی آید چه در بعضی صورت انسان نیکه
قصد کند مکانی را که میان او و میان آن مسافت یک شبانه
روز است نیز مسافر است و در حق او جواز مسح بر موزه تا مدت
سه شبانه روز متصور نیست پس معلوم شد که مدت سفر کم از
سه شبانه روز نمیشود و باید دانست که ابو یوسف رح مدت سفر را
دو روز و اکثر روز سیوم تقدیر نموده است و در یک قول شافعی رح
تقدیر آن یک روز و شب است و حدیث مذکور حجت است بر ابی
یوسف و شافعی رح و از محمد رح مرویست که او تقدیر آن
بمنزل نموده است اعنی مسافت مذکوره سه منزل است و این قریب
است از اول که مذکور شده و اندازه آن بحساب فرسنگ معتبر

نیست و همین صحیح است و انچه مذکور شد که میان مکه و مکان ما
مسافت سه شبانه روز باشد بسیر آدمی یا بسیر شتر پس آن
معتبر است در سفر خشکی و قتیکه بالای کوه نباشد واما در سفر دریا
پس معتبر است دران انچه مناسب سیر دریا است و همچنین در سیر
بالای کوه نیز معتبر است انچه مناسب آنست و باید دانست که
درین مسئله معنی مسافر نوشته شد معلوم شد پس
باید دانست که مقیم ضد مسافر است و اقامت ضد سفر
* مسئله ۲ * بر مسافر وقت ظهر و عصر و عشا دو رکعت نماز
فرض است و باید که درین اوقات بر دو رکعت نماز فرض زیاده
نکند و این را امام میگویند و شافعی رح گفته است که در اوقات مذکوره
اصل نماز فرض بر مسافر چهار رکعت است و دو رکعت نماز فرض
گذاردن مر او را بطریق رخصت است چنانچه روزه رمضان
بر مسافر فرض است اگر روزه دارد خوب است و معهذا او را
روزه نخوردن نیز جایز است بطریق رخصت و هرگاه چنین شد پس
او را چهار رکعت نماز فرض خواهد شد و دلیل علمای ما این است که اگر
مسافر در اوقات مذکوره دو رکعت نماز گذارد و دو رکعت را ترک کند
یا بنطور که آنرا اصلا نکند گناهی بر او بسبب ترک کردن دو رکعت

و غیر گنهکار نمیشود پس معلوم شد که ادای دوگانه بر او فرض
نیست بخلاف روزه چه اگر مسافر روزه نگیرد در ایام
سفر قضای آن بر او لازم است وقتیکه مقیم گردد
* مسئلهٔ ۳ * اگر مسافر در اوقات مذکوره چهار
رکعت نماز فرض گذارد باینطور که بعد از دو رکعت اول بقدر تشهد
نشیند پس بسبب دو رکعت اول فرض ادا میشود و دو رکعت اخیر
نفل واقع میشود ولیکن او گنهگار میشود بسبب تاخیر سلام و اگر
بعد از دو رکعت اول نه نشیند بقدر تشهد پس نماز فرض او باطل
میشود بسبب مخلوط شدن نفل بنماز فرض پیش از تمام شدن
ارکان آن * مسئلهٔ ۴ * هرگاه مسافر بقصد سفر از شهر
خود برآید پس در بین ... در اوقات مذکوره دو رکعت نماز
فرض خواهد گذارد ... بسبب داخل شدن در شهر خود
مقیم میگردد پس سفر او ثابت نخواهد شد ... از شهر
مذکور چه مرویست از علی رضی که ایشان بقصد سفر از شهر برآمدند
و ناگاه وقت نماز رسید پس نماز را تمام کردند و نظر نمودند
بسوی خانه ... و فرمودند اگر ... میگذشتیم از این خانه
قرائت قصر میکردیم نماز را * مسئلهٔ ۵ * مسافر ...

از خروج از بلده شود مقیم نشود مگر آنکه داخل شود در بلده
یا قریهٔ دیگر و قصد اقامت نماید در آنجا پانزده روز یا زیاده
از آن و اگر در آنجا کمتر از پانزده روز قصد اقامت نماید
مقیم نمیشود زیرا چه مسافر بسبب مطلق درنگ نمودن در جائی
مقیم نمیشود چه سفر خالی نباشد از اینکه مسافر گاهی در جائی
بنا بر حاجتی درنگ میکند پس ضرور است که برای مقیم شدن
مسافر در جائی مدتی معین نموده شود و اندازهٔ آن نموده شد
اقل مدت طهر بجهت آنکه اقامت موجب اتمام نماز چهار رکعت
است چنانچه طهر موجب نماز است و بجهت آنکه تعیین مدت
مذکوره منقول است از ابن عباس و ابن عمر رض و قول صحابی
در چنین امر مانند حدیث است و باید دانست که قید بلده و قریه
که مذکور شد دلالت میکند بر اینکه نیت اقامت در صحرا صحیح
نیست و همین ظاهر روایت است * مسئله ۲ * اگر داخل شود
مسافر در شهر باین قصد که فردا یا پس فردا از آن شهر عزم سفر خواهد کرد
و ماندن در شهر مذکور بقدر مدت اقامت مقصود وی نیست
پس او مقیم نمیشود اگرچه باین حالت سالها ماند زیرا چه ابن عمر
رض شش ماه ماند بآذربیجان و نماز قصر میکرد و مثل این عمل

منقولاست از جماعتي از اصحاب پیغمبر صلعم * مسئله و ه
اکر لشکر مسلمانان داخل شوند در دارحرب و نیت اقامت نمایند
در انجا پس این نیت اقامت معتبر نیست بلکه آنهارا باید که قصر
نمایند نمازرا وهمچنین است حکم درصورتیکه محاصره نموده باشند
آنها در دار حرب شهر یرا یا قلعه را از کفار زیراکه دارحرب جاي اقامت
نیست بجهت آنکه لشکر مسلمانان قادرنیستند براینکه اقامت نمایند
در انجا بسبب آنکه احتمال است که آنها دریچت دهند کفاررا
را پس اقامت نمایند و هم احتمال است که آنها شریچت خورند
از دست کافران پس بکریزند وهمچنین اکرلشکر بادشاه عادل در
دارالاسلام محاصره نمایند مریا غیان راه صحرا یا در در مانیت
اقامت آنها معتبر نیست و آنها بسبب نیت اقامت در انجا مقیم
نمیشوند زیراکه حالت آنهـا منافي عزم اقامت است ونزد زفررح
آنها در هردو صورت بسبب نیت اقامت مقیم میشوند وقتیکه آنها
صاحب شوکت باشند که در ین هنکام ظاهراین است که آنها
براقامت قادراند ونزد ابي یوسف رح نیزنیت اقامت آنها صحیح
است وقتیکه آنها باشند در خانه هاي کلي یا خشتي جه این
موضع اقامت است واکر در خیمه وخرکاه باشند نیت اقامت

جونها معتبر نیست * مسئله ۸ * اهل بادیه که در صحرا و چراگاه
در خیمه می باشند پس آنها اگر نیت اقامت نمایند در آنجا بعضی
گفته اند که این نیت صحیح نیست و مروی است از ابی یوسف رح
که نیت آنهـا در آنجا صحیح است و همین صحیح است زیراچه
اقامت آنهاه در آنجا اصل است پس اقامت آنها بسبب انتقال آنها
از چراگاهی بچراگاهی باطل نخواهد شد چه باین انتقال
آنها را قصد سفر نیست * مسئله ۹ * اگر اقتدا کند مسافر
در پس مقیم در وقت نماز ظهر مثلا پس باید که مسافر مذکور نیز
چهار رکعت نماز گذارد زیراچه به تبعیت امام برا و نیز چهار رکعت
فرض شده است چنانچه اگر مسافر خود نیت اقامت کند در وقت
نماز چهار رکعت نماز فرض میشود برا و بعلت آنکه وقت نماز سبب
وجوب نماز است و چون نیت اقامت کند در وقت پس نیت اقامت
که موجب تغییر فرض مسافر است مقارن سبب مذکور یافته میشود
لهذا نماز او چهار رکعت میگردد و این علت یافته میشود در صورت مذکوره
زیراچه تبعیت امام مذکور نیز موجب تغییر نماز مسافر مذکور است
* مسئله ۱۰ * اقتدای مسافر در پس مقیم در نماز قضا جایز نیست
زیراچه فرض او چهار رکعت نمیگردد بعد از انقضای وقت نماز پس

در صورت مذکوره قعده اولی از امام در حق مسافر مذکور قعده اخیره میشود پس لازم می آید که اقتدا در پس امام مذکور در قعده مذکوره اقتداء صاحب فرض ساشد در پس صاحب نفل واین جایز نیست واکر مسافر در دو رکعت اخیر اقتدا کند در پس مقیم پس این نیز جایز نیست زیراکه اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل لازم می آید در حق قراة * مسئله ۱۱ * اکر مسافر امام باشد ومقیمان در پس او امد اینها شدند پس در صورت باید که امام مذکور بعد از ادای دو رکعت بار سلام بکوید و مقتدیان چهار رکعت بار خود شان تمام نمایند زیراکه مقتدیان در صورت التزام تبعیت امام بکردند اند مکر در دو رکعت پس باقی بار را تنها خواهند کذارد مانند مسبوق ولیکن آنها را باید که قراة نخوانند در باقی بار و همین اصح است زیراکه آنها در باقی بار نیز مقتدی اند در حق تحریمه نهاراکرچه در افعال باقی بار مقتدی نیستند و فرض قراة بر ادا شده است پس باید که آنها قراة نخوانند بخلاف مسبوق که شریک امام میشود در دو رکعت اخیر چه او در باقی بار خود قراة

میخوانند زیرا چه او شریک امام شده است در قرائتیکه نقل است پس قرائتیکه فرض است ادا نشده است لهذا مسبوق مذکور قراة میخواند در باقي نماز خود وباید دانست که در صورت مذکوره مستحب است که بعد از سلام بگوید بمقتدیان خود که چهار رکعت نماز خود ها تمام کنید چه من مسافرم زیرا چه پیغمبر صلعم در مکه مسافر بود واهل مکه در پس او صلعم اقتدا نموده بودند وپیغمبر صلعم بعد از سلام مقتدیان مذکوران را چنین فرموده است * مسئله ۱۲ * هرگاه مسافر داخل شود در بلده خود پس لازم است ویرا که چهار رکعت نماز کند اگرچه نیت اقامت ننموده باشد دران بلده زیرا چه پیغمبر صلعم واصحاب او رضی سفر میکردند و بعد از رسیدن بوطن خود مقیم میشدند بی آنکه نیت جدید نمایند براي اقامت * مسئله ۱۳ * اگر شخصی از وطن خود انتقال نماید ودر جاي دیگر وطن گیرد وبعد ازان مسافر شده داخل شود در وطن اول پس بسبب داخل شدن در وطن اول بغیر نیت اقامت مقیم نمیگردد وویرا قصر نماز دران جایز است زیرا چه وطن اول وطن او باقي نمي ماند لهذا پیغمبر صلعم بعد از

بهجرت جود هم از مکه از مسافران شهود است با وجود یکه
مکه وطن اول وی است مطلع بر آن داشت که قاعده این است
که وطن اصلی باطل میشود بسبب وطن گرفتن در جای
دیگر و بسبب سفر بودن از وطن اصلی باطل نمیشود و وطن
اقامت باطل میشود بسبب سفر بودن از آن و هم بسبب
اقامت بودن در جای دیگر و هم بسبب داخل شدن در وطن
اصلی * مسئله ۲۱ * اگر مسافری نیت اقامت
پانزده روز نماید در مکه و منا بایستی که گوید که پنج یا شش
روز در مکه خواهم ماند و باقی در منا پس او مقیم نمیشود
و باید که نماز قصر بجا آورد زیرا چه نیت اقامت در دو مکان معتبر نیست
و گرنه لازم می آید که نیت اقامت در مکانهای بسیار معتبر باشد و حال آنکه
چنین نیست بسبب آنکه اکثر شهرها خالی نیست از محلها پس اگر مسافر
پانزده روز اقامت نماید در جاهای متعدد بایستی که دو روز
در جائی و شش روز در جای دیگر و هفت روز در جای سیوم
مثلا پس او به نیت اقامت پانزده روز در مکه و منا مقیم نخواهد
شد مگر وقتیکه نیت کند که در شب اقامت خواهد نمود در یکی
از این دو مکان پس بسبب دخول او در یکی مقیم خواهد شد

زیراچه اقامت شخص منسوب میشود بسوی مکانیکه در آنجا
شب میگذراند اگرچه در روز برای کار وحاجت در جاهای
دیگر میگردد * مسئله ۱۵ * اگر نماز شخصی در ایام سفر
فوت شود پس او بعد از مقیم شدن دو رکعت نماز قضا خواهد کرد
وهمچنین اگر نماز او فوت شود در ایامیکه او مقیم بود پس او بعد
از مسافر گشتن چهار رکعت نماز قضا خواهد کرد زیراچه قضا
بحسب ادا است وباید دانست که در اقامت وسفر آخر وقت نماز
معتبر است اعنی اینست اگر در آخر وقت مقیم باشد چهار رکعت
نماز برا او فرض میشود واگر در آخر وقت مسافر گردد
دو رکعت نماز برا او فرض میشود * مسئله ۱۶ * در احکام
سفر چون قصر نماز وغیره سفر معصیت وغیر معصیت هردو برابر است
اعنی احکام مذکوره چنانچه در سفر اطاعت در حق کسیکه بسبب
حج میرود همچنین معتبر است در حق کسیکه برای دزدی
ورهزنی سفر می نماید وشافعی رح میگوید که سفر معصیت
احکام مذکوره نیست زیراچه احکام مذکوره
سوجب رخصت هستند رخصت بوسیله تخفیف ثابت است پس متعلق
نخواهند شد بسفر معصیت مثل وجه ثابتی تشخیص دلالت و دلیل

علمای مایکر آن نصیبا است که وارد شده است در این باب چه آن نصیا مطلق است و شامل است هرد و سفررا ودوم این است که نفس سفر معصیت نیست بلکه معصیت است فعل دیکر که ارتکاب آن نماید بعد از سفر یا در سفر پس نفس سفر صلاحیت این دارد که منید احکام مذکوره شود والله اعلم

باب شانزدهم در بیان نماز جمعه * مسئله ۱ *

نماز جمعه صحیح نیست مگر در شهر جامع یا در فنای آن ودردیگر جا یز نیست زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که جایز نیست نماز جمعه و نه تکبیر تشریق و نه نماز عید فطر و نه نماز عید اضحی مگر در شهر جامع و باید دانست که شهر جامع عبارت است از موضعیکه در آن امیر و قاضی باشند و تنفیذ احکام شرع وا قامت حدود نمایند واین تفسیر نزد ابی حنیفه رح است و نزد ابی یوسف رح که آن عبارت است از موضعیکه اگر اهل آن موضع جمع شوند در اکبر مساجد آن پس آنها در آن مسجد نگنجند و تفسیر اول مختار کرخی رح است و همان ظاهر روایت است و تفسیر دوم مختار ثلجی رح است * مسئله ۲ * نماز جمعه جایز است

در منا وقتیکه امیر حجاز امامت نماید یا خلیفه وقت که بسفر درانجا آمده باشد مثلا و امیر موسم حج را نمیرسد که نماز جمعه در منا ادا نماید چه ویرا ولایت است بر اموریکه بحج تعلق دارد فقط واین نزد شیخین رح است ومحمد رح گفتست که نماز جمعه در منا اصلا جایز نیست زیراچه منا بادیه است وشهر نیست لهذا نماز عید درانجا گذارده نمیشود ودلیل شیخین رح این است که منا در ایام موسم حج شهر میگردد ونماز عید در منا گذارده نمیشود بجهت تخفیف بر حاجیان چه آنها درین ایام بمناسک حج مشغول می باشند پس اگر نماز عید لازم گردانیده شود حرج لازم آید وعلاوه این است که نماز جمعه فرض است ونماز عید سنت است یا واجب پس قیاس نماز جمعه بران معقول نیست * مسئله ۳ * نماز جمعه جایز نیست در عرفات نزد جمیع علمای ما زیراچه عرفات فضا وصحرای محض است بخلاف منا چه دران بناء وعمارت است پس صلاحیت شهری دارد * مسئله ۴ * اقامت نماز جمعه روا نیست مگر سلطان را یا کسیرا که سلطان ویرا امر کند بآن زیراچه نماز جمعه ادا نموده میشود بجماعت عظیم وگاهی

نزاع واقع میشود میان آنها در تقدم و تاخر و کفایه در تقدیم
شهر و قضا هی در امر دیگر پس ضرور است که سلطان یا کسیکه قایم
مقام او باشد امامت نماز جمعه نماید تا امر نماز جمعه انصرام یابد
* مسئله ۵ * باید دانست که برای نماز جمعه چند شرط است *
یکی از آن وقت نماز ظهر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
هرگاه آفتاب زوال کرده پس نماز جمعه را ادا بکن با جماعت
پس نماز جمعه در وقت مذکور صحیح است و بعد از گذشتن آن
صحیح نیست لهذا اگر گذرد وقت مذکور و وقت نماز عصر
در آمد در حالیکه امام در نماز جمعه است پس باید که نماز جمعه
را ترک کند و نماز ظهر را از ابتدا بخوانند بلکه نماز ظهر را از سر نو
شروع نماید نه بطور قضا و بعضی از شرایط نماز جمعه خطبه است
زیرا چه پیغمبر صلعم در عمر خود یکبار هم نماز جمعه را بدون
خطبه ادا نکرده است و باید دانست که خطبه نماز جمعه پیش از نماز
است و آنچه حنفی معمول است از خطبه رسالت پناه صلعم و خطبه را
باید که دو خطبه بخواند و میان دو خطبه اندکی بنشیند
و مستحب است که در خطبه حمد و ثنای الله تعالی و درود بر پیغمبر صلعم است و نیز باید که
بسیار طول ندهد خطبه را بخواند و آنچه حنفی معمول است از

در وقت رسول خدا صلعم و باید دانست که خطبه در جمعه شرط
نماز است پس وضو برای آن مستحب خواهد بود چنانچه
وضو برای اذان مستحب است * مسئله ۶ * اگر امام
نشسته یا بی‌وضو خطبه بخواند جایز است زیرا چه آنچه مقصود
از خطبه است حاصل میشود ولیکن مکروه است بجهت آنکه
مخالف معمول است و بجهت آنکه در این صورت فصل لازم
می‌آید میان خطبه و میان نماز چرا که بعد از فراغت از خطبه
برای وضو خواهد رفت * مسئله ۷ * اگر خطیب در خطبه
اکتفا نماید بر ذکر الله تعالی جایز است نزد ابی‌حنیفه رح و
صاحبین رح گفته اند که ضرور است که در خطبه آنقدر ذکر
خدا و غیره دراز باشد که آنرا خطبه گفته شود زیرا چه خطبه
واجب است و مقدار تسبیح و تحمید را خطبه نمیگویند و شافعی
رح گفته است که کمتر از دو خطبه جایز نیست چه همین در خطبه
معمول و متعارف است و دلیل ابی‌حنیفه رح این است که
خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که بدوید و بیایید بسوی
ذکر الله و این آیه مطلق است و مقید نیست باینکه آن دراز
باشد یا دو خطبه باشد و مروی است که عثمان رض روزی بالای

منبر بر آمد و گفت الحمد لله و بیش قدر گفته بود که بند شد
شد و بر زبان کلمه گفتن قادر نشد پس از منبر فرود آمد و نماز
جمعه ادا کرد و این مؤید مذهب ابی حنیفه رح است
* مسئله ۸ * یعنی از شرائطها جمعه جماعت است زیرا که
جمعه مشتق است از جماعت و در امام اقل جماعتی که کفایت
میکند برای جواز نماز جمعه سه مقتدی است نزد ابی حنیفه رح
و نزد صاحبین رح دو مقتدی است قال رضی که این قول ابی
یوسف رح است بنا بر روایت اصح و محمد رح موافق ابی حنیفه
رح است و دلیل ابی یوسف رح این است که دو کس نیز
جماعت است چه معنی اجتماع در آن یافته میشود و دلیل طرفین
رح این است که جمع صحیح نیست مگر سه چیز که آن را
جمع مینامند و هم معنی جمع در آن متحقق است و جماعت شرط
علحده است و امام شرط علیحده پس ضرور است که سوای امام
عدد جماعت یافته شود پس اگر مقتدیان بگریزند پیش از آنکه
امام سجده کند و باقی نماندند از مقتدیان در پس امام مگر
زنان و صبیان پس امام ابی حنیفه رح گفته است که در این صورت
نماز جمعه صحیح نمیشود و باید امام را که نماز ظهر

شروع نمایند وصاحبین رح گفته اند که اگر مقتدیان
بگریزند بعد از آنکه امام افتتاح نماز کرده باشد یا بعد از آنکه امام
نماز جمعه را تمام کند واگر مقتدیان بروند بعد از آنکه امام
یک سجده کرده باشد پس در ینصورت امام نماز جمعه تمام
خواهد کرد وبراین اتفاق ابوحنیفه وصاحبین رح است برخلاف
قول زفر رح چه او میگوید که جماعت شرط است پس ضرور است
که این شرط یافته شود تا آخر نماز مانند شرط دیگر که وقت است
مثلا وصاحبین رح میگویند که جماعت شرط انعقاد تحریمه است
پس دوام بقای آن ضرور نیست مانند خطبه وابوحنیفه رح میگوید
که تحریمه منعقد میشود بسبب شروع در نماز وشروع در آن
متحقق نمیشود مگر وقتیکه یک رکعت تمام شود چه کمتر از آن
نماز نیست پس ضرور است که تا تمامی یک رکعت شرط مذکوره
یافته شود بخلاف خطبه چه آن منافی نماز است وبقای آن
تاتمامی رکعت متصور نیست وباقیماندن زنان وصبیان در پس امام
معتبر نیست زیراچه بسبب این مقتدیان تحریمه نماز جمعه
منعقد نمیشود پس بسبب آنها تمام نخواهد شد نماز جمعه
وجماعتی که شرط نماز جمعه است یافته نمیشود * مسئله ۹ *

نماز جمعه واجب نیست بر مسافر و نه بر زن و نه بر مریض و نه بر بنده *
و نه بر نابینا زیرا چه اگر بر مسافر و مریض و نابینا نماز جمعه
واجب شود بر آنها حرج لازم می آید و همچنین بنده و زن معذور
است چه بنده بخدمت خواجه مشغول است و زن بخدمت
شوهر پس نماز جمعه بر آنها واجب نیست ولکن اگر آنها حاضر
شوند و نماز جمعه ادا نمایند صحیح میشود زیرا چه آنها را بسبب
عذر معذور داشته شده بود و چون حاضر شدند برای نماز جمعه
و ادا نمودند آنرا صحیح خواهد شد چنانچه مسافر اگر در ماه
رمضان روزه ندارد معذور است و معهذا اگر روزه دارد روزه
صحیح میشود * مسئله ۱۰ * اگر مسافر یا بنده یا مریض
امامت کند در نماز جمعه جایز است و زفر رح گفته است
که جایز نیست زیرا چه نماز جمعه بر آنها فرض نیست پس آنها
مانند صبی و زن اند و امامت صبی و زن جایز نیست همچنین
امامت آنها نیز جایز نخواهد شد و علمای ما میگویند که آنها را
ترک نماز جمعه بطریق رخصت جایز بود پس اگر حاضر خواهند شد
و نماز جمعه خواهند کرد پس این نماز فرض واقع خواهد شد بنا بر
آنچه بیان نموده شد اما صبی پس او اهلیت آن ندارد و اما زن

پس او صلاحیت ندارد که امام مردان شود * مسئله ۱۱ *
اگر در نماز جمعه مقتدی در پس امام نباشد مگر
مسافر یا بنده یا مریض نماز جمعه صحیح میشود زیرا چه
هرگاه آنها را صلاحیت امامت است پس صلاحیت اقتدا بطریق
اولی خواهد بود * مسئله ۱۲ * اگر شخصی نماز ظهر گذارد
در خانه خود پیش از آنکه امام نماز جمعه گذارده باشد وحال
آنکه آن شخص را هیچ عذر نیست پس مکروه است ولیکن
نماز او جایز میشود و زفر رح گفته است که نماز او جایز نیست
زیرا چه نزد زفر رح فرض اصلی در روز جمعه نماز جمعه است و
نماز ظهر بمنزله بدل آن است و باوجود قدرت بر اصل رجوع
بسوی بدل روا نیست و علمای ما میگویند که فرض اصلی در روز جمعه
نماز ظهر است و همین ظاهر است ولیکن مکلف مامور است باسقاط
آن بادای نماز جمعه و وجه آن این است که مکلف تنها قادر
است برادای نماز ظهر نه برادای نماز جمعه چه ادای نماز جمعه
موقوف است بر شرایطیکه مکلف آن را بجا آوردن نمی تواند
و مدار تکلیف شرعی بر قدرت است پس اگر شخص مذکور
بعد از گذاردن نماز ظهر اراده نماز جمعه نماید و متوجه

شود بسوي آن در حاليكه امام هنوز در نماز جمعه مشغول است
پس بمجرد متوجه شدن در رفتن براي نماز جمعه نماز ظهر او
باطل ميشود نزد ابيحنيفه رح وصاحبين رح گفته اند كه نماز
ظهر او باطل نميشود تا آن زمان كه داخل شود در نماز جمعه
واقتدا نمايد در پس امام مذكور وبمجرد رفتن بالقصد نماز
جمعه نماز ظهر او باطل نمي شود زيرا چه رفتن عمل ادنيٰ است
به نسبت نماز ظهر پس بسبب اين عمل باطل نخواهد شد
نماز ظهرا وكه تمام شده است ونماز جمعه فوق نماز ظهر است
پس بعد از دخول در نماز جمعه ظهر او باطل خواهد شد وپيشتر
از آن باطل نخواهد شد چنانچه باطل نمي شود در صورتيكه
شخص مذكور متوجه شود بسوي نماز جمعه بعد از فراغت امام
از نماز جمعه ودليل ابيحنيفه رح اين است كه سعي نمودن
ورفتن بسوي نماز جمعه از خصايص نماز جمعه است پس اين
سعي نمودن ورفتن بمنزله نماز جمعه اعتبار نموده ميشود
در حق بطلان نماز ظهر مذكور احتياطا بخلاف آنكه
سعي نمايد بعد از فراغت امام از نماز جمعه چه اين سعي بسوي
نماز جمعه نيست * مسئله ۱۳ * مكروه است كه معذوران

در روز جمعه نماز ظهر را بجماعت گذارند در شهر و همچنین مکروه است گذاردن نماز ظهر با جماعت مرکسانی را که محبوس اند در بندیخانه زیرا چه جماعت آنها موجب اختلال نماز جمعه میشود بسبب آنکه اگر معذوران جماعت نمایند کسی غیر از معذوران نیز در پس امام معذوران اقتدا خواهد کرد بخلاف اهل قریه چه آنها را گذاردن نماز ظهر با جماعت روا است زیرا چه نماز جمعه بر آنها فرض نیست و بباید دانست که اگر معذوران و غیر معذوران باهم نماز ظهر با جماعت ادا نمایند در روز جمعه پس نماز ظهر آنها صحیح میشود زیرا چه شرایط صحت آن یافته میشود

* مسئله ۱۴ * هرکه یابد امام را در نماز جمعه پس باید که اقتدا کند در پس او و بعد از آن هر قدر نماز که از نماز جمعه در پس امام نیابد پس آنرا بعد از فراغت امام بنا کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر قدر نماز را که یابید در پس امام پس آنرا در پس امام کنید و هر قدر که فوت شود در پس امام آن را قضا کنید پس اگر امام را در نماز جمعه در تشهد دریابد یا در سجده سهو دریابد باید که اقتدا کند در پس او و بعد از فراغت امام

بنا کند نماز جمعه را نزد شیخین رح و محمد رح میگوید که
اگر دریابد در پس امام اکثر رکعت دوم را بنا کند بران نماز جمعه را
و اگر قلیل از ان دریابد در پس امام پس بنا کند نماز ظهر را
چه آن نماز درینصورت نماز جمعه است در حق او من وجه و نماز
ظهر است من وجه بجهت فوت شدن بعضی از شرایط نماز جمعه
در حق آن مقتدی پس باید که چهار رکعت نماز تمام کند
باعتبار اینکه نماز مذکور نماز ظهر است من وجه و باید که بعد از
دو رکعت بقدر تشهد نشیند و این ضرور است باعتبار آنکه
نماز مذکور نماز جمعه است من وجه و نیز باید که قراة بخواند
در دو رکعت آخر بجهت آنکه احتمال است که آن نفل باشد و شیخین
رح میگویند که شخص مذکور دریافته است نماز جمعه را
در حالت مذکوره لهذا شرط است که او نیت نماز جمعه کند و نماز
جمعه دو رکعت است پس دو رکعت تمام خواهد کرد و آنچه محمد
رح گفته است وجه ندارد زیرا چه نماز جمعه و نماز ظهر دو نماز
مختلف است پس بنا کرده نخواهد شد یکی بر تحریمه دیگر
* مسئله ۱۵ * وقتیکه در روز جمعه امام بالای منبر براید
ترک نمایند مردمان نماز را و کلام را تا آن زمان که امام

از خطبه فارغ شود قال رض که این نزد ابیحنیفه رح است وصاحبین رحمهما الله گفته اند که بعد از بر آمدن امام بالای منبر تکلم نمودن مضایقه نیست پیش از آنکه شروع کند در خطبه وهمچنین نزد صاحبین رح تکلم مضایقه نیست بعد از فرود آمدن امام از بالای منبر تا آن زمان که تکبیر تحریمه بگوید زیرا چه کراهت تکلم نیست مگر بسبب آنکه شنیدن خطبه فرض است وتکلم موجب اختلال است در شنیدن آن ودر اوقات مذکوره امام خطبه نمیخواند تا بشنود آنرا پس کلام درین اوقات مضایقه نیست بخلاف مشغول شدن بنماز چه آن مکروه است زیرا چه اشتغال بنماز گاهی دراز میشود ودلیل ابیحنیفه رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که امام هرگاه بالای منبر بر آید پس نه نماز است درینوقت ونه کلام واین حدیث مطلق است وتفصیلیکه بیان نموده اند آنرا صاحبین رح دران مذکور نیست ودوم این است که کلام نیز گاهی دراز میشود باقتضای طبیعت پس کلام مانند نماز است * مسئله ١٤ * وقتیکه در روز جمعه مؤذن اذان اول بگوید باید که مردمان ترک نمایند بیع وشرا را ومتوجه شوند بسوی نماز جمعه زیرا چه حق تعالی در قرآن

مجید فرموده است که هرگاه اذان گفته شود در روز جمعه پس سعی نمائید بسوی ذکر الله تعالی و ترک کنید بیع را * مسئله ۱۷ * هرگاه امام بالای منبر براید باید که نشیند و موذن اذان بگوید بمقابل منبر و بعد ازان خطبه بخواند وچون از خطبه فراغت نماید اقامت بگوید موذن زیرا چه همین معمول و منقول است و باید دانست که نبود در عهد پیغمبر صلعم مگر همین یک اذان مقابل منبر بعد نشستن امام بالای آن لهذا بعضی گفته اند که همین اذان معتبر است در حق وجوب سعی بسوی ذکر الله تعالی و در حق حرمت بیع ولیکن صحیح این است که در حق وجوب سعی و حرمت بیع اذان اول معتبر است اگر اذان اول بعد از زوال باشد زیرا چه بسبب آن اعلام حاصل میشود والله اعلم

باب هفدهم دربیان نماز عیدین

اعنی عید الفطر و عید اضحی * مسئله ۱ * نماز عید بر واجب است برکسیکه نماز جمعه برا و واجب است و محمد رح در جامع صغیر تصریح نموده است که نماز عیدین سنت است چه دران مذکور است که نماز دو عید اگر مجتمع شود در یکروز

اعني نماز عيد و نماز جمعه پس اول سنت است و دوم فرض و هيچيک را ترک نبايد کرد و دليل سنت آن اين است که اعرابي بحضور پيغمبر صلعم آمد و سوال کرد که اسلام چيست پيغمبر صلعم در جواب او چند چيز بيان فرمود که از انجمله پنجگانه نماز است در شب و روز و چون اين را پيغمبر صلعم بيان فرمود اعرابي مذکور سوال کرد که آيا سواي نماز پنجگانه نماز ديگر برمن واجب است پيغمبر صلعم فرمود که نه وليکن اگر خواهي نماز نفل کني پس ازين حديث معلوم شد که سواي نماز پنجگانه نمازهاي ديگر همه نفل است وليکن آنچه مذکور شد که واجب است مرويست از ابي حنيفه رح و اصح است زيرا چه پيغمبر صلعم برآن مواظبت نموده است و در حديث اعرابي پيغمبر صلعم وجوب آن را بجهت آن بيان نفرمود که نماز عيد براي اعرابي مذکور واجب نبود احتمال است که در جامع صغير آنرا بجهت آن سنت گفته که وجوب آن بسنت ثابت است اعني بحديث * مسئله ۲ * در روز عيد فطر چند چيز مستحب است يکي اين که پيش از رفتن بسوي عيدگاه چيزي از قسم شيرين بخورد دوم اينکه

غسل نماید و سیوم اینکه مسواک کند وچهارم اینکه استعمال
خوشبوئی نماید روایت مرویست که پیغمبر صلعم پیش از
رفتن بسوی عیدگاه چیزی تناول میفرمود و در هر دو عید
غسل میکرد و نیز در عید روز اجتماع است پس غسل و استعمال
خوشبو در آن سنت خواهد بود همانچه در روز جمعه استعمال
آن سنت است و همچنین مستحب است در روز عید که
بپوشد بهترین جامهای خود را روایت مرویست که بود پیغمبر
صلعم را جبه از فنک یا از صوف اعنی پشم که می پوشید
آنرا در روز عید و فنک بمعنی پوستین است * مسئله ۳ *
باید که در روز عید الفطر صدقه فطر را اول اداکند و بدهد
آنرا بفقیران تا که فقیران بی نیاز شوند و دل آنها فارغ
از احتیاج شده مایل نماز شود و بعد از آن متوجه شود بسوی
عیدگاه * مسئله ۴ * در روز عید فطر هرگاه متوجه شود
بسوی عیدگاه در اثنای راه تکبیر بجهر نگوید نزد ابیحنیفه
رح وصاحبین رح میگویند که باید که تکبیر بجهر گوید
چنانچه در روز عید اضحی میگویند و دلیل ابیحنیفه رح این است
که اصل در ذکر و ثنا اخفا است وحدیث بجهر آن در روز عید اضحی

وارد شده است چه آن روز روز تکبیر است و روز عید الفطر چنین نیست * مسئله ٥ * باید که در عید گاه پیش از نماز عید نماز نفل نکند چه مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم نماز نفل در عید گاه نکرده است باوجودیکه جناب آنحضرت را کمال رغبت بود در گذاردن نماز بعد ازان بدانکه بعضی گفته اند که کراهیت نماز نفل مخصوص بعید گاه است و بعضی گفته اند که کراهیت مذکور عام است و مخصوص بعید گاه نیست زیرا چه پیغمبر صلعم در روز عید نماز نفل نکرده است اصلا نه در عیدگاه و نه در غیر آن * مسئله ٦ * وقت نماز عید از وقتیکه آفتاب بلند شود تا وقت زوال است و هرگاه زایل شود آفتاب وقت نماز عید باقی نمی ماند زیرا چه پیغمبر صلعم نماز عید میگذارد در حالیکه آفتاب بلند شود بقدر یک نیزه یا دو نیزه و اگر گواهی میدادند گواهان بهلال عید بعد از زوال آفتاب امر میکرد بمردمان که فردا برای نماز عید بعید گاه بروند * مسئله ٧ * نماز عید دو رکعت است باین ترتیب که امام در رکعت اول تکبیر تحریمه بگوید و بعد ازان ثنا خواند و بعد ازان سه تکبیر بگوید

وبعد ازان سورهٔ فاتحه وسورهٔ دیگر بخواند وبعد ازان تکبیر بگوید ورکوع کند ودر رکعت دوم اول قراة بخواند وبعد ازان سه تکبیر وبعد ازان تکبیر چهارم بگوید ورکوع کند ودر اینکه این ترتیب که مذکور شد قول عبدالله ابن مسعود رض است واین مذهب علماء ما است وابن عباس رض گفته است که در رکعت اول بعد از تکبیر تحریمه و ثنا پنج تکبیر گوید ودر رکعت دوم نیز اول پنج تکبیر گوید وبعد ازان قراة بخواند ودر یک روایت بجای پنج تکبیر در رکعت دوم چهار تکبیر آمده است ودرین زمانه عمل عامهٔ خلایق بقول ابن عباس رض است بسبب امرکردن خلفای عباسیه بآن وعلمای ما میگویند که عمل کردن موافق قول ابن مسعود رض اولی است زیراکه تکبیرات زاید بنابر قول ابن مسعود رض کم است از تکبیرات زایدکه در قول ابن عباس رض است وابن تکبیر زاید ودستها برداشتن دران خلاف معهود است پس عمل کردن مطابق قولیکه دران تکبیرات زاید کم باشد اولی است وبعد ازان باید دانست که تکبیرات مذکوره از اعلام دین است لهذا بجهر گفته میشود پس

باید که ضم کرده شود تکبیرات زاید با تکبیر اصلی ولیکن
تکبیرات زاید در رکعت اول ضم نموده میشود با تکبیر
تحریمه زیرا چه آن قوی است بجهت آنکه فرض است وسابق
و در رکعت دوم تکبیرات زاید ضم نموده میشود با تکبیر رکوع
چه سوای آن دران تکبیر مکرر نیست وشافعی رح عمل
کرده است بقول ابن عباس رض سوال مرویست از ابن
عباس رض که در رکعت اول هفت تکبیر میگفت و در رکعت
دوم شش تکبیر که مجموع سیزده میشود و در روایت دیگر
آمده است که در اول هفت تکبیر میگفت و در دوم پنج
و مجموع آن دوازده است و در مذهب شافعی رح پانزده یا شانزده
تکبیر میگویند پس مذهب شافعی رح چگونه موافق
قول ابن عباس رض خواهد بود جواب شافعی رح این سیزده
یا دوازده تکبیر را بر تکبیرات زاید حمل نموده است بنابران
تکبیرات زاید مع تکبیرات اصلی که عبارت است از تکبیر
تحریمه و دو تکبیر رکوع پانزده یا شانزده میگردد و باید دانست
که مصلی در تکبیرات زاید دستها برداشته چنانچه در تکبیر تحریمه
بر میدارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود

مکرر در شنت موضع و یکی از آن هفت موضع تکبیرات عید این است را از ابی یوسف رح مرویست که دستها بر داشته نمیشود و حدیث مذکور حجت است بر او * مسئله ۸ * بعد از فراغت نماز عید باید که دو خطبه بخواند امام زیراچه همین معمول است و منقول است بنقل متواتر و باید که در خطبه تعلیم صدقه فطر و بیان احکام آن نماید زیراچه خطبه برای همین مشروع شده است * مسئله ۹ * هر که نماز عید را در پس امام نیابد پس تنها قضای آن نکند زیراچه نماز عید بصفتیکه از شرع معلوم شده است و شرایطیکه وارد است بآن از منفرد تمام نمیشود * مسئله ۱۰ * اگر هلال عید بسبب ابر یا غبار دیده نشود و بعد زوال آفتاب گواهان برسند و گواهی دهند بهلال عید پس باید که نماز عید را فردا گذارند زیراچه این تاخیر بنا بر عذر است و در آن حدیثی وارد شده است چنانچه سابق مذکور شد پس اگر فردا نیز عذری حادث شود که مانع نماز باشد پس نماز عید بعد از فردا گذارده نمیشود زیراچه اصل در نماز عید این است که قضا کرده نمیشود مانند نماز جمعه ولیکن گذاشتیم ما اصل را بنا بر حدیث و حدیث وارد شده است در این که نماز عید

قضا نموده میشود در روز دوم بسبب عذر * مسئله ١١ * در روز
عید اضحی مستحب است غسل و مسواک و استعمال خوشبوی بنابر
آنچه در عید الفطر مذکور شد * مسئله ١٢ * در روز عید اضحی
مستحب است که پیش از فراغت از نماز عید چیزی نخورد زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم در روز عید اضحی پیش از فراغت از نماز
چیزی نمیخورد و بعد از فراغت از نماز چون از عیدگاه مراجعت
می نمود پس از گوشت قربانی تناول میفرمود * مسئله ١٣ *
در روز عید اضحی هرگاه متوجه شود بسوی عیدگاه باید که
در اثنای راه تکبیر گویان رود زیرا چه پیغمبر صلعم در اثنای راه تکبیر
میگفت * مسئله ١٤ * نماز عید اضحی مانند نماز عید الفطر
دو رکعت است و همچنین منقول است * مسئله ١٥ * بعد از نماز
عید اضحی دو خطبه بخوانند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین کرده است
* مسئله ١٦ * باید که در خطبه عید اضحی تعلیم قربانی
و بیان احکام آن نماید و هم تعلیم نماید تکبیرات تشریق را
زیرا چه آن مشروع است درین وقت و خطبه مشروع نشده است مگر
برای تعلیم آن * مسئله ١٧ * اگر در روز عید اضحی عذری
در پیش آید که مانع از نماز عید باشد پس باید که بگذارد نماز عید را

روز دوم و روز سوم و بعد از گذشتن آن روا نیست زیرا چه
نماز عید اضحی موقت است بوقت قربانی نمودن پس
گذاردن آن صحیح خواهد شد در ایامیکه قربانی ادا
کردن دران جائز است ولیکن اگر بغیر عذر تاخیر نماید
گنهگار میشود بسبب مخالفت انچه منقول است * مسئله ۱۸ *
تعریف عبادت نیست و آن عبارت است از اینکه در
روز عرفه مجتمع شوند مردمان در بعض مواضع و مشابهت
نمایند باهل عرفات و این عمل را بعضی مردمان می نمایند و
عبادت می شمارند و این عبادت نیست زیراکه در روز عرفه
استاده شدن در عرفات که از مناسک حج است عبادت
مخصوص است در مکان مخصوص پس آن در غیر آن مکان
عبادت نخواهد بود چنانچه ادای مناسک حج سوای آن در
جای دیگر عبادت نیست والله اعلم

فصل در بیان تکبیرات تشریق

* مسئله ۱ * باید که مصلی تکبیر تشریق شروع نماید
بعد از نماز فجر روز عرفه و اختتام آن نماید بعد از نماز
عصر روز عید و این نزد ابیحنیفه رح است و صاحبین رح

گفته اند که ختم کند آنرا بعد از نماز عصر روز اخیر از
روزهایکه آنرا ایام تشریق میگویند و باید دانست که درین
مسئله اختلاف صحابه رض است و صاحبین رح عمل کرده اند
بقول علی کرم الله وجهه بجهت عمل نمودن باکثر چه در عبادات
همین احتیاط است و امام ابوحنیفه رح عمل نموده است بقول
ابن مسعود رض بجهت عمل نمودن باقل چه جهر در تکبیر بدعت
است * مسئله ۲ * تکبیر تشریق عبارت است از اینکه
مصلی بعد از نماز فرض یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و همین منقول
است از خلیل ع م و باید دانست که بعد هر نماز فرض که ادا
نموده شود بجماعت مستحبه یا جماعه مردان تکبیر مذکور
گفتن واجب است بر مصلی بشرطیکه مصلی مذکور مقیم
باشد در شهر پس در صورتیکه صرف زنان با جماعت نماز
گذارند بر آنها تکبیر گفتن واجب نیست و همچنین واجب
نیست بر جماعت مسافران وقتیکه کسی مقیم نباشد میان آنها
واین نزد ابوحنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که تکبیر
مذکور واجب است بر هر مصلی که نماز فرض بگذارد چه

یکفتی تکبیر مذکور تابع نماز فرض است و دلیل این
رح دیگی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که نیست نماز جمعه
ونه تشریق و نه نماز عید الفطر و نه عید اضحی مگر در شهر جامع
چنانچه سابق مذکور شده است چه مراد از تشریق درین حدیث
تکبیر تشریق است و هرگاه ثابت شده که برای تکبیر تشریق
شهر جامع شرط است پس باقی شرایط نیز ثابت خواهد شد
و دوم این است که تکبیر بعد هر گفتی خلاف سنت است و بر
وارد شده است بآن در صورتیکه نماز فرض کذا رده شود بشرایط
مذکوره ولیکن بر زنان نیز واجب میشود در صورتیکه اقتدا نمایند
در پس مرد و همچنین واجب است بر مسافرین در صورتیکه
اقتدا نمایند در پس مقیم و این وجوب تکبیر در حق آنها بسبب
تبعیت امام است و بدانکه اگر امام بسبب سهو ترک نماید
تشریق را باید که مقتدی ترک نکند آنرا چنانچه منقول است
که امام ابو یوسف رح نماز مغرب بجماعت گذارده بود در
عرفات و امام ابو حنیفه رح در مقتدیان بود امام ابو یوسف رح
که امام بود در نماز مذکور فراموش کرد تکبیر را و امام ابو حنیفه رح
تکبیر گفت پس معلوم شد که اگر امام فراموش کند آنرا

مقتدي بگويد رسز آن اين است كه تكبير مذكور در اثناي نماز گفته نميشود بلكه بعد از فراغت از نماز گفته ميشود پس براي گفتن آن تبعيت امام ضرور نيست بلكه مستحب است كه امام اول شروع كند و مقتديان شريك او شوند والله اعلم

باب يازدهم در بيان نماز كسوف وخسوف

* مسئله ۱ * وقتي كه آفتاب را كسوف عارض شود پس بايد كه امام دو ركعت نماز جماعت گذارد بطور نفل اعني بي از اذان و اقامت و خطبه و در هر ركعت يكركوع نمايد و شافعي رح گفتست كه در هر ركعت دو ركوع نمايد زيرا چه عايشه رض چنين روايت كرده است و دليل علماي ما اين است كه ابن عمر رض روايت كرده است موافق مذهب علماي ما و روايت ابن عمر رض ترجيح دارد بر روايت عايشه رض زيرا چه مردان قريب امام استاده ميشوند پس بر آنها احوال امام بوجه احسن معلوم ميشود

* مسئله ۲ * بايد كه امام قراة دراز بخواند در دو ركعت نماز كسوف و بايد كه قراة باخفا خواند نزد ابيحنيفه رح و صاحبين رح گفته اند كه بجهر بخواند و مرويست كه قول محمد رح مثل قول ابيحنيفه رح است و بايد دانست كه

تطویل قراة در نهار کسوف افضل است و تخفیف قراة نمرحاین
است زیراچه مسنون این است که بنماز روز تا وقت کسوف را
استیعاب نمایند پس اگر تخفیف نمایند در یکی از نماز روز تا
باید که تطویل نمایند در دیگر تا استیعاب وقت مذکور بنماز
روز تا حاصل شود ربا نه دانست که عایشه رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم در نماز کسوف قراة بجهر خوانده است و
این دلیل صاحبین رح است و ابن عباس و سمره رض روایت
کرده اند که پیغمبر صلعم در نماز کسوف قراة با خفا خوانده
و این دلیل ابیحنیفه رح است و روایت آنها ترجیح دارد بنابر
وجهیکه سابق مذکور شده و بجهت آنکه نماز کسوف
نماز روز است و در آن اخفای قراة است * مسئله ۳ *
باید که بعد از نماز بدعا مشغول باشند تا آن زمان که آفتاب
از حالت کسوف برآمده روشن گردد زیراچه پیغمبر صلعم
فرموده است که هرگاه به بینید چیزی را که موجب خوف است
چون کسوف آفتاب و خسوف ماهتاب و زلزله و غیره
پس مشغول بدعا شوید بسوی خدا تعالی و نیز مرویست که
پیغمبر صلعم در صورت کسوف آفتاب فرموده است

که ذکر خدا نمائید و استغفار بخوانید وطلب مغفرت نمائید از وی باید دانست که سنت این است که مشغول بدعا شوند بعد از فراغت از نماز * مسئله ۴ * باید که امامت کند در نماز کسوف کسیکه امامت میکند در نماز جمعه واگر نه حاضر نباشد باید که هرکس تنها نماز کسوف گذارند واین بجهت آنست که اگر کسی از آنها امام شود شاید که مردمان بامامت او راضی نشوند واین موجب فتنه وفساد است * مسئله ۵ * در خسوف ماهتاب نماز جماعت نیست زیرا چه خسوف در وقت شب بوقوع می آید ودران وقت اجتماع مردمان متعذر است ونیز خوف فتنه است پس باید که نماز خسوف هرکس تنها گذارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه به بینید چیزی را ازین چیزهای خوفناک پس مشغول شوید بنماز * مسئله ۶ * در نماز کسوف خطبه نیست چه آن منقول نیست والله اعلم

باب نوزدهم در بیان نماز استسقا و آن بمعنی طلب باران است در شرع * مسئله ۱ *

۱ امام ابوحنیفه رح گفته است که در استسقا نماز با جماعت

مسنون نیست پس اگر مردمان نماز تنها تنها گذارند جایز
است و استسقا عبارت است از دعا و استغفار زیرا که خدا یتعالی
در قرآن مجید فرموده است که طلب مغفرت نمائید از پروردگار
خود بدرستیکه او تعالی غفار است هیچ و غفاریکه باران میفرستد
و هیچ جنس مرویست که پیغمبر صلعم یکبار استسقا نمود و نماز
در ان مروی نیست و باید دانست که طریق استسقا این
است که امام با مردمان پیاده روند بصحرا تا سه روز
پی در پی بخشوع و خشوع در لباس کهنه احتراز دادن صدقه هر سه
روز و باید که در صحرا رو بقبله نشسته ثنای خدا و رسول نمایند
و استسقا اینطور بخوانند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه و بعد از ان امام بدعای طلب باران مشغول شود
و بگوید چنانچه گفتست پیغمبر صلعم اللهم اسق عبادک
و بهایمک و انشر رحمتک و سوای آن هر دعائیکه منقول
باشد و مردمان آمین بگویند و صاحبین رح گفته اند که امام را باید
که دو رکعت نماز استسقا گذارد زیرا که مرویست که پیغمبر
صلعم دو رکعت نماز استسقا گذارده است مانند نماز عید
و این را روایت کرده است ابن عباس رض و جواب قول صاحبین رح این است که

که پیغمبر صلعم یکبار نماز کرده است وبار دیگر نکرده است پس تا بت نشد که نماز دران سنت است ونزد صاحبین رح دران دو رکعت نماز قراة بجهر است زیراچه در حدیث مذکور آمده است که پیغمبر صلعم دو رکعت نماز استسقا گذارده است مانند نماز عید ودر نماز عید قراة بجهر است وباید که بعد از نماز استسقا خطبه بخوانند زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم در نماز استسقا خطبه خوانده است وبعد ازان باید دانست که آن خطبه نزد محمد رح دو خطبه است مانند خطبه عید ونزد ابی یوسف رح خطبه واحد است ونزد ابیحنیفه رح دران خطبه نیست زیراچه خطبه تابع جماعت است ونزد او در نماز استسقا جماعت نیست * مسئله ۲ * در وقت دعا برای استسقا باید که رو بقبله باشد زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم در وقت دعا رو بسوی قبله کرده بود وتحویل کرده ردای خودرا لهذا محمد رح میگوید که امام را باید که تحویل رداکند باینطور که طرف اعلی را اسفل کرداند واسفل را اعلی وجانب راست را چپ کرداند وچپ را راست ونزد ابیحنیفه رح تقلیب ردا سنت نیست زیراچه استسقا نزد او دعا است مانند دعاهای دیگر وانچه مرویست که پیغمبر صلعم تحویل ردانموده است پس آن بطریق

تعولاست ومقتدیان را بباید که بعوض رد انها نمازند و براحه معزلست که بعمبرصلعم مقتدیان را بآن امر کرداست

* مسئله ۳ * در جائیکه استسقا نماید مسلمانان باید که ذمی در انجا حاضر نشود براحه استسقا طلب نزول رحمت است و بر ذمی لعنت نازل میشود والله اعلم

باب بیستم در بیان نماز خوف * مسئله ۱ *

وقتیکه مقاتله واقع شود میان لشکر مسلمانان وکافران ومحاربه روبرو از کافران خوف شدید باشد باید که امام مردمان را دو گروه نماید یک گروه را بروی کافران متوجه گرداند وگروه دیگر را در پس خود کرداند وباین گروه بگذارد یک رکعت نماز را وچون یک رکعت نماز تمام کند وسر از سجده دوم بردارد باید که این گروه دوم بروند و متوجه شوند بر روی کافران و گروه دیگر بیایند واقتدا کنند در پس امام مذکور در رکعت دوم وامام بااین گروه نیز یک رکعت نماز بگذارد وتشهد بخواند وسلام بگوید و آنهاکه اقتدا نموده بودند در رکعت دوم سلام نگویند بلکه بروند بر روی کافران

وبیاید آن گروه اول ویکرکعت باقی را تنها تنها تمام نمایند
بغیرقراة زیراچه آنها لاحق اند اعنی آنها اول نماز را در پس
امام دریافتند و آخر آنرا در نیافتند ولاحق را اندر نماز
که آنرا علیحده و از امام اوا نماید قراة نمی خوانند پس آنها قراة
نخوانند ولیکن تشهد خوانند وسلام گویند ویعد از ان بروند
بروی کافران وبیایند این گروه دوم ویکرکعت نماز را
تنها تنها ادا نمایند وقراة بخوانند زیرا چه آنها مسبوق
اند اعنی آخر نماز را در پس امام دریافتند ومسبوق قراة
بخوانند در مقدار نماز یکه علیحده از امام میگذارد و بعد از تمام
رکعت تشهد بخوانند وسلام بگویند واصل درین مسئله این
است که ابن مسعود رض روایت کرد است که پیغمبر صلعم
نماز خوف بطور مذکور گذارد است وابویوسف رح میگوید
که درین زمانه نماز خوف بطور مذکور مشروع
نیست وروایت ابن مسعود رض حجت است برا و واینکه مذکور
شد در صورتی است که آنها مسافر باشند واما اگر امام
در نماز خوف مقیم باشد پس باید که با گروه اول دو رکعت
نماز گذارد و با گروه دیگر نیز دو رکعت نماز گذارد زیراچه

ودرست که پیغمبر صلعم نماز خوف گذارده است با دو گروه
دو دو رکعت * مسئله ۲ * در نماز مغرب باید که امام
با گروه اول دو رکعت نماز گذارد و با گروه دوم یکرکعت
زیراچه تنصیف یکرکعت ممکن نیست پس آن را با گروه
اول گذاردن اولی است بجهت آنکه گروه اول سابق است
* مسئله ۳ * در عین حالت نماز آنها را قتال کردن روا
نیست پس اگر در عین نماز قتال نمایند نماز آنها باطل خواهد
شد زیراچه از پیغمبر صلعم در روز جنگ خندق چهار نماز بسبب
اشتغال بکارزار فوت شد پس اگر ادای نماز مع اشتغال
بجنگ جایز می بود هرگز این چهار رکعت نماز را ترک نمیکرد
پیغمبر صلعم * مسئله ۴ * اگر خوف شدید باشد از
کافران بایدکه مسلمانان سوار شده تنها تنها نماز گذارند
و رکوع و سجود با یما ادا نمایند بهر جانب که خواهند
وقتیکه قادر نباشند بر اینکه متوجه شوند بسوی قبله زیراچه
در قرآن مجید فرموده است که اگر خایف باشید شما پس نماز
بگذارید در حالیکه پیاده هستید یا سوار و متوجه شدن
بسوی قبله نیز در صورت ساقط است بسبب ضرورت زار مخود

نزع مرویست که درین حالت نماز با جماعت گذارده واین
صحیح نیست بجهت آنکه اتحاد مکان برای نماز جماعت
شرط است و آن فوت میشود درین صورت والله اعلم بالصواب

باب بیست و یکم در بیان احکام جنازه

بالفتح یعنی میت * مسئله ۱ * وقتیکه قریب بمرگ
رسد کسی باینطور که در حالت نزع باشد پس باید که او را
بر پهلوی راست خوابانند یا بطوریکه رو بقبله باشد زیراچه دم
قبر همین کیفیت میت را می نهند و او قریب آن رسیده است
ومختار در بلاد ما این است که بر پشت میخوابانند زیراچه
درین صورت جان بآسانی می برآید و اول سنت است * مسئله ۲ *
باید که آنکس را تلقین شهادتین نمایند زیراچه پیغمبر صلعم
فرموده است که تلقین کنید موتاها را کلمه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ومراد
از موتسا درین حدیث کسی است که قریب بمرگ است وباید
دانست که طریق تلقین کلمه شهادت این است که مردمان
نزد آنکس کلمه شهادت را بجهر بخوانند تا او بشنود و بخواند
و نباید که امر نمایند آنکس را بخواندن کلمه شهادت

* مسئله ۳ * بعد از غسل بند کنند دهن او را اگر وا باشد و نیز چشمهای او را بند نمایند زیراچه این معمول و منقول است و لیز دران تحسین صورت زی است والله اعلم

فصل در بیان غسل میت * مسئله ۱ *

هرگاه بخواهند که میت را غسل دهند باید که بنهند میت را بر تخته تا آب مستعمل از وجدا شود و بریزد و همچنین باید که بنهند بر عورت او پارچه را برای ستر عورت و در بعضی حالت اکتفا نمایند بر پوشیدن عورت غلیظه بجهت آنکه در این آسانی است در غسل دادن و همین صحیح است و باید که بکشند از بدن او جامهای زیرا تا تنظیف و تطهیر ممکن شود و باید که وضو دهند زیرا بغیر مضمضه و استنشاق زیراچه وضو سنت غسل است ولیکن هرگاه اخراج آب از دهن او بینیش متعذر است مضمضه و استنشاق ترک نموده خواهد شد و بعد از آن بریزند آب را بر بدن او چنانچه در حالت حیات همین طور غسل میکرد * مسئله ۲ * تخته که میت را بر آن غسل نهند باید که آنرا خوشبو نمایند باینطور که عود را و مجمر سوزند و آن مجمر را گرد آن تخته یکبار یا سه بار

آن بر تخته مذکور برسند زیراچه دران تعظیم میت است واین عمل را مکرر نمایند بعدد طاق زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست که الله تعالی طاق است ودوست میدارد طاق را * مسئله ۳ * آبیکه غسل میدهند بآن میت را باید که گرم نمایند آنرا باینطور که برگ کنار یا اشنان دران اندازند چه بسبب آن تنظیف وطهارت بوجه احسن حاصل میشود واگر برگ کنار واشنان میسر نباشد پس آب خالص کافی است چه بسان نیز مقصود حاصل است * مسئله ۴ * باید که موی سر وریش میت را بخطمی بشویند تا خوب پاک وصاف کرده وبعد ازان بغلطانند میت را بر پهلوی چپ پس غسل دهند ویرا از آبیکه برگ کنار دران جوش داده باشند حتی که معلوم شود که آب رسید ببدن ویکه متصل است به تخته وبعد ازان بغلطانند آنرا بر پهلوی راست وغسل دهند ویرا تا آنکه معلوم شود که آب رسید ببدن ویکه متصل است به تخته وبایین ترتیب غسل دادن بجهت آن است که شروع کردن از جانب راست سنت است وبعد ازان تکیه داده بنشانند وشکم ویرا نرم بمالند پس اگر چیزی براید از شکم او

آنرا بشویند و اعاده ننمایند غسل را و نه وضو را زیراکه
غسل میت از نص معلوم شده است و بیاری حاصل شده است
و نباید دانست که مالیدن شکم میت بجهت آنست که اگر
چیزی برآید پس ... برآید که اگر بعد از پوشانیدن
کفن چیزی برآید کفن ملوث خواهد شد و بعد از غسل بدن
وی آب را بچینند بپارچه تا کفن تر نگردد و بعد از آن بنهند
میت را بالای کفن و بمالند خوشبوئی را که آنرا حنوط میگویند
بر سر و ریش او و همچنین بمالند کافور را بر اعضائیکه آنرا
در وقت سجده بر زمین می نهاد زیراکه خوشبو مالیدن بر بدن
میت سنت است و اعضای مذکوره بآن سزاوار است
بسبب آنکه لایق تعظیم و کرامت است * مسئله ۵ * موی
سر و ریش میت را شانه نباید کرد و همچنین ناخن و موی
او را نباید تراشید بجهت روایتیکه از عایشه رض
مرویست و بجهت آنکه این چیزها برای زینت است و میت را
حاجت آن نیست و تراشیدن ناخن و موی زنده مانند ختان است
چه ... تطهیر است از چرکهائیکه در زیر آن جمع
میشود والله اعلم

فصـــل در بیان تکفین * مسئله ۱ * سنت این است
که کفن مرد سه پارچه باشد یکی ازار دوم قمیص وسیوم
لفافه بجهت آنکه مرویست که کفن پیغمبر صلعم سه پارچه
سفید سحولیه بود وسحول بلده است یا موضعی است از یمن
وبجهت آنکه اکثر لباس انسان در حالت حیات
سه پارچه است پس بعد از مرگ نیز مناسب است که تکفین
شود در سه پارچه واگر اکتفا نماید بر دو پارچه که
ازار ولفافه است جایز است واین را کفن کفایت میگویند
بجهت آنکه ابو بکر رضه یقیا رض فرموده بود که این هر دو
پارچه مرا بشوئید و بآن تکفین کنید و بجهت آنکه ادنی
لباس انسان در حالت حیات دو پارچه است وباید دانست که
ازار عبارت است از چادریکه از سر تا قدم برسد ولفافه نیز
چنین است وقمیص از گردن تا بقدم ولیکن بغیر گریبان وآستین
وطریز * مسئله ۲ * هرگاه بخواهند که کفن را بر میت
به پیچند باید که اول از جانب چپ بگردانند وبعد از آن
از جانب راست چنانچه انسان در حالت حیات بهمین وضع چادر
می پوشد و باید دانست که طریق گستردن کفن این است

که اول لفافه را گسترده بالای آن ازار را و بعد ازان
میت را پیرهن پوشانده بعد بالای ازار رو به پیچند ازار از
جانب چپ و بعد ازان از جانب راست و بعد ازان لفافه را
در باین ترتیب به پیچند و اگر آنها را خوف باشد که در
وقت برداشتن جنازه کفن میت وا شود پس باید که به بندند
آن ازار را بپارچه تا از واشدن محفوظ ماند * مسئله ۳ *
کفن زن پنج پارچه است یکی درع اعنی قمیص دوم
ازار سیوم خمار اعنی سرانداز چهارم لفافه پنجم خرقه
که بآن پستانهای وی را بند بندند بجهت آنکه ام عطیه رض
روایت کرد است که پیغمبر صلعم برای کفن پنج پارچه داد
ما بیکه غسل میدادند رقیه رض دختر پیغمبر صلعم را و بجهت
آنکه زن در حالت حیات پنج پارچه پوشیده بیرون خانه میگردد
پس همچنین کفن او نیز پنج پارچه خواهد بود و این کفن
سنت است در حق زن و آنکه در کفن زن بر سه پارچه اکتفا
نماید جایز است و آن سه پارچه ازار و لفافه و خمار است و
این کفن کفایت است در حق زن و کمتر ازان مکروه است
و در حق مرد اکتفا نمودن بریک پارچه مکروه است مگر در

حالت ضرورت و ورا صحابه مکروه نیست زیرا چه مصعب ابن عمیر
رض وقتیکه شهید شد تکفین نموده شد در یک پارچه و این
را کفن ضرورت میگویند وباید دانست که ترتیب در تکفین
زن این است که اول درع پوشانیده شود و بعد از ان موی سر
او را دو ضفیره نمایند و پهن آنرا بر سینه بالای درع و بعد
از ان بالای آن خمار پوشانند وبعد از ان ازار و
بعد از ان لفافه * مسئله ۳ * باید که پیش از نهادن
میت در کفن کفن را خوشبو نمایند بهاینطور که عود را
در مجمر بسوزند ومجمر را بگرد کفن گردانند تا دود آن
بکفن رسد واین عمل را بعدد طاق نمایند اعنی سه بار یا پنج بار
زیرا چه پیغمبر صلعم امر کرد است بخوشبو کردن کفن دختر خود
بعدد طاق وچون از تکفین فراغت نمایند نماز جنازه گذارند
بران چه نماز جنازه فرض کفایت است والله اعلم

فصــــــــل در بیان نماز جنازه * مسئله ۱ *
اولی بامامت در نماز جنازه سلطان است اگر حاضر باشد زیرا چه
تقدم در امامت بر سلطان اهانت او است واگر او حاضر نباشد
پس قاضی اولی است بنسبت دیگران چه او صاحب ولایت است

واگر قاضي حاضر نباشد پس مستحب آن است که امامت نماید
کسیکه امام است در مسجد محله که اورا امام الحي میگویند
زیراچه میت در حیات خود راضي بود با مامت او وبعد ازان اولي
با مامت اولیائي میت اند بترتیبیکه مذکور خواهد شد در کتاب
النکاح پس اگر نماز جنازه بگذارد غیر ولي وسلطان پس ولي
را میرسد که اعادهٔ آن نماید اگر خواهد بجهت آنکه
مذکور شد که حق امامت مراولیاي میت راست واگر ولي میت نماز
جنازه بگذارد دیگري را نمیرسد که اعادهٔ آن نماید زیراچه
بسبب گذاردن ولي نماز جنازه را فرض ادا میشود وبعد ازان
اگر کسي دیگر گذارد نماز دیگر پس این نفل خواهد بود ونماز
جنازه بطریق نفل مشروع نیست لهذا مردمان نماز جنازه نمیگذارند
بر قبر پیغمبر صلعم وحال آنکه جسد مبارک آن حضرت موجوداست
در قبر الان کماکان * مسئله ۲ * اگر بغیر نماز جنازه دفن
کرده شود میت پس بضرورت بر قبر او نماز جنازه گذارده میشود زیراچه
پیغمبر صلعم نماز جنازه گذارده است بر قبر زني از قوم انصار
ولیکن باید دانست که نماز جنازه بر قبر گذارده میشود تا آن زمان
که جسد میت متفسخ نشود وتعبیر دران ظن غالب است وهمین

وصحیح است و تعیین آن بمدت و میعاد منصوص نیست
زیرا چه تفسخ جسد میت مختلف میشود بنا بر اختلاف احوال میت
و بنا بر اختلاف زمان و مکان یعنی جسد فربه زود متفسخ میگردد
به نسبت جسد لاغر و همچنین در بعضی زمان و مکان زود
متفسخ میگردد به نسبت زمان و مکان دیگر * مسئله ۳ *
نماز جنازه عبارت است از اینکه اول تکبیر تحریمه
بگوید مصلی و بعد از آن ثنا خواند و بعد از خواندن ثنا
تکبیر دیگر بگوید و بعد از آن درود بخواند و بعد
از خواندن درود تکبیر دیگر بگوید و بعد از آن دعا
بخواند برای خود و برای میت و برای مسلمانان و آن دعا این است
اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وذکرنا وانثانا اللهم
من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی
الایمان. بعد از آن تکبیر چهارم بگوید و سلام بگوید از جنازه
واست زیرا چه پیغمبر صلعم چهار تکبیر گفتست در نماز جنازه
که در آخر عمر گذارده است پس آنچه پیش از آن بود منسوخ
گشتست لهذا اگر پنج تکبیر بگوید امام مقتدی متابعت
او نکند بخلاف زفر رح چه آن منسوخ است ولیکن برای

سلام اِنتظار امام نمایند و همین متخیّار است و نمیاید دانست
که خواندن دعا طلب آمرزش است برای میت وابتدا کردن بثنا
وبعد ازان بدرود سنت دعا است وطلب آمرزش برای بالغ است
نه برای صبی و دعا نیکه برجنازه صبی خوانده میشود این است
که بگوید اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا
شافعا ومشفعا واگر میت صبیه باشد چنین گوید اللهم اجعلها
لنا فرطا واجعلها لنا اجرا وذخرا واجعلها لنا شافعة ومشفعة
* مسئله ۴ * اگر شخصی بیاید برای نماز جنازه بعد ازانکه
امام یک تکبیر گفته باشد یا دو تکبیر گفته باشد پس آن شخص را
نباید که تکبیر بگوید بلکه منتظر باشد و تکبیر بگوید و قتیکه
امام تکبیر دیگر بگوید در حضور او و این نزد طرفین رح است
وابو یوسف رح گفته است که شخص مذکور تکبیر اول بگوید وقتیکه
او حاضر شود و برای آن انتظار امام نکند زیرا که تکبیر اول
تکبیر افتتاح است و مسبوق تکبیر افتتاح میگوید
وطرفین رح میگویند که هر تکبیر از تکبیرات نماز جنازه
قایم مقام یک رکعت نماز است ومسبوق ابتدا نمیکند بچیزیکه
فوت میشود در پس امام زیرا که آن منسوخ است * مسئله ۵ *

شخصیکه حاضر است بر جنازه لکن تکبیر نگوید با امام پس او را جایز است که تکبیر اول بگوید و برای آن انتظار امام نکند تا آنزمان که تکبیر دیگر بگوید و این متفق علیه است زیراچه شخص مذکور بمنزله مقتدی مدرک است که از اول با امام تکبیر میگزید * مسئله ۶ * امام را باید که برای نماز جنازه بمحاذی سینه میت استاده شود خواه آن میت مرد باشد یا زن زیراچه سینه موضع دل است و در ان نور ایمان است پس استادن بمحاذی آن اشاره است بسوی اینکه شفاعت در حق میت بجهت ایمان وی است و از ابیحنیفه رح مرویست که استاده شود امام بر جنازه مرد بمحاذی سر او و بر جنازه زن بمحاذی کمر او زیراچه انس رض چنین کرد و گفت که این سنت رسول خدا صلعم است ولیکن تاویل آن این است که این جنازه مستور نبود مثل جنازه زنان که آنرا مستور می نمایند بانطور که بالای آن مثل محفه میسازند پس انس رض حایل شد میان آن و میان مردمان * مسئله ۷ * اگر نماز جنازه گذارند مصلیان درحالیکه سوار اند پس این جایز نیست بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که جایز باشد زیراچه نماز جنازه دعا است ووجه استحسان این است

که نماز جنازه نیز راست می دهید بسبب آنکه دران تعرض نهد است
پس قیام در ان فرض است و بعیره ترک آن جایز نخواهد
بود احتیاطا *مسئله ۸ * اگر ولی میت اذن امامت دهد غیر را
برای نماز جنازه مضایقه نیست زیرا چه امامت حق ولی است پس
میرسد اورا که حق خود را باطل گرداند بسبب اذن مذکور و در بعض
نسخهای جامع صغیر مذکور است که باک نیست در نماز جنازه
باذان را آن اعلام مردمانی است تا که حق میت را ادا کنند
* مسئله ۹ * نماز جنازه در مسجد نباید گذارد بجهت آنکه
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه نماز جنازه گذارد در مسجد پس او
را اجر نیست و بجهت آنکه بنای مسجد برای ادای نمازهای فرض
است و بجهت آنکه در گذاردن نماز جنازه در مسجد احتمال است
که چیزی از بدن میت درآید و مسجد ملوث گردد و اگر جنازه را
بیرون نهند و نمازیان در مسجد استاده شوند پس در صورت
احتمال است و نزد بعضی از مسایخ مکروه است و نزد بعضی مکروه
نیست و همچنین در عکس آن نیز احتمال است *مسئله ۱۰*
فرزند که بعد از تولد آواز کند و بعد از ان بمیرد پس او را نام نهاده
میشود و غسل داده میشود و نماز جنازه برو گذارده میشود بجهت

آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که اگر آواز کند مولود نماز جنازه براو گذارده میشود و مولودیکه بعد از ولادت آواز نکند نماز براو گذارده نمیشود بجهت آنکه آواز کردن دلالت میکند بر حیات و بعد از ان چون بمیرد متحقق خواهد شد در حق او انچه سنت است در حق میت * مسئله ۱۱ * مولودیکه بعد از تولد آواز نکند باید که او را در خرقه پیچیده دفن نمایند بجهت کرامت بنی آدم و بران نماز جنازه گذارده نمیشود بنابر حدیثیکه مذکور شد و در غیر ظاهر روایت آمده است که آنرا نیز غسل دهند و همین مختار است چه آن جزو آدمی است پس مثل وجه آدمی شمرده میشود * مسئله ۱۲ * اگر صبی از دار حرب دربند آید با یکی از پدر و مادر و بمیرد پس نماز جنازه برا گذارده نمیشود زیراچه آن صبی تابع پدر و مادر است و اگر آن صبی عاقل باشد و مسلمان شود پس بر او نماز جنازه گذارده میشود چه اسلام او صحیح است استحسانا و همچنین اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان گرده نماز جنازه بر آن گذارده میشود چه آن صبی درین هنگام تابع آن مسلمان است و اگر یکی از پدر و مادرش همراه او نباشد بلکه تنها آن صبی دربند

آمده باشد پس درینصورت بر آن نماز جنازه گذارده میشود
زیراچه اود رینصورت مسلمان شمرده میشود به تبعیت دار اسلام
مانند لقیط * مسئلهٔ ۳۱ * اگر بمیرد کافری که ولیی او
مسلمان است بساید که ولی مذکور غسل دهد ویرا وتکفین
وی نماید ودفن کند اورا زیراچه پیغمبر صلعم حکم امرکرده
بود علی رض در حق پدر او که ابیطالب بود وامکن باید دانست
که طریق غسل وتکفین ودفن آن این است که تسویه آنرا
مانند شستن پارچه ناپاک وبه پیچد آنرا در پارچه ویکند برای
دفن او گودی ودران رعایت سنت نماید نه در غسل ونه در
کفن ونه درگور باینطور که لحد نسازد وتابوت نه پیند ارد
آنرا در گودی نه آنکه بنهد آنرا دران چنانچه مسلمان رامی نهند
والله اعلم

فصـــــل در بیـــان برداشتن جنازه

* مسئلهٔ ۱ * هرگاه جنازه میت را بردارند بساید که
بگیرند هر چارپایه آنرا چه آن سنت است وهم دران تکثیر
جماعت وتعظیم میت است ونیز محافظت جنازه است از افتادن
وساقط شدن کیفیت که سنت این است که بردارند جنازه را

نه و کس با ینطور که شخص مقدم بنهد آنرا بزکردن خود و شخص دیگر بنهد آنرا بر سینه خود زیرا چه جنازه سعد بن معاذ بهمین طور برداشته شده بود و علمای مذهب ما جواب میدهند که آن بسبب ازدحام ملایک بود چه بر جنازه سعد ملایک بسیار حاضر شده بودند * مسئله ۲ * آنها که جنازه می برند باید که بسرعت مشی نمایند ولیکن نباید که بدوند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین فرموده است * مسئله ۳ * هرگاه جنازه را نزد قبر برسانند پس پیش از نهادن جنازه بر زمین مردمان را نشستن مکروه است زیرا چه بعض وقت حاجت میشود بفرود آوردن جنازه بسوی میت و ایستاده ماندن زیاده قدرت است بر اعانت * مسئله ۴ * کیفیت برداشتن جنازه این است که یک شخص مثلاً یک پایه مقدم جنازه را بر منکب راست خود بنهد و ده قدم رود مثلاً و بعد از آن پایه موخر آن بر منکب راست خود بنهد و ده قدم رود و بعد از آن پایه دیگر را از مقدم جنازه بر منکب چپ خود بنهد و ده قدم رود و بعد از آن پایه دیگر را از موخر جنازه بر منکب چپ خود نهد و ده قدم رود و تا اینکه بدایت از جانب راست شود و این ترتیب وقتی است که نوبت

بنوبت بگیرند جنازه را والله اعلم

فصــــل در بیان دفن میت * مسئله ۱ * سنت در کندن قبر این است که لحد نهایند زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که لحد برای ما یان است وشق برای دیگران وباید دانست که لحد عبارت است از شقیکه مایل بجانب قبله باشد وشق در وسط می باشد * مسئله ۲ * باید که میت را از جانب قبله در گور داخل نمایند وشافعی رح میگوید که جنازه را در جانب موخر گور بنهند ومیت را از آنجانب در گور کشند زیرا که مرویست که جسد مبارک پیغمبر صلعم همین طور در گور کشیده اند ودلیل علمای ما این است که جانب قبله معظم است پس درآوردن میت در گور از جانب قبله مستحب خواهد بود وروایات در احوال پیغمبر صلعم در قبر مضطرب است * مسئله ۳ * وقتیکه میت در لحد نهاده شود باید که نهنده آن بگوید بسم الله وعلی ملة رسول الله وهمچنین کفته بود پیغمبر صلعم در وقتیکه ابودجانه را در قبر نهاده بود * مسئله ۴ * باید که میت را رو بقبله نهند در گور وباین امر کرد است پیغمبر صلعم * مسئله ۵ * بعد از نهادن میت در گور واکنند بندهای کفن را چه درین

هنگام حاجت آن نیست وبعد ازان خشتهای خام را برابر کنند برروی لحد زیراچه برروی لحد پیغمبر صلعم خشتها نهاده شده بود * مسئله ۶ * باید که قبر زن را بیک چادر پوشیده دارند تا آن زمان که از نهادن خشتها بر لحد فراغت نمایند وقبر مرد را نباید پوشید زیراچه ستر وپوشیدن مناسب احوال زنان است وحال مردان برعکس آنست پس در پوشیدن قبر مرد تشابه است او میشود بازن واین منع است * مسئله ۷ * نهادن خشت پخته ونهادن چوب بر قبر مکروه است زیراچه خشت پخته وچوب برای استحکام بنا است وقبر موضع استحکام نیست بلکه موضع فنا است ونیز در خشت پخته اثر آتش است پس باید که ازان احترا ز نمایند بطریق تفاؤل وباید دانست که در نهادن قصب اعنی نی بر قبر مضایقه نیست وانچه در چوبیکه مجوف باشد ودر جامع صغیر مذکور است که نهادن خشت خام یا قصب برگور مستحب است زیراچه برقبر پیغمبر صلعم یکپشتاره قصب نهادشده بود * مسئله ۸ * بعد از فراغت از نهادن خشت یا قصب باید که تراب بیندازند در قبر وانباشند آنرا * مسئله ۹ * باید که قبر مسنم نمایند

اعنی مانند کوہان شتر سازند و مرتفع نمایند بمقدار وجب یا زیاده قدر قلیل و مسطح و مربع نسازند زیرا که پیغمبر صلعم ازان منع فرموده است و کسانیکه مشاهده نموده اند قبر پیغمبر صلعم را میگویند که قبر شریف مسنم است والله اعلم

باب بیست و دوم در بیان شهید

و احکام آن * مسئله ۱ * مسلمانیکه کشته شود بدست کافران یا یافته شود در معرکه مانند جنگ که بران اثر قتل باشد چون زخم شمشیر یا برآید خون از راه غیر معتاد چون چشم و غیره یا بکشند آنرا مسلمانان بظلم و بطوریکه آن کشتن موجب دیت نباشد پس او شهید است و حکم آن این است که تکفین نموده میشود و هم نماز جنازه گذارده می شود برا لیکن غسل داده نمی شود زیرا که اینها از معنی شهیدان جنگ احد اند و پیغمبر صلعم در حق شهیدان جنگ احد فرموده است که به پیچید اینها را به پارچه اینها با زخمها و خونهای ایشان و غسل نه شد اینها را و هرکس که بظلم کشته شود بچیزیکه تیز است چون شمشیر و غیره درحالیکه بالغ و عاقل است و جنب نیست و بسبب کشتن آن دیت لازم نیاید پس آنکس در معنی شهیدان

چنانکه احد است پس حکم آنها بران جاري نبوده خواهد شد وشافعي رح ميگويد که نماز جنازه نيز گذارده نميشود بر شهيد زيرا چه بسبب کشته شدن بشمشير مقتول از گناهان پاک ميشود وحاجت نماز جنازه نمي ماند چه نماز جنازه براي شفاعت است وعلماي ما ميگويند که نماز جنازه براي اظهار کرامت وتعظيم ميت است وشهيد احق است بتعظيم وکرامت وعلاوه اين است که پاک از گناه مستغني نيست از دعا مانند نبي صلعم وصبي

* مسئله ۲ * مسلماني که بکشند آنرا حربيان يا باغيان يا راهزنان پس اورا غسل داده نمي شود بهر چيزيکه کشته باشند آنرا زيرا چه جميع شهيد ان احد کشته شمشير وسلاح نبودند

* مسئله ۳ * اگر شهيد شود کسي درحالت جنابت پس اورا غسل داده ميشود نزد ابيحنيفه رح وصاحبين رح گفته اند که اورا نيز غسل داده نمي شود زيرا چه غسليکه واجب بود بسبب جنابت ساقط گشت بسبب موت وغسل دوم که بسبب موت است آن نيز ساقط است بسبب شهادت ودليل ابيحنيفه رح اين است که شهادت مانع ثبوت نجاستي است که بسبب موت عارض شود نه رافع نجاستي است که ثابت است بسبب جنابت پس غسل جنابت

داده خواهد شد وبروایت صحیح آمده است که هرگاه حنظله رض شهید شد در حالت جنابت غسل دادند او را فرشتگان و باید دانست که همچنین اختلاف است در حق زن حایض و صاحبة نفاس که شهید شوند بعد از پاک شدن از حیض و نفاس وهمچنین اختلاف است در صورتیکه شهید شوند آنها پیش از انقطاع خون حیض و نفاس و همین صحیح است وهمچنین اختلاف است در صبی که شهید شود و دلیل صاحبین رح این است که سقوط غسل در حق شهید بطریق کرامت است و صبی احق است بـاین کرامت و دلیل ابیحنیفه رح این است که سقوط غسل در حق شهیدان احد بسبب این است که شهادت پاک کرد آنها را از گناهان واین سبب یافته نمیشود در صبی چه گناه نیست بر صبی پس صبی در معنی شهیدان احد نخواهد بود
مسئله ۴ # خون از بدن شهید شسته نمیشود و نه کشیده میشود از بدن او پارچه هائی او که از جنس کفن است چون جامه و ازار بنابر حدیثیکه سابق مذکور شد ولیکن کشیده میشود از بدن او پوستین وکلاه و جامهٔ که در آن حشوه باشد وهمچنین کشیده میشود موزه وسلاح زیرا که این چیزها

از جنس کفن نیست و باید دانست که جامها که بر بدن شهید است اگر کم باشد از کفن باید که زیاده نمایند هر قدر که کم باشد و همچنین اگر زیاده باشد باید که کم نمایند هر قدر را که زاید است تا عدد کفن تمام شود * مسئله ۵ * اگر ارتثاث نماید کسی بعد از زخم کاری و بعد از آن بمیرد پس او غسل داده میشود و ارتثاث عبارت است از اینکه زخمی بخورد یا بنوشد یا بخوابد یا دوا نموده شود یا زنده نقل کرده شود از معرکه بر جای دیگر و دلیل مسئله این است که شخص مذکور بسبب ارتثاث بعضی از منافع زندگانی میگیرد لهذا اثر ظلم خفیف میگردد پس آن شخص در معنی شهدای احد نمی شود چه شهیدان احد تشنه جان دادند با وجود یکه پر آنها پیاله آب دور میکردند و آنها آب نخوردند از خوف اینکه شاید شهادت آنها ناقص کرده و باید دانست که اگر برداشته شود زخمی از معرکه تا پایمال نگردد زیر پای اسپان پس این ارتثاث نیست زیرا که او هیچ راحت و آرام نگرفته است * مسئله ۶ * اگر زخمی در خیمه یا خرگاه آرام گیرد ارتثاث او ثابت میشود چه او راحت و آرام

نکرفت * مسئله ۷ * اکر زخمی آنقدر زنده ماند که وقت
نماز فرض بگذرد درحالیکه او باهوش است وقادر بر ادای نماز
است پس درینصورت ارتثاث او ثابت میشود زیراچه آن نماز
دین وواجب میشود بر ذمه او واین از احکام زنده است واین
مروی است از ابی یوسف رح * مسئله ۸ * اکر زخمی وصیت کند
بچیزی از امور آخرت پس بسبب آن ارتثاث او ثابت میشود
نزد ابی یوسف رح زیراچه بسبب وصیت مذکوره انتفاع کرفت
ازحیات دنیا ونزد محمد رح بسبب وصیت مذکوره ارتثاث او ثابت
نمی شود زیراچه وصیت مذکوره از احکام موت است
* مسئله ۹ * اکر شخصی کشته یافته شود در شهر پس او
غسل داده میشود زیراچه درینصورت قسامت ودیت واجب است
ولیکن اکر معلوم شود که شخص مذکور بظلم کشته شده است
بچیز تیز چون شمشیر مثلا ومعهذا معلوم شود قاتل او
بعینه پس درینصورت آن شخص غسل داده نمیشود زیراچه
درینصورت قصاص واجب است وقاتل را از آن خلاصی نیست بلکه
قصاص کرفته میشود از او یا در دنیا یا در آخرت وبباید دانست
که نزد صاحبین رح چیزیکه زخم آن فرصت نمیدهد مقدر برا

از مرگ و بسبب ضرب آن می میرد و درنگ نمیکند پس آن جمز بمنزله شهید است و بیان این اختلاف مع دلایل جانبین در کتاب الجنایات خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۱۰ * شخصیکه کشته شود بجهت حد یا قصاص پس او غسل داده میشود و نماز جنازه برو گذارده میشود بجهت آنکه او بذل کرد است جان خود را برای ایفای حقیکه برو واجب شده است و شهید آن است که جان داده اند برای مرضی خدا یتعالی پس او در حکم شهید آن است ذکر دانیده نخواهد شد * مسئله ۱۱ * هرکه از باغیان و رهزنان کشته شود پس بر جنازه او نماز گذارده نمی‌شود زیراچه علی رض نماز جنازه نکرد است بر جنازه باغیان و الله اعلم بالصواب

باب بیست و سیوم در بیان گذاردن نماز در خانه کعبه

* مسئله ۱ * نماز گذاردن درانده رون خانه کعبه جایز است خواه فرض باشد آن نماز خواه نفل بخلاف شافعی رح چه نزد او هیچ یک از فرض و نفل در کعبه جایز نیست و امام مالک رح گفتست که نماز نفل جایز است نه فرض و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم در روز فتح مکه

نماز گذارد است درآمدن در خانه کعبه و دوم این است
که در نماز مذکور جمیع شرائط نماز یافته میشود چه توجه
مصلی بسوی بعض اجزای خانه کعبه متحقق است و متوجه شدن
بمحاذی جمیع اجزای آن شرط نیست * مسئله ۲ * اگر در
اندرون خانه کعبه نماز جماعت گذارند و بعضی از مقتدیان
پشت خود را بجانب پشت امام نمایند پس نماز او جائز است
زیرا چه مقتدی مذکور بسوی قبله متوجه است عقب امام
و امام را بر خطا نمی داند بخلاف مسئله تحری که سابق
مذکور شده است و اگر بعضی از مقتدیان پشت کند بسوی روی
امام پس نماز او جائز نمیشود زیرا چه او مقدم از امام استاده شده است
* مسئله ۳ * اگر امام نماز گذارد در مسجد حرام و مردمان
حلقه شوند گرد خانه کعبه و اقتدا نمایند در پس امام مذکور پس اگر
بعضی از مقتدیان نزدیکتر باشند بجانب کعبه به نسبت امام نماز او
جائز است بشرطیکه مقتدی مذکور در جانب امام نباشد زیرا چه
درین صورت تقدم او بر امام ثابت نمیشود چه تقدم و تاخر وقتی
ظاهر میشود که مقتدی و امام هر دو در یک جانب باشند
* مسئله ۴ * اگر شخصی نماز گذارد بر پشت بام خانه کعبه

پس نماز را وجا یزاست نزد علمای ما و شافعی رح میگویند که جایز
نیست و دلیل علمای ما این است که کعبه نزد ایشان عبارت است از
عرصه خاص و از هوا یکه فوق آنست تا آسمان و از بنای خاص
عبارت نیست چه آن قابل نقل و برداشتن است لهذا اگر کسی نماز
گذارد بر بالای کوه بو قبیس نماز او جایز میشود با وجود یکه
بسبب ارتفاع آن کوه بمقابل روی او هیچ از بنای خانه کعبه
نیست ولیکن گذاردن نماز بر پشت بام خانه کعبه مکروه است
زیرا چه دران ترک تعظیم خانه کعبه است ونیز نهی ازان وارد شده
است از پیغمبر صلعم چه ابو هریره رض روایت کرده است که
پیغمبر صلعم از نماز گذاردن در هفت موضع نهی کرده است
یکی جای ساخ نمودن شتر وغیره ودوم مزبله وسیوم مقبره و
چهارم حمام و پنجم شاهراه وششم جای بستن شتران وهفتم
پشت بام خانه کعبه والله اعلم بالصواب

کتاب در بیان احکام زکوة * مسئله ۱ * زکوة
فرض است برکسیکه آزاد وعاقل وبالغ ومسلمان باشد بشرطیکه
مالک نصاب باشد بملکیت تام ونصاب در ملک او باشد تا یک
سال تمام وا ین را حولان حول میگویند ووجه فرضیت آن این است که

خدایتعالی در قرآن مجید آن را امر کرده است و فرموده است که زکوة بدهید و برد رحمه بی آمده است که ادای زکوة بها کنید و بر آن اجماع امت است و وجه اشتراط حریت این است که کمال ملکیت بسبب آن ثابت میشود و وجه اشتراط عقل و بلوغ مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و وجه اشتراط اسلام این است که ادای زکوة عبادت است و عبادت از کافر متحقق نمیشود و وجه اشتراط ملکیت این است که پیغمبر صلعم سبب وجوب زکوة را مال مقرر نموده است و وجه اشتراط حولان حول یکی این است که مدتی برای تحقق نمای مال ضرور است تا در آن نمای آن متحقق شود و صاحب شرع اندازه آن یک سال نموده است چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است که زکوة واجب نیست در مال تا آنکه یک سال بران نگذرد و دوم این است که درین مدت مذکوره مالک نصاب قادر میشود بر اینکه نما از آن حاصل کند چه مدت یکسال مستمل است بر چهار فصل و غالب این است که نرخ مال در آن متفاوت میگردد پس مدار حکم بر مدت مذکوره نموده شد و بعد ازآن باید دانست که بعضی گفته اند که ادای زکوة واجب است فی العمر بعد حولان حول بر تراخی مقتضای

امرهین است وبعضی گفته اند که اداي آن واجب است
در تمامي عمر بتراخي وازین جهت است که تاوان زکوة واجب
میشود از هلاك شدن نصاب بعد کم شدن آن * مسئله ۲ *
در صبي ومجنون زکوة واجب نیست وشافعي رح میگرید
که زکوة حقي است که متعلق بمال است پس آن واجب خواهد
شد بر آنها مانند حقوق دیگر چون نفقه زوجه وعشر وخراج
وعلماي ما میگویند که زکوة عبادت است پس ادا نخواهد
شد مگر وقتیکه اداکند آنرا مکلف باختیار خود وصبي
ومجنون را اختیار نیست چه اختیار بعقل تعلق دارد وآنها را
عقل نیست بخلاف خراج چه آن موٌنت زمین است وهمچنین
در عشر نیز معني موٌنت غالب است ومعني عبادت دران تابع
است * مسئله ۳ * اگر مجنون را در بعض ایام سال
افاقه شود وهوشیار گردد پس آن افاقه بمنزله افاقه وي است
در بعض ایام ماه رمضان ومرویست که نزد ابي یوسف رح اکثر
سال معتبر است اعني اگر در اکثر سال باهوش باشد
زکوة براو واجب مي شود واگر در اکثر سال دیوانه باشد
زکوة براو واجب نمیشود وباید دانست جنون اصلي

وعارضی هردو برابر است و اصلی عارت است از آنکه
اول دیوانه گردد و بعد از آن بالغ شود در حالت دیوانگی و
عارضی عارت است از آنکه در حالت شبات عقل بالغ
شود و بعد از آن دیوانه گردد و آرای حنیفه رح مروی است
که اگر در حالت دیوانگی بالغ شود و بعد از آن ہشیار گردد
پس در صورت ابتدای سال اعتبار نموده می شود از وقت
افاقت از جنانچه صبی اگر بالغ شود ابتدای سال اعتبار نموده
می شود از وقت بلوغ او * مسئله ۴ * بر مکاتب زکوة مال
واجب نیست زیرا که او بحیثیت مالک آن نیست چه او بنده
[illegible] مالک است ولهذا نمیتواند که آن را
[illegible] خود را * مسئله ۵ * شخصیکه بر ذمه او دین مستغرق
دین اندر مال او باشد یا زیاده از مال او پس بر او زکوة واجب نمیشود
و شافعی رح میگوید که واجب می شود زیرا که سبب وجوب آن
عبارت است از ملک نصاب نامی و آن متحقق است و علمای ما
میگویند که آن نصاب فارغ نیست از حاجت اصلی او
ولهذا آن نصاب معدوم اعتبار نموده می شود چنانچه آبیکه
متحقق و موجود است بسبب خوف تشنگی معدوم اعتبار

نبوده مي شود در حق جواز تيمم زيراچه بدن که بپوشيدن آن حاجت است معدوم شمرده ميشود در حق وجوب زکوة و اگر مال او زياده باشد از مقدار دين او پس دران مال زايد زکوة واجب ميشود بشرطيکه آن زايد بقدر نصاب باشد و هم فارغ باشد از حاجت اصلي و بايد دانست که مراد از دين درين مسئله آن دين است که مطالب آن انسان باشد پس دين نذر و کفاره مانع وجوب زکوة نيست و بايد دانست که دين زکوة مانع وجوب زکوة است در حالت بقاي نصاب چه بسبب آن نصاب ناقص ميگردد و همچنين دين زکوة تابع زکوة است بعد از استهلاک نصاب و صورت بقاي نصاب اين است که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت و دو سال گذشت و زکوة آنرا ادا نکرد پس زکوة سال دوم بر او واجب نميشود زيراچه بمقدار چهل يک حصه از نصاب مشغول گشت بدين زکوة سال اول پس بقدر نصاب باقي نماند در سال دوم و صورت استهلاک نصاب اين است که مالک نصاب مال خود را نگاهداشت تا آنکه يک سال کامل گذشت و زکوة آنرا ادا نکرد

ونصاب مذکور را خرج کرد و بعد از ان مالک نصاب
دیگر شد و برایں نصاب دیگر نیز یک سال کامل گذشت
پس درین نصاب دیگر زکوة واجب نمیشود زیرا چه
مقدار چهل یک حصه آن مشغول است بدین زکات
نصاب اول که آنرا خرج نموده است ونباید دانست
که درین شرد وصورت خلاف زفر رح است ومرویست که ابویوسف
رح درصورت دوم اختلاف کرده است ووجه مانع شدن دین
زکوة از وجوب زکوة این است که مطالبه دین زکوة انسان است
زیرا چه مطالب آن امام است در سوائم ونایب امام است در
اموال تجارت ومالک نایب امام است در غیر سوائم وغیر مال
تجارت مسئله ۴ زکات واجب نیست در خانه که برای
سکونت است ودرپارچه های که در اماث البیت وستوریکه برای
سواری است ودر بنده که برای خدمت است ودر سلاحی که برای
استعمال است پس درین اموال زکوة واجب
نیست بجهت آنکه آن از حاجات اصلیه فارغ نیست
وهم مال نامی نیست وهمچنین است کتب علم در حق اهل علم
وآلات اهل حرفه در حق آنهاکه آنها را بآن حاجت است

* مسئله ۷ * اگر شخصی را دینی باشد بر ذمه کسی و آنکس انکار آن نماید و همچنین حالت چند سال بگذرد و مر آن شخص را بینه نباشد و بعد ازان اقرار کند آنکس بحضور مردمان حتی که برا قرار او بینه قایم شود پس بر شخص مذکور واجب نمیشود که زکوة سالهای ماضیه را ادا نماید و باید دانست که چنین مال را ضمار میگویند و دران اختلاف زفر و شافعی رح است و باید دانست که مال گم شده و بنده گریخته و مال مغصوب که برآن بینه نبا شد و مالیکه در دریا افتاده باشد و مال مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مالیکه آن را سلطان بطریق مصادره بظلم گرفته باشد ازقبیل مال ضمار است و باید دانست که در وجوب صدقه فطر برای بنده گریخته یا مغصوب یا گم شده نیز همین اختلاف است و دلیل زفر و شافعی رح این است که سبب وجوب زکوة عبارت است از ملکیت نصاب در ینصورتها متحقق است ولیکن آن نصاب در قبضه مالک نبوده در ایامیکه آن مال ضمار بود و این منافی وجوب زکوة نیست چنانچه اگر مال مسافر در خانه او نباشد زکوة براو واجب است با وجودیکه آن مال بالفعل در دست او نیست و همچنین در اینجا نیز

و دلیل علمای مالکی این است که علی رض فرموده است که زکوة
واجب نیست در مال ضمار و دوم این است که سبب وجوب زکوة
مال نامی است و مال نامی نمیشود مگر وقتیکه مالک قادر باشد
بر تصرف آن و مالک قادر نیست بر تصرف در مال ضمار بخلاف
مسافریکه مال دارد در خانه خود که او قادر است بانکه تصرف
نماید در آن بدست نایب خود * مسئله ۸ * مال مدفون
در خانه مالک مال ضمار نیست زیرا که یافتن آن آسان است
و مالیکه مدفون باشد در زمین دیگر سوای خانه چون بستان مثلا
پس در آن اختلاف مشایخ رح است * مسئله ۹ * مالیکه دین
باشد بر ذمه مدیون مقر پس در آن مال زکوة واجب است
خواه آن مدیون غنی باشد یا فقیر زیرا که یافتن آن مال ابتداً
یا بواسطه تحصیل ممکن است و اگر مدیون منکر باشد پس
در صورت نبودن بینه در آن مال زکوة واجب است بشرطیکه بینه
باشد نزد او یا قاضی مطلع باشد بر آن چه دریصورت دریافتن آن
مال ممکن است و اگر مدیون مقر مفلس باشد یا نسبت به او قاضی
حکم کرده باشد بانکه او مفلس است پس دریصورت
نیز در آن مال زکوة واجب است نزد امام ابو حنیفه رح و نزد امام

حکم قاضی بافلاس کسی صحیح نیست نزد او رح و نزد
محمد رح زکوة دران مال واجب نیست زیرا چه نزد او حکم
قاضی بافلاس انسان صحیح است و بنا بر حکم قاضی افلاس
او ثابت میشود و ابو یوسف رح موافق محمد رح است در
ثبوت افلاس بحکم قاضی و موافق ابی حنیفه رح است در وجوب
زکوة در مال مذکور بجهت رعایت جانب فقرا این
* مسئله ۱۰ * اگر خرید کند کسی کنیز را برای تجارت
و بعد از ان مقرر کند آنرا برای خدمت و نیت آن نماید پس
زکوة دران واجب نمیشود زیرا چه آن نیت متصل است بعمل
که عبارت است از ترک تجارت و نیتیکه متصل بعمل باشد
معتبر است و بعد از ان اگر نیت تجارت نماید دران برای
تجارت نمیگردد زیرا چه این نیت متصل نیست بعمل پس آن
کنیز برای تجارت نخواهد شد مگر وقتیکه بفروشد آنرا
پس درین هنگام زکوة واجب میشود در بهای آن زیرا چه نیت
متصل بعمل نشد چه او تجارت نکرد پس نیت معتبر نبود و ازین
سبب مسافر مقیم میشود بمجرد نیت و مقیم مسافر نمیشود بمجرد
نیت مگر بمباشرت سفر * مسئله ۱۱ * اگر خرید کند

کسي چيزي را به نيت تجارت پس آن چيز براي تجارت ميگردد بسبب اتصال نيت تجارت بعمل که عبارت است از خريدن بخلاف آنکه اگر مالک چيزي شود کسي بطريقه ميراث و نيت تجارت نمايد چه آن چيز بسبب نيت تجارت براي تجارت نميشود زيرا چه نيت مذکور متصل بعمل نيست * مسئله ۱۲ * اگر مالک چيزي شود کسي بسبب هبه و يا وصيت يا نکاح يا خلع يا صلح از قصاص و نيت تجارت کند دران پس آن چيز براي تجارت ميگردد نزد ابي يوسف رح بسبب آنکه نيت مذکوره متصل بعمل است و از محمد رح مرويست که آن چيز براي تجارت نميگردد زيرا چه نيت تجارت درينصورت متصل نيست بعمل تجارت که عبارت است از بيع و شراو بعضي گفته اند که اختلاف برعکس است * مسئله ۱۳ * اداي زکوة جايز نيست مگر به نيتيکه موجود باشد در وقت اداي آن يا در وقتيکه جدا کند مقدار زکوة را از مال نصاب زيراچه اداي زکوة عبادت است پس نيت دران ضرور است و اصل در نيت آنست که مقارن ادا باشد وليکن هرگاه دادن زکوة بفقرا و مساکين بدفعات اتفاق ميشود لهذا اکتفا

لیکن در نیتیکه موجود باشد و وقتیکه مقدار زکوة را از مال خود جدا کند برای آسانی چنانچه تقدیم نیت در روزه جایز است برای آسانی * مسئله ۱۴ * اگر شخصی تصدق نماید جمیع مال خود را بدون نیت زکوة پس زکوة فرض از ذمه او ساقط میشود از روی استحسان زیراچه واجب برای ادای زکوة این است که جزوی از مال خود بدهد وهرگاه جمیع مال خود را بدهد پس آن جزو در ان داخل است لهذا حاجت این نیست که آنرا متعین گرداند به نیت * مسئله ۱۵ * اگر بدهد بفقرا پاره از نصاب خود را بدون نیت زکوة پس ساقط میشود از ذمه او زکوة آن مقدار نزد محمد رح زیراچه جزویکه واجب است شایع است در جمیع نصاب پس هرگاه پاره از نصاب داده شود جزویکه بمقابل آن واجب است در ضمن آن میرود ونزد ابی یوسف رح زکوة آن ساقط نمیشود زیراچه آن بعض برای زکوة متعین نیست چه باقی نصاب محل ادای واجب است بخلاف وقتیکه کل نصاب را بدهد چه درین صورت جزویکه واجب است یقینا میرود در ضمن کل والله اعلم

باب در بیان زکوة سوایم چون شتر و غیره

باید دانست که سوایم جمع سایمه است و آن بر دو قسم عبارت است از شتر و گاو و گوسفند که در اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس اگر در نصف سال در چراگاه چرند و در نصف آن علف خورند سوایم نیست و این باب مشتمل است بر چند فصل

فصل اول در بیان زکوة شتر * مسئله ۱ *

در کمتر از پنج شتر زکوة واجب نیست و زکوة در پنج شتر یک گوسفند است بشرطیکه آن شتران در چراگاه چرند و یک سال تمام شده باشد پس زکوة واجب نیست مگر در شترانیکه در چراگاه چرند پس شترانیکه در خانه علف خورند و باید دانست که از پنج تا نه شتر همین یک گوسفند واجب است و چون ده شتر باشد پس دران دو گوسفند واجب میشود تا چهارده و چون پانزده گردد پس زکوة آن سه گوسفند است تا نوزده و چون بیست شتر شود زکوة آن چهار گوسفند است تا به بیست و چهار شتر و چون به بیست و پنج رسد پس دران یک بنت مخاض واجب میشود تا بسی و پنج ،

شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر مادهٔ یک ساله که یک سال تمام
بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و سی
و شش گردد پس در ان یک بنت لبون واجب می شود
تا بچهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر ماده که
دو سال تمام بران گذشته باشد و چون چهل و شش گردد پس
در ان یک حقه واجب میشود تا بشست شتر و حقه عبارت است از
شتر ماده که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شست و یک شتر
گردد پس در ان یک جذعه واجب میشود تا هفتاد و پنج شتر و جذعه
عبارت است از شتر ماده که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
هفتاد و شش شتر گردد پس دران دو بنت لبون واجب میگردد تا
بنود شتر و چون نود و یک گردد پس دران دو حقه واجب می شود
تا یک صد و بیست شتر و باید دانست که زکوة شتر باین ترتیب
مذکور است در مکتوب نبیکه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته است
و بعد ازان هرگاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس دران زکوة
واجب میشود بترتیب اولا یعنی در پنج شتر که زاید شود بر یک صد
و بیست شتر یک گوسفند واجب میشود مع دو حقه کرد ریکصد و
بیست شتر واجب شده بود و همچنین دو گوسفند واجب میشود

و در ده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در پانزده شتر که
زاید شود بر یکصد و بیست سه گوسفند واجب میشود و در
بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
یک بنت مخاض واجب میشود تا یکصد و چهل و نه شتر و در یکصد
و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود بعد ازان در پنج شتر که زاید شود
بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب میشود مع سه حقه و
در یکصد و شصت که دران یکصد و پنجاه و نیز ده شتر زیاده
است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه و
سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
هشتاد و شش شتر واجب میشود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد
و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب میشود
تا دو صد شتر بعد ازان زکوة واجب میشود همیشه بترتیبیکه بیان
نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر باین ترتیب
که در زکوة شتر مذکور شد نزد علمای مالک و شافعی رح میگویند که
هرگاه یک شتر زیاده شود بر یکصد و بیست شتر پس دران سه
بنت لبون واجب میشود و هرگاه یکصد و سی شتر شود

پس دران یک حقه و دو بنت لبون واجب میی شود و بعد ازان زکوة واجب میی شود بساین حسساب که در هرچهل شتر یک بنت لبون واجب میی شود و در هرپنجساه شتر یک حقه زیرا چه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته بود که هرگاه شتر زاید شود بر یکصد و بیست شتر پس در هرپنجاه شتر یک حقه واجب میشود و در هرچهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و دران بیان نفرموده است که بسر پنج شتر یک گوسفند واجب میشود مساننه ابتدا وعلمای ما میگویند که پیغمبر صلعم در آخر کار عمرو بن حزم رض را نوشته بود که انچه کم ازان باشد پس در هرپنج شتر یک گوسفند است پس برابین عمل نمود ه خواهد شد زیرا چه دربن عمله زیاده است چه در حدیثیکه متمسک شافعی است چیزیکه منافی آن باشد نیست ربایدوا نست که در زکات شتر جایز نیست مگر ماده و نر دران جایز نیست مگر باعتبار قیمت زیرا چه همین منصوص ومنقول است * مسئله ۲ * شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصـــــل دوم دربیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

در کمتر از سی گاو زکوة نیست و در سی گاو که در اکثر ایام سال در صحرا کا
چرند و یک سال تمام بر آن بگذرد پس واجب میشود در آن یک تبیع
یا یک تبیعه یعنی گوساله نر یا ماده که در سال دوم پای نهاده
باشد و در چهل گاو واجب میشود یک مسن یا مسنه یعنی
گوساله نر یا ماده که در سال سیوم پای نهاده باشد زیرا که
بدین امر کرده است پیغمبر صلعم معاذ رض را و هرگاه زیاده
شود در چهل گاو پس نزد ابیحنیفه رح زکوة در آن واجب
میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد یعنی در یک گاو یکه
زیاده شود بر چهل گاو واجب میشود ربع عشر مسنه و در دو گاو
زیاده نصف عشر مسنه و در سه گاو زیاده سه ربع عشر مسنه
واجب میشود تا آنکه شصت گردد و اینکه مذکور شد بنابر
روایت مبسوط است و وجه آن این است که سقوط زکوة و عفو آن
در میان سی و چهل و همچنین در میان شصت و ما فوق آن
بنص ثابت شده است برخلاف قیاس و نص نیست در منحصر
در مابین چهل تا شصت و حسن رح روایت کرده است از ابیحنیفه
رح که در زائد از چهل گاو چیزی واجب نمیشود تا آنکه پنجاه
تمام گردد و در پنجاه گاو یک مسنه و ربع مسنه یا ثلث

تبیعه واجب میشود زیراچه بنای نصاب گاو بران است
که درمابین دو عقد چون سی و چهل چیزی واجب نشود و برسر
هر عقد چیزی واجب شود و صاحبین رح گفته اند که در انچه
که زاید شود بر چهل گاو چیزی واجب نیست تا بشصت رسد
و نه و این یک روایت است از ابی حنیفه رح و وجه آن این است
که پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرمود که مگیر از اوقاص گاو چیزیرا
که بیان فرمود که مابین چهل تا شصت اوقاص است و جواب
قول صاحبین آنست که مراد از اوقاص که در حدیث مذکور است
گوساله ها است و بعد از ان باید دانست که در شصت گاو
دو گوساله یکساله واجب است نر باشد یا ماده و در هفتاد گاو
یک مسنه و یک تبیع واجب است و در هشتاد گاو دو مسنه واجب است
و در نود گاو سه تبیع است و در صد گاو دو تبیعه و یک مسنه
است و همچنین بر سر هر ده گاو متبدل میشود فرض زکوة از تبیع
بمسنه و از مسنه به تبیع زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که در هر
سی گاو تبیع یا تبیعه است و در هر چهل گاو مسن یا مسنه
است پس در یکصد و ده گاو دو مسنه و یک تبیع واجب
میشود و در یکصد و بیست گاو چهار تبیع واجب میشود و یا به

است که گاو میش در حکم گاو است زیرا چه لفظ بقره در حدیث آمده است هر دو را شامل است چه گاو میش نیز نوعی از بقر است ولیکن در عرف دیار ما از بقر گاو میش فهمیده نمیشود ولهذا اگر کسی قسم خورده باینطور که بگوید والله گوشت بقر نخواهم خورد پس او بسبب خوردن گوشت گاو میش حانث نمیگردد والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوة گوسفند

* مسئله * در کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست واگر چهل گوسفند باشد و در اکثر ایام سال در چراگاه چرد و سال تمام بران بگذرد پس در ان یک گوسفند واجب میشود تا یک صد وبیست گوسفند وهرگاه بر ان یک گوسفند زیاده شود پس در ان دو گوسفند واجب میشود تا بدوصد گوسفند وهرگاه یک گوسفند زیاده شود بر دو صد گوسفند پس در ان سه گوسفند واجب میشود تا بسه صد ونود ونه گوسفند وهرگاه بچهار صد گوسفند گردد پس در ان چهار گوسفند واجب میشود وبعد از ان بسر هر صد یک گوسفند واجب میشود زیرا چه همچنین بیان وارد شده است در کتاب رسول خدا صلعم ودر کتاب ابی بکر رض که بعاملان

زکوٰۃ نوشته بود وبران اجماع منعقد است وباید دانست که میش و بزهردو برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است این هردو را شامل است * مسئله ۴ * در زکوٰۃ گوسفند ثنی گرفته میشود و جذع روا نیست وا ین ظاهر روایت است از ابی حنیفه رح و ثني بزغاله یک ساله است که در سال دوم پانهاده باشد وجذع عبارت است از بزغاله که اکثر ایام سال بران گذشته باشد و سال نگذشته باشد و صاحبین رح گفته اند که جذع از میش گرفته میشود و این یک روایت است از ابی حنیفه رح نیز و وجه آن یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حق زکوٰۃ در این جذعه وثني است ودوم این است که بسبب قربانی نمودن جذعه قربانی ادا میشود پس همچنین زکوٰۃ نیز ادا خواهد شد و وجه ظاهر روایت یکي این است که علي رض روایت کرده است که گرفته نمیشود در زکوٰۃ مگر ثني یا آنچه از ثنی بزرگ باشد ودوم این است که در زکوٰۃ گوسفند دادن گوسفند متوسط واجب است وجذع از میش متوسط نیست بلکه کوچک است لهذا در زکوٰۃ بز جذع نیز جایز نیست وجواب از وجه اول صاحبین رح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

جذع شتر است وجواب از وجه دوم این است که ادای قربانی بآن از نص معلوم شده است * مسئله ۳ * در زکوة گوسفند گرفتن ماده ونر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصـــــل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * وقتیکه اسپ نر وماده یا هم آمیخته باشند ودر اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است اگر خواهد بمقابل هر اسپ یک دینار دهد واگر خواهد اسپان را قیمت نماید ار هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد واین نزد ابیحنیفه رح است وهمین مختار زفر رح است وصاحبین رح گفته اند که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة نیست بر مسلمانان ونه در بنده او ونه در اسپ او ودلیل ابیحنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة بر اسپ سایمه یک دینار یاده درم است وحدیثیکه صاحبین رح آورده اند تاویل آن این است که از اسپ در آن اسپ غازی مراد است واین منقول است از زید بن ثابت رض وباید دانست که تعیین میان دادن یک دینار ومیان قیمت نمودن امنیه منقول است

ازعهر رضود راسپان که فقط نرباشد زکوة واجب نیست زیراچه توالد و تناسل ازان نمي شود وهمچنین درصورتیکه فقط ماده باشد زکوة نیست واین یکروایت ازابیحنیفه رح است و روایت دیگر این است که زکوة دران واجب است زیراچه توالد و تناسل ازان میشود باینطریقه که عاریت گرفته میشود نرازدیگر بخلاف وقتیکه فقط نرباشد چه ازان توالدو تناسل متصور نیست ومرویست ازابیحنیفه رح که راسپان که فقط نرباشد نیز زکوة واجب است * مسئله ۲ * درخرواستر زکوة واجب نیست زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست که درباب زکوة خرواستر چیزي برمن از حکم نازل نشده است ولیکن اگر خرواستر براي تجارت باشد پس دران زکوة واجب میشود زیراچه دریں هنگام تعلق زکوة بمالیت آنست مانند سایر اموال تجارت والله اعلم

فصـــــل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند وشتر وگاو

* مسئله ۱ * دربچه گوسفند وشتر وگاو که کمتر از یک سال از باشد زکوة واجب نیست نزد ابیحنیفه رح اعنی اگر خرید کند کسي بیست و پنج شتر بچه را یا چهل بزغاله را یا سي گوساله را ویکسال تمام بران بگذرد از وقت ملک پس

وزان زکوة واجب نمیشود بلکه هرگاه یکسال بران بگذرد
از وقت بزرگ شدن آن بچه ها پس در ین هنگام زکوة
آن واجب میشود و اینکه مذکور شد آخر اقوال ابوحنیفه رح
است و همین مختار محمد رح است و ابوحنیفه رح اول قایل بود
باین که زکوة واجب است چنانچه واجب است در مسنه شاوه همین
مختار زفر و مالک رح است و بعد ازان ازین رجوع کرد و گفت
که واجب است دران که یکتا از آنها مد شده و همین قول
ابی یوسف و شافعی رح است و بعد ازان ازین هم رجوع کرده
و گفت که چیزی دران واجب نیست و وجه قول اول این
است که لفظ شاه و غیره که در حدیث آمده است کوچک و بزرگ
همه را شامل است و وجه قول دوم این است که در واجب
کردانیدن یکتا از انجمله رعایت جانبین است یعنی
جانب صاحب مال و جانب فقیر چنانچه در صورتیکه همه لاغر
باشند یکتا از انجمله گرفته میشود و وجه قول اخیر این است
که در تعیین مقدار قیاس را دخل نیست و هرگاه در ان
واجب کردانیدن چیزیکه در شرع وارد شده است متصور
نشد پس چیزی دران واجب کردانیده نخواهد شد و اینکه

مذکور شده وقتی است که در ان مسنه نباشد اصلا و اگر یک
مسنه هم باشد میان آنها پس درین هنگام همه آنها را
تابع آن مسنه گردانیده میشود در حق تحقق نصاب نه در
حق ادای زکوة حتی اگر یکتا کوچک را بد هد از جهت
زکوة بدر رفتن نمیشود بلکه واجب میشود در ان انچه وارد
شده است در شرع واگر هلاک شود آن مسنه بعد از گذشتن
سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طرفین رح زیرا چه وجوب
زکوة درین صورت متعلق است بمسنه مذکوره چه اگر
آن نمی بود زکوة واجب نمیشد پس هرگاه چنین شد
پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد ازان
باید دانست که نزد ابی یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
از چهل بزغاله ودر کمتر از سی گوساله و واجب میشود
در بیست وپنج شتر بچه یک شتر بچه و بعد ازان چیزی دیگر
واجب نمی شود تا آنکه هشتاد وشش گردد و درین هنگام واجب
میشود دو شتر بچه زیرا چه در هشتاد وشش مسنه دو بنت لبون
واجب است و بعد ازان در زیاده از دو شتر بچه چیزی واجب
نمی شود تا آنکه یکصد وچهل وپنج شتر بچه شود ودران سه

بشتر بچه واجب است زیرا که دریکصد وچهل وپنج مسنه دو حقه
ویک بنت مخاض واجب است ودریک روایت از امام یوسف
رح درکمتر ازبیست وپنج شتر بچه چیزی واجب نیست
وروایت دیگر این است که درپنج شتر بچه خمس یک شتر بچه
واجب است ودرده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
وعلی هذا القیاس ودر روایت سیوم از امام یوسف رح این
است که ملاحظه نمایند در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر
بچه وملاحظه نمایند در قیمت یک گوسفند پس هرکدام
که از میان هردو کمتر باشد واجب است ودرصورت ده شتر
بچه ملاحظه نمایند در قیمت دو گوسفند ودر دو خمس یک شتر
بچه * مسئلهٔ ۲ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسنه
واجب شود ولیکن مسنه درمال او یافته نشود بلکه اعلی
از ان یافته میشود یا ادنی پس عامل تحصیل زکوة را میرسد
که درصورت اول اعلی را بگیرد و واپس دهد بشخص مذکور چیزیکه
از قیمت آن زیاده باشد بر قیمت مسنه ودرصورت دوم بگیرد
ادنی را مع تتمهٔ قیمت مسنه ولیکن باید دانست که درصورت
اول برای قبول نمودن اعلی مع واپس دادن زیادتی قیمت

جبر نبوده نمیشود بر عامل مذکور بلکه میرسد اورا که اعلی را قبول نکند و مطالبه نساید برای عین واجب که متعذر است یا مطالبه نماید قیمت آنرا زیراچه گرفتن اعلی بطور مذکور شراء است من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب مال عامل مذکور را از گرفتن اعلی مزاحمت نکند پس عامل مذکور قابض آن گردانیده نمیشود و در صورت دوم برای قبول نمودن ادنی مع تتمه قیمت مستحق جبر نبوده میشود بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنی را مع تتمه قیمت مستحق بعامل مذکور بدهد باینطور که اورا از گرفتن آن مزاحمت ننماید پس عامل مذکور در این صورت قابض آن گردانیده میشود زیراچه دراین صورت بیع وشرا نیست بلکه صاحب مال آن ادنی را در قیمت مستحق میدهد لهذا تتمه قیمت مستحق را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر صاحب مال در زکوة بعوض عین واجب قیمت آن بدهد پس این جایز است نزد علمای ما وهمچنین در کفاره وصدقه فطر وعشر ونذر وشافعی رح گفتست که آن جایز نیست چنانچه منصوص علیه است و نیز بدل آن جایز نیست چنانچه در هدی وقربانی

تبدیل آن بقیمت جایز نیست و بیان معنی هدی در کتاب
حج خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علمای ما این است که
خدای تعالی باداء زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرده است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود از ان این است که رزق
موعود بانها رسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول است
و ازین معلوم شد که خصوصیت گوسفند مثلا مقصود نیست
پس تبدیل این بقیمت جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است بخلاف هدی و قربانی که خون ریختن آن باینطور
که ذبح کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد # مسئله ۲ #
شتر و گاو که برای عمل و کار است چون بار برداری و قلبه
رانی پس در ان زکوة نیست و همچنین زکوة نیست در صورتیکه
علف خورند در نصف سال یا در اکثر آن و امام مالک رح برخلاف
این میگوید بنابر ظاهر نصوص چه آن بحسب ظاهر مطلق
است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در شتر و گاو باربرداری و در گاویکه قلبه رانی میکنند
و آن زکوة نیست و دوم این است که سبب وجوب زکوة مال

قا می است ودلیل نها دو چیز است یکی چرانیدن در چراشاه و دوم مهیا وآماده داشتن برای تجارت و یکی ازان یافته نمیشود در شتران وکنیزان مذکور و سیوم این است که در تحویل تیکه جانوران مذکور علف خورند موئنت بسیار در کار میشود و مال بسیار خرج میشود بس دریصورت باعتبار معنی نمای آن متحقق نیست اگرچه باعتبار ظاهر بناشد
* مسئله ۵ * شامل مذکور را نباید که بگیرد در زکوة بهترین مال را و نه بدترین را بلکه باید که بگیرد مال متوسط را بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که مگیرید از بهترین اموال مردمان و بگیرید از اوسط آن و بجهت آنکه در گرفتن متوسط رعایت جانبین است اعنی جانب فقیر و جانب صاحب مال * مسئله ۶ * هر کرا نصاب مال باشد و ویرا حاصل شود در اثنای سال مالها از جنس آن نصاب پس باید که ضم کند آنرا بسان نصاب و زکوة مجموع آن بدهد ازان و شافعی رح میگوید که آن را ضم نکند بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق ملک پس همچنین اصل خواهد بود در حق زکوة باتفاق اولا دور بیع که

حاصل شود در اثناي سال چه اين تابع اصل مال است در حق ملك
لهذا آن مملوك ميشود به تبعيت اصل پس اين ضم نموده ميشود
باصل مال ودليلهاي ما اين است كه علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل
مال جنسيت است چه هرگاه مالها يك جنس باشند تميز ميان آنها
مشكل ميشود ولهذا دشوار مي شود اعتبار نمودن حولان حول
براي هر مال مستفاد رحال آنكه حولان حول اعتبار نموده نشده است
مگر براي آساني پس ثابت شد كه علت ضم نمودن اولاد
و ربح باصل مال جنسيت است و اين علت يافته ميشود
در صورتيكه كلام دران است * مسئله ۷ * بايد دانست كه
نزد شيخين رح زكوة واجب است در نصاب نه در عفو و نزد محمد رح و
زفر رح در نصاب و عفو هر دو يعني در مجموع واجب است و ثمره اين
اختلاف اين است كه اگر هلاك شود عفو و باقي ماند نصاب پس
نزد شيخين تمام مقدار زكوة كه واجب شده بود باقي مي ماند
و نزد محمد و زفر رح بحساب آن زكوة نيز ساقط ميشود و دليل
محمد و زفر رح اين است كه زكوة واجب شده است براي شكر نعمت و
مجموع نصاب و عفو نعمت است و دليل شيخين رح يكي اين است
كه پيغمبر صلعم فرموده است كه زكوة پنج شتر يك گوسفند واجب است

ود رزاید بران چیزی واجب نیست تا آنکه ده گردد و همچنین فرمودا ست پیغمبر صلعم درهرنصاب ونفیی کرد است وجوب زکوة را از علاوه ومراین است که عفو تابع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال که مجموع نصاب وعفو است پس آن هلاک اولا اعتبار نبود ه خواهد شد درعفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نبوده میشود اولا در ربح در مال مضاربة نه در راس مال مضاربة ولهذا گفتست ابو حنیفه رح که هلاک اولا اعتبار نبوده میشود درعفو وبعدازان درنصابیکه اخیراست وبعدازان درنصابیکه مایلی آن است وهمچنین اعتبار نبوده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیراچه اصل همان نصاب اول است ونصابها که زاید برآن است تابع آنست ونزد ابی یوسف رح هلاک اعتبارنبوده می شود اولا درعفو وبعدازان اعتبار نبوده می شود در نصابها بطریق شیوع *مسئله ۸* اگر خوارج و باغیان مسلط شوند برقومی وزکوة سوایم ازانها بگیرند پس باید که بعدازدفع نمودن باغیان امام عادل باردیگر زکوة مال مذکورنگیرد ازقوم مذکور زیراچه امام مذکور حمایت آنها نکرده است وحق گرفتن زکوة مر امام عادل را بنابر حمایت است ولیکن فقها فتوی داده اند باینکه قوم مذکور

را باید که اعادهٔ آن زکوة نمایند و بار دیگر ادا نمایند بخلاف
آنرا بخراج را زیراکه خوارج و باغیان مصرف خراج اند
بسبب آنکه مصرف خراج غازیان اند که با حربیان قتال
می نمایند و خوارج و باغیان نیز این کار میکنند و مصرف
زکوة فقرا اند و خوارج و باغیان زکوة را بفقرا نمیدهند لهذا
باید که زکوة را بار دیگر ادا نمایند تا بمصرف رسد نه
خراج را و بعضی از علما گفته اند که اگر قوم مذکور در وقت دادن
زکوة بخوارج و باغیان نیت تصدق نمایند بر آنها
و آنها را مالک گردانند پس درین صورت زکوة ساقط میشود
از قوم مذکور و دادن زکوة بهر جابر و ظالم همین حکم دارد
زیراکه خوارج و باغیان و ظالمان هرچند که بحسب ظاهر
مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجهت حقوقیکه بر ذمه آنها
است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
زکوة بار دیگر نمایند اولیٰ و احوط است زیراچه درین صورت
ادای زکوة یقینا حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبی
بنی تغلب زکوة سوائم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
انچه واجب است بر مردان آنها زیراکه ازان صلح نموده

شد است برا ینکه گرفته شود از آنها دوچند انچه گرفته میشود از مسلمانان واز زنان مسلمانان زکوة گرفته میشود پس گرفته خواهد شد از زنان بني تغلب دوچند انچه گرفته میشود از زنان مسلمانان واز صبیان مسلمانان زکوة گرفته نمیشود پس از صبیان بني تغلب چیزی گرفته نخواهد شد * مسئله ١٠ * اگر بغیر استهلاک مالک هلاک شود مال بعد از وجوب زکوة اعني بعد از حولان حول پس ساقط میشود زکوة آن وشافعي رح گفته است که اگر هلاک شود مال بعد از انکه مالک بر اداي زکوة آن قادر شود یا بنابر که مستحق زکوة طلب آن نماید یا مالک بیابد مستحق آن را اگرچه او طلب نکرده باشد پس درینصورت مالک مال ضامن زکوة آن میشود زیراچه واجب بر ذمه وي است واداي آن نکرده است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند صدقة فطر ونیز انکه منع از طلب مستحق نموده زکوة را بوي پس این بمنزله استهلاک آن است ودلیل علماي ما این است که زکوة که اداي آن واجب است جزوي از نصاب است پس آن هلاک میشود بسبب هلاک شدن نصاب پس زکوة ساقط

پیدا شد چنانچه اگر جنایت کند بنده کسی واجب میشود بر
آنکس دفع آن بنده بولی جنایت واگر بنده قبل از دفع آن بولی جنایت
هلاک شده پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمیماند بلکه ساقط
میشود وجواب از دلیل امام شافعی رح این است که مستحق زکوة
نیست مگر فقیری که معین نماید آنرا مالک برای دادن زکوة
وطلب از مستحق نشده است واگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
وبعد از طلب مالک زکوة را بوی نداده وبعد از این هلاک شود نصاب
پس درینصورت میان علمای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند
که درینصورت مالک ضامن آن میشود وبعضی گفته اند که
درینصورت ضامن آن نمیشود زیرا که استهلاک از جانب
او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود
بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود از زکوة
بحساب آن چنانچه درصورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید
پیش از حولان حول پس این جایز است زیرا که ادا نموده است
بعد از وجود سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب
پس جایز خواهد شد چه ادای واجب بعد از وجود سبب وجوب آن

جایز است چنانچه اگر کفاره دهد محرم بعد از آنکه مجروح کرده باشد صید را و فوت آن صید زنده است و درین مسئله اختلاف مالک رح است * مسئله ۱۳ * اگر مالک یک نصاب پیش از حولان حول زکوة چند سال ادا نماید یا زکوة چند نصاب ادا نماید پس این جایز است زیرا که نصاب اول اصل است در سببیت وجوب زکوة و زاید بر آن بمنزله تابع آنست و درین مسئله اختلاف زفر رح است والله اعلم

باب در بیان زکوة اموال چون طلا و نقره و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره * مسئله ۱ * در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم باشد و حولان حول شود بر آن پس زکوة آن پنج درهم واجب میشود زیرا که پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشته بود که زکوة بگیر از دوصد درهم پنج درهم را از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

مسئله ۳ * آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس در آن زکوة نیست
تا آنکه چهل درهم برسد زیرا که چهل درهم گردد پس در آن یک درهم
واجب میگردد وبعد از آن در هر چهل درهم یک درهم واجب
میگردد ودر کمتر از آن چیزی واجب نیست واین مذهب ابو حنیفه
رح است وصاحبین رح گفته اند که در هر قدر که زیاده باشد
بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب آن است واین قول شافعی
رح است بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حدیث علی رض فرموده است
که آنچه زیاده شود بر دویست درهم پس زکوة آن بحساب
آن است وبجهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت
مال است ولیکن ابتدا شرط نموده شده است که مال بقدر
نصاب باشد تا مالک مالدار گردد بسوال پس باید که در سوایم
نیز آنچه زیاده شود بر نصاب تا آنکه به نصاب دیگر برسد زکوة آن
بحساب آن واجب شود وحال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه
آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است ولیکن آن
عفو است بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب
کرده شود لازم می آید تشقیص یعنی ایجاب جزوی
از اجزای شی حتی که آن شی مشترک گردد میان مستحق آن

چیزی و میسان مالک آن شی و دلیل ابوحنیفه رح یکی این است
که پیغمبر صلعم فرموده است بمعاذ رض که از کسور چیزی مگیر و نیز
فرموده است در حدیث عمرو بن حزم که در کمتر از چهل درهم
زکوة نیست و دوم این است که در واجب کردانیدن زکوة
در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاع بران متعذر است و حرج
در شرع مدفوع است * مسئله ۴ * بدانکه نصاب نقره
که دو صد درهم است پس معتبر در ان وزن سبعه است و آن این است
که ده درهم بوزن هفت مثقال باشد زیرا چه همین وزن
معتبر بوده در دیوان عمر رض و بر ان استقرار یافته است وزن درهم
* مسئله ۵ * درهمیکه دران نقره غالب باشد پس آن نقره
اعتبار نموده میشود و حکم نقره دران جاری است اگر چه
چیزی از غش دران باشد و درهمیکه غش دران غالب باشد
پس آن نقره شمرده نمیشود بلکه آن در حکم متاع و رخت است
و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد
زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت دران باشد چنانچه
این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخت مگر در صورتیکه
دران بمقدار نصاب نقره باشد پس درین هنگام نیت تجارت

دران شرط نیست و بد اعتبار نبوده میشود قیمت آن چه در هم نقره نیست بتجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مسئله این است که در هم ازغش قلیل خالی نمی باشد و دراهم نقره خالص قابل ضرب نیست چه آن نقش پذیر نمیشود مگر وقتیکه چیزی دران غش باشد و از غش کثیر خالی میباشد پس اعتبار نموده شد غلبه

اعنی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب باشد نقره نیست و عامه عبارت است از آنکه زیاده از نصف باشد چه حقیقت ما به المتین است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ *

در کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن بیست مثقال است و زکوة دران نصف مثقال است وقتیکه حولان حول شود برای آنچه حدیثیکه در فصل اول مذکور شد و باید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده درهم هفت مثقال میشود و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج جو میباشد * مسئله ۲ * آنچه زیاده شود بر بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از ان دو قیراط زکوة واجب میشود زیراکه زکوة واجب ربع عشر است و دو قیراط ربع

=شو چهار مثقال است و در کمتر از چهار مثقال که زاید شود بر بیست مثقال زکوة نیست نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح هر قدر که زاید شود پس دران زکوة بحساب آن واجب میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ابیحنیفه رح معاف است ونزد صاحبین رح دران نیز زکوة است چنانچه در فصل اول مذکور شد و وجه قول ابیحنیفه رح این است که قیمت دینار ده درهم است در شرع و دینار و مثقال هم وزن است پس قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر از چهل درهم است و در کمتر از چهل درهم زکوة نیست بنابر حدیث عمرو بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ٣ * زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مضروب که آنرا تبر میگویند و همچنین زکوة واجب است در زیور طلا و نقره و ظروف طلائی و نقرئی خواه مباح باشد استعمال آن چون انگشتر نقره وغیره یا مباح نباشد و شافعی رح گفته است که در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که براي مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن مانند پارچهٔ پوشیدني است و دلیل علماي ما این است که سبب وجوب زکوٰة مال نامي است و دلیل نماء در طلا و نقره موجود است چه خلقت طلا و نقره براي تجارت است و موضوع است براي آن و این دلیل نماست و معتبر براي وجوب زکوٰة دلیل نماست نه حقیقت آن بخلاف پارچه که براي پوشیدن است چه در آن دلیل موجود نیست والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوٰة متاع و رخت

* مسئله ۱ * زکوٰة واجب است در متاع تجارت هر متاعیکه باشد وقتیکه قیمت آن بقدر نصابی باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه بقدر نصاب طلا بجهت آنکه پیغمبر صلعم در حق متاع تجارت فرموده است که قیمت باید آنرا پس در هر دو صد درهم پنج درهم زکوٰة بدهد و بجهت آنکه مال مذکور را مالک آن مهیا و موضوع کرده است براي نما پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است براي نما از روي شرع لیکن نیت تجارت در این شرط نموده شد تا ثابت شود که آن متاع براي نما موضوع شده است و بعد از این باید دانست که محمد رح گفته است که قیمت آن باید کرد بنصابیکه نافع باشد در حق فقرا

ومساکین اعنی اگر قیمت کرده شود بدرهم بنصاب نقره نرسد واگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا نرسد پس درین صورت قیمت آن بدرهم باید کرد واگر امر برعکس باشد قیمت آن بدینار باید کرد واین یک روایت است از ابی حنیفه رح ومحمد رح درمبسوط گفته است که مالک مختار است بین نصابیه که خواهد قیمت آن نماید زیراچه طلا ونقره هرد و ثمنی است ودر اندازه نمودن قیمت اشیا هرد و برابر است واز ابی یوسف رح مرویست که قیمت متاع نماید بچیزیکه خریده است آنرا اعنی اگر آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید واگر بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید واین درصورتیست که آنرا بدرهم ودینار خریده باشد زیراچه آن درمعرفت مالیت ابلغ است واگر خریده باشد آنرا بغیر درهم ودینار پس باید که قیمت کند آنرا بنقد یکه رواج آن غالب است واز محمد رح مرویست که در هرحال قیمت کنند آنرا بنقد یکه رواج آن غالب است چنانچه قیمت مغصوب نموده میشود بنقد غالب درهرحال * مسئله ۳ * اگر نصاب کامل باشد در اول سال وهم در انتهای سال پس بسبب نقصان آن درا ثنای سال زکوة ساقط نمی شود زیراچه اعتبار کمال آن

در اثنای سال دشوار است واما در ابتدای سال ضرور است که نصاب
کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد ومعنی غنا متحقق
شود وهمچنین در انتهای سال نیز ضرور است که نصاب کامل موجود
باشد تا ادای زکوة واجب گردد ودر اثنای سال چنین
نیست زیرا که آن حالت بقا است بخلاف صورتیکه
هلاک شود کل نصاب چه در این صورت حول باطل میشود
وزکوة واجب نمیگردد بجهت انعدام نصاب فی الجمله ودر مسئله
اولی اینچنین نیست زیرا که بعضی نصاب در آن باقی است
پس انعقاد وجوب زکوة باقی خواهد بود * مسئله ٣ *
ضم نموده میشود قیمت متاع و رخت بطلا ونقره یعنی اگر نزد
مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است وهم صد درهم
باشد پس قیمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده
میشود تا مجموع نصاب گردد وزکوة آن واجب شود زیرا که
وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال
مهیا وموضوع برای تجارت است اگرچه جهت تجارت در آن
مختلف است باعتبار اینکه جهت تجارت در متاع از جانب
عباد است وجهت تجارت در درهم ودینار از جانب

شرع است * مسئله ۴ * ضم نبوده میشود طلا با نقره
زیراچه هردو یک جنس اند یا عتبار ثمنیت واین هر دو یاعتبار
ثمنیت سبب وجوب زکوة اند و بعد از ان بباید دانست که
نزد ابیحنیفه رح طلا بنقره ضم میشود باعتبار قیمت و نزد صاحبین
رح باعتبار اجزا واین یک روایت است از ابیحنیفه رح نیز
وثمره اختلاف این است که اگر شخصی را صد درهم نقره و
پنج مثقال طلا باشد که قیمت آن بصد درهم میرسد پس برشخص
مذکور زکوة واجب میشود نزد ابیحنیفه رح نه نزد صاحبین
رح وایشان میگویند که در طلا و نقره معتبر مقدار آن است
نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در ظروف نقره در
صورتیکه وزن آن کمتر از دو صد درهم باشد وقیمت آن دو
صد درهم یا زیاده از ان باشد وابوحنیفه رح میگوید که ضم یکی
از طلا و نقره بدیگر بسبب مجانست است و مجانست میان
آنها متحقق میشود باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس
باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد والله اعلم

باب در احکام کسیکه میگذرد

نزد عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

نمی‌باید آنرا سلطان بر سر راه تا از تاجران زکوة مال بگیرد
مسئله * اگر شخصی با مال خود بگذرد نزد عاشر
و بگوید که چند ماه است که این مال بدست من آمده است
و سال تمام نگذشته است یا بگوید که بر ذمه من دین
انسان است و قسم خورد پس شاید عاشر را که تصدیق او
نماید و از وی چیزی نگیرد زیرا که شخص مذکور منکر وجوب
زکوة است و قول منکر مع قسم معتبر است و همچنین اگر بگوید
که ادا کرده ام زکوة این مال را و داده ام آن را بعاشر
سابق مقبول میشود قول او زیرا که عاشر در گرفتن زکوة
امین است و زکوة نزد او امانت می ماند پس دعوی
شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این
مقبول است در صورتیکه در آن سال عاشر دیگر بوده
باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال عاشر دیگر ثابت نباشد
که درینصورت کذب او یقینا ظاهر است و همچنین اگر بگوید
که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و بفقیران
آن شهر داده ام پس قول او مقبول است زیرا که صاحب مال مادامیکه
در شهر خود است ادای زکوة مال او بروی مفوض است مگر وقتیکه

از شهر خود برآید و مع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام ولایت گرفتن زکوة مرعاشر را است بجهت آنکه درین هنگام مال صاحب مال در حمایت او داخل میشود وحاصل آنکه درین چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است وهمچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است در سه صورت اول و در صورت چهارم مقبول نیست اگرچه قسم خورد باینکه من زکوة آنرا بفقرا داده ام در شهر خود ونزد شافعی رح قول او درینصورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را بمستحق آن رسانیده است ودلیل علمای ما این است که حق گرفتن زکوة سوایم مر سلطان را است پس صاحب مال را نمیرسد که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض است وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة سوایم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود ادا کرده است وبار دیگر گرفتن عاشر از وبطریق سیاست است وبعضی گفته اند که همین زکوة فرض است وانچه اول داده است نفل میگردد وهمین صحیح است وبعد ازان باید دانست

که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است آیا دران شرط است که جنا
ابراو دست آویز خود را ظاهر کند و بنماید یا شرط نیست پس
محمد رح در جامع صغیر شرط آن نکرد است و در مبسوط شرط نمود
است آنرا و همین روایت حسن رح است از ابیحنیفه رح و وجه
آن این است که صاحب مال دعوی برات کرد است و بر صدق
این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهر کند آن را
و وجه روایت جامع صغیر این است که خط مشابه بخط میشود
پس آن علامت اعتبار نبود نمیشود* مسئله ۲ * در چیزیکه
قول مسلمان مقبول است پس دران قول ذمی نیز مقبول است
زیرا چه گرفته میشود از ذمی دو چند انچه گرفته میشود از مسلمان
پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال ذمی نیز رعایت جاری
نمود خواهد شد تا که دو چند گرفتن زکوة متحقق شود
* مسئله ۳ * اگر حربی بمال تجارت بگذرد نزد عاشر سلطان
پس باید که عاشر مذکور بگیرد از انچه گرفته میشود از حربیان
و مطابق قول او عمل نکند در صورتها کیکه دران قول مسلمانان
و ذمی مقبول است اگرچه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد من اند و از اموال دیگر

قول او قابل التفات نیست زیرا چه انچه گرفته میشود ازوزکوة نیست بلکه آن بجهت حمایت گرفته میشود وانچه در دست او است از مال محتاج است بحمایت پس باید که بگیرد ازوی انچه گرفته میشود از حربیان و التفات نکند بسوی قول وی مگر در حق کنیزکه این ام ولد من است چه این قول مسموع است و مقبول است زیرا چه حربی اگر اقرار کند به نسب کنیزکه در دست وی است و بگوید که این فرزند من است پس این اقرار صحیح است پس همچنین صحیح خواهد شد اقرار او با مومیت ولدیکه امومیت ولود مبتنی بر ثبوت نسب است پس در این هنگام کنیزان مال نمی مانند وگرفته نمیشود چیزی مگر از مال * مسئلهٔ ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او و از ذمی نصف عشر و از حربی عشر زیرا چه عمر رض چنین امر کرده بود بعاشران خود * مسئله ۵ * اگر گذر کند حربی نزد عاشر وهمراه آن حربی مال پنجاه درهم است پس در این صورت از و چیزی گرفته نمیشود مگر وقتیکه حربیان میگیرند از مسلمانان از مال پنجاه درهم پس در این هنگام از حربی نیز گرفته میشود از مال او که پنجاه درهم است زیرا چه گرفتن از حربیان

بطریق تجارات و مبادله است بخلاف مسلمان و ذمی چه آنچه
گرفته میشود از آنها زکوة است یا دو چند زکوة پس ضرور است
که مال آنها بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است
و در کتاب الزکوة از مبسوط مذکور است که اگر همراه حربی مال
قلیل باشد اعنی کم از نصاب پس از حربی گرفته نمیشود اگرچه
آنها از مسلمانان میگیرند از مال قلیل بجهت آنکه مال قلیل
همیشه عفو است و بجهت آنکه مال محتاج نیست بسوی حمایت
چه قدر قلیل از مال همراه میدارد مسافر برای زاد راه
و دزدان بسوی مال قلیل کم التفات می نمایند بجهت
ذلت آن * مسئله ۹ * اگر حربی نزد عاشر بگذرد
و همراه او دو صد درهم باشد و معلوم نباشد که آنها
از مسلمانان از بمقدار مال چه قدر میگیرند پس درین صورت
عشر گرفته میشود از حربی مذکور بجهت قول عمر رض که اگر
مشتبه شود حال بر شما پس باید که عاشران حربی از شما چه
میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربی عشر را و اگر معلوم
شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
پس همانقدر از وی گرفته خواهد شد ولیکن اگر معلوم

شود که آنها از مسلمانان کل مال میگیرند پس عاشر مسلمانان
را نباید که از و کل مال بگیرد زیرا چه این غدر راعیبی بعد
عهد یست و اگر معلوم شود که آنها از مسلمانان هیچ نمیگیرند
پس از آنها نیز هیچ نباید گرفت بجهت آنکه تا آنها نگیرند از
تاجر مسلمانان و بجهت آنکه هرگاه حربیان سلوک نیکو
نمایند با مسلمانان و هیچ نگیرند پس مسلمانان را باید که
هیچ نگیرند از آنها چه مسلمانان را سزاوار است که موصوف
باشند بمکارم اخلاق * مسئله ۷ * اگر حربی بگذرد
نزد عاشر یکبار و عاشر مذکور از و عشر بگیرد و بعد از این
اگر بار دیگر بگذرد نزد عاشر مذکور بار دیگر از و عشر
نگیرد مگر بعد از حولان حول بجهت آنکه بسبب گرفتن عشر
هر بار در یکسال استیصال مال لازم می آید یعنی مال باقی
نمی ماند و حق گرفتن آن نیست مر عاشر را مگر برای محافظت
مال و بجهت آنکه حکم امان اول باقی است در این سال تا آنکه
سال دیگر در آید و بعد از در آمدن سال دیگر امان جدید
در حق او متحقق میشود زیرا چه حربی را گذاشته نمیشوند
که زیاده از یکسال اقامت نماید در دار اسلام پس بعد از

گذشتن سال دیگر بار دیگر عشر گرفته خواهد شد از وجه
سبب این استیصال مال لازم نمی آید و اینکه مذکور شد وقتی
است که حربی مذکور بدار حرب نرفته باشد بعد از گرفتن
عشر و اگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود و بعد از آن
مراجعت نماید بدار اسلام پس درین صورت بار دیگر عشر
گرفته خواهد شد و اگر حربی مذکور در روزیکه عشر داده است
همان روز بدار حرب رود و بعد از آن همان روز مراجعت نماید
بدار اسلام بسبب اتصال دارین در مراجعه درین صورت
مراجعت نموده است بدار اسلام بسبب امان جدید و درین
مرتبه بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال
مال لازم نمی آید چه او هر بار بدار حرب میرود و منفعت
حاصل می نماید* مسئله ۸ * اگر ذمی مع خمر یا خنزیر بگذرد
بر عاشر پس عاشر مذکور عشر گیرد از خمر او نه از خنزیر
او و مراد از گرفتن عشر خمر این است که عشر بگیرد از قیمت خمر
نه از عین خمر و این فرق که مذکور شد میان خمر و خنزیر
بر ظاهر روایت است و شافعی رح گفته است که از هیچیکی از خمر
و خنزیر عشر نگیرد زیرا چه این دو قیمت ندارد و زفر رح گفتست

که عُشر بگیرد زیرا چه هر دو در مالیت برابر است نزد ذمیان و ابو یوسف رح گفته است که از هر دو عشر گیرد و تا یکه خمر و خنزیر هر دو همراه ذمی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف رح در این صورت خنزیر را تابع خمر گردانیده است امذا گفته است که اگر یکی از خمر و خنزیر تنها همراه او باشد پس از خمر عشر گرفته میشود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت یکی این است که قیمت شی از ذوات القیم بمنزله عین آن شی است و خنزیر من جمله ذوات القیم است و قیمت شی از ذوات الامثال بمنزله عین آن شی نمیشود و خمر من جمله ذوات الامثال است و دوم این است که حق گرفتن عشر مر عاشر را بجهت حمایت است و مسلمان را میرسد که حمایت و محافظت خمر خود نماید برای سرکه ساختن پس همچنین جایز است و برا که حمایت کند خمر ذمی را و نمیرسد مسلمانان را که حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه اگر مسلمان شود ذمی که در ملک او خنزیر است پس واجب است برا و که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و هرگاه مسلمان حمایت و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس همچنین حمایت نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند خنزیر

دهد را * مسئله ۹ * اگر صبی یا زنی از بنی تغلب مع مال
خود بگذرد نزد عاشر پس باید که از صبی چیزی نگیرد و از زن
مذکوره بگیرد انچه گرفته میشود از مرد تغلبی بنابرانچه
مذکور شد در زکوة سوائم * مسئله ۱۰ * اگر شخصی مع
صد درهم بضاعت بگذرد بر عاشر و خبر دهد عاشر مذکور را باینکه
در خانه او صد درهم دیگر است و حولان حول بران شد است
پس نمیرسد عاشر مذکور را که زکوة بگیرد از صد درهم
که همراه آن شخص است نه از صد درهم که در خانه وی است
زیرا چه آن قلیل است و صد درهم که در خانه وی است در حمایت
عاشر مذکور داخل نیست * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بگذرد
نزد عاشر مع دو صد درهم که نزد او بطریق بضاعت است پس باید
که عشر آن را نگیرد زیرا که شخص مذکور از جانب مالک مال
ماذون نیست بادای زکوة آن و همچنین اگر آن مال نزد او بطریقه
مضاربت باشد و همین قول صاحبین رح است و ابوحنیفه رح در اول
میگفت که عشر آن گرفته شود بجهت قوت تصرف مضارب حتی که رب المال را
نمیرسد که باز دارد مضارب را از تصرف کردن در مال المضاربة اگر آن
مال از قسم عروض باشد پس مضارب را بمنزله مالک دانسته شود

و بعد ازان رجوع نموده است بسوي قول صاحبين رح و وجه آن اين است که مضارب نه مالک مال است ونه نايب وي است در اداي زکوة پس از روز کوة مال مذکور گرفته نخواهد شد مگر وقتيکه دران مال آنقدر ربح باشد که نصيب مضارب مذکور ازان بمقدار نصاب برسد پس در ين هنگام زکوة آن مقدار از گرفته خواهد شد چه او مالک آن است * مسئله ۱۲ * اگر مع دو صد درهم بنده ماذون گذرد نزد عاشر بنده مساذون مذکور کسي نيست پس زکوة آن گيرد از و وبايد دانست که ابو يوسف رح گفته است که معلوم نيست که ابو حنيفه رح ازين قول رجوع کرده است وقايل شده است باينکه زکوة از بنده مذکور نگيرد عاشر مذکور يا رجوع نکرده است ازان ليکن رجوع او در حق مضارب بسوي قول صاحبين رح که زکوة مال مضاربة از او گرفته نمي شود مقتضي آن است که در حق بنده مذکور نيز قايل باشد باينکه زکوة مال مذکور ازو گرفته نشود چه بنده مذکور مالک آن مال نيست بلکه مالک آن مال خواجه وي است وجز اين نيست که ويرا تصرف است در مال مذکور پس بنده مذکور مانند مضارب است و بعضي در بيان فرق ميان بنده مذکور وميان مضارب گفته اند که بنده مذکور دران مال تصرف ميکند براي خود

لهذا تعهد که آن مروی است و آنچه مراد بعهده آن لاحق میشود
از پیمکه بیرد آنرا از خواجه خود مالک خود و فروخته می شود برای آن
و هرگاه جنس شد پس از وی محتاج است بسوی حمایت بخلاف
مضارب چه او تصرف می نماید در مال مضاربه بطریق نیابت لهذا
آنچه لاحق میشود و مراد بعهده آن میکند آنرا از رب المال پس رب
المال محتاج است بسوی حمایت و هرگاه این فرق است میان بنده
مأذون و میان مضارب پس رجوع ابی حنیفه رح در حق مضارب
بسوی اینکه زکوة مال مضاربت از او ناشی شد معنی این
نیست که قایل شود در حق بنده مأذون باینکه زکوة مال مذکور ازو
نباید گرفت و باید دانست که در مسئله مذکوره اگر خواجه بنده
مذکور شهر از آن بنده باشد پس درینصورت زکوة آن مبلغ سر مذکور
خواهد گرفت از خواجه مذکور چرا که مالک آن مال است پس زکوة آن مال
گرفته خواهد شد ازو مگر وقتیکه بر بنده مذکور آنقدر
دین باشد که محیط باشد بمال مذکور پس درین هنگام
زکوة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
نزد ابی حنیفه رح ملک او باقی نمی ماند و نزد صاحبین رح بمال
مذکور متعلق میشود حق غیر که دین است * مسئله ۱۳ *

اگر تاجري با مال خود بگذرد نزد عاشر خوارج در دياريكه خوارج بران ديار غالب اند وعاشر مذكور زكوة مال از و بگيرد پس تاجر مذكور اگر بعد ازان بگذرد نزد عاشر اهل عدل پس بار ديگر زكوة او خواهد گرفت عاشر اهل عدل زيراچه تقصير از جانب تاجر مذكور است بجهت آنكه او چرا نزد عاشر خوارج رفته بود در ديار آنها والله اعلم

باب در بيان معادن و ركاز بدانكه كنز عبارت است از ماليكه دفن كرده باشد آنرا انسان در زمين و معدن كان را ميگويند و ركاز هردو را شامل است وليكن اطلاق آن بر معدن بطريق حقيقت است و بر كنز بطريق مجاز * مسئله ا * اگر يافته شود در زمين خراجي يا عشري معدن طلا يا نقره يا ارزيز يا آهن يا رويين پس دران خمس است نزد علماي ما و شافعي رح گفتست كه دران هيچ واجب نيست زيراچه آن مباح است كه دست يابنده اول بآن رسيده است پس آن مانند صيد است پس دران چيزي واجب نخواهد شد وليكن اگر طلا و نقره بر آمده باشد از معدن آن پس دران زكوة واجب ميشود و حولان حول دران شرط نيست بنابر

بلکہ قول زیرا چہ حولان حول شرط نمودہ نشد است مذکر براے
دینا ر مال مذکور معین نہا است پس حاجت حولان حول نیست
دراں برای نہا و دلیل علمـاے مالکیہ این است کہ پیغمبر صلعم
فرمود است کہ در رکا ز خمس است و لفظ رکا ز معدن را نیز
شامل است و دوم این است کہ آں معادن در دست کفار بود و در
دست مسلمانان بزور و غلبہ رسید است پس آں غنیمت است و در
مال غنیمت خمس واجب است بخلاف صید چہ صید در دست کسی
نبود سوال اگر معادن مذکورہ مال غنیمت است پس باید
کہ مقسوم نمودہ شود میان جمیع غازیان جواب دست جمیع
غازیان بر معادن مذکورہ حکما ثابت است باعتبار ثبوت دست
آنہا بر ظاہر روی زمین و دست کسی کہ یـابندہ است
آں را حقیقۃ بـآں رسید است پس ثبوت دست غازیـان
در حق خمس اعتبـار نمودہ شد زیرا چہ آں حکمی است و دست
یابندہ آں در حق چہار خمس اعتبار نمودہ شد چہ آں حقیقی است
لہذا چہار خمس آں برای او کردانیدہ شدہ * مسئلہ ۲ * اگر یابد
کسی معدنی را در خانہ خود پس دراں هیچ واجب نمیشود نزد
ابو حنیفہ رح و نزد صاحبین رح دراں نیز خمس است بحیث چہ یکہ

سابق مذکور شد چه آن مطلق است وشامل است مراین معدن را نیز ودلیل ابیحنیفه رح این است که معدن ازاجزای زمین است و متصل است بآن در اصل خلقت ودرهیچ ازاجزای زمین مذکور چیزی واجب نیست پس همچنین چیزی واجب نخواهد شد درجزو مذکور که معدن است زیراچه جزو مخالف کل نمیشود بخلاف کنز چه آن متصل نیست درزمین دراصل خلقت بالاه نهاده است دران کسی * مسئله ۳ * اگر بیابد کسی معدنی را از معادن مذکوره در زمین منزل خود که سوای خانه است عشری باشد آن زمین یا خراجی پس درینصورت از ابیحنیفه رحمه الله دو روایت است یکی این است که دران نیز هیچ چیزی واجب نمیشود مانند خانه واین روایت مبسوط است و دیگر این است که دران خمس واجب است واین روایت جامع صغیر است ووجه آن این است که زمین خانه خالی است از مؤنت ودران چیزی واجب نیست حتی اگر در اندرون خانه درخت خرما باشد که چند کر خرما از ان پیدا شود دران هیچ چیز واجب نمیشود بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر وخراج خالی نیست پس همچنین واجب خواهد شد خمس نیز در

بعد نیکه یابد آنرا در زمین مذکور * مسئله ۴ * اگر یابد
شخصی رکاز را یعنی کنز را واجب میشود در ان خمس باجماع
بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد زیرا که در ان لفظ رکاز که
مذکور است اطلاق نموده میشود بر کنز نیز که معنی رکاز
اثبات است و آن یافته میشود در ان و بعد از ان باید دانست
که اگر در ان ضرب اهل اسلام باشد چون کلمه شهادت متاع پس
این کنز بمنزله لقطه است و حکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
و اگر در ان ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلا پس
در ان خمس است در هر حال بنا بر وجهیکه مذکور شد و بعد از ان
باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا که
احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر شاریان را
بر ان اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوک خواه مملوک
او باشد یا مملوک غیر او پس نزد ابی یوسف رح اسیت بجهت
آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
یابنده آن و نزد طرفین رح چهار خمس آن مر کسی راست که

ہ مالک آن زمین گردانید است او را امام در وقت اول فتح آن دیار و آنکه مختلط میگویند و وجه آن این است که زیرآن زمین اول دستش اورسید است بخصوص پس او بسبب آن مالک خواهد شد چیزیرا که در باطن آن زمین است اگرچه دست او برظاهر آن رسید است چنانچه اگر شخصی شکار کند ماهی را که در شکم او دری است پس آنشخص مالک آن در میشود اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است و انچه انست که در شکم آن در است همچنین در ینجا نیز و بعد از آن باید دانست که اگر مختطله بفروشد زمین مذکور را آن کنز از مالک او بیرون نمیرود زیراچه کنز چیزیست که نهاده شده است بخلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن زمین داخل میشود در ملک مشتری مثل نیکه در ان است و باید دانست که اگر مختطله معلوم نباشد که کدام است پس درینصورت بنا بر انچه فقها گفته اند داده میشود آن چهارخمس مرکسی را که سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام اعنی شخصیکه بیشتر از ان مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اگر مشتبه باشد ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب

اهل جاهلیت پس آن کنز در یندو رت ثنا بر ظاهر روایت جاهلی گردانیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که اسلامی گردانیده میشود در زمانه ما زیرا که عهد اسلام درین زمانه قدیم شده است * مسئله ۵ * اگر شخصی امان گرفته داخل شود در دار حرب و یابد در خانه بعضی از آنها رکاز را خواه معدن باشد یا کنز باید که واپس دهد آنرا با هل آن تا نقض عهد نکنی لازم نیاید زیرا که آنچه در ان دار است بدست صاحب آنست بخصوص و اگر یابد شخص مذکور رکاز را در صحرا پس آن رکاز مر او راست زیرا که این رکاز در دست کسی نیست بخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی شمرده نمیشود و در ان خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت نیست زیرا که شخص مذکور بر بهر لشکر نرفته مجسا هر است * مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یابد آنرا کسی در کوه زیرا که فیروزه سنگ است و پیغمبر صلعم فرموده است که در سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیماب خمس است نزد ابی حنیفه رح بنابر قول اخیر او و همین قول محمد رح است بر خلاف قول ابی یوسف رح و در مروارید و عنبر خمس نیست نزد ابی حنیفه

و محمد رح وابویوسف رح میگوید که دران ده رهر زیوریکه از دریا براورده میشود خمس است زیرا چه عهررض خمس گرفته است ازعنبر ودلیل طرفین رح این است که بر قعر دریا قهر وغلبه واقع نشده است پس انچه گرفته شود از قعر دریا مال غنیمت نخواهد شد اگرچه آن چیز طلا ونقره باشد وانچه مروی است از عمر رض که از عنبر خمس گرفته است پس آن در صورتي بوده که دریا آنرا برکناره انداخته بوده ودرینصورت طرفین نیز قایل اند باینکه دران خمس است * مسئله ۸ * اگر یابد کسي در زمین مباح دفینه متاع ورخت را چون ظروف وپارچه پس آن مرکسي را است که یابد آنرا ودران خمس است زیرا چه آن غنیمت است بمنزله طلا ونقره والله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت وثمره * مسئله ۱ *

هر چیزیکه از زمین حاصل شود دران عشر است نزد ابیحنیفه رح خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند آن زمین را باب نهرهاي جاري چون جیحون وسیحون یا سیراب نموده باشند آنرا باب آسمان مگر هیزم ودرختي وگیاه چه درین چیزها عشر نیست وصاحبین رح گفته اند

که عشر واجب نمیشود مگر در چیزیکه ثمرهٔ آن باقی ماند
پس در آن عشر واجب میشود بشرطیکه آن پنج وسق باشد
و وسق شصت صاع است از صاع رسول خدا صلعم و در
خلاف عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف
میان ابو حنیفه رح و میان صاحبین رح در دو موضع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج وسق است دوم در اشتراط بقا و دلیل
صاحبین رح در موضع اول یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که در کمتر از پنج وسق زکوة نیست و دوم این است که عشر صدقه
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نموده خواهد شد تا غنا
متحقق شود و دلیل ابو حنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده
است که هر چیزیکه حاصل شود از زمین پس در آن عشر است و این
حدیث مطلق است و در آن تفصیل مقدار نیست و جواب صاحبین
رح این است که آنچه روایت کرده اند آن را صاحبین رح پس تاویل
آن این است که مراد از آن زکوة تجارت است یعنی زکوة
تجارت در آن واجب نمیشود که مقدار آن پنج وسق گردد بر آنچه مالکان
میفروختند آن را بحساب وسق و قیمت وسق چهل درهم بود در آن زمان
پس قیمت پنج وسق دو صد درهم میشود و وجوب عشر بعله

زمین متعلق است بحاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
واجب میشود عشر در غله زمین وقف پس چگونه اعتبار نموده
خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز دران شرط
نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نما است و غله زمین همه
نما است و دلیل صاحبین رح در موضع دوم این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در خضروات امتی بقولات صدقه نیست ومراد از صدقه
عشر است چه زکوة منفی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
است و دلیل ابوحنیفه رح یکی آن حدیث است که مذکور شد
برای وی در موضع اول و جواب صاحبین رح این است که حدیثیکه
روایت کرده اند آنرا صاحبین رح مراد ازان صدقه است که میگیرد
آنرا عاشر و ابوحنیفه رح نیز قایل است باینکه عاشر نمیگیرد صدقه
آنرا و دوم این است که کاهی کاشته می شود در زمین چیزیکه باقی
نمی ماند چون خربزه و خیار و این نمای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است و لهذا واجب میشود دران خراج و اما هیزم و نی
و گیاه پس بستان برای این چیزها موضوع نیست عادةً بلکه اکثر این
چیزها را از بستان دور مینمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها ازان مقصود باشد پس درین صورت عشر

دران راجب میشود و باید دانست که مراد از نی مذکور این بوریاست واگر نیشکر باشد یا نیکه آنرا قصب الذریره میگویند پس دران عشر واجب است زیراچه این چیزها غله زمین است ومقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما وتبن اعنی نباتیکه از ان دانه پیدا میشود چون درخت گندم ونخود وغیره زیراچه مقصود ازان ثمره ودانه است نه عین آن نبات * مسئله ۲ * زمینیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا بدولاب یا بشتران وگاو را آب کش پس دران نصف عشر است نزد ابیحنیفه رح ونزد صاحبین رح الخ وصاحبین رح بشرطیکه آن چیز باقی ماند و بقدر پنج وسق باشد ونزد ابی حنیفه رح این شرط نیست دلیل مسئله این است که درزمین مذکور مؤنت بسیار درکار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود بآب آسمان یا بآب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب کرده می شود در بعض ایام سال بآب نهرها ودر بعض ایام آن بدولاب پس معتبر درین اکثر ایام سال است اعنی اگر در اکثر ایام سال سیراب نموده شود بآب نهرها پس دران عشر است واگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس دران

نصف عشر است و ابویوسف رح گفتست که هر چیزکه پیمانه
نموده نمیشود بوسق چون زعفران و پنبه پس دران عشر واجب است
بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت پنج وسق باشد از ادنی چیزهای
که پیمانه نموده میشود بوسق چون ارزن درین زمانه زیرا چه
چیزهائیکه بوسق پیموده نمیشود در شرع پس اندازه نمودن
نصاب آن بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار
نموده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و محمد رح
گفتست که عشر دران واجب است بشرطیکه به پنج عدد رسد
از اعلی چیزیکه بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه
این است که پنج حمل باشد و هر حمل سه صد من و معتبر در زعفران
این است که پنج من باشد زیرا چه زعفران اندازه نموده میشود
بدرهم و استار و رطل و من و اعلی از میان اینهمه من است
پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران و وجه قول محمد
رح این است که اعتبار وسق نیست در گندم و غیره مگر
بجهت آنکه وسق اعلی پیمانه است که بآن اندازه نموده
میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نموده خواهد شد
در غیر آن نیز اعلی چیزهائیکه بآن اندازه نموده میشود

تابع آن * مسئله ۲ * در شهد عشر واجب است در صورتیکه
گرفته شود از زمین عشری و شافعی رح گفته است که در شهد
چیزی واجب نیست زیرا که شهد متولد است از حیوان پس آن
مانند ابریشم است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که در شهد عشر است دوم این است که مگس انگبین
شهد اخذ میکند از شکوفه ها و از میوه ها و در این حرف
ثمر است چنانچه عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن از آن
ماخوذ است بخلاف کرم ابریشم زیرا که آن برگ میخورد
و در برگ عشر نیست و بعد از آن باید دانست که عشر واجب است
در شهد نزد ابو حنیفه رح قلیل باشد آن شهد یا کثیر چه او
نصاب اعتبار نمیکند و از ابی یوسف رح مرویست که او اعتبار
میکند قیمت آنرا چنانچه قاعده وی است و نیز مرویست
از ابی یوسف رح که در آن هیچ واجب نیست مگر وقتیکه مقدار
ده قرب رسد و قرب پنجاه من است و وجه آن این است که بنی
شبابه ادای عشر میکردند به پیغمبر صلعم از مقدار مذکور
نه بکمتر از آن و نیز از ابی یوسف رح مرویست که نصاب شهد
پنج من است و نزد محمد رح نصاب آن پنج فرق است و فرق

یعنی وشش رطل است زیرا چه فرق اعلی است از میسان چیزهای که بآن اندازه نموده میشود شهد مانند وسق در باب گندم وغیره و همچنین در نیشکر اعنی نزد محمد رح در نیشکر عشر واجب میشود وقتیکه بمقدار پنج فرق لزدوشکر یکه حاصل میشود ازان * مسئله ۵ * شهد وتمر که یافته شود از کوه در ان عشر است وهمین ظاهر روایت است و از ابی یوسف رح مروی است که دران هیچ چیز واجب نیست زیرا چه سبب وجوب آن که زمین نامی است یافته نمیشود و وجه ظاهر روایت این است که مقصود نیست از زمین نیامی مگر حاصل آن و حاصل در صورت مذکوره موجود است * مسئله ۶ * انچیکه حاصل شود از زمین عشری پس عشر از مجموع آن گرفته میشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت گاوان ازان وضع کرده نمیشود زیرا چه پیغمبر صلعم حکم کرده است بتفاوت واجب بسبب تفاوت مؤنت و فرموده است که در زمینی که سیراب کرده میشود بآب باران پس دران عشراست و در زمینی که سیراب کرده میشود بغرب و دولاب پس دران نصف عشر است و هرگاه چنین شد پس وضع نمودن مؤنت معنی ندارد * مسئله ۷ *

در زمین عشری از تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیرا چه برآنها
اجماع صحابه رضی الله عنهم است وازمحمد رح مرویست که در زمین
عشری که تغلبی خریده باشد آنرا از مسلمان یک عشر استانیده
زیرا چه نزد محمد رح وظیفه زمین اصلی عشر و خراج متغیر نمیشود
بسبب متغیر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خرید کند
ذمی از تغلبی زمین ویرا که از ان دو چند عشر گرفته میشود
پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند اعنی دو چند عشر
گرفته میشود از ذمی مذکور نیز و این نزد جمیع علمای ماست
زیرا چه مضاعف کردن از ذمی جایز است لهذا اگر ذمی با مالی
تجارت که زکند نزد عاشر گرفته میشود از دو چند انچه
گرفته میشود از مسلمان و همچنین حکم زمین مذکور
بدستور سابق باقی میماند درصورتیکه خرید کند آنرا مسلمان
از تغلبی یا مسلمان گردد تغلبی که مالک آنست واین نزد
ابوحنیفه رح است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد
یا خریده باشد آنرا تغلبی از مسلمان ودر هرصورت حکم
آن گرفتن دو چند عشر است وباقی میماند درصورتیکه
خرید کند آنرا مسلمان زیراچه این مضاعف کردن وظیفه

آن زمین متغیر شده است نزد ابیحنیفه رح پس آن زمین درصورت
مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه
همین حکم زمین خراجی است وابویوسف رح گفتست که درصورت
مذکوره در زمین مذکور عشر واجب میشود و دو چند عشر دران از
مسلمان گرفته نمیشود زیراچه باعث آن نبود مگر کفر مالک
آن زمین و آن زایل گشت و در قدوری گفتست که همین قول
محمد رح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که
درصورت مذکوره قول محمد رح موافق قول ابیحنیفه رح است
در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول محمد رح درصورتی است
که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیراچه درصورتیکه
خریده باشد زمین مذکور را از مسلمان ازان عشر گرفته
میشود نزد محمد رح نه مضاعف آن زیراچه وظیفه زمین نزد او
متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسئله ۹ * اگر
مسلمان بفروشد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغلبی
نیست و قبض کند آن نصرانی مذکور پس ازان خراج گرفته میشود
نزد ابیحنیفه رح زیراچه خراج لایق حال کافر است و نزد

ابی یوسف رح دو چند عشر گرفته میشود از ان و صرف نموده
میشود در مصرف خراج چنانچه گرفته میشود از تغلبی و صرف
نموده میشود در مصرف خراج و این آسانی تر است به نسبت
تبدیل عشر بسوی خراج و نزد محمد رح زمین مذکور عشری
است بدستور سابق چه عشر مونت آن گشته است پس متغیر
و متبدل نخواهد شد مانند خراج از بعد ازان بباید دانست
که عشر صرف نموده میشود نزد محمد رح در مصرف زکوة
و این یک روایت است از محمد رح در روایت دیگر این است که
صرف نموده میشود در مصرف خراج و باید دانست که اگر بحق
شفعه بگیرد آن زمین را مسلمانی از نصرانی مذکور یا
واپس داده شود زمین مذکور بر بایع آن که مسلمان است بسبب
فاسد شدن بیع پس در هر دو صورت زمین مذکور عشری
است بدستور سابق اما در صورت اول پس بجهت آنکه عقد
بیع راجع گشت بسوی مسلمان مذکور که شفیع است پس
چنان شد که گویا او خریده است آنرا و اما در صورت دوم پس
بجهت آنکه بسبب واپس گشتن آن زمین بنا بر فساد بیع
چنان گردانیده میشود که گویا بیع آن اصلا متحقق نشده

بود وبجهت آنکه بسبب بیع وشراي فاسد حق مسلمان مذکور منقطع نشده است چه دربنصورت رد آن مبیع واجب است پس زمین مذکور دربنصورت عشري است بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر مسلمانی بستان کرداند سراي خود را که ملك قدیم وي است اعني اومختط له است پس براوعشر دران لازم مي آید وقتیکه سیراب کند آن را بآب عشر واگر سیراب کند آنرا بآب خراج پس براوخراج آن واجب میشود زیراچه زمین مذکور در اصل نه عشري است ونه خراجي ودرچنین زمین مدار موءنت آن برآب است * مسئله ۱۱ * برمجوسي بجهت سراي او هیچ چیز از عشر وخراج واجب نمیشود زیراچه عمر رض مسکن را عفوکرده است واگر مجوسي سراي خود را بستان کرداند پس براوخراج آن راجب میشود اگرچه سیراب کند آن را بآب عشر زیراچه ایجاب عشر براو متعذراست چه دران معني قربت وعبادت است وکافر اهلیت آن ندارد پس خراج در حق او متعین است وآن لایق حال وي است بجهت آنکه آن عقوبت است وبنا برقیاس قول صاحبین رح عشر براو واجب میشود درصورتیکه سیراب کند آنرا بآب عشري ولیکن نزد محمد رح یك عشر ونزد ابي یوسف

رح دوعشر وجه آن سابق مذکور شداست * مسئله ۱۲ * بدانکه آب باران وآب چاه ها وچشمه ها ودریاها که در زیر ولایت کسی نیست عشری است * مسئله ۱۳ * آب نهرها کینکه کنده اند آنرا پادشاهان عجم چون نهر یزدجرد مثلا خراجی است * مسئله ۱۴ * آب نهر خوارزم که آنرا جیحون میگویند عشری است نزد محمد رح وهمچنین آب نهر ترک که آنرا سیحون میگویند وهمچنین آب نهر بغداد که آنرا دجله میگویند وهمچنین آب نهر کوفه که آنرا فرات میگویند زیراچه این نهرها در تحت ولایت کسی نیست وکسی حمایت آن نمیکند پس آن مانند دریاها است ونزد ابی یوسف رح خراجی است زیراچه براین نهرها پل بسته میشود از کشتیها واین پل بستن قبضه است براین *مسئله ۱۵* حکم زمین صبی وزن از قوم تغلبی حکم زمین مردان آنها است اعنی در زمین عشری دوعشر است ودر زمین خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بر دوچند گرفتن صدقه نه بر دوچند گرفتن مؤنت محض وخراج مؤنت محض است وبر صبی وزن مسلمان عشر است پس دوچند آن گرفته خواهد شد از صبی وزن رتیکه از قوم تغلبی باشند

* مسئله ۱۹ * در چشمهٔ قیر یا شکر مذکوره چیزی واجب نیست وقتیکه آن چشمه در زمین عشری باشد زیرا چه قیر و شکر مذکور از روئیدگی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه برآید و بر مالک چشمهٔ مذکور خراج است در صورتیکه چشمهٔ مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و امسال این وقتی است که حریم آن صالح زراعت بباشد زیرا چه خراج متعلق است بآنکه صاحب آن قادر باشد بر زراعت نمودن در آن والله اعلم

باب ـــ در بیان مصرف زکوة اعنی کسیکه دادن زکوة باو جایز است و در بیان کسیکه دادن زکوة باو جایز نیست * مسئله ۱ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل هشت نوع است یکی فقیر دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب که زکوة باو داده میشود برای خلاصی رقبهٔ او تا آزاد کرده و پنجم مدیونیکه مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله و هفتم ابن السبیل و هشتم مولفة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است بجهت آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

ز کلمه حصر و خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است کلا صدقه
حلال نیست مگر برای فقرا و مساکین و عاملان که تحصیل
آن می نمایند و مولفة القلوب و فی الرقاب و غارمین و فی سبیل
الله و ابن السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست
ولیکن از انجمله مولفة القلوب بعد از زمان رسول خدا
صلعم ساقط شده است زیراکه رسول خدا صلعم زکوة آنها
میداد تا آنها بطمع مال شر برپا ننمایند با مسلمانان بلکه
معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
و اهل اسلام را قوت داد مستغنی کرد مسلمانان را از
مولفة القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رضی منعقد شده است
و باید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین مروی است از ابی حنیفه
رح و بعضی عکس آن گفته اند و لکل وجهة هو مولیها
و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب وصایا
خواهد آمد ان شاء الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
عامل مذکور را بقدر زکوة بقدر عمل او پس آن نقدر و نه

که کفایت کند ویرا واعوان ویرا وحصه مقدر بثمن نیست چنانچه شافعي رح بآن قایل است زیراچه او رح میگوید که مصرف زکوة هشت نوع است ویکی ازان عامل مذکور است پس حق او ثمن است ودلیل علمای ما این است که استحقاق گرفتن زکوة مرعامل مذکور را بطریق کفایت است بجهت عمل وبطریق صدقه نیست لهذا عامل مذکور حق خود را میگیرد از زکوة اگرچه او غني باشد واگرچه عامل مذکور بجهت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق صدقه ولیکن دران شبهه صدقه است لهذا عامل هاشمي نخواهد گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبهه خوردن مال زکوة که چرک است محفوظ مانند واقربای پیغمبر صلعم بجهت تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم وکرامت اند وغني برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شبهه مذکوره در حق او اعتبار نموده نشد وباید دانست که لفظ في الرقاب که در قران در باب بیان مصرف زکوة مذکور است ازان مکاتب مراد است واین منقول است از پیغمبر صلعم وهمچنین از غارمین که در قرآن دربن باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است و سامعی رحمه الله گفته است که مراد از ان کسانی است که تحصیل غرامت و تاوان نموده باشند برای اصلاح ذات البین و برای اصلاح آتش نشستان و ذکر دیگر باید دانست که دو کس که میان آنها باید که گرمی وجود داشته باشد آنها را ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظ فی سبیل الله که در قرآن مذکور است منقطع الغزات مراد است نزد ابی یوسف رح باید دانست که منقطع الغزات آنرا میگویند که از میان غازیان بسبب فقر و بسبب بی اسبابی برای رفتن جهاد و امداد دلیل ابی یوسف رح این است که از لفظ فی سبیل الله منقطع الغزات متبادر است در عرف و محمد رح گفته است که مراد از ان منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله عز و جل پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کنند برای این شتر حاجیان را و معنی منقطع الحاج را از معنی منقطع الغزات قیاس باید کرد و باید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود غازیکه غنی باشد زیرا که مصرف زکوة نیست مگر فقیران و باید دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

وارد در مکان دیگر است و در آنجا تهیه ست است و هیچ نداره رد

* مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید زکوة میان این هفت گروه باینطورکه بهر گروه چیزی بدهد و اگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد و این نزد علمای ما است وشافعی رح گفته است که مالک را ادای زکوة جایز نیست مگر باینطور که بسه نفر از هر گروه چیزی بدهد ودلیل شافعی رح این است که در قول خدای عزوجل انما الصدقات للفقراء الآیه اضافة صدقه بحرف لام است وآن برای استحقاق وتملیک است ودلیل علمای ما این است که معلوم است که زکوة حق ملک الله تعالی است نه حق دیگری پس آن اضافة بحرف لام برای بیان مصرف است نه برای استحقاق و تملیک وبرای مصرف شدن اصناف هفت گانه مذکوره برای زکوة علت نیست مگر فقر گو جهات فقر در آنها مختلف باشد وباید دانست که مذهب علمای ما مرویست از عمر و ابن عباس رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بذمی جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرموده که بگیر آنرا از اغنیای مسلمانان

ویدهٔ آنرا بفقرای مسلمانان = مسئلهٔ ۶ * سوای زکوة صدقه
دیگر دادهٔ نمیشود بکافر نزد امام شافعی رح میگویند که آن داده
نمیشود مانند زکوة ازین که روایت است از ابی یوسف
رح نیز و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه بیارید باهل همه دینها و علمای ما میگویند که اگر
حدیث معاذ رض نمی بود ما نیز حکم میکردیم دادن زکوة را
بفقرای ذمی * مسئلهٔ ۷ * اگر از مال زکوة مسجد بنا کند
یا کفن دهد مرده را زکوة ادا نمیشود زیرا که رکن در ادای
زکوة این است که تملیک آن بجا میآید بمستحق و آن درین صورت
یافته نمیشود * مسئلهٔ ۸ * اگر از مال زکوة ادا نموده شود
دین میت زکوة ادا نمیشود زیرا چه ادای دین غیر مقتضی تملیک
آن از آن غیر نمیشود خصوصا وقتیکه مدیون میت باشد
* مسئلهٔ ۹ * اگر از مال زکوة بنده خریده آزاد کند
ادای زکوة نمیشود و امام مالک رح میگویند که درین صورت
زکوة ادا میشود بدلیل آنکه او رح میگوید که مراد از لفظ
فی الرقاب که در قرآن مذکور است همین است که بنده
خریده آزاد کرده شود و دلیل علمای ما این است که آزاد کردن

چه اسقاط ملک است و تملیک نیست * مسئله ١٠ * دادن
زکوة باغنیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که صدقه حلال نیست مر غنی را و شافعی رح تجویز نموده است
زکوة را بغازی که غنی باشد و این حدیث بسبب اطلاق حجت است
برا و همچنین حجت است برا و حدیث معاذ رض که سابق
مذکور شد * مسئله ١١ * مالک را جایز نیست که زکوة دهد
بپدر خود یا بجد خود یا بپدر جد خود اگرچه بالا رود و همچنین
جایز نیست ویرا که زکوة دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود
اگرچه پائین رود زیرا چه منافع ملک میان مالک و میان آنها
متصل است یعنی هریک بمال دیگر انتفاع میگیرد پس تملیک
بروجه کمال درینصورت یافته نمیشود * مسئله ١٢ * مالک را
جایز نیست که زکوة دهد بزوجه خود زیرا چه منافع مال میان
زن و شوهر مشترک می باشد از روی عادت و همچنین جایز نیست
مر زن را که زکوة مال خود بدهد بشوهر خود نزد ابیحنیفه رح
بنابر وجهی که در مسئله زوجه مذکور شد و صاحبین رح گفته اند
که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه زوجه عبد الله بن
مسعود رض نزد پیغمبر صلعم سوال کرد انرا یعنی صدقه دهد

شوهر خود را وپیغمبر صلعم جواب او فرمود که ترا در ینصورت دو اجر است یکی اجر صدقه دوم اجر صله وعلیما از طرف ابوحنیفه رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که درین حدیث مذکور است صدقه نفل است * مسئله ۱۳ * مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدهد بمکاتب خود یا بمد برخود یا بام ولد خود زیراچه درینصورت ها تملیک با تمتم نمیشود بجهت آنکه مالیکه میرسد بمملوک از ان خواجه میگردد وهمچنین خواجه را حق است در مال مکاتب او پس تملیک او مرا ورا تمام نمیشود * مسئله ۱۴ * جایز نیست مالک را که زکوة دهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا آزاد کرده است نزد ابیحنیفه رح زیراچه بنده مذکور نزد او بمنزله مکاتب است ونزد صاحبین رح زکوة دادن به بنده مذکور جایز است زیراچه بنده مذکور نزد شان آزاد مدیون است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بمملوک غنی زیراچه اگر تملیک آن نموده شود به بنده مذکور پس آن ملک خواجه او میگردد وخواجه مذکور غنی است وتملیک زکوة مر او را جایز نیست وهمچنین جایز نیست

دادن زكوة بفرزند غني رقتيكه فرزند مذكور صغير باشد
چه فرزند مذكور غني شمرده ميشود بمال پدر بخلاف آنكه
فرزند غني كبير وفقير باشد چه او غني شمرده نميشود بمال
پدر اگرچه نفقه او نيز بر پدر است و بخلاف زوجه غني زيراچه
او اگر فقير باشد غني شمرده نميشود بمال شوهر و بنفقه اونفقه
غني نميشود * مسئله ۱۶ * زكوة دادن به بني هاشم جايز
نيست زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است كه يا بني هاشم بدرستيكه
الله تعالي حرام كرده است در حق شما غساله مردمان
و چرك آنها را و عوض آن براي شما كرده است خمس
خمس را از مال غنيمت ومراد از غساله در حديث
زكوة مال است پس ابي جا بز نيست مر بني هاشم را بخلاف
صدقه نفل زيراچه مال زكوة بمنزله آب مستعمل است كه
استعمال نموده شود براي اسقاط فرض و آن ملوث ميگردد
بنجاست ثا ان لهذا وضو بآن روا نيست بخلاف صدقه
نفل چه آن بمنزله آب است كه مستعمل شده باشد براي محض
تبرد وخنكي و اين ملوث نميشود لهذا وضو بآن روا است
و بايد دانست كه مراد از بني هاشم آل علي و آل عباس و آل

جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند زیراچه اینها
منسوب اند بسوی هاشم بن عبد المناف و مراد از هاشم
در حدیث مذکور همین هاشم است که جد پیغمبر صلعم
است چه نسبت قبیله باو کرده میشود اگرچه بنام هاشم
اشخاص دیگر نیز آمده‌اند و باید دانست که موالی بنی
هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مرویست که یکی از موالی
پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه
حلال است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود نعنی زیراچه
تو مولای ما هستی بخلاف آنکه اگر آزاد کند قریشی بنده خود
را که نصرانی است چه او در حکم قریشی اعتبار نبوده نمیشود در
حق سقوط جزیه بلکه جزیه از و گرفته یا اعتبار نبوده میشود در حق
او حال او نه حال خواجه زیراچه همین موافق قیاس است
و الحاق آن بخواجه در حق حرمت زکوة بنص معلوم شده
است و نص در آن یافته شده است نقط نه در حق احکام دیگر

* مسئله ۲۷ * اگر کسی زکوة مال خود داد بشخصی باین
گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص
مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا داد زکوة را بشخصی در شب

تاریک بعد ازان ظاهر گشت که شخص مذکور پدر او است یا پسر
او پس در صورت مذکوره زکوة ادا میشود و اعادهٔ آن برو واجب نیست
و این نزد طرفین رح است و ابویوسف رح گفته است که در صورتهای
مذکوره اعادهٔ زکوة بر آن کس واجب است بجهت آنکه آن کس را
دریافتن حال شخص مذکور ممکن بود باینطور که می پرسید حال
ویرا از وی یا از مردمان و باوجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر
گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعادهٔ زکوة برو لازم شد چنانچه
اگر چند آوند آب که بعضی ازان پاک است و بعضی ازان ناپاک است
یا چند پارچه که بعضی ازان پاک است و بعضی ناپاک با هم مختلط
باشند لیکن پاک در عدد زاید باشد و شخصی تحری نموده از آب
آوندی ازان آوندها وضو کند یا پارچه ازان پارچه ها بپوشد و نماز
گذارد و بعد ازان یقینا ظاهر شود خطای او پس برین شخص اعادهٔ
نماز مذکوره واجب میگردد و دلیل طرفین رح یکی این است که
مرویست که وکیل یزید پدر معن زکوة مال او داده بود به پسر
وی که معن است و ویرا معلوم نبود و بعد ازان چون این ماجرا نزد
پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مر ترا است
آنچه نیت آن کردی و بمعن فرمود که مر ترا است آنچه گرفتی

دوم این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر وغنا وغیره بطریق ظن و اجتهاد میشود به طریق قطع و یقین پس بنابر این بوده خواهد شد امر احوال شخص مذکور برانچه ثابت بوده نزد آن کس حالانچه معتبر است گمان انسان در صورتیکه ملامت کرده و او تحری کرده نه آنکه وارا منفعه رسیده است که در غیر صورت چنانچه زکوة ادا نمیشود ولیکن ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور شد وقتی است که آنکس زکوة داده باشد بشخص مذکور سبب آنکه بعد از تحری ظن نموده بود که شخص مذکور مصرف زکوة است و اگر تحری نکرده باشد یا بعد از تحری ویرا شک مانده باشد در اینکه شخص مذکور مصرف زکوة است یا بعد از تحری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست پس در این صورتها زکوة ادا نمیشود مگر آنکه بعد از ان معلوم شود که شخص مذکور فقیر و مصرف زکوة است وهمین صحیح است * مسئله ۱۸ * اگر زکوة داد کسی به شخصی وبعد از ان معلوم شد وی را که شخص مذکور بنده وی است یا مکاتب وی پس آن زکوة ادا نمیشود زیرا که در این صورت

تمليك يافته نميشود بنابر آنكه بنده ومكاتب را اهليت تملك نيست وتمليك ركن اداي زكوة است چنانچه سابق مذكور شد است * مسئله ١٩ * دادن زكوة صحيح نيست بكسيكه مالك نصاب است از هر مال كه باشد بجهت آنكه شخص مذكور غني است زيراچه درشرع مالك نصاب را غني ميگويند وليكن شرط غنا اين است كه نصاب مذكور از حاجت اصلي زايد باشد وباينقدر زكوة حرام ميشود واما نماي آن بسبب بحولان حول پس آن شرط وجوب زكوة است وبايد دانست كه زكوة دادن بشخصي كه مالك كم از نصاب باشد جايز است اگرچه آنشخص صحيح البدن وقادر بر كسب باشد بجهت آنكه شخص مذكور فقير است وفقير مصرف زكوة است وبجهت آنكه اطلاع برحال انسان كه حقيقة محتاج است دشوار است پس مدار حكم بر دليل حاجت است وعدم ملكيت نصاب دليل حاجت است * مسئله ٢٠ * اگر كسي يدهد بشخص واحد بقدر دوصد درم يا زياده ازان از مال زكوة خود پس اين مكروه است وليكن جايز است ونزد زفر رح گفته است كه جايز نيست زيراچه درينصورت غناي آن شخص مقارن اداي زكوة

میسرد پس لازم میآید که زکوة بغنی داده بود و دار علمای ما این است که غنای آن شخص اثر ادای زکوة است در صورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای زکوة متحقق خواهد شد نه مقارن ادا ولیکن هر گاه در صورت مذکوره حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه مکروه میشود نماز در صورتیکه نماز گذارد کسی در مکانی که قریب آن نجاست است * مسئله ۱۲ * ابوحنیفه رح گفته که احب نزد من این است که آنقدر زکوة داده شود بفقیر که او را از در سوال مستغنی گردد * مسئله ۳ * نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است بلکه باید که زکوة هر شهر بمستحقان آن شهر داده شود بسبب حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد وبجهت آنکه دران رعایت حق جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهر وی زیرا که در صورت اولی صله رحم است و در صورت دوم زیاده دفع حاجت است وباید دانست که برای غیر اینها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگرچه مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود زیرا که مصرف زکوة مطلقا

ثمرا اند از روی نص والله اعلم

باب ———— در بیان صدقهٔ فطر* مسئله ۱ * صدقه فطر واجب است بر مسلمان آزاد بشرطیکه مالک نصاب بسا شد یا بطوریکه نصاب مذکور فارغ باشد از مسکن او و جامهای او و اثاث البیت و اسپ و سلاح و بندهٔ او اما وجوب صدقهٔ فطر پس آن ثابت است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در خطبهٔ عید الفطر فرمود که بدهید از هر آزاد و بندهٔ صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا یکصاع از جو و این حدیث را روایت کرده است ثعلبه بن صعیر عذری یا صعیر عذری و مثل این حدیث که از احادیث آحاد است وجوب ثابت میشود نه فرضیت و باید دانست که شرط نبوده شد حریت تا متحقق شود تملیک و شرط نموده شد اسلام تا متحقق شود معنی قربت و عبادت و شرط نموده شد که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که صدقه داده نمیشود مگر از قوت غنا و شافعی رح گفتست که صدقهٔ فطر واجب است برکسیکه مالک زیاده باشد بر قوت یکروزهٔ خود و عیال خود و حدیث مذکور حجت است بر او و باید دانست که غنا اندازه نموده شده است به نصاب چه اندازهٔ غنا در شرع

پان وارد شده است ولیکن شرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی
زیاده باشد زیراچه انچه مشغول باشد بحاجت اصلی پس آن
بمنزله معدوم است رنیا دران شرط نیست و باید دانست که
باین نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه دوم وجوب
قربانی و سوم وجوب صدقه فطر* مسئله ۲ * صدقه فطر واجب
است مرانسان را بجهت ذات خود زیراچه ابن عمر رض روایت کرده است
که پیغمبر صلعم صدقه فطر فرض کرده است مرانسان مرد باشد یازن
* مسئله ۳ * مرانسان واجب است که صدقه فطر ادا نماید
از اولاد صغار خود زیراچه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام
است که ادوا عن من تمونون یعنی غلبه یعنی شخصیکه مونت آنها
بر اوست و ولایت او است بر آنها و زکوة مضاف میشود
بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس اعنی زکوة شخص و آن
اضافة علامت سبب است و اما اضافة زکوة بسوی فطر چنانچه
میگویند صدقة الفطر پس آن بنا عتبار آنست که فطر وقت
آنست و از ینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
راس اعنی شخص با وجود اتحاد روز و شرکاء سبب وجوب
صدقه فطر راس اعنی شخص مذکور شد که مونت آنها بدمه

اوراست وولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که بعضی وی اند یا ملتصق خواهند بود حاصل آنکه او ولی آنها است و مؤنت آنها بر ذمه وی است پس صدقه آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه مذکوره نیز از جمله مؤنت است و همچنین خواهد داد صدقه فطر از کنیز و بنده خود چه او ولی اینها است و مؤنت اینها بروی است و اینچه که مذکور شد وقتی است که بنده و کنیز برای تجارت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را مال باشد پس صدقه فطر از انها از مال آنها دانیده خواهد شد نزد شیخین رح و محمد رح درین مسئله مخالف ایشان است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقه فطر را بجای نفقه جاری نموده است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۴ * بر انسان واجب نیست که صدقه فطر از زوجه خود ادا نماید بجهت آنکه در ولایت و مؤنت در حق زوجه او قصور است زیرا چه شوهر ولی زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر حقوق نکاح شوهر ولی زن نیست و همچنین مؤنت زن نیست بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک و پوشاک و سکنی وغیره و در غیر رواتب مؤنت آن بر او نیست چون علاج و همچنین بر

انسان را جب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کبار خود اگرچه آنها در عیال او باشند زیرا چه او را ولایت نیست در حقه آنها ولیکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کبار و از زوجه خود بغیر امر آنها جایز است از روی استحسان چه اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود بسبب عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود صدقه فطر ادا نماید چه او فقیر است * مسئله ۶ * واجب است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه ولایت او ثابت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیزی که برای تجارت است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده و کنیزی که برای تجارت است و اداء آن مینماید خواجه و زکوة آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر بنده و کنیز مذکوران است و وجوب زکوة آن بر خواجه آنها است و سبب این هر دو علیحده است در هر گاه چنین شد پس بسبب وجوب هر دو آنها از اداء صدقه بر خواجه دو

یکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید ونزد علمای ما وجوب
صدقهٔ فطر بجهت مملوک برخواجه وی است چنانچه زکوة
آن نیز برخواجه است وهرگاه چنین شد پس بسبب وجوب
هردو لازم می آید برخواجه که بجهت یک مال دریکسال دو صدقه
واجب شود وآن جایز نیست چه پیغمبر صلعم ازان نهی کرده است

* مسئله * بجهت بندهٔ مشترک صدقهٔ فطر واجب نمیشود
بر هیچ یکی از دو خواجه زیراچه در هردو خواجه قصور ولایت وقصور
مؤنت است وهمچنین در بنده هـای مشترک صدقهٔ فطر واجب
نیست بر هیچ یکی از دو خواجه نزد ابوحنیفه رح وصاحبین رح
گفته اند که درین صورت بر هریکی از دو خواجه صدقهٔ فطر واجب
میشود آن مقدار حصه او که بندهٔ تمام است چون یک یا دو ومثال آنکه
بجهت کم ازان چون نصف وربع اعنی اگر مشترک باشند میان
دو کس پنج بنده مثلاً پس درین صورت بر هریک ازان دو
کس صدقهٔ دو بنده واجب است نه صدقهٔ دو نیم بنده واین
اختلاف بنا بر آن است که نزد ابوحنیفه رح قسمت جاری نیست
در رقیق ونزد صاحبین رح جاری است وبعضی گفته اند که درصورت
مذکوره اختلاف نیست بلکه قول صاحبین رح موافق قول

اینست زکات بر واحد حصه هر یکی از دو سهم یک ضمیمه برده ۴ نمیشود در یک بنده از بنده های مشترک پس از وجوب نبودن آن پس در صورت مذکوره برای هیچیکه از دو خواجه بنده کامل زکات نیست * مسئله ۹ * بر مسلمان واجب است که صدقه فطر ادا نماید از بنده کافر بنا بر حدیث تعلیق عمومی که سابق مذکور شد است چه در آن ذکر مطلق بنده است و معین نیست با آنکه مسلمان باشد و بنابر آنکه در حدیث ابن عباس رض آمده است که پیغمبر صلعم فرمود که صدقه فطر ادا کنید از هر آزاد و بنده یهودی باشد آن بنده یا نصرانی و یا مجوسی و بنابر آنکه سبب وجوب آن در این صورت نیز متحقق است و خواجه اهلیت وجوب آن دارد و شافعی رض میگوید که در این صورت صدقه فطر واجب نیست بر خواجه و وجوب صدقه فطر بر بنده است نه بر خواجه او و بنده مذکور اهلیت آن ندارد چه او کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجه او کافر پس در این صورت صدقه فطر واجب نمیشود بالاتفاق * مسئله ۱۰ * اگر بفروشد کسی بنده خود را بشرطیکه خیار باشد هر یکی از بایع و مشتری را در روز عید الفطر پس صدقه فطر از این بنده واجب است بر کسیکه آن بنده از آن او گردد

بالآخره و زفر رح گفتست که صدقه آن واجب است بر صاحب خیار زیراچه ولایت آن بنده مراورا است وشافعی رح گفتست که صدقه آن واجب است برکسیکه مالک آن است بالفعل وآن کس در صورت مذکوره مشتری است نزد شافعی رح و وجه قول شافعی رح این است که صدقه مذکوره از احکام ملک است مانند نفقه و دلیل علمای ما این است که ملک آن در صورت مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را پس آن بنده در قدیم ملک بایع عود خواهد کرد واگر اجازت بیع دهد وبیع را نافذ گرداند صاحب خیار مملوک مشتری خواهد شد از وقت بیع وهرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد ماند چیزیکه بران مبتنی است بخلاف نفقه چه آن برای دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف ماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت بباشد پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصـــــــل در بیان مقدار صدقه فطر و بیان وقت وجوب و وقت ادای آن * مسئله ۱ * مقدار صدقه فطر از گندم و آرد و پست آن و از مویز خشک نصف صاع

است و از خرما و جو یک صاع است و صاحبین رح گفته اند که مویز
خشک بمنزله جو است و این یک روایت است از ابوحنیفه رح نیز و
آنچه اول مذکور شد روایت جامع صغیر است و شافعی رح گفته است
که مقدار صدقه فطر از جمیع آنچه مذکور شد یک صاع است بجهت
آنکه ابوسعید خدری رض گفته است که ما یاران در عهد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم صدقه فطر از هر جنس بمقدار یک صاع
ادا میکردیم و دلیل علمای ما حدیث ثعلبه عذری است که سابق
مذکور شد است و مذهب جماعتی از صحابه رض چون خلفای
راشدین و غیره موافق مذهب علمای ماست و حدیث ابی سعید
خدری رض که دلیل شافعی رح است محمول است بر اینکه از مقدار
واجب زیاده میدادند بطریق نفل و دلیل صاحبین رح بر اینکه مویز
بمنزله جو است این است که مویز و جو هر دو در مقصود متقارب است
پس مویز بمنزله جو خواهد بود چنانچه خرما مانند جو است
و دلیل ابوحنیفه رح این است که مویز و گندم متقارب است در معنی
زیرا چه قلیل میخورند آرد گندم را مع سبوس آن و همچنین
میخورند مویز را مع هسته آن بخلاف خرما چه آن مانند
جو است بجهت آنکه انداخته میشود هسته آن چنانچه انداخته

فیشود سویق جو و باید دانست که آرد جو مانند جو است و اولی
این است که در آرد گندم و جو همچنین در پست هرد و رعایت قدر
وقیمت هرد و فرموده شود احتیاطا اگرچه در بعض احادیث ذکر
آرد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر
قیمت نصف صاع از آرد گندم برابر قیمت نصف صاع گندم
باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند وگرنه
کفایت نمیکند و همچنین در آرد جو و این در جامع صغیر مذکور نیست
بجهت آنکه غالبا قیمت آرد کم از قیمت گندم و جو نمیشود
بلکه غالبا قیمت آرد از قیمت گندم و جو زیاده می باشد
و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است
و نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر
است بنا بر آنچه مرویست از ابو حنیفه رح و از محمد رح مرویست
که از روی کیل معتبر است * مسئله ۲ * آرد گندم اولی
است از گندم و درهم اولی است از آرد بنا بر آنچه مرویست
از ابی یوسف رح و همین مختار فقیه ابو جعفر رح است زیرا چه
از درهم زیاده دفع حاجت و از آرد زود دفع حاجت میشود
بخلاف گندم چه در آن حاجت آرد ساختن است

و مروی است که ابوبکر اعمش رح میگوید که گندم افضل است
از آرد و درهم زیرا چه سبب دادن گندم صدقه فطر باجماع
ادا میشود بخلاف آرد و درهم اختلاف شافعی رح است* مسئله ۳*
صاع نزد امام ابوحنیفه و محمد رح هشت رطل است هر رطل عراقی
و ابو یوسف رح گفته است که پنج رطل است و ثلث رطل و همین
قول شافعی رح است زیرا حضرت صلعم فرموده است که صاع ما
کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طرفین رح این است که
مروی است که رسول خدا صلعم وضوء میکرد بمد که دو رطل است
و غسل میکرد بصاع که هشت رطل و همچنین بود صاع عمر رض
و این صاع کوچک است نسبت صاع هاشمی و مردمان
استعمال میکردند صاع هاشمی را* مسئله ۴* وجوب صدقه
فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر اعنی شرط
وجوب آن وقت مذکور است و شافعی رح گفته است که
وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر
رمضان و فایده این اختلاف آنست که اگر مسلمان گرده
کسی یا فرزندی متولد شود مر کسی را در شب عید الفطر
پس صدقه فطر از او و از آن فرزند واجب میشود نزد علمای ما

ونزد شافعي رح واجب نميشود واگر بميرد در شب صدقه کسي از اولاد يا از کنيز و بنده هاي شخصي پس صدقه فطر از آنها واجب ميشود نزد شافعي رح و نزد علماي ما واجب نميشود و دليل شافعي رح اين است که صدقه فطر بفطر اختصاص و تعلق دارد چنانچه اضافت صدقه مذکوره بسوي فطر دلالت ميکند بر آن و وقت غروب آفتاب در روز اخير رمضان وقت فطر است و علماي ما ميگويند که اختصاص آن اضافت بفطر است و اختصاص فطر بروز است نه بشب لهذا يوم الفطر گفته ميشود و ليلة الفطر گفته نميشود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد بصبح روز عيد الفطر نه بشب آن * مسئله * مستحب اين است که ادا نمايند مردمان صدقه فطر را روز عيد الفطر پيش از آنکه متوجه شوند بسوي عيدگاه براي نماز عيد بجهت آنکه پيغمبر صلعم چنين ميکرد و بجهت آنکه امر باداي صدقه فطر براي آن است تا فقرا بسبب آن از سوال مستغني شوند و بخاطر جمع مشغول شوند بنماز عيد و اين مقصود حاصل ميشود در صورتيکه صدقه فطر مقدم از نماز عيد ادا نموده شود و اگر مقدم ادا نمايند صدقه فطر را از روز عيد

جایز است زیراچه ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است مانند ادای زکوة پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب ودراینجا نیز سبب وجوب عید فطر متحقق است وباید دانست که در تقدیم ادای صدقه فطر بر روز عید تفصیل مذکور نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز است وهمین صحیح است * مسئله ۹ * اگر کسی ادا نکند صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از آن نیز ادا نماید آنرا زیراچه وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است واین امر معقول است واین معنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی میماند پس ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید بخلاف قربانی چه آن ساقط میشود بعد از گذشتن ایام نحر زیراچه ریختن خون وذبح نمودن قربانی در آن عبادت است واین موافق قیاس نیست وعبادت گشتن آن معلوم شده است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر قربانی نموده نمیشود والله اعلم

کتاب ـــــــــــــ در بیان روزه روزه بر دو نوع است

یکی واجب دوم نفل و واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعلق
دارد بزمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نماید از شب و اگر در
شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح کرد پس درینصورت
اگر نیت آن نماید بعد از صبح تا وقت زوال جایز است و
شافعی رح میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
* مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
بجهت آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که
فرض کرده شده است بر شما روزه ماه رمضان و هم بر آن
اجماع امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
* مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدا تعالی
در قرآن مجید با یفای نذر امر کرده است و باید دانست که
سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا مضاف است
بسوی ماه رمضان و مکرر میشود بسبب مکرر شدن
ماه رمضان و لیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
وجوب روزه آن روز است و همچنین سبب وجوب

روزه نذر را است * مسئله ۳ * نیت در هر روزه شرط است
و بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل شافعی رح برآنکه
نیت روزه از شب ضرور است یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نکند از شب
و دوم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
نیت آن نماید جزو اول از روزه صحیح نمیشود بسبب آنکه
در آن نیت یافته نشده پس صحیح نخواهد شد جزو ثانی نیز
بجهت آنکه روزه عبادت واحد است و متجزی نیست اعنی منقسم
نمیشود که جزوی از آن صحیح باشد و جزو دیگر غیر صحیح
و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رح بخلاف روزه
نفل چه آن صحیح است نزد او نیز به نیتی که بعد از صبح یافته
شود زیرا چه روزه نفل نزد او متجزی است و دلیل علمای ما
یکی این است که هر کسی که در روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی
گواهی داد برویت هلال رمضان نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم
فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی
نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
و جواب تمسک شافعی رح آن است که مراد از آن نفی فضیلت است

یا مراد از ان این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
نیت نیز از وقت شب پس جائز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
نهار از شب اگرچه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت ندا از وقت
صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
ماه رمضان متعین است برای روزه رمضان و معیار آن است
پس امساک در اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر
که مقترن باشد با اکثر آن مانند نفل اعنی اگر آن نیت یافته
خواهد شد بعد از ان پس آن امساک روزه خواهد شد
وگرنه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه رکن واحد دراز است
از صبح تا شام و نیت برای تعیین آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
مقارن شود با اکثر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تحقق آن
نزد متحقق شدن خواهد شد بخلاف نماز و حج زیرا که آن مشتمل
است بر چند رکن پس شرط است در ان که نیت مقارن باشد بشروع آن
تا آن نیت در جمیع ارکان معتبر شود بخلاف روزه قضا چه
در ان نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز فی نفسه
برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روز رمضان

برای روزه رمضان متعین است بلکه روزه‌ای دیگر نشوانی
ماه رمضان بجای روزه نفل است چنانچه روزه‌ای ماه رمضان
برای روزه فرض است و اصل در روزه‌ای دیگر روزه نفل
است وگردانیدن آن برای قضا عارضی است پس موقوف
خواهد بود برانکه نیت قضا نماید از شب تا آن روزه که در
اصل نفل است از اول برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
نیت روزه کسی بعد از زوال کند این نیت معتبر نیست بلکه
روزه پس درین صورت جانب عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
ازان باید دانست که آنچه مذکور شد که برای روزه رمضان و
روزه نذر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح
تا وقت زوال مذکور است در مختصر قدوری و در جامع صغیر
مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل نیمه روز
همین اصح است زیرا که ضرور است که یافته شود نیت در اکثر
روز تا قائم مقام کل شود و نصف روز عبارت است از صبح
صادق تا وقت استوا پس ضرور است که نیت روزه یافته شود
پیش از وقت استوا تا نیت متحقق شود در اکثر روز باید دانست
که درین حکم مسافر و مقیم و صحیح البدن و بیمار همه برابر است

زیرا چه تفصیل نیست در آنچه مذکور شد از دلایل و زفر رح
میگوید که در حق مسافر و بیمار واجب است که نیت روزه نماید
از شب * مسئله ۳ * روزه که وجوب آن متعلق است بزمان
معین چون روزه رمضان و روزه نذر معین ادا میشود به نیت
مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه دیگر که واجب
است اعنی اگر در رمضان مثلا نیت مطلق روزه نماید و تعیین
فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای
روزه رمضان نماید پس در ینصورتها آن روزه از روزه
رمضان واقع میشود و بآن روزه رمضان ادا میشود و
شافعی رح در صورت نیت نفل گفته است که این لغو است و هیچ
فایده ندارد اعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض
و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی رح دو قول است یکی
موافق علمای ما دوم اینکه دران صورت روزه فرض ادا
نمیشود و دلیل علمای ما این است که روزه فرض دران متعین
است و سوای روزه رمضان روزه دیگر دران مشروع نیست
پس نیت مطلق روزه بر آن منطبق خواهد شد چنانچه
اگر شخصی واحد در خانه باشد و کسی بگوید که درین

انسان است پس اسم انسان که مطلق است بر شخص مذکور مطلق میشود و همچنین اگر نیت روزه نفل کند در رمضان بپاید نیت واجب دیگر بپاید در آن چون روزه نذر مطلق پس در این هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود زیراکه در نیت مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زاید و آن زاید لغو است پس باقی ماند نیت مطلق روزه و باین نیت روزه رمضان ادا میشود و بیان آنچه مذکور شد باید دانست که در این حکم مسافر و مقیم و صحیح الیدن و بیمار همه برابراند نزد صاحبین رح زیراکه رخصت خوردن روزه در حق مسافر و بیمار بجهت آن است که از رمضان راست حه آنها بسبب مسافر و بیماری تحصیل مشقت روزه نمی‌تواند کرد و هرگاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نمایند بهمراه غیر معذور روزه خواهند شد پس حکم غیر معذور برآنها جاری خواهد شد و نزد حضرت رح که مسافر و بیمار و مسافر اگر نیت روزه دیگر کند که واجب است چون روزه نذر مطلق مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود و نیت او صرف گردد و قت مذکور را در امر دیگر که اهم است برای روزه مذکور برای او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر مختار است تا آن زمانیکه بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گرده

ودرصورت نیت روزهٔ نفل از ابیحنیفه رح دو روایت است درحقه
مسافر و بیمار یکی این است که روزهٔ نفل صحیح میشود وازروزهٔ
رمضان نمیشود زیرا چه هرگاه او را در رمضان خوردن روزهٔ رمضان
رخصت رواست پس ماه رمضان درحق او بمنزله ماه شعبان
است مثلاو روایت دیگر این است که درصورت مذکوره روزهٔ
رمضان واقع میشود زیرا چه او هرگاه نیت روزهٔ نفل کرد پس آن
وقت را صرف نکرد در امریکه اهم است از روزهٔ رمضان
* مسئله ۵ * نوع دوم از روزهٔ واجب که برای آن وقت
متعین نیست چون روزهٔ قضای رمضان وروزهٔ کفاره پس برای
آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمیشود
زیرا چه وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا معین
نموده شود. * مسئله ۶ * روزهٔ نفل مطلقا جایز است به نیتیکه
یافته شود از صبح صادق تا قبل نصف روز وامام مالک رح در
روزهٔ نفل نیز نیت از شب شرط میکند بنابر حدیثیکه دلیل شافعی رح
است در غیر روزهٔ نفل چه آن حدیث مطلق است وشامل
است مر روزهٔ نفل را نیز و دلیل علمای ما یکی این است که
پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزهٔ نفل

میکرد و منظور بود که می‌اکنون روزه دارم و دوم این است
که روزه مشروع در غیر رمضان همان روزه نفل است
چنانچه مشروع در رمضان روزه فرض است پس
امساک در اول روز در غیر رمضان در حق روزه شدن موقوف
می‌ماند بر نیت آخر چنانچه امساک در اول روز رمضان
موقوف میماند بر نیت متأخر. مسئله ۷ نیت روزه بعد از
زوال معتبر نیست اگرچه روزه نفل باشد و شافعی رح میگوید
که نیت روزه نفل بعد از زوال جایز است و از وقتیکه نیت روزه
نهاد از همان وقت روزه دار میگردد که روزه نفل نزد او در تجزی
متجزی است زیرا که بنای آن بر نشاط و مسامحه است و شاید
که نشاط بعد از زوال حاصل شود و لیکن شرط آن این است که از
اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه
نفل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار
نموده شود از اول روز زیرا که روزه عبادت است و فایده آن
شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر با امساک
مدد راست از صبح صادق تا بشام پس باید که نیت آن مقارن
گردد اکثر آن والله اعلم

فصــــــــل در بیان دیدن هلال رمضان

* مسئله ۱ * مردمان را باید که بتاریخ بیست و نهم شعبان برای دیدن هلال رمضان متوجه شوند و تفتیش آن نمایند پس اگر به بینند آنرا بتاریخ مذکور نیت روزهٔ رمضان نمایند و روزهٔ رمضان دارند و اگر در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را سی روز شمار نمایند و بعد از آن روزهٔ رمضان شروع نمایند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هلال رمضان را دیده روزهٔ رمضان دارید و هلال عید را دیده افطار نمائید و روزه موقوف کنید و اگر بتاریخ بیست و نهم شعبان بسبب ابر و غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را سی روز شمار کنید و بجهت آنکه اصل بقای ماه است تا سی روز پس بعد از گذشتن بیست و نه روز تمامی ماه شعبان و ابتدای ماه رمضان اعتبار نموده نخواهد شد مگر به لیلیکه عبارت است از دیدن هلال رمضان و آن در صورت ابر و غبار یافته نمیشود * مسئله ۲ * روزیکه آنرا یوم الشک می نامند روزه نباید داشت مگر به نیت نفل زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه داشته نمیشود در

روزیکه در بودن آن از ماه رمضان شک داشت مکر روزه نفل
نموده دانست که مر این روزه را پنج صورت است یکی اینکه نیت روزه
رمضان کند در این روز پس این مکروه است بجهت حدیث
مذکور سابق و بجهت آنکه در آن مشابهت است با اهل کتاب
چه آنها بر مدت روزه خود افزودند روزه زیاده منتهای وليكن
در صورت مذکوره اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
است پس آن روز داخل روزه رمضان واقع میشود واگر
ظاهر شود که آن روز روز سلخ شعبان است پس آن روزه روزه
نفل میشود و اگر در صورت بشکند آن روزه را قضای مذکور
قضای آن بر او لازم نیست چه او در آن نفل عمدا شروع نکرده
است تا که شروع کرده است در آن بگمان آنکه فرض است و
صورت دوم این است که نیت روزه دیگر کند که واجب است
و این نیز مکروه است بنابر حدیث مذکور و لیکن کراهیت
در این صورت کمتر است به نسبت کراهیت در صورت اولی
و در این صورت نیز اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
پس روزه مذکوره روزه رمضان میشود و اگر ادا در این صورت نیت
اصل روزه یافته شده است و اگر ظاهر شود که آن روز سلخ

شعبان است پس در یتصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه در روز مذکور منهی عنه است پس روزه را چنانچه ادا نخواهد شد در روز مذکور و بعضی گفته اند روزه را که نیت نبود است همان روزه ادا خواهد شد و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه داشتن بنیت روزه رمضان منهی عنه است بجهت آنکه در بنصورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان تقدم از رمضان یافته میشود و همین معنی منشای نهی است و اینمعنی در صورت مذکوره یافته نمیشود بخلاف روز عید چه در ان روز نفل و واجب هر مکروه است زیرا چه منشای نهی از روزه داشتن در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است از حضرت انسان از جانب خدا ینتعالی و در روزه داشتن درین روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا ینتعالی لازم می آید و این منشا یافته میشود در روزه روز عید از هر نوعیکه باشد از نفل و واجب سوال پس باید که در روز شک روزه داشتن سوای روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشای نهی که مذکور شد در ان یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

دوران روز داشتن مکروه است جواب منشای نهی که مذکور شد اگرچه دران باقی نمیشود ولیکن آن روزه مکروه است باعتبار صورت نهی وصورت سیوم این است که نیت روزه نفل نماید در روز مذکور واین مکروه نیست بنابر حدیث مذکوره چه دران است نشانی روزه نفل است وشافعی رح میگوید که اگر کسی را روزه نفل عادت باشد در روزی از روزها آن روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس این روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه نیست وعهد او ابتداء روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه است وحدیث مذکور حجت است برای دلیل شافعی رح حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرموده است که مقدم مکنید بر رمضان یکروزه یا دو روزه را وعلمای ما در جواب این میگویند که مراد درین حدیث نهی است از روزه داشتن پیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این اداکردن روزه رمضان است پیش از وقت آن وباید دانست که اگر کسی را عادت باشد داشتن روزه نفل در روزی از روزها واین روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس ویرا روزه داشتن در روز مذکور افضل است باجماع وهمچنین اگر سه روزه دارد یا زیاده

بود آخر ماه شعبان واگر اینچنین اتفاق نیافتد پس درینصورت
اختلاف است در اینکه روزه نفل داشتن در روز مذکور
افضل است یا افطار نمودن پس بعضی گفته اند که افطار افضل است
بجهت احتراز نمودن از ظاهر نهی کہ وارد شده است درحدیث
شافعی رح وبعضی گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت
اقتدا نمودن بعلی و عایشه صدیقه رض چه ایشان روزه میداشتند
در روز مذکور و مختار این است که مفتی را باید که در روز مذکور
به نیت نفل روزه دارد احتیاطا و عوام را فتوی دهد که آنها انتظار
نمایند تا وقت زوال و بعد از ان اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان
نیاید جاهر سید افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نمودن
روزه بر عدد روزه رمضان که دلالت میکند برین حدیث مشهور
و آن قول آنسرور صلعم است که هر که روزه دارد در روز شک پس
تحقیق بی فرمانی کرد اورا یا ابا القاسم محمد را و صورت چهارم این است
که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من
روزه نخواهم داشت فردا اگر فردا فرداء رمضان باشد و روزه نخواهم
داشت فردا اگر فردا سلخ شعبان باشد و درینصورت روزه اصلا
صحیح نمیشود زیرا چه او در نیت خود مردد داشت و نیت جزم نشد

بر قرم مصمم نشود پس حال شد که کسی نیت نماید باینطور که اگر
فردا عید خواهد شد روزه نخواهم داشت و اگر فردا عید
نخواهد شد روزه خواهم داشت و صورت پنجم این است که
تردید نماید در وصف نیت باینطور که تردید کند میان
نیت روزه رمضان و میان نیت روزه دیگر و این بر دو صورت است
یکی اینکه تردید نماید میان نیت روزه رمضان و میان نیت روزه
دیگر که واجب است باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان
باشد روزه رمضان خواهم داشت و اگر سلخ شعبان باشد پس
فلان روزه که بر من واجب است آنرا خواهم داشت و این مکروه
است زیرا چه او داخل کرده نیت خود را میان دو امر که هر دو مکروه
است ولیکن اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس آن
روزه روزه رمضان ادا میشود زیرا چه ولزاد در اصل نیت تردد
نیست و اگر ظاهر شود که آن روز سلخ شعبان است پس آن
روزه واجب دیگر ادا نمیشود زیرا چه جهت آن متعین نبود و
مطلب نیت برای ادای آن کفایت نمیکند پس آن روزه نفل
میشود ولیکن اگر بشکند قضای آن بر او واجب نمیشود هم
او در بین نفل عمدا شروع نکرده است بلکه در ان بگمان

آن شروع کرده بود که بآن روزه اداي واجب خواهد شد ودوم
این است که تردید نماید در نیت میان روزه رمضان ومیان روزه
نفل باینطور که بگوید که فردا اگر غره رمضان است روزه
رمضان خواهم داشت واگر سلخ شعبان است روزه نفل خواهم
داشت واین نیز مکروه است زیراچه او درینصورت نیت روزه
رمضان نموده است من وجه وبعد ازان باید دانست که درینصورتها
اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
ادا میشود چه ویرا در اصل نیت روزه تردد نیست واگر ظاهر شود
که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
بمطلق نیت صحیح میشود واگر این روزه نفل را بشکند قضای
آن براو واجب نمیشود زیراچه مقصود او من وجه اداي واجب است
پس گویا عمدا این نفل را شروع نکرده است * مسئله ۳ *
اگر شخصی تنها بیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
دارد اگرچه امام گواهی ویرا قبول نکند زیراچه پیغمبر
صلعم فرموده است که روزه دارید وقتیکه به بینید هلال رمضان
را وافطار کنید وقتیکه به بینید هلال شوال را وشخص مذکور
ظاهرا هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن براو

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی
است که مطلع صاف نباشد و در صورتیکه مطلع صاف باشد پس
درینصورت روزه داشتن برا دلازم نیست نزد علمای ما چه
درینصورت در غلطی افتاده است او نزد شافعی رح
درینصورت نیز برا دلازم است که روزه دارد و در صورت اداء
اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن برا دلازم است نه کفاره
و نزد شافعی رح برا و کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را
بجماع زیرا چه او افطار کرد در روزه رمضان حقیقة و حکما
اما حقیقة پس بجهت آنکه وی را یقین است که روزه مذکوره
رمضان است و اما حکما پس بجهت آنکه روزه رمضان برا و
واجب است باجماع و دلیل علمای ما این است که قاضی گواهی را
رد کرد است بدلیل شرعی که عبارت است از تهمت غلطی
و این مورث شبهه است پس در صورت مذکوره کفاره لازم
نخواهد شد زیرا چه این کفاره مندفع میشود بسبب شبهه و اگر
شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه رد کند قاضی
گواهی ویرا پس درینصورت در لزوم کفاره اختلاف است و نزد
بعضی از مشایخ لازم است و نزد بعضی لازم نیست

برآ که شخص مذکور سی روزه تمام دارد پس بعد ازان نبایدکه
ابراکه در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر روزیکه
امام افطار کند زیراچه در ابتدای رمضان وجوب روزه بر شخص مذکور
بنا بر احتیاط است و بعد از داشتن سی روزه احتیاط در تاخیر افطار
است و معهذا اگر شخص مذکور افطار کند بعد از ادای سی روزه
در روز دیگر افطار نماید کفاره آن بر او لازم نمی آید بنا بر
آنکه روز مذکور غره شوال است حقیقة نزد آن شخص و این حقیقت
نزد او معتبر است * مسئله ۲ * اگر بتاریخ بیست و نهم
شعبان مطلع هلال بسبب ابر یا غبار صاف نباشد پس
دربنصورت امام را باید که گواهی یک شخص عادل بدیدن
هلال رمضان قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
آزاد باشد یا بنده زیراچه دیدن هلال رمضان امر دینی است
بجهت آنکه وجوب روزه رمضان بآن تعلق دارد پس گواهی
مذکور مانند روایت حدیث است ولهذا دران گفتن لفظ
اشهد درکار نیست وروایت یک شخص عادل در باب
حدیث مقبول است وشرط عدالت آن شخص ازان
جهت است که قول فاسق در امر دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح چرا گفته است که در باب
دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است
عادل باشد آن کس یا غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی رح
این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید
دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی محدود بعد
قذف نیز مقبول است بعد از آن که او توبه کرده باشد و همین ظاهر
روایت است زیرا چه گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه
خبر است از امر دینی و از ابو حنیفه رح مروی است که گواهی او
درین باب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی است من وجه
بجهت آنکه عمل کردن بر خبر مذکور واجب نمیشود مگر
بعد از حکم قاضی و یک قول شافعی رح این است که در باب گواهی
رویت هلال رمضان دو گواه شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن
هلال رمضان امر دینی است و خبر واحد در آن مقبول است
حجت است بر او و نیز در روایت صحیح آمده است که پیغمبر صلعم
در رویت هلال رمضان گواهی یککس مقبول داشته است
و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یککس را
در رویت هلال رمضان و بحساب آن مردمان سی روز

روزه دارند پس بعد ازان باید که افطار نکنند واین روایت
حسن رح است از ابوحنیفه رح واین بنا بر احتیاط است و نتیجه بنا بر
این است که هلال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس
واز محمد رح مرویست که بعد ازان افطار نمایند وعید فطر
ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یککس اگرچه عید فطر
ابتداءً ثابت نمیشود بگواهی یککس چنانچه استحقاق میراث
ابتداءً ثابت نمیشود از گواهی یککس وثابت میشود بنا بر ثبوت
نسب بگواهی یک کس که قابله است * مسئله ٥ * اگر
مطلع هلال صاف باشد از ابر وغبار ومانند آن پس درینصورت
گواهی به دیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه
به بینند آنرا جماعت کثیر که خبر آنها مفید علم یقینی باشد وگواهی
یکدو کس معتبر نیست زیرا چه دیدن یکدو کس فقط درینصورت
محل توهم غلطی است پس در قبول نمودن گواهی یکدو کس توقف
نموده خواهد شد تا آنزمان که خبر دهند بدیدن هلال جمع
کثیر بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد بسبب ابر
یا غبار چه درینصورت گواهی یککس نیز معتبر است
بشرطیکه عادل باشد زیرا چه درینصورت گواهی چنان

اتفاق مي افتد که موضع هلال مکشوف ميگردد و درين موضع آن بسبب دور شدن ابر از ان موضع وباز بتعجيل تمام مختفي ميشود زيرا بر دو رين اثنا نگاه بعض مردمان بران مي افتد وآن بعض فقط مي بينند آنرا وبعد ازان بايد دانست که در حد کثير اختلاف است بعضي گفته اند که کثير عبارت است از اهل يک محله واز ابي يوسف رح مرويست که آن عبارت است از پنجاه مرد وبنا بر قياس آن برقسامة وبايد دانست که در حکم مذکور اهل شهر وکسانيکه دران وارد شده باشند از بيرون شهر هردو برابر اند وطحاوي رح ذکر کرده است که شهادت يک کس در صورت مذکوره مقبول است بشرطيکه آنکس از بيرون شهر آمده باشد چه در صحرا وبيرون شهر موانع ديدن هلال کم مي باشد وبسوي اين اشارت است در عبارت کتاب الاستحسان وبايد دانست که همين حکم است در صورتيکه آنکس در شهر باشد وليکن در مکان بلند چون مناره وبام بلند * مسئله ۹ * اگر شخصي تنها به بيند هلال عيد را نبايد ويرا که افطار نمايد در روزيکه بزعم او روز عيد است زيرا چه احتياط درين است ودر صورتيکه

تنها به ديدن هلال رمضان را احتياط دران است كه روزه دارد
وروزيكه بزعم او غره رمضان است * مسئله ۷ * اگر بتاريخ
بيست ونهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درين مقبول نيست
گواهي برويت هلال مگر وقتيكه گواه دو مرد باشند يا يك مرد
ودو زن زيراچه نفع عباد متعلق است بديدن هلال عيد وآن نفع
افطار است پس جاري نموده خواهد شد دران حكم حقوق
عباد در گواهي حقوق عباد عدد وعدالت گواهان وحريت
آنها شرط است وبايد دانست كه عيد اضحي مانند
عيد الفطر است درانچه مذكور شد وهمين ظاهر روايت است
وهمين اصح است بخلاف روايتيكه از ابيحنيفه رح مرويست
وآن اين است كه حال هلال عيد اضحي مانند هلال رمضان است
ودليل ظاهر الرواية اين است كه بهلال عيد اضحي نيز نفع عباد
متعلق است وآن فراخوري است بگوشت قرباني * مسئله ۸ *
اگر مطلع صاف باشد پس در هلال شوال وذي الحجه
گواهي مقبول نيست مگر گواهي جمع كثير كه به خبر
آنها علم يقيني حاصل ميشود چنانچه مذكور شد * مسئله ۹ *
وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

بجهت آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بخورید و بنوشید یعنی در شبهای رمضان تا آنزمانکه پیدا شود خط ابیض از خط اسود و بعد از آن تمام کنید روزه را تا بشب و خط ابیض عبارت است از سفیدهٔ روز یعنی صبح صادق و خط اسود عبارت است از سیاهی شب یعنی صبح کاذب *مسئله ۱۰ * صوم یعنی روزه در شرع عبارت است از ترک خوردن و نوشیدن و جماع از صبح صادق تا شام مع نیت و دراحه لفظ صوم که در قرآن مذکور است بمعنی امساک است در لغت ولکن در شرع بمعنی آن زیاده بیهوده پیدا است تا سبب آن عبادت از عادت ممتاز شود * مسئله ۱۱ * روزه متصل بوی راست بجهت آیه قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه وصال یعنی شب و روز روزه داشتن متعذر است سبب آنکه مفضی بهلاکت است پس باید که یکی از روز و شب متعین شود برای روزه و روز اولی است و برآنکه روزه داشتن سبب خلاف و ادب مستحب است و بنای عبادت بر آن است * مسئله ۱۲ * طهارت از حیض و نفاس شرط ادای روزه است در حق زنان والله اعلم

باب دهم در بیان چیزیکه موجب قضاو کفاره است * مسئله ۱ * اگر روزه دار از راه فراموشي بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزه نمیشکند و این بنابر استحسان است و مقتضاي قیاس این است که روزه بشکند و همین قول امام مالک رح است زیرا چه خوردن و نوشیدن و جماع که منافي وضع روزه است در صورت مذکوره متحقق است پس باید که روزه بشکند چنانچه نماز میشکند اگر مصلي در اثناي نماز تکلم نماید بفراموشي چه کلام ضد نماز است و وجه استحسان این است که پیغمبر صلعم فرموده است مر کسي را که از راه فراموشي اکل و شرب نموده بود که ثابت باش بر روزه خود و خدایتعالی ترا خورانیده است و نوشانیده است و هرگاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب جماع بفراموشي نیز روزه نخواهد شکست زیرا چه ترک جماع رکن روزه است چنانکه ترک اکل و شرب رکن آن است بخلاف تکلم در اثناي نماز اگرچه بفراموشي باشد زیرا چه حالت نماز موجب یاد داشتن است پس نسیان و فراموشي در ینحالت غالب نخواهد شد و حالت روزه موجب یاد داشتن

آن نیست پس نسیان وفراموشی در آن غالب خواهد شد و باید دانست که در حکم مذکور روزه فرض ونفل هردو برابر است زیراچه حدیثیکه درینباب وارد شد است در ان فرق مذکور نیست میان روزه فرض ونفل * مسئله ۲ * اگر شخصی درروز رمضان بخورد یا بنوشد بسبب خطا چنانچه در حالت مضمضه بیقصد آب در حلق فرو رود باوجودیکه صوم یاد دارد یا بخورد یا بنوشد بسبب اکراه پس روزه او میشکند وقضای آن برا و لازم می آید وشافعی رح میگوید که درین صورت نیز روزه نمیشکند چنانچه در صورت فراموشی وعلمای ما میگویند که قیاس خطا واکراه بر نسیان وفراموشی معقول نیست بجهت آنکه خطا واکراه کثیر الوقوع نیست وعذر نسیان کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان برانسان وارد میشود از جانب کسیکه روزه حق وی است یعنی خدای تعالی واکراه از جانب غیر صاحب حق است مانند مقید ومریض در حق قضا نمودن نماز یعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او قضا میکند آن نماز را ومریض بعد از رفع مرض قضا نمیکند نمازی راکه بسبب عذر بیماری نشسته گذارده بود آن را

درگاه این فرق میان نسیان واکراه ظاهر گشت پس قیاس یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزه دار بخوابد در روز و محتلم شود روزه نمیشکند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که سه چیز است که بسبب آن روزه نمیشکند یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود صورت جماع ونه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشهوت بسبب مباشرت وهمچنین روزه نمیشکند درصورتیکه بشهوت نگاه کند روزه دار بسوی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلیکه در مسئله احتلام مذکور شد وحاصل آنکه درینصورت روزه نمیشکند چنانچه روزه نمیشکند درصورتیکه شخصی خیال نماید زنی را باینطورکه جماع میکند او را وهمچنین درصورتیکه بمالد ذکر خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس درینصورتها روزه نمیشکند بنابر انچه فقها ساکت شده اند واکثر مشایخ برانند که درصورت اخیر روزه میشکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن روغن در بدن روزه نمیشکند چه درینصورت چیزی منافی روزه یافته نمیشود وهمچنین بسبب حجامت نمودن روزه نمیشکند بجهت آنکه درینصورت نیز منافی روزه یافته نمیشود بجهت

تقدیکه مذکور شد در مسئله احتلام * مسئله ۵ * روزه دار
اگر سرمه کشد در چشم خود روزه نمیشکند زیراچه از چشم تا دماغ
منفذی نیست تا از ان منفذ سرمه چشم در دماغ در اید سوال
پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چیزیکه داخل شود از
راه مسام شکنند روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب
سرد و ادراک کند سردی آن را در جگر پس روزه او
نمیشکند * مسئله ۶ * مس نمودن و بوسه گرفتن روزه نمیشکند
بشرطیکه انزال نشود زیراچه در ینصورت چیزی منافی
روزه یافته نمیشود نه صورةً و نه معنیً اما صورة پس آن
ظاهر است و اما معنیً پس بجهت آنکه انزال یافته نشد .
بخلاف رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن نسب
او حرمت ثابت میشود زیراچه مدار حکم رجعت و مصاهرت بر سبب
است بنابرانچه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن انشاء الله تعالی
* مسئله ۷ * روزه دار اگر بوسه نکرد یا لمس کند و
بسبب آن انزال شود پس روزه او میشکند و بر قضای آن لازم
می آید نه کفاره زیراچه در ینصورت جماع که منافی روزه است

معنیً یافته میشود وجود منافی انکرچه معنیً باشد برای
وجوب قضا کافی است احتیاطاً واما وجوب کفاره پس آن موقوف
است بر کمال جنایت چه کفاره چیزیست که مندفع میشو
بسبب شبهه مانند حدود وقصاص * مسئله ۸ * روزه دار را
بوسه گرفتن مضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتماد باشد بر ذات
خود که جماع یا انزال نخواهد کرد ووقتیکه این اعتماد نباشد
پس در بعضی کسان ویرا بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه عین
بوسه شکننده روزه نیست ولیکن گاهی بسالا خره
باعث جماع یا انزال میشود که شکننده روزه است پس اگر آن
شخص را اعتماد باشد که از جماع و انزال محفوظ خواهد ماند
پس در حق او عین بوسه بوسه اعتبار نموده میشود وآن مباح گردانیده
میشود در حق او واگر ویرا این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده
میشود در حق او انچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود
بوسه گرفتن در حق او وشافعی رح این تفصیل نکرده است بلکه
گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت
ودلایل علمای ما که مذکور شد حجت است برا و * مسئله ۹ *
مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابیحنیفه رح بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد محمد رح مباشرت فاحشه مکروه است
زیراچه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالی نمیباشد و آن عبارت
است ازینکه زن و مرد باهم برهنه شده معانقه نمایند باین
طور که ظاهر فرج هر یک مس کند ظاهر فرج دیگر را
* مسئله ۱۰ * اگر مگس در آید در حلق روزه دار روزه
نمی شکند بنابر استحسان و مقتضای قیاس این است که روزه
او بشکند زیراچه چیزیکه بسبب آن روزه میشکند درجوف
او درآمده است اگرچه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست
مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان این است که مگس
در حلق او بغیر اختیار او در آمده است و او بر احتراز از آن قادر
نیست پس آن مانند غبار و دخان است * مسئله ۱۱ * اگر
قطره باران یا برف در آید در حلق روزه دار پس درینصورت
اختلاف است و اصح این است که روزه میشکند چه احتراز از آن
ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفی * مسئله ۱۲ *
بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای صایم میماند
روزه نمیشکند ولیکن این وقتی است که آن پاره گوشت
قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

میشکند ونزد زفر رح شکستنیست که در هر دو صورت روزه میشکند
زیرا چه دهن در حکم ظاهر بدنست لهذا بسبب آب در دهن
کردن روزه نمیشکند ودلیل علمای ما این است که قلیل از آن
تابع دندان هاست بمنزله آب دهن بخلاف کثیر چه آن تابع
دندان نیست چه کثیر در دندانها نمی ماند و بدانکه مقدار
نخود کثیر است وکم از آن قلیل وانچه مذکور شد در صورتیست
که آنرا از دهن برآورده خورده نباشد واگر آنرا از دهن برآورده
بخورد باید که روزه بشکند چه از خارج در جوف درامده است
چنانکه از محیط رح مرویست که روزه دار اگر فرو برد کنجد بیرا از
میان دندانهای خود روزه نمیشکند واگر دانه کنجد را ابتدا
از خارج گرفته فرو برد روزه میشکند واگر آن را بخاید روزه نمیشکند
چه آن دانه بسبب خائیدن در دهن پریشان میگردد و چیزی
از آن باندرون حلق نمیرود * مسئله ۱۳ * در صورتیکه
خورد گوشت پاره را که باقی میماند میان دندانها و پاره مذکور مقدار
نخود باشد قضا لازم می آید نه کفاره نزد ابی یوسف رح ونزد زفر رح
کفاره نیز لازم می آید زیرا چه آن طعام متغیر است مانند گوشت بدبو
ودلیل ابی یوسف رح این استکه طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس خوردن آن متصور نمیشود * مسئله ۱۴ * اگر
روزه دار بسبب غلبه غثیان قی بی اختیار برآید روزه نمیشکند
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه قی کند بی اختیار قضا بروی لازم
نیست و هرکه قصداً بتکلف قی کند قضا بروی لازم می آید و بعدا ملکه دو می
حکم قی پر دهن و غیر پر دهن هر دو برابر است * مسئله ۱۵ *
اگر روزه دار را قی پر دهن در دهن آید و بعد ازان آن قی در حلق برو
رود پس روزه میشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی پر دهن
هرگاه از حرف در دهن برآید پس آن خارج شمرده میشود و لهذا
بسبب آن وضو میشکند پس آن قی در صورت مذکوره بعد از خروج
داخل شده است و نزد محمد رح در صورت مذکوره روزه
نمیشکند زیرا چه صورت افطار که عبارت است از داخل کردن چیزی در درون
در صورت مذکوره یافته نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافته
نمی شود چه قی را کسی غذا نمیکند و اگر روزه دار مذکور آن
قی را خود فرو برد پس درین صورت روزه را میشکند باجماع چه او
داخل کرد آن قی را بعد از برآمدن آن پس صورت افطار متحقق شد
* مسئله ۱۶ * اگر قی کمتر از پری دهن تا دهن برآید و باز بحلق بر
رود روزه نمیشکند چه آن قی خارج شمرده نمیشود و روزه دار

آن را فرو نبرده است و اگر روزه دار آن را فرو برد پس درینصورت نیز
روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی مذکور خارج شمرده
نمیشود نزد او و نزد محمد رح روزه او فاسد می شود بسبب صنع او
در اندرون بردن آن * مسئله ۱۷ * روزه دار اگر عمداً قی پر دهن
نماید پس برو قضای آن لازم می آید بنا بر حدیثیکه مذکور شده
و کفاره لازم نمی آید چه صورت افطار یافته نشده است و اگر قی پر
دهن نباشد پس درینصورت نیز روزه میشکند نزد محمد رح بنابر
حدیث مذکور چه آن مطلق است و مقید نیست باینکه قی پر دهن
باشد و نزد ابی یوسف رح روزه نمیشکند زیرا چه قی پر دهن
شمرده نمیشود لهذا بسبب آن وضو نمیشکند و بعد ازان باید دانست
که اگر درصورت مذکوره آن قی قلیل بعد از بر آمدن تا دهن
باز فرو رود در حلق روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح چه
خروج آن معتبر نیست پس دخول بعد ازان ثابت و معتبر نخواهد شد
و اگر آن قی کننده خود فرو برد آنرا پس درینصورت از ابی یوسف
رح دو روایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهیکه
مذکور شد دوم اینکه روزه میشکند زیرا چه درینصورت
مثل کثیر ازو یافته شد چه او قصداً قی کرد و بعد ازان خود آنرا

[illegible] استمنا [illegible] روزه دار # مسئله ۱۸ # [illegible]
صورت زیرا [illegible] میشد [illegible] روزه [illegible] آن [illegible]
اما [illegible] که [illegible] آید نمی لازم کفاره شده [illegible]
که عبارتست از زائل شدن چیزی که از قبیل غذا است
یا از قبیل دوا باشد نشده # مسئله ۱۹ # روزه دار اگر
جماع کند در قبل یا در [illegible] قضای آن روزه لازم می آید
[illegible] روزه بسبب جماع میکند و کفاره نیز لازم می آید وقتی که
جنابت و باید دانست که در صورت جماع کردن در قبل و دبر
لازم شدن قضا و کفاره انزال شرط نیست زیرا که بسبب داخل کردن ذکر
در دبر در موضع غسل جنابت واجب میشود اگرچه انزال نشود
پس همچنان کفاره نیز لازم خواهد شد و سر آن این است که تمامی
شهوت بسبب آن متحقق میشود بدون انزال و [illegible]
حاصل میشود و از اینجا بعضی [illegible] که بسبب جماع نمودن
در دبر کفاره لازم نمی آید بنابر آنکه در آن حد لازم نیست [illegible]
[illegible] است که بسبب آن کفاره لازم می آید زیرا که آن جنایت
کامل است بسبب تمامی شهوت # مسئله ۲۰ # اگر شخصی جماع کند
مرده را یا چهارپایه را پس کفاره لازم نمی آید [illegible] انزال شود

یا نشود و نزد شافعی رح در یصورت نیز کفاره لازم نمی آید
و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره جنایت کامل است
و آن در صورت مذکوره یافته نمیشود چه کمال جنایت بسبب
قضای شهوت در محل مشتهی متحقق میشود و مرده در چنان پایه
محل مشتهی نیست و بعد ازان باید دانست که چنانکه نزد علمای ما
بسبب جماع کفاره لازم می آید بر مرد همچنین لازم می آید
بر زن نیز اگر زن بطوع و رضامندی تمکین نموده باشد
و قول شافعی رح این است که کفاره بر زن لازم نمی آید زیرا که
وجوب کفاره متعلق است بجماع و جماع فعل مرد است و جز این
نیست که زن محل آن فعل است و قول دیگر این است که کفاره بر زن نیز
لازم نمی آید ولیکن تحمل آن مینماید مرد یعنی مرد از جانب
زن متحمل بود و برا ادا کند و مراد ازین تحمل کفاره مالی است
نه روزه کفاره و این بنابر آنست که غسل جنابت واجب می شود
بر زن نیز و برای آنست واجب می شود بر مرد و دلیل علمای ما
یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه افطار
کند در رمضان پس لازم میشود برو آنچه لازم میشود
بر ظهار کننده و این حدیث شامل است زن و مرد هردو را

ودوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارتست از فساد روزه بعنی جماع زیرا
شریک مرد است در جنایت مذکوره و در کفاره تحمل جاری نیست
زیرا که کفاره بعبادت قسمی با عقوبت و در هیچ یکی از این هردو تحمل
جاری نیست * مسئله ۲۱ * اگر صحیحی بعد از نیت روزه
روزه رمضان را بشکند باینطور که بخورد یا بنوشد چیزیرا
از قسم غذا یا دوا پس بر وی قضا و کفاره هردو لازم می آید و شافعی رح
گفته است که بر وی کفاره نیست زیرا که وجوب کفاره در شرع بسبب
جماع بخلاف قیاس است چه وجوب کفاره برای دفع گناه است
و دفع آن بسبب توبه حاصل میشود پس از روی قیاس بسوی
کفاره حاجت نیست و هرگاه وجوب کفاره در صورت جماع بخلاف
قیاس است پس قیاس چیزی دیگر مثل اکل وشرب بر آن متصور
نیست و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع
جنایت است که عبارت است از افطار روزه رمضان بر وجه کمال
واین سبب در صورت اکل وشرب نیز متحقق است و هرگاه
بجهت کفاره این گناه در صورت جماع اعتاق بنده واجب است
پس معلوم شد که توبه مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم

کرد است * مسئله ٢٣ * کفارهٔ شکستن روزهٔ ماه رمضان مثل
کفارهٔ ظهار است بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد و بجهت حدیث
اعرابی که نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت که یا رسول خدا هلاک
شدم و هلاک کردم پس پیغمبر صلعم پرسید که چه کردی پس گفت
اعرابی که قصد اجماع کردم زن خود را در روزهٔ رمضان پس
فرمود پیغمبر صلعم که یک بنده آزاد کن گفت که من مالک
بنده نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه پی در پی روزه دار
گفت که آنچه بر من آمد پس آن نیامد بر من مگر بجهت
روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شصت مسکین را طعام بده گفت که
اینقدر طعام نزد من نیست پس امر کرد آنسرور صلعم مر خادمان
خود را که بیارند فرق سرخ که شده پیمانه داشت یعنی بعضی گفته اند
چهار دران شانزده رطل میگنجید و بعضی گفته اند که سرخ
هشتاد و سه رطل است و بعضی گفته اند که سی و شش رطل و بعضی
گفته اند که شصت رطل سرخ مع خرما و برا بده هید و فرمود مر آن
اعرابی را که بخشش کن آنرا بمسکینان اعرابی گفت که والله نیست
در میان مدینه کسی محتاج تر از من و از عیال من پس فرمود پیغمبر
صلعم که بخور این را تو و بخوران عیال تو و کفایه خواهد کرم

زیرا برای کفاره واجب مخصوص است به شصت و سوای او کسی دیگر را
کفایت نخواهد کرد و باید دانست که نزد علمای ما کفاره
بترتیبیکه در حدیث مذکور است واجب است و حدیث مذکور
حجت است بر شافعی رح در مختار گردانیدن صاحب کفاره بیکی
ازین سه چیز بدون ترتیب زیرا چه مقتضای آن حدیث ترتیب
است و نیز حجت است بر مالک رح در نفی تتابع روزه زیرا چه در
حدیث مذکور بآن نص است * مسئله ۲۳ * اگر شخصی جماع کند
در غیر قبل و دبر و بسبب آن انزال شود پس روزه او میشکند و قضای آن رو
لازم می آید بسبب آنکه جماع معنی از وی یافته شده است
و کفاره آن بر او لازم نمی آید زیرا چه جماع صورة در ینجا
یافته نشده است * مسئله ۲۴ * بسبب شکستن روزه غیر
رمضان کفاره لازم نمی آید زیرا چه شکستن روزه رمضان
جنایت عظیم است پس شکستن روزه دیگر با آن ملحق نخواهد
شد * مسئله ۲۵ * بسبب حقنه نمودن روزه میشکند و
همچنین بسبب دوا انداختن در بینی یا گوش بجهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که بسبب در آمدن چیزی در اندرون [illegible]
روزه میشکند و بجهت آنکه در ینصورت یافته میشود معنی

افطار که عبارت است از رسانیدن چیزی که در آن اصلاح بدن است در جوف بدن و در صورت مذکوره کفاره لازم نمی آید زیرا چه صورت اکل که عبارت است از خائیدن و فرو بردن در صورت مذکوره یافته نمیشود * مسئله ۲۶ * اگر روغن دار در گوش خود آب در اخل کند یا آب از خود داخل شود در گوش او پس در این هر دو صورت روزه نمیشکند زیرا چه در این هر دو صورت اکل یافته نمیشود نه صورةً نه معنیً بخلاف آنکه اگر در گوش روزه دار روغن در آید چه در ان اصلاح بدن است * مسئله ۲۷ * اگر در شکم شخصی جراحتی باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او جراحتی باشد که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور دوا کند آن جراحت خود را بدوا کیکه میرسد در جوف یا در دماغ از پس روزه او میشکند نزد ابیحنیفه رح مراد از دوا مذکور دوای رطب است نه دوای خشک چه آن در جوف نمیرسد و صاحبین رح گفته اند که در صورت مذکوره روزه او نمیشکند زیرا چه یقینا معلوم نیست که دوا در جوف و دماغ او رسیده است بجهت آنکه منفذ گاهی تنگ میشود و گاهی وا میشود

بشرب دوای تر روزه نخواهد شکست حالانکه بسبب دوای
خشک نمیشکند و دلیل ابو حنیفه رح این است که رطوبت دوا
و رطوبت جراحت هر دو آمیخته میل میکنند بسوی اسفل پس
میرسد بجوف و دماغ بخلاف دوای خشک که آن نشف میکند
رطوبت جراحت را پس بسبب آن دهن جراحت بند میشود
* مسئله ۲۸ * اگر شخصی در سوراخ ذکر خود چیزی
از دوا تقطیر نماید پس روزه او نمیشکند نزد ابو حنیفه رح
و ابو یوسف رح گفته است که روزه او میشکند و قول محمد رح
درین مسئله مضطرب است و وجه قول ابی یوسف رح موافق زعم
او این است که از ذکر تا جوف منفذی است لهذا بول از آن
بمرور میرود و وجه قول ابو حنیفه رح موافق زعم او این است که
از ذکر تا جوف منفذی نیست بلکه مثانه حائل است میان
آن هر دو و بول از راه مثانه میچکد و این از باب فقه نیست
* مسئله ۲۹ * اگر شخصی چیزی از طعام در دهن خود
بگیرد برای دریافتن مزه آن و فرو نبرد آنرا پس روزه او نمیشکند
زیرا که درین صورت اکل و شرب اصلا یافته نمیشود نه صورة
و نه معنی ولیکن آن مکروه است زیرا که درین ترک احتیاط است

بجهت آنکه احتمال است که چیزی در حلق در آید و فرو رود * مسئله ۳۰ * مکروه است مر زن را که برای طفل خود طعام را بخاید و لیکن وقتی مکروه است که ویرا از آن گزیر باشد و وجه کراهیت این آنست که در مسئله سابق مذکور شد و اما وقتیکه ویرا از آن گزیر نباشد پس در این هنگام خائیدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت فرزند صغیر و محافظت آن برا واجب است لهذا اگر ویرا خوف هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جایز است * مسئله ۳۱ * بسبب خائیدن چیزیکه بسبب آن بن دندان محکم میشود و آنرا علک میگویند چون کندر و غیره روزه نمیشکند زیرا چه آن در جوف نمیرسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه میشکند مگر وقتیکه مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعض اجزای آن در جوف میرسد و بعضی گفته اند که بسبب خائیدن علک سیاه روزه میشکند اگرچه مرکب باشد زیراچه علک سیاه بسبب خائیدن شکسته میشود و بحلق میرسد و باید دانست که نزد کسیکه بسبب خائیدن علک روزه نمیشکند خائیدن آن مکروه است مر روزه دار را بجهت آنکه در آن احتمال

فساد روزه است و بجهت آنکه آن منشای تهمت افطار است
و باید دانست که خائیدن علک مر زنان را مکروه نیست وقتیکه
روزه دار نباشند چه آن قایم مقام مسواک است در حق زنان
و منع کنند که مردان را خائیدن علک بغیر علت مکروه
است اگرچه روزه دار نباشند زیراچه در آن مشابهت با زنان
است * مسئله ۳۲ * روزه دار را سرمه در چشم کشیدن
و روغن در سبلت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از انتفاع
است و منافی روزه نیست نه صورةً نه معنیً و باید دانست که
پیغمبر صلعم ترغیب داده است در روز عاشوره بدو چیز یکی اکتحال
یعنی سرمه کشیدن در چشم و دوم روزه داشتن و باید دانست
که سرمه کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اگر
بقصد تداوی باشد نه بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن
در سبلت نیز مستحب است اگر بقصد زینت نباشد چه روغن
مالیدن بمنزله خضاب است و مرد را باید که روغن در ریش بمالد
تا ریش دراز گردد وقتیکه ریش او بمقدار مسنون باشد و مسنون
بمقدار قبضه است * مسئله ۳۳ * روزه دار را استعمال مسواک
تر خواه سبز باشد و تر با آب مضایقه نیست خواه در اول روزه خواه

در آخر آن زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است که بهترين خصلتهاي روزه دار استعمال مسواک است واين حديث مطلق است ودران تفصيل نيست ميان خشک وتر وميان اول روز وآخر روز وشافعي رح گفتست که روزه دار را استعمال مسواک در آخر روز مکروه است زيراچه بسبب آن زايل ميشود اثر روزه که نيک ومحمود است وآن عبارت است از بوئيکه در دهن روزه دار حادث ميشود بسبب روزه واين بوي مانند خون شهيد است پس ازاله آن نبايد کرد وعلماي مذهب حنفي جواب ميدهند وميگويند که بوي اثر عبادت است پس اخفاي آن سزاوار است بخلاف خون شهيد چه اين اثر ظلم است والله اعلم

فصـــــــل * مسئله ۱ * اگر شخصي در ماه رمضان بيمار باشد وبترسد ازينکه اگر روزه خواهد داشت بيماري او زياده خواهد شد پس جايز است او را که روزه ندارد وبعد از يافتن صحت قضا کند آن را وشافعي رح گفتست که بيمار را افطار کردن در روز رمضان جايز نيست مگر وقتيکه خوف هلاکت باشد يا خوف تلف شدن عضوي از

اعضا باشد مانند تیمم وعلماي ما ميگويند كه زيادتي بيماريرا
وامتداد آن گاهي موجب هلاكت ميشود پس احترازاز
آن واجب است * مسئله ۲ * مسافر را اگر روزه داشتن
ضرر نباشد پس افضل اين است كه روزه دارد ومعهذا اگر روزه
ندارد جايز است زيرا چه سفر خالي از مشقت نمي باشد
پس نفس سفر عذر گردانيده شد بخلاف بيماري چه در
بيماري گاهي تخفيف ميشود بسبب روزه لهذا در بيماري
شرط نموده شد كه موجب ضرر باشد وشافعي رح گفته است كه مسافررا
روزه نداشتن افضل است زيرا چه پيغمبر صلعم فرموده است كه
در حالت سفر روزه داشتن نيكو نيست ودليل علماي ما اين است
كه ماه رمضان افضل است به نسبت ماههاي ديگر پس اداي
روزه در ماه رمضان اولي خواهد شد وحديثيكه شافعي رح
آورده است پس مراد از ان اين است كه اگر روزه داشتن در سفر
موجب جهد ومشقت باشد پس روزه داشتن نيكو نيست * مسئله ۳ *
اگر بيماري بيمار امتداد كشد وبعد از گذشتن ماه رمضان نيز باقي ماند
وبعد از ان بيمار مذكور بميرد پس قضاي روزه رمضان برا و واجب
نيست وهمين حكم مسافر است زيرا چه خدايتعالي در قرآن مجيد

معلوم است که هرکه در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر پس باید
که در ایام دیگر روزهٔ رمضان را قضا نماید و بیمار و مسافر مذکور
ایام دیگر را نیافتند * مسئله ۴ * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد
قضای روزهٔ رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
چه آنها آنقدر از ایام دیگر را یافتند و باید دانست که فایده
این وجوب قضا بر بیمار و مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
است که وصیت نمایند کسی را باینکه بعوض هر روزه نصف صاع از
گندم یا یک صاع از جو و غیره مانند صدقهٔ فطر بفقیران بدهد و باید
دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است
میان ابیحنیفه و ابی یوسف رح و میان محمد رح و آن اختلاف
این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان
لازم است مر بیمار را اگر یک روز هم صحت یابد بعد از گذشتن
ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود مر او را قضای روزه رمضان
بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر
اینکه لازم نیست مر او را مگر قضای روزه ها بمقدار ایام صحت
پس وصیت کردن بفدیه بهمان قدر روزه ها بر او لازم است وجه

این نیست که اختلاف است میان شیخین رح و میان محمد رح در صورت نذر و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یکماه معین را و بعد از ان دران ماه بیمار شود پس اگر یک روز نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از ان بمیرد پس نزد شیخین رح لازم می آید مر او را که وصیت کند بفدیه دادن برای روزه تمام ماه مذکور و نزد محمد رح لازم نیست مر او را که وصیت کردن بفدیه دادن برای روزه های آن قدر روزها که دران صحت یافته شود و دلیل شیخین رح این است که نذر مذکور سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکوره اثر آن ظاهر خواهد شد و رحمه خلف آن که فدیه است بخلاف قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزها برا و لازم است که دران صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیراچه درینصورت سبب وجوب قضا یافتن ایام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر را که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد

* مسئله ۰۵ * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن پی در پی ضرور نیست بلکه قضا کننده مختار است اگر خواهد متفرق قضا کند آن را و اگر خواهد پی در پی قضا کند زیراچه

نسبکه دلالت میکند بروجوب قضا مطلق است و بر دو طور را شامل است ولیکن مستحب این است که پی در پی قضا کند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود * مسئله ۶ * اگر شخصی قضا نکرد روزه های رمضان را که فوت شده بود حتی که رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزهٔ رمضان موجود را چه وقت آن موجود است و بعد ازان قضا کند روزهٔ رمضان گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص کور و بسبب تاخیر قضای رمضان اول تا برمضان دیگر فدیه واجب نمیشود زیراچه زیرا تاخیر آن جایز است ولهذا زیرا جایز است که بعد از گذشتن رمضان اول روزه نفل دارد اگر خواهد * مسئله ۷ * زن حامل یا زن شیردهندهٔ صغیر را اگر بسبب روزه داشتن خوف هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها پس آنها را جایز است که افطار نمایند برای دفع حرج و بعد ازان در وقت قدرت آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمی آید زیراچه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و همچنین بر آنها فدیه نیز لازم نیست و شافعی رح میگوید که در صورت خوف هلاکت در حق ولد فدیه بر آنها لازم می آید و شافعی رح اینها را

ازین صورت بر شیخ فانی قیاس نموده است وعلمای ما منکرینند که
وجوب فدیه در حق شیخ فانی خلاف قیاس است وزن
مذکوره بجهت خوف هلاکت فرزند درمعنی شیخ فانی
نیست زیرا چه شیخ فانی را خوف هلاکت خوداست ورورة
براو واجب است وبعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است
بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکوره چه بر او فرض
هلاکت فرزند است وروزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
* مسئله ۸ * شیخ فانی که بروزه داشتن قادر نیست جایز
است ویرا که افطار کند وبجهت هر روزه نصف صاع گندم
یا یک صاع از جو وخرما بدهد به مسکینان چنانچه کفاره
میدهد ودلیل این مسئله آیة قرآن است حق تعالی در قرآن
مجید فرموده است که فدیه واجب است برکسانیکه طاقت
روزه نمیدارند * مسئله ۹ * اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه
قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه دادن باطل میگردد
وروزه داشتن براو واجب میشود زیراچه فدیه دادن خلف روزه
است وشرط خلف شدن آن این است که او از اصل عاجز باشد
دایما * مسئله ۱۰ * اگر بیمار شخصی که بر ذمه او قضای

رمضان است پس ولی او را لازم است که از جانب او فدیه دهد و فدیه هر روزه نصف صاع از گندم است و یک صاع از جو و خرما است ولیکن این فدیه دادن از جانب او ولی او را وقتی لازم است که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است که شخصی که در آخر عمر عاجز گشت از ادای روزه پس مانند شیخ فانی گشت و بعد از ان باید دانست که برای لازم شدن فدیه بر ولی او وصیت شرط است نزد علمای ما و نزد شافعی رح شرط نیست و همین اختلاف است در زکوة اعنی شخصیکه ادای زکوة بر او واجب شده است اگر پیش از ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما ولی وی را لازم است که از جانب او زکوة ادا نماید بشرطیکه وصیت کرده باشد بآن و نزد شافعی رح ولی وی را باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت برای آن شرط نیست و دلیل شافعی رح این است که فدیه روزه و زکوة حق مالی است که دران نیابت جاری است مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای فدیه روزه و ادای زکوة عبادت است پس ضرور است که اختیار مکلف باشد و اختیار او یافته نمیشود مگر باینطور که وصیت نماید

بآن ترا اجازت جبری است نه اختیاری وبعد ازان باید دانست
که وصیت مذکوره تبرع است در ابتدا لهذا از ثلث مال جاری
بوده میشود و باید دانست که نزد مشایخ نماز مانند روزه است
در حکم فدیه از روی استحسان و هر نماز بمنزله یک روزه
است و همین صحیح است * مسئله ۱۱ * جایز نیست که ولی
میت روزه دارد و نماز گذارد از جانب او زیرا چه پیغمبر
صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی روزه ندارد و نه
کسی نماز گذارد از جانب کسی * مسئله ۱۲ * اگر شخصی
شروع نماید در روزه نفل یا در نماز نفل و بعد از ان فاسد کند
آنرا پس برو قضای آن لازم است و شافعی رح میگوید که
لازم نیست و شخص مذکور در صدقه که از روزه و نماز نفل
بجا آورده است متبرع است پس او را لازم نیست که مقدار
باقی تبرع نماید و دلیل علمای ما این است که هر قدر از نماز
و روزه نفل که بعد از شروع بجا آورده است عبادت و عمل
ثواب است پس اتمام باقی برای محافظت آن نقد واجب است
پس ضرور است که باقی را با تمام رساند که تا آن قدر که بعمل
آورده است باطل نگردد چه ابطال عمل ثواب منع است

شروع و هرگاه اتمام باقی واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا لازم خواهد شد * مسئله ۱۳ * اگر شخصی در روزهٔ نفل شروع نماید پس او را پیش از زوال نیز افطار کردن بغیر عذر جایز و مباح نیست بنابر یک روایت بجهت آنکه در آن ابطال عمل نیک لازم می آید ولیکن باید دانست که بسبب عذر وی را افطار کردن پیش از زوال مباح است و باید دانست که ضیافت عذر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است در حق کسیکه صاحب روزهٔ نفل است و او را کسی ضیافت نموده که افطار کن و عوض آن یک روزه قضا کن * مسئله ۱۴ * اگر صبی بالغ گردد یا کافر مسلمان شود در روز ماه رمضان پس باید که در باقی آن روز امساک نماید و چیزی نخورند که روزه بجمال نهار و برای ادای حق وقت بمشابهت روزه داران هم معهذا اگر افطار نمایند در باقی روزه مذکور پس بر او قضای آن لازم نمی آید زیرا چه روزه داشتن در آن وقت واجب نیست بر آنها و بعد از آن روز در روزه دیگر باید که روزه دارند زیرا چه سبب وجوب روزه و اهلیت آن هر دو متحقق شد و بر آنها قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه

آنروز که دران بالغ یا مسلمان گشت و نه قضای روزه‌های گذشته سوای آن جه آنها بآن مخاطب و مکلف نبود بخلاف نماز چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود در آخر وقت نماز پس براو قضای آن نماز واجب میشود زیراکه سبب وجوب نماز وقتی جزو متصل باداي آنست و در صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزو یافته میشود و سبب وجوب روزهٔ رمضان جزو اول از روز است و در صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن یافته نمیشود و از ابی یوسف رح مرویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود صبی پیش از زوال پس درینصورت بر آنها قضای روزهٔ آنروز لازم است زیراکه آنها درینصورت وقت نیت را یافتند و آنچه اول مذکور شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که وجوب روزه متجزی نیست چنانچه اداي آن متجزي نیست و در صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آنروز ولیکن باید دانست که درصورتیکه صبی بالغ شود پیش از وقت زوال جایز است اورا که نیت روزهٔ نفل نماید درا ین روز

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس وی را جایز نیست
که نیت روزهٔ نفل نماید در آن روز زیرا چه کافر را اهلیت روزهٔ
نفل نیز نبود در اول روز و صبی را اهلیت روزهٔ نفل بود * مسئله ۱۵ *
اگر مسافر را نیت افطار باشد و بعد از ان داخل شود
در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد ازان نیت روزه نماید جایز است
خواه روزهٔ نفل باشد خواه روزهٔ فرض زیرا چه سفر منافی
اهلیت وجوب نیست و نه منافی صحت شروع در روزهٔ نفل بلکه
اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود
در شهر خود واجب است برا وکه نیت روزهٔ رمضان نماید زیرا چه
موجب اباحت افطار که سفر بود در وقت جواز نیت زایل گشت
چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصی مقیم باشد
در اول روز رمضان و بعد ازان سفر اختیار کند و مسافر شود
پس وی را دران روز افطار مباح نیست پس در صورتیکه مسافر
مقیم گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد
وی را افطار در روز رمضان و لیکن در هر دو صورت اگر
افطار کند شخص مذکور کفاره برا ولازم نمی آید بجهت شبهه
اباحت افطار * مسئله ۱۶ * اگر شخصی در رمضان

مغمى عليه نكرده اعمى بيهوش كرد و پس براو واجب نيست
قضا مگر در روزه آنروزى كه در آن بيهوشى عارض شده است
چه روزه آنروز صحيح است بجهت آنكه ظاهر شرع است
كه شخص مذكور نيت روزه آنروز نموده باشد پس امساك
بايست روزه باطل شد و شرع حقيقت روزه است و قضا كند روزه
روزها كه آن روز است چه در روزهاى ديگر نيت يافته
شد است و اگر بعد نيت بيهوش شود سه اول رمضان پس قضا
خواهد كرد تمام روزهاى رمضان را مگر روز همه روزها را
چه ظاهر اين است كه نيت روزه در پس شب كرده باشد و امام مالك
رح گفته است كه براى رمضان روزهاى ديگر سواى عرفه براجب
نيست و براو جه روزه تمام رمضان يك نيت ادا ميشود نزد مالك
رح چنانچه اعتكاف يكماه بيك نيت ادا مى‌شود و نزد
علماى ما براى هر روز رمضان نيت عليحده ضرور است زيرا كه
روزه هر روز عبادت عليحده است بجهت آنكه ميان هر دو روز
فاصل ميشود زمانه كه وقت روزه نيست بخلاف اعتكاف يكماه
كه آن عبادت واحد است بجهت آنكه ميان اعتكاف دو روز
فاصل نيست زمانه كه قابل اعتكاف نباشد * مسئله ١٧ *

اگر بر شخصی حالت اغما یعنی بیهوشی در تمام ماه رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد زیرا چه اغما نوعی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان ضعیف میگردد و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور عذر است که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب آن روزه او ساقط میگردد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی دیوانه گردد در ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه باشد پس بر او قضای آن واجب نیست اصلا و امام مالک رح میگوید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغما واجب میشود قضای آن و دلیل علمای ما این است که موجب سقوط قضا نیست مگر لزوم حرج و حالت اغما در تمام ماه ثابت نمیماند عادةً تا حرج لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا در صورت اغما حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در تمام ماه ثابت و برقرار میماند پس در ینصورت بسبب واجب گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم می آید * مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعض ایام رمضان پس واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و زفر و شافعی رح میگویند

که برای ادای روزه‌های گذشته واجب نیست بسبب عدم اهلیت
پس قضای آن بر او واجب نخواهد شد چه وجوب قضا
فرع وجوب ادا است و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در
تمام ماه دیوانه باشد و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب
روزه رسیدن ماه رمضان است و آن متحقق است و دیوانه شایستگی آن
دارد که در ذمه او چیزی واجب شود و در واجب گردانیدن روزه
در ذمه دیوانه مذکور فایده است و آن این است که روزه او
مطلوب خواهد شد بطوریکه حرج لازم نشود در ادای آن بخلاف
دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزه رمضان بر او
واجب شود حرج لازم می‌آید در وجوب روزه پس در حق او سبب
نیست و تمام این در خلافیات مذکور است و بعد از آن باید دانست
که جنون اصلی چون جنون عارضی شمرده شده است در آنچه مذکور شد و بعضی
گفته‌اند که این ظاهر روایت است و از محمد رحمه‌الله مرویست که میان
اصلی و عارضی فرق است زیرا شخصی که بالغ شود در حالت جنون
او در حکم صبی است پس او مکلف نیست بخلاف آنکه اگر کسی
بالغ شود در حالت ثبات عقل و هوش و بعد از آن دیوانه گردد چه او
مخاطب و مکلف میشود و این مختار بعضی متأخرین است

﴿ مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلا نیت نکند نه نیت روزه ونه نیت افطار پس براو قضای آن لازم است و زفر رح گفتست که ادا میشود روزه او و قضای آن براو لازم نمی آید زیراچه نزد او روزه رمضان بدون نیت ادا میشود در حق کسیکه صحیح البدن و مقیم باشد زیراچه امساک در روزه رمضان واجب است براو پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد از روزه رمضان چنانچه اگر هبه کند کسی تمام نصاب بفقیر بدون نیت زکوة ادا میشود زکوة ودلیل علمای ما این است که امساک در روزه رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود وعبادت نمیشود بدون نیت ومسئله هبه نمودن نصاب مرفقیر را که نظیر آورده است آنرا زفر رح پس در آن نیت زکوة یافته میشود بجهت آنکه هبه نمودن مرفقیر را تصدق است پس نیت هبه عین نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب الزکوة کرده شده است * مسئله ۲۱ * اگر شخصی در ماه رمضان وقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت وبعد ازان خورد چیزی پس براو کفاره لازم نمی آید نزد ابیحنیفه رح و زفر رح گفتست که براو کفاره لازم است زیراچه نزد او روزه رمضان بغیر

بیت ادا میشود و صاحبین رح میگویند که سقط مذکور اگر جزوی
خورده باشد پس از وقت زوال کفاره لازم میشود نزد او زیرا چه وی
را تا هنوز قدرت بر ادای روزه بود و آن فوت شد بسبب خوردن پس
حکم او حکم کسی است که از غاصب غصب کند و دلیل ابو حنیفه رح این
است که وجوب کفاره معلق است بشکستن روزه و بسبب خوردن جزوی
درصورت روزه نمیشکند بلکه آن از ماندن است از ادای روزه
نه حقیقت روزه باطل نمیشود بدون نیت * مسئله ۳۴۲ اگر
زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که افطار
کند و بعد از رمضان قضا کند آن را بخلاف نماز چه در او قضا
نمودن نمازهای ایام حیض ونفاس واجب نیست بجهت آنکه
در آن حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة کرده شده است
* مسئله ۳۴۳ * اگر مقیم شود مسافر یا از حیض پاک شود
زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که در باقی
آن روز امساک نمایند و چیزی نخورند و شافعی رح گفته است
که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کس
که اهلیت وجوب روزه ورا حادث شود در اول روز اهل آن
بود و دلیل شافعی رح این است که امساک مذکور مشابه روزه

است و اصل روزه بر او واجب نیست پس این مشابهة نیز بر او واجب نخواهد شد چه این مشابهة برکسی واجب میشود که اصل روزه بر او واجب بوده باشد چون کسیکه افطار کند قصدا یا خطاء پس بر او لازم است که باقی روز امساک نماید و علمای ما میگویند که وجوب امساک در حق اشخاص مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است برای اداء حق وقت چه آن وقت واجب التعظیم است سوال پس باید که بر مریض و مسافر و زن صاحب حیض و نفاس امساک واجب شود برای تعظیم وقت و حال آنکه چنین نیست جواب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که عذر آنها که مانع جواز نهادن روزه است موجود و متحقق است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست همچنین امساک که مشابه روزه است نیز واجب نخواهد شد

مسئله ۲۴ * اگر شخصی سحور کرد بگمان آنکه شب است و بعد از آن ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند بگمان آنکه آفتاب غروب شده است و بعد از آن معلوم شود که آفتاب غروب نشده است پس در این هر دو صورت در باقی روز امساک

بر او لازم است بجهت اداي حق وقت بقدر امکان و بجهت
دفع تهمت و بعد از رمضان روزه آنروز قضا خواهد کرد زیرا چه
قضا حق مضمون است بمثل آن چنانکه در حق مریض و مسافر
است و کفاره بر او لازم نیست زیرا چه جنایت درین هر دو صورت
قاصر است بجهت آنکه دیده و دانسته در روز رمضان
چیزی نخورده است و مرویست که عمر رض روزی افطار کرده بود
با گمان اینکه آفتاب غروب شده است و بعد از آن معلوم
شد که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که مرا قصد
این نبود که ارتکاب گناه نمایم که عبارت است از افطار
در روز رمضان بلکه این امر ناوانسته واقع شد و قضای یکروزه
بر من آسان است * مسئله ۲۵ * طعام خوردن در آخر شب
در ماه رمضان که آنرا سحور میگویند مستحب است
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که چیزی بخورید در وقت
سحر بدرستیکه درین طعام برکت است و بدانکه در طعام
سحر تاخیر مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
سه چیز از اخلاق پیغمبرانست یکی تعجیل در افطار دوم تاخیر در
سحور و سیوم استعمال مسواک ولیکن باید که در خوردن طعام سحر

آنکه رتاخیر نکنه کهشک واقع شود درطلوع فجر و هرگاه شک واقع شود دران پس افضل است ترک طعام سحر تاازارتکاب نحرام محفوظ مساند ولیکن درصورت شک ترک سحر واجب نیست لهذا اگر با وجود شک سحر کند روزه او درست میشود زیراچه اصل درانوقت بقاي شب است پس بسبب شک حکم کرده نمیشود باینکه شب باقي نیست وازابي حنیفه رح مرویست که اگر باشد شخصي در موضعیکه طلوع فجر درانجا ظاهر نمیشود یاشب شب مهتاب باشد یادران شب ابر باشد یا درچشم آن شخص قصور بینائي باشد پس آن شخص رانباید که در حالت شک سحور کند واگرکند گنهگار خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموداست که ترک کنید چیزیرا که دران شک باشد واختیار کنید چیزیرا که بي شک باشد واگر رظن او چنین افتد که در وقت سحور طبح دمیده بود پس برو قضاي آن روزه لازم است بنا برظن او وهم دران احتیاط است وبنا برظاهر روایت بروقضا لازم نیست زیراچه یقین زائل نمیشود مگر بیقین دیگر که مثل اولاست وپیرا اول یقین شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این حاصل شود که دران وقت صبح دمیده بود واگر بعد ازان ظاهر

شود که در آن وقت اگر صبح دمیده بود پس بر او کفاره لازم
نمی آید و در اخذ او در حصول ظن اجتهاد نموده بود در دلیل
ظاهر که عبارت است از تقاضای سنت حسب ظاهر حجت است اصل است
پس در صورت مذکوره ثابت نشد که دمیده بود و دانسته در وقت
صبح طعام خورده است * مسئله ۲۶ * اگر شخصی را شک باشد
در غروب شدن آفتاب پس روا نیست و در اگر افطار نماید زیرا که
اصل در این صورت روز است و معهذا اگر افطار نماید بر وقضای
آن روزه لازم می آید مخصوص آنکه در این صورت روزه اصل است
و ظاهر بقای آنست و اگر در ظن او رجحان باشد که او پیش از غروب
آفتاب افطار کرده است پس بر وقضای آن روزه لازم می آید
و در این اختلاف روایت نیست زیرا که اصل در این صورت روز است
و اگر افطار کند در حالیکه شک است در غروب آفتاب
و بعد از آن ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب
آفتاب پس بر او قضا لازم است که در این صورت کفاره نیز لازم
گردد بنظر آنکه روز اصل است * مسئله ۲۷ * اگر شخصی از راه
فراموشی چیزی خورد در روزه رمضان و گمان نمود که بسبب
آن روزه او شکست و لهذا بعد از آن چیزی خورد عمدا پس بر او

قضا لازم مي آيد نه كفاره زيراچه روزه شكستن بسبب خوردن
بفراموشي موافق قياس است اگرچه بسبب آن روزه نميشكند
بجهت نص حديث پس شبهه در صورت مذكوره معتبر است
چه آن شبهه موافق قياس است واگر همچنين كند كسي بعد از انكه
مطلع شود بر حديثيكه دلالت ميكند بر اينكه بسبب خوردن
بفراموشي روزه نميشكند پس در ينصورت نيز كفاره لازم نمي آيد
در ظاهر الروايت وبنا بر يك روايت از ابيحنيفه رح بر وكفاره
لازم مي آيد وهمچنين مرويست از صاحبين رح زيراچه بعد از
اطلاع بر حديث مذكور شبهه باقي نمانده ووجه اول اين است
كه بنظر قياس شبهه حكميه باقي است وبسبب اطلاع بر حديث
مذكور شبهه حكمي منتفي نمي شود چنانكه در صورتيكه وطي كند
كسي كنيز فرزند خود را يعني اگر پدر وطي كند كنيز پسر خود را برو
حد زنا لازم نمي آيد خواه آنرا حرام دانسته وطي كرده باشد يا حلال
دانسته زيراچه شبهه حاصل است از منظر دليل باقي است وآن دليل
اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است بانسان كه تو ومال تو
مر پدر ترا است * مسئله ۲۸ * اگر حجامت نمايد كسي
و بعد از ان عمداً بخورد چيزيرا بگمان آنكه روزه بسبب

حجامت شکسته است پس برا وقضا وکفاره هرد ولازم می آید
زیرا چه درینصورت گمان او ناشی شده است از امریکه بحسب
ظاهر دلیل شرعی تواند شد پس قضا وکفاره برا وواجب
خواهد شد مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند باینکه
بسبب حجامت روزه میشکند پس درینصورت کفاره برا لازم
نخواهد شد چه فتوای فقها درحق او دلیل شرعی است وهمچنین
کفاره برا ولازم نمی آید نزد محمد رح اگر رسیده باشد بوی
حدیثیکه دلالت میکند برا ینکه بسبب حجامت روزه میشکند
زیرا چه قول پیغمبر صلعم کمتر از قول مفتی نیست واز ابی یوسف
رح مرویست خلاف قول محمد رح زیرا چه واجب است برعامی
که اقتدا نماید بفقها چه او برشناختن احادیث قادر نیست
واگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور برتاویل آن نیز
مطلع شده باشد پس برا وکفاره لازم می آید چه درین
هنگام شبهه باقی نمیماند ونمیتوان گفت که قول
اوزاعی رح مورث شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است
چه روزه شکستن از چیزیست که داخل میشود نه از
چیزیست که خارج میشود وتاویل آن این است که حکم

حدیث مذکور مخصوص است در حق کسیکه درشان او فرموده است چه در حق او شکننده روزه متحقق شده بود چنانچه منقول است که آنکس را غشی عارض شده بود لهذا حجامت کننده در حلقه او آب ریخته بود * مسئله ۲۹ * اگر شخصی غیبت کند و بعد از آن عمدا چیزی بخورد بگمان آنکه بسبب غیبت روزه او شکسته است پس قضا و کفاره بر او هر دو لازم می آید اگرچه فتوی داده باشند او را فقها باینکه غیبت شکننده روزه است و یا حدیثی باین مضمون او را رسیده باشد و بر تاویل آن مطلع نباشد زیرا چه شکستن روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است و حدیثیکه بحسب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکننده روزه است ماول است باجماع و تاویلش این است که بسبب غیبت نمودن ثواب روزه فوت میشود * مسئله ۳۰ * اگر جماع کند کسی زن خفته را یا زن مجنونه را در حالیکه آنها روزه دار اند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره و زفر و شافعی رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند کسیکه بفراموشی بخورد چیزیرا بلکه اینها معذور تر

اند به نسبت آن کس جدا بنهــا را اصلاً قصد نیست، ودلیل علمای ما این است که نسیان ونرا موشی بسیار عارض میشود مرا انسان را واکار متعلق میشود واین نا در است که جماع کند کسی زن خفته را یا مجنونه را پس قیاس اینها بر کسیکه بفراموشی مجبور و چیزیرا مقبول نیست ولیکن کفاره بر آنها لازم نمی آید بسبب آنکه از آنها جنایت صادر نشده است والله اعلم

فصــــــــل در بیان روزه که واجب میکند آنرا شخص بر ذات خود اعنی روزه نذر

* مسئله ۱ * اگر بگوید کسی که لله علی صوم یوم النحر اعنی برای خدا بر من است روزه روز عید اضحی پس لازم است مر آنکس را که افطار کند در روز عید وقضا کند روزه آن روز را در روز دیگر زیراچه نذر مذکور صحیح است نزد علمای ما ونزد زفر وشافعی رح صحیح نیست زیراچه این نذر نذر بمعصیت است بحجت آنکه در حدیث نهی وارد شده است از روزه داشتن در روز عید اضحی وغیره که آنرا ایام نحر وایام تشریق میگویند وعلمای ما میگویند که نذر مذکور نذر

راست بر روزه که آن امر مشروع است فی نفسه و نهی از روزه روز عید بغیره است اعنی نهی ازان بجهت غیر است و آن غیر عبارت است از ترک دعوت خداتعالی چه روز عید روز دعوت خدای تعالی است مر بندگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز نمودن از معصیتیکه مقارن آن روزه است باید که افطار نماید در روز عید و بعد ازان قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمه او روزه که واجب شده است بسبب نذر مذکور و معهذا اگر روزه دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا چه ادا کرد آنرا بصفتیکه التزام آن نموده بود باید دانست که اگر در نذر مذکور نیت یمین و قسم نموده باشد پس در صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفاره یمین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه بگوید لله علی صوم یوم النحر و بدان قول هیچ نیت نیا شده دوم اینکه نیت نذر باشد فقط و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه مع نیت نذر نیت عدم یمین باشد در این سه صورت قول مذکور نذر خواهد بود چه آن قول باعتبار صیغه نذر است و متعین

مذکور نیت نذر کرده است وچهارم این است که نیت یمین کند و معهذا نیت نفی نذر کند و در ینصورت قول مذکور یمین میشود زیرا چه قول مذکور احتمال معني یمین دارد و شخص مذکور نیت آن کرده است ونفی کرده است غیر را و پنجم این است که یمین ونذر هردو را نیت کند پس در ینصورت هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح نذر می شود وفقط وششم این است که نیت یمین باشد فقط پس در ینصورت نیز هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح یمین میشود فقط ودلیل ابي یوسف رح درهردوصورت این است که قول مذکور موضوع است برای نذر و یمین معني مجاز یست لهذا تحقق اول موقوف برنیت نیست وتحقق یمین موقوف برنیت است واز لفظ واحد معني حقیقي ومعني مجازي هردو معا شامل اراده کرده نمیشود و معني مجازي متعین میشود به نیت آن پس درصورت پنجم که نیت بهردو معنی آ نست نذر خواهد شد بسبب ترجیح حقیقت برمجاز ودرصورت ششم یمین خواهد شد بسبب نیت آن وفقط ودلیل طرفین رح این است که منافات نیست میان دوجهت اعنی جهت نذر وجهت یمین زیرا چه آن هردو مقتضی وجوب اند وایکي نذر مقتضی است وجوب بعینه را ویمین مقتضي

است بجوب اخیره را اعنی بجهت صیانت اسم خدا بتعالی از اینکه حرمت پس میسان دره وجمع نموده خواهند شد در مذهب ما تا دیل هر دو دلیل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود در مذهب ما میان جهت تبرع وجهت معاوضه درصورت هبه بشرط عوض

* مسئله ۲ * اگر بگوید شخصی لله علی صوم هذه السنة لازم است ویرا که افطار نماید درین سال درپنج روز روز عید الفطر وروز عید اضحی مع سه روز بعد از آن که آنرا ایام تشریق میگویند ودر سال دیگر قضا کند این پنجروزه را زیرا چه نذر کردن بروزه تمام سال نذر است بروزه یازده ماه سوای ماه رمضان و این پنجروز نیز دران داخل است و اگر در نذر خود تعیین سال نکند بلکه مطلق بگوید ولیکن تتابع شرط نماید بانطور که بگوید لله علی صوم سنة متتابعا پس درینصورت نیز برا لازم است که روزه پنجروز مذکور را قضا نماید زیرا چه یکسالی درپی روزه داشتن شامل است مرروزه های مذکور را ولیکن درینصورت لازم است که آن پنجروزه را پی درپی قضا نماید زیرا چه او در نذر خود تتابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید و تدارک آن بقدر امکان و باید دانست که درینصورت نیز اختلاف زفر

دانست که شش صورت که در مسئله اولی مذکور شد است
درین مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا برمعنی یمین
در صورتیکه قضا کند پنج روزه مذکور را براو کفاره یمین نیز لازم نمی آید
اگر معنی یمین اراده کرده باشد * مسئله ۳ * اگر شخصی
در روز عید اضحی نیت روزه نفل کند از شب و بعد از ان افطار کند
و روزه بشکند در روز مذکور پس برا قضای آن لازم نمی آید
نزد ابیحنیفه رح و همین ظاهر روایت است و از ابی یوسف و محمد
رح مرویست در نوادر که قضای آن براو لازم است زیرا چه
بسبب شروع نمودن روزه نفل در روز مذکور واجب میشود
آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود و چنانچه نماز نفل
واجب میشود بسبب شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه شخص را روزه دار
گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا
روزه نخواهم داشت پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او
در روزه در فردا و هرگاه چنین شد پس شروع کننده در روزه
روز عید اضحی بمجرد شروع نمودن در روزه روز مذکور
مرتکب منهی و معصیت میگردد پس واجب میشود براو که باطل

مفسد آن [illegible] مفسد [illegible] را [illegible] آن [illegible]
[illegible] قضا [illegible] آن را فاسد گرداند [illegible]
[illegible] و الا [illegible] واجب [illegible] شروع [illegible]
شروع را [illegible] نیست بخلاف نذر روزه [illegible]
ایام [illegible] منهی عنه [illegible]
رای [illegible] روزه [illegible] است که شروع [illegible]
پس آن [illegible] میشود بخلاف شروع نمود [illegible]
در وقت مکروه [illegible] بسبب مجرد شروع نمودن [illegible]
[illegible] معصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود [illegible]
[illegible] کنند [illegible] والله [illegible]
[illegible] در [illegible] وقت پس او بسبب شروع نمودن [illegible]
[illegible] در وقت مذکور حانث نمیگردد مگر وقتیکه [illegible]
پس درینصورت بسبب شروع نمودن در نماز [illegible]
و اتمام آن واجب میشود لهذا [illegible] آن را قضای آن
واجب میشود [illegible] نیست [illegible]
درینصورت نیز قضای این نماز [illegible] واجب نمیشود [illegible]
خطا است که واجب میشود والله اعلم

پاره ــــــــــ در بیان اعتکاف باید دانست که
اعتکاف عبارتست از درنگ کردن در مسجد مع
روزه و نیت اعتکاف اما درنگ نمودن در مسجد پس
رکن اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف دلالت میکند
بر معنی مکث و اما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است
در جمیع عبادات و اما روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد
علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید که روزه
خود عبادت است اصالة پس شرط عبادت دیگر نتواند شد و دلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتکاف
نمیشود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابل این حدیث مقبول
نیست و بعد ازان باید دانست که روزه شرط است برای اعتکافیکه
واجب باشد و درین اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف
نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن رح از ابیحنیفه رح و دلیل
این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
اعتکاف نفل کم از یکروز نمی شود و در مبسوط مروی است
از ابیحنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یکساعت است و همین
قول محمد رح است و بنا برین روایت اعتکاف نفل

چون روزه یافته میشود زیراچه بنای نفل بر مساهلة است لهذا
نشسته نهار نفل کذاردن رواست با وجود قدرت قیام
* مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از رمضان سنت موکده
است وهمین صحیح است زیراچه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده
است * مسئله ۲ * اکر شخصی شروع کند اعتکاف نفل
و بعد از ان قطع کند آنرا قضای آن بر او لازم نمی آید بنا بر روایته
مبسوط زیراچه بنا بر این روایت مدت اعتکاف مقدر نیسته
پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود وبنا بر روایه
حسن رح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید زیراچه بنا بر
این روایت مدت اعتکاف مقدر است بیکروز مانند روزه
* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مکر در مسجدیکه
نماز پنجکانه دران بجماعت کذارده میشود زیراچه
حدیث رض کفتست که اعتکاف نمیشود مکر در مسجد
جماعت واز ابیحنیفه رح نیز چنین مرویست وزیراچه اعتکاف
عبادت است برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان
نماز که مسجد است واما زن پس باید او را که اعتکاف کند
در مسجد خانه اعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نماز

گذاردن بتصحیح انکه مقرر نبوده است چه آن مکان موضع نماز
اوست پس انتقال را برای نماز آنجا متحقق خواهد شد
* مسئله ۴ * اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون
نرود مگر برای بول و غایط یا برای نماز جمعه اما بیرون رفتن
از مسجد و برا برای حاجت بجهت آن روا است که عایشه
صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون نمیرفت
از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری و بجهت
آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضروریست پس بیرون
رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای
این حاجت مستثنی است ولیکن باید که بعد از فراغت از بول و
غایط و استنجا درنگ نکند بیرون مسجد زیرا چه انچه بنا بر
ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما
بیرون رفتن او برای نماز جمعه پس بجهت آنست که نماز
جمعه گذاردن از اهم حوایج انسان است و وقوع آن معلوم
است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نماز جمعه
شکننده اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف
کند در مسجد جامع و علمای ما میگویند که اعتکاف در

در مسجد مشروع است و هرگاه شروع در اعتکاف صحیح
گشت در مسجدی پس ضرورة نماز جمعه مباح خواهد کرد بیرون
رفتن را از آن مسجد و بعد از آن باید دانست که باید که برای
نماز جمعه بیرون شود از مسجد بعد از وقت زوال زیرا که خطاب
شرع برای نماز جمعه متوجه میشود برای بعد از وقت زوال و اگر
مکان او دور باشد از مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد
خود در وقتیکه ممکن باشد وی را رسیدن در مسجد جامع در وقت
نماز جمعه * مسئله ٥ * بعد از رسیدن در مسجد جامع
چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند
که شش رکعت نماز گذارد چهار سنت و دو رکعت
تحیة المسجد و بعد از نماز جمعه چهار رکعت یا شش رکعت
گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه
و این سنت گذاردن وی را رواست در مسجد جامع زیرا چه
سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
جایز خواهد بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در آن فرض
و سنت ادا کند در مسجد جامع مکث نماید و زیاده
از آن در آنجا مکث نخواهد و مسجد را اگر زیاده از آن

جانب نماید در (تجا) اعتکاف او فاسد نمیگردد زیراچه مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از ان مکث نمودن و برادران مسجد غیر مستحب است زیراچه او التزام نموده است اداي اعتکاف را دریک مسجد پس باید که آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسئله ۹ * اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ابیحنیفه رح بسبب متحقق شدن منافي اعتکاف و همین موافق قیاس است و صاحبین رح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتیکه زیاده از نصف روز سکونت کند بیرون مسجد و این بنا بر استحسان است و وجه آن این است که خروج از مسجد مر معتکف را عفو است براي دفع حرج وقتیکه آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر از ان قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ * اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خود بجهت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نبود مگر مسجد و بجهت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس براي

آن بیرون رفتن از مسجد ضرر نیست * مسئله ۸ * مضائقه نیست معتکف را که خرید وفروخت نماید در مسجد بی اینکه مبیع حاضر نماید بر لحاظ اینکه شی محتاج میشود بسوی خریدن و فروختن بسبب آنکه کسی رفیق وی نیست که برای وی سرانجام اینکار نماید و نقها گفته‌اند که حاضر کردن مبیع برای فروختن وخریدن در مسجد مکروه است زیراچه مسجد خالصا برای خدا یتعالی تکرد اینده شده است ودر حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد بآن مشغول میگردد * مسئله ۹ * غیر معتکف را خریدن وفروختن در مسجد مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دور دارید مساجد خودرا از طفلان خود واز بیع وشرای خود * مسئله ۱۰ * معتکف را ساکت ماندن بکلی نباید و التزام خاموشی نکند چه آن مکروه است زیراچه روزه سکوت عبادت نیست در دین و شریعت محمدی ولیکن سخنیکه از قبیل گناه است از آن احتراز نماید * مسئله ۱۱ * معتکف را وطی کردن حرام است زیرا چه خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که مباشرت زنان مکنید در حالیکه

معتکف باشد در مسجد ها و همچنین حرام است مس کردن و بوسه گرفتن زیرا چه این هر دو از دواعي وطي است اعني باعث میشود بر وطي و وطي در اعتکاف منع است صریح پس چیزیکه باعث میشود بر وطي نیز منع خواهد بود مانند وطي چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحا پس منع است باعث و داعي آن که مس و بوسه است سوال وطي در حالت روزه حرام است پس باید که دواعي آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین نیست جواب ترک جماع رکن روزه است و جماع منافي آن است لهذا جماع در ان منع است ضمنا و تبعا و نهي صریح در ان وارد است وانچه منع میشود ضمنا پس دواعي آن در حکم آن شمرده نمیشود * مسئله ۱۲ * معتکف اگر جماع کند در شب یا در روز عمدا یا بفراموشي اعتکاف او باطل میشود زیراچه شب نیز محل اعتکاف است مانند روز بخلاف روزه و حالت اعتکاف باعث یاد داشتن آنست پس فراموشي در ان عذر شمرده نمیشود * مسئله ۱۳ * اگر معتکف جماع کند در غیر فرج و انزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس نماید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیراچه

آن در معنی جماع است لهذا بسبب آن روزه میشکنند و اگر
بسبب جماع محتلم شود و بوسه و مس انزال شود پس این چورها
اگر چه در این صورت نیز حرام است ولکن بسبب آن اعتکاف
باطل نمیشود زیرا چه این چورها در این صورت در معنی جماع
نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند * مسئله ۱۲ * اگر
شخصی اعتکاف چند روز را بر خود واجب گرداند پس
نذر پس لازم میشود اعتکاف آن روز جامع شبهای آن روزها
ذکر روزها بر سبیل جمع شامل میشود شبها را که بمقابل آن روز
هااست بجهت آنکه هر قدر ثلثه روز و سه شب قابل اعتکاف
است بخلاف روزه چه بنای آن بر تتابع نیست و نیز لازم میشود
بر او تتابع اعنی لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روزها
پی در پی اگرچه شرط آن نکرده باشد زیرا چه بنای اعتکاف
بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر
روزه چند روز را نذر کند کسی واجب میشود بر او روزه آن روزها
و تتابع در آن واجب نمیشود مگر وقتیکه تصریح نماید آن را در
نذر خود و اگر در صورت مذکوره قصد کرد نیت اعتکاف روزها نماید
فقط صحیح است زیرا چه او اراده کرد از کلام حقیقت آن را

* مسئله ۱۵ * اگر واجب گرداند شخصی بر ذات خود اعتکاف دو روز را لازم میشود برا اعتکاف آن دو روز مع شبهای آن وابن ظاهر روایت است وابو یوسف رح گفته است که شب اول دران داخل نمیشود زیراچه تثنیه غیر جمع است وشبی که در میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود چه بنای اعتکاف بران است و وجه ظاهر روایت این است که در تثنیه معنی جمع متحقق است پس در حکم جمع گردانیده خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت والله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص وباید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام دوم وقوف بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت است چنانچه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۱ * حج فرض است برانسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر باشد بر زاد و راحله یعنی زاد راه و سواری درحالیکه این هر دو زاید باشد از مسکن و از چیزیکه ضرور بود کار است انسان را چون جامه بدن و خادم و اثاث البیت و هم زاید باشد از نفقه عیال

از تا آن زمانی که مراجعت نماید و باز آید بخانه خود و معهذا
این طریقه نیسر است و این طریق عبارت است از آنکه
سلامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا
باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف
راه و نهرها را بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و جیحون
پس آن مانع استطاعت نیست کذا در قاضی خان نقلا از جامع
صغیر و باید دانست که فرضیت حج ثابت است بآیة قرآن که
خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان
حج خانه کعبه ۳ مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در تمامی
عمر یکمرتبه بجهت آنکه شخصی پرسیده بود از پیغمبر صلعم که آیا حج
هر سال لازم میشود یا در تمامی عمر یکمرتبه فرمودند نه بلکه یکبار
فرض است و زیاده از آن نفل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
و بعد از آن باید دانست که نزد ابی یوسف رح ادای حج واجب
است بر سبیل فور یعنی در سالیکه شرایط مذکوره یافته شود
در حق کسی پس واجب میشود که او فورا در آن سال ادای
حج نماید و تاخیر ننماید تا بسال دیگر و آنچه از ابی حنیفه رح

مروي است دلالت ميكند براينكه قول او موافق قول ابي يوسف رح است ونزد محمد وشافعي رح وجوب آن برسبيل تراخي است نه برسبيل فور زيراچه حج در تمامي عمر يكمرتبه فرض است پس تمامي عمر در حق حج بمنزله وقت نمازاست درحق نماز وبرانسان واجب نيست كه نماز دراول وقت آن ادانمايد بلكه واجب است اداي نماز در تمامي وقت آن خواه در اول خواه در آخر ووجه قول شيخين رح اين است كه اداي حج مختص است بوقت خاص ازايام سال كه عبارت است از شوال وذي القعده وده روز ذي الحجه وموت درمدت يكسال نادر نيست پس اگر تاخير نمايد تا سال ديگر احتمال است كه مرگ پيش آيد واداي حج ميسر نشود وبنابر آن واجب گردانيده شد اداي حج برسبيل فور احتياطا لهذا تعجيل آن بعد از تحقق شرايط افضل است باتفاق همه بخلاف وقت نماز چه موت درمثل آن نادر است وبايد دانست كه وجه اشتراط حريت اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه بنده اگر ده حج نمايد وبعد ازان آزاد كرده شود پس حج فرض برا ولازم مي آيد ووجه اشتراط بلوغ يكي اين است كه پيغمبر صلعم فرموده است كه صبي

اگر وی حج نماید و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرض بر وی لازم می آید دلیل این است که حج عبادت است و صبی عبادت بر صبی واجب نیست و همچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی بدون آن صحیح نمیشود و همچنین صحت بدن شرط است زیرا چه بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نابینا اگر یابد کسی را که رفاقت او نماید در سفر و هم زاد و راحله ماند ویرا حج واجب نمیشود برای او نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبین رح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة گذشته است و کسی که جا مانده از ابی حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیرا که او صاحب استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است بسبب راحله و از محمد رح مرویست که بر جا مانده مذکور حج واجب نیست زیرا که او بذات خود برای آن قادر نیست بخلاف نابینا که اگر کسی ره نمایی کند ویرا او بذات خود ادای حج مینماید پس او مانند گم کننده راه است و باید دانست که زاد و راحله که شرط وجوب حج است عبارت است از اینکه قادر باشد بر آن مقدار مال که بآن کرایه بگیرد یکجانب

فقط‌قبل را ویک راس شتر بسار برداررا وهم قادر باشد بر مقدار
مالیکه نفقه کند آنراه در آمده ورفت واین قدرت شرط است
بوجهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت برادای حج
چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود که زاده وراحله است پس
اگر شخصی قادر باشد بر کرایه گرفتن سواری بشرکت
یا بطورکه سوار شوند بر آن دو کس نوبت بنوبت پس بر شخص
مذکور حج واجب نمیشود زیراچه بآن قدرت قادر نمیشود
بر راحله در تمام سفر و نیز شرط است که زاده و راحله زاید
باشد از مسکن و از چیز یکه ضرور و درکار است چون خادم
واثاث البیت وجامه بدن زیراچه این چیز هسا مشغول است
بحاجت اصلی و نیز شرط است که زاید باشد از نفقه عیال او
تا آن زمان که باز آید زیراچه نفقه زن حق واجب است
وحق عباد مقدم است بر حق شرع بامر شرع قال الله تعالی وقد
فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه اعنی تحقیق بیان نمود
خدا برای شما چیز یکه بر شما حرام است مگر وقتیکه مضطر
شوید بسوی آن حرام کذا ورها نماید و باید دانست که راحله
برای وجوب حج شرط نیست در حق اهل مکه و در حق کسانیکه

نکرد آن سکونت دارند و مراحله آنها را مشقت زیاده لاحق
نمیشود در ادای حج پس رفتن برای حج در حق آنجا ماندند
لازم است برای ایشان هم و باید دانست که امن راه نیز شرط
است و مراحله استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
حج است زیرا که استطاعت بدون امن راه متحقق نمیشود
و این مروی است از ابو حنیفه رح و بعضی گفته اند که شرط ادای
حج است نه شرط وجوب آن زیرا که پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت
بزاد و راحله نموده است فقط و باید دانست که ثمره این اختلاف
آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بمیرد پس از
این راه پس بنا بر قول اول وصیت بحج برای او واجب نمیشود
بنا بر قول دوم وصیت مذکوره برای او واجب میشود * مسئله ۳ *
در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر
او همراه او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و میان مکه مسافت
سه روزه باشد و شافعی رح گفته است که زن را حج کردن
جایز است وقتیکه در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

و نیکه باشند چه در بین هنگام امن از فتنه حاصل است بسبب رفقا و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حج نکند زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون محرم خوف فتنه است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان دیگر خوف فتنه زیاده میشود لهذا حرام است زن را که خلوت نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان مکه مسافت کم از سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر مسافت بغیر محرم مباح است * مسئله ۴ * اگر محرم زن همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید از رفتن برای حج و شافعی رح گفته است که ویرا میرسد که منع نماید آن را زیرا چه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود شوهر فوت میشود و دلیل علمای ما این است که حق شوهر ظاهر نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است حتی اگر زن برای حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند که درینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسئله ٥ * زن را میرسد

که همراه محرم بسفر حج رود و که کرد همراه محرمیکه محرم نمی
باشد پس راجح در اعتقاد او مباح است و هر آنکه صاحب کند آن
زن را و همچنین محرم بودنش نمی یا مجنون است همراهی
او ممنوع است پس راجح آنست که نمی تواند که محافظت زن نماید
ازغیر * مسئله ۶ * صبیه که بحد شهوت رسیده باشد همراه
العد است پس حسابش نمیست و هرگاه سفر کند بدون محرم
* مسئله ۷ * زنیکه بسفر حج رود همراه محرم خود پس نفقه
آن محرم بروی است و راجح آن زن را توسل نکرده است
در ادای حج و باید دانست که علمای ما را اختلاف است در اینکه
همراهی محرم درحق زن شرط وجوب حج است یا شرط ادای
آن است حسابش احتلاف است در این راه * مسئله ۸ *
اگر صبی احرام نهاد و بعد از آن بالغ گردد و همان احرام
مسلک حج تمام نماید پس بامن حج حج فرض ادا نمیشود
و راجح احرام او منعقد شد است برای ادای نفل پس آن احرام
برای ادای فرض نجواهد گشت و همچنین اگر بنده احرام حج
نهاد و بعد از آن آزاد کرده شود و همان احرام حج تمام
نماید پس بامن حج حج فرض ادا نمیشود بدلیل مذکور و صبی

مذکور اگر بعد از بلوغ تجدید احرام نماید پیش از وقوف
عرفات و نیت حج فرض نماید حج فرض او جایز میشود و بنده
مذکور اگر چنین نماید حج فرض او جایز نمیشود زیرا چه
احرام حج نفل بر صبی مذکور لازم نبود چه صبی را اهلیت لزوم
نیست و بنده مذکور را احرام حج نفل لازم شده است پس وی را
جایز نیست که خارج شود از آن بسبب شروع نمودن در غیر آن
والله اعلم

فصل در بیان مواقیت مواقیت جمع میقات
است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسانرا که تجاوز نماید
از آن و پیش برود بغیر احرام و آن پنج است یکی برای
اهل مدینه منوره و آن موضعی است که نام آن ذو الحلیفه است
و دوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است و سیوم
برای اهل شام که نام آن جحفه است بضم جیم و سکون حا
و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن
که نام آن یلملم است همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این
مواقیت را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که
تاخیر احرام از مواقیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

از مواقیت مذکوره پس آن جایز است بالاتفاق * مسئله ۲ *
آفاقی هر گاه برسد در مواقیت مذکوره بقصد دخول مکه
پس واجب است بر او که احرام نماید خواه مقصود او حج یا عمره
باشد یا نباشد واین نزد علمای ما است و باید دانست که آفاقی
آن را گویند که مسکن او خارج مواقیت باشد چون
اهل کوفه و بصره و وجه مسئله یکی این است که پیغمبر صلعم
فرموده است که تجاوز نکند کسی از میقات مگر در حالیکه
محرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
معظمه است پس در آن تاجر و غیره یکسند و غیره برابر است
* مسئله ۳ * کسانیکه داخل میقات اند جایز است آنها را
که در مکه در آیند بغیر احرام چه آنها را بآن حاجت است زیرا چه
آنها بار ها در مکه میروند و اگر واجب گردانیدن احرام برای
هر بار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
اهل مکه را بعد از بر آمدن از مکه در آمدن در آن بغیر احرام
جایز است همچنین جایز است مر کسانیرا که داخل میقات
اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند پس در این صورت
آنها را در آمدن در مکه بدون احرام جایز نیست زیرا چه قصد

حج اتیان نامیشود پس در واجب کردانیدن احرام برای حج
حرج لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر کسی مقدم از مواقیت
مذکوره احرام حج نماید جایزاست بجهت آنکه خدا یتعالی
فرموده است در قرآن مجید که اتمام حج وعمره نمائید واتمام آن
عبارت است ازینکه احرام آن کند انسان از خانه خود وچنین
گفته اند علی وابن مسعود رض * مسئله ۴ * افضل این
است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
اتمام حج بآن تفسیر نموده شد است چنانچه مذکور شد از
علی وابن مسعود رض وبجهت آنکه مشقت دران زاید است
وهم تعظیم خانه خدا دران زیاده است واز ابیحنیفه رح
مرویست که تقدیم احرام از میقات افضل نیست مرانسان
را مگر وقتیکه او قادر باشد برانیکه در محظورات حج نیفتد
ومراد از محظورات حج آن چیزها است که ارتکاب
آن محرم را منع است چون قتل صید مثلا * مسئله ۵ *
کسیکه داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او
زمین حل است که واقع شد است میان مواقیت ومیان حرم
هرجا چه جایزاست ویراکه از خانه خود احرام نماید از میقات

تا حرم مکان واحد است * مسئله ۹ * کسیکه در مکه است پس میقات او برای حج زمین حرم است و برای عمره زمین حل بجهت آنکه پیغمبر صلعم امر کرده است مر اصحاب خود را زمانیکه احرام حج بیایند از حوف مکه و امر کرد مراد رعایشه صدیقه رض را با مکه عاسه رض را به تنعیم برد تا از آنجا احرام عمره نموده عمره ادا کند و تنعیم موضعی است در زمین حل و بجهت آنکه اداء حج در عرفه است و عرفات در زمین حل واقع است پس احرام آن از حرم کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود و عمره در حرم ادا میشود پس احرام آن از زمین حل خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود و لکن احرام نمودن برای عمره در موضع تنعیم افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم عائشه رض را بآن امر کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ۱ *

هر گاه خواهد انسان که احرام بباید باید که غسل یا وضو کند و غسل افضل است بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم غسل کرده است برای احرام ولکن هر گاه این غسل برای نظافت است حتی که حایض را نیز در حالت حیض بآن امر کرده است اگرچه

بایی غسل غسل فرض ادا نمیشود بس وضو نیز قایم مقام آن میشود
چنانچه در جیعه ولیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت
بوجه احسن حاصل میشود و نیز پیغمبر صلعم آنرا اختیار نموده است
وبعد از غسل یا وضو باید که بپوشد دو جامه را نو باشد یا مستعمل
ولیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن ردا و ازار است
بجهت آنکه پیغمبر صلعم در وقت احرام ردا وازار پوشیده است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم
وستر عورت و دفع سرمی وسردی ضرور است و این حاصل است
از پوشیدن ردا و ازار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد
افضل است چه در جامه نو طهارت بی شبهه است و بعد ازان باید
که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همین
مشهور است واز محمد رح مرویست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است وقتیکه استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
عین آن باقی ماند و همین قول امام مالک و شافعی رح است
زیراچه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفته
بخوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت
عایشه رض که مالش خوشبو میکردم برید رسول خدا صلعم برای

احرام پیش از احرام و اثر آن بعد از احرام بر پیشانی مبارک
باقی میماند و جزایی نیست که استعمال طیب بعد از احرام
منع است و اما التجرد ز بدن او سابق است بعد از احرام از
خوشبویکه استعمال آن نموده است پیش از احرام پس آن تابع وی
است بجهت اتصال آن ببدن وی بخلاف پارچه زیرا چه آن
جدا است و تابع نیست پس اگر پوشید محرم پیش از
احرام جامه روحشه را و باقیماند در بدن او بعد از احرام جایز نیست
حتی که اگر چنین نماید محرم مراو جزای آن لازم می آید چه آن
چنان شمرده میشود که بعد از احرام پوشیده است آن
را کذا در عنایه و بعد از آن باید که دو رکعت نماز گذارد
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در ذوالحلیفه دو رکانه
نماز گذارده در وقت احرام و بعد از ادای دوگانه احرام کند
و این دعا بخواند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی
یعنی بار خدایا من اراده حج کردم پس آسان کن آنرا برای من و قبول
فرما آنرا از من زیرا چه ادای حج در زمانهای مختلف و مکانهای
متباین میشود و خالی از مشقت نمی باشد عادةً پس از خدا
آسانی آن بخواهد و در نماز دوگانه این دعا نخواند زیرا چه

وقت آن نمـاز آنکه است از روي عادت اداي آن در وقت مذکور آسـان است و بعد از ان درعقب نماز تلبيه بگويد بجهت آنکه پيغمبر صلعم تلبيه گفتيست عقب نماز واگر بعد از سوار شدن بر راحله خود تلبيه بگويد جايزاست وليکن تلبيه گفتن عقب نماز افضل است چه اين موافق عمل پيغمبر صلعم است و بايد دانست که اگر انسان فقط اراده حج دارد بايد که به تلبيه خود نيت حج کند زيراچه حج عبادت است و در عبادات نيت شرط است وتلبيه عبارت است ازينکه بگويد لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك و بايد دانست که در ان الحمد ان بکسر همزه است نه بفتح آن تا جمله خبريه ميستانفه شود زيراچه مدخول ان بفتح همزه صفة جمله ماقبل آن ميشود وبايد دانست که ذکر تلبيه اجابت دعاي خليل صلعم است بنا بر قصه مشهور ونبايد که هيچ يکي ازين کلمات را ترک نمـايد در تلبيه زيراچه اين منقول است باتفاق جميع راويان پس از ان کم نبايد کرد واگر چيزي دران زياده بگويد جايزاست ونزد شافعي رح زيادتي دران جايزنيست بنابر يکبر وايت واو ميگويد که تلبيه مانند اذان

بر تلبیه ذکر منظوم است و دلیل علمای ما یکی این است که بعضی
از اصحاب جلیل الشأن چون عبد الله ابن مسعود و ابن عمر و ابی
هریره رض زیاده نموده اند بر مقدار منقول از رسول خدا صلعم
و دوم آنکه مقصود از تلبیه ثنای خدا تعالی و اظهار عبودیت
است پس زیاده نمودن در آن منع نیست و هرگاه تلبیه گفت
به نیت حج پس او محرم شد * مسئله ۲ * بمجرد نیت بغیر
تلبیه در شروع احرام متحقق نمیشود زیرا چه احرام عقد ادای
حج است پس ذکر آن ضرور است چنانچه شروع در تحریمه نماز
متحقق نمیشود بغیر ذکر تکبیر و تحریمه * مسئله ۳ * شروع در
احرام حج صحیح میشود بذکر دیگر سوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
باشد که بآن تعظیم قصد نموده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر یا
عربی و همین صحیح و راست از علمای ما و باید دانست که نزد ابی
یوسف رح تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و همچنین نزد
محمد رح جز بلفظ عربی جایز نیست و در نزد ابی یوسف و محمد
رح هردو جایز داشته اند احرام حج را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی
باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان این است
که در باب حج وسعت است به نسبت باب نماز حتی که

در باب حج غیر فعل ذکر چون قلاده بستن بگردن شتر قربانی قایم مقام ذکر میشود پس همچنین ذکر بغیر زبان عربی قایم مقام تلبیه خواهد شد اگرچه آن ذکر بزبان فارسی باشد

* مسئله ۴ * محرم را باید که پرهیز کند از چیزهائیکه از آن نهی کرده است خدای تعالی چون رفث و فسوق و جدال زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که نیست رفث و نیست فسوق و نیست جدال در حج و مراد ازین نفی نهی است و باید دانست که مراد از رفث جماع است یا کلام فحش است یا ذکر جماع است در حضور زنان و مراد از فسوق معاصی است و ارتکاب معاصی اگرچه همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام اشد حرام است و مراد از جدال این است که مجادله ننماید با رفیق خود و بعضی گفته اند که عبارت است از مجادله مشرکان در تقدیم وقت حج و تاخیر آن

* مسئله ۵ * محرم را روا نیست که قتل کند صید را زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل نکنید صید را در حالیکه شما محرم باشید و همچنین روا نیست ویرا که اشاره یا دلالت کند کسی را بسوی صید بجهت آنکه مرویست از ابی قتاده رضی الله عنه شکار کرده بود گورخر را در حالیکه او حلال بود و اصحاب وی محرم بو

یاران او محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اشاره
کرده اید آیا دلالت کرده اید شما آیا اعانت کرده اید شما
پس گفتند آنها که نه پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است بخورید
آن صید را و معلوم آنکه اشارة و دلالت سوی صید را اعانت
است بر صید چه صید وحشی و دور می بود از چشمها در این وقت
نمی باید * مسئله ٦ * پوشیدن پیراهن و شلوار و دستار
و موزه مر محرم را روا نیست ولیکن اگر نیابد نعلین پس ببرد
هر دو موزه را از زیر کعب در دو محاذی نعل پوشد و مراد از
کعب درینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراک
نعل بسته میشود و شتالنگ مراد نیست و این بنابر روایت هشام
است از محمد رح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را
از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرموده است که اگر
محرم نیابد نعلین را پس باید که ببرد دو موزه را از زیر کعب
و بپوشد آن را انتهای نعلین * مسئله ٧ * محرم را روا نیست
که سر و روی خود را بپوشد و شافعی رح گفته است که پوشیدن روی
جائز است در حق مرد زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که احرام
مرد در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل علمای ما

ما يکي اين است که محرمي وفات کرده در عهد رسول خدا صلعم پس فرمود پيغمبر صلعم در حق او بپردمان که مپوشيد روي او را زيرا که او در روز قيامت تلبيه گويان خواهد برخاست از گور خود دوم اين است که زن در حالت احرام روي خود را نمي پوشد بلکه وا ميدارد بر روي خود را با وجوديکه در واداشتن روي زن خوف فتنه است پس مرد را بطريق اولي روي واداشتن جايز خواهد بود وحديثيکه آورد است آنرا شافعي رح پس مراد از آن بيان فرق است ميان مرد وزن در پوشيدن سر يعني زن را جايز است پوشيدن سر ومرد را جايز نيست. * مسئله ۸ * محرم را استعمال خوشبو روا نيست زيرا که پيغمبر صلعم فرمود است که حج کننده را بايد که ژوليده وپريشان موي باشد وهم در بدن او چرک باشد وهمچنين نبايد زيرا که در بدن يا در موي استعمال روغن کنجد وغيره نمايد بجهت حديث مذکور وهمچنين بايد که حلق نکند موي سر را ونه موي بدن را زيرا که خداي تعالي در قرآن مجيد فرموداست کما حلق نکنيد سرهاي خود ها را تا آخر آيت وهمچنين بايد که قصر نکند ريش خود را بجهت آنکه قصر در معني حلق است بجهت آنکه

بسبب تفتر رش ژولیدگی زایل میشود و بعضی از چرک نیز زایل میشود
* مسئله ۹ * باید که محرم نپوشد جامه را که رنگ کرده باشد برنگ
ورس یا زعفران یا بگل معصفر زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نباید
محرم را که بپوشد جامه رنگین را برنگ زعفران یا برنگ ورس مگر
آنکه شسته باشد باینطور که بوی از ان زایل گشته باشد
پس درین هنگام پوشیدن آن جایز است زیرا چه پوشیدن آن
منع است بسبب بوی نه بسبب رنگ و شافعی رح گفته است که پوشیدن جامه
که رنگین باشد بگل معصفر مضایقه نیست زیرا چه درین رنگ خوشبو نیست
و علمای ما میگویند که گل معصفر رنگ بوی خوش میدارد * مسئله ۱۰ *
محرم اگر غسل نماید و در حمام رود پس دران مضایقه نیست
زیرا چه عمر رض غسل کرده است در حالیکه محرم بوده و همچنین
مضایقه نیست در اینکه محرم در سایه خانه یا در سایه محمل
آرام کند و امام مالک رح گفته است که در سایه خیمه و خرگاه
و مانند آن گرفتن آرام مکروه است در حق محرم بجهت آنکه
این مانند پوشیدن سر است و دلیل علمای ما این است که
عثمان رض را در خرگاه بسفر حج میرفت برای وی در اثنای راه خیمه
میزدند بعد از احرام و دوم این است که خیمه ببدن نمی چسپد

پس آن مانند خانه است *مسئله ۱۱* اگر محرم داخل شود زیر سراپرده هاي كعبه پس در آن مضايقه نيست اگر آن پرده بسر و روي او نچسپيده نشود زيرا چه او در اينصورت معتقد در ساية آن آرام گرفتست و اين در حق او مضايقه نيست *مسئله ۱۲* اگر محرم در شكم خود هميان زر به بنده پس در آن مضايقه نيست و امام مالك رح گفتست كه اين مكروه است اگر در آن هميان نفقه ديگري باشد زيرا چه در اينصورت و بر آن ضرورت نيست در اينكه نفقه ديگري را بر دارد و دليل علماي ما اين است كه بستن هميان در شكم در معني پوشيدن جامه دوخته نيست و هرگاه چنين شد پس بردن نفقه غير در آن و نبودن آن هر دو روا است *مسئله ۱۳* محرم را نبايد كه بشويد موي سر و ريش خود را بخطمي بجهت آنكه اين نوعي از خوشبوي است و بجهت آنكه خطمي ميكشد سپش را كه در موي سر مي باشد *مسئله ۱۴* محرم را بايد كه تلبيه بسيار بگويد در پس نماز و در هر وقت كه بر زمين بلند بالا رود يا فرود آيد در زمين پست يا ملاقات كند با شتر سواران و در وقت صبح تلبيه اكثر بگويد زيرا چه اصحاب پيغمبر صلعم در اين اوقات و احوال تلبيه ميگفتند و بايد دانست

كه تلبيه در احرام مانند تكبير است در نماز پس بايد كه
تلبيه بگويد در وقت انتقال از حالي بحالي و بايدكه
تلبيه با آواز بلند بگويد زيرا كه پيغمبر صلعم فرموده است كه
افضل حج عج وثج است وعج عبارت است از گفتن تلبيه با آواز
بلند وثج عبارت است از ريختن خون قربانها * مسئله ١٠ *
هر گاه خواهد محرم كه داخل شود در مكه بايد كه ابتدا
كند از مسجد حرام بجهة آنكه مروي است كه رسول خدا
صلعم هر گاه ميخواست كه در مكه داخل شود اول در مسجد
حرام داخل ميشد وبجهة آنكه مقصود زيارت خانه كعبه
است وآن در مسجد حرام واقع است ندانسته كه در روز
يا در شب هر وقتيكه خواهد در مكه داخل شود زيرا كه براي داخل شدن
شهري اختصاص روز يا شب نيست * مسئله ١١ * محرم
هر گاه ببيند خانه كعبه را تكبير وتهليل بگويد راوي عمر
رض گفت كه ميديد خانه كعبه را ميگفت بسم الله والله اكبر
ومحمد رح در مبسوط معين نكرده است دعائي را در وقت ديدن
خانه كعبه زيرا كه اگر دعائي معين ومعين شود پس
در آن خشوع رفت تلبيني ميشود وليكن اگر بخواند دعائي را

. كه منقول است احسن است وبعد ازان بسايد دانست كه ابتدا كند بحجراسود باينطور كه متوجه شود بسوي آن وتكبير و تهليل بگويد بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم چنين كرده است و در بين تكبير وتهليل دستها بردارد چنانچه در تكبير تحريمه نماز برميدارند زيراچه پيغمبر صلعم فرموده است كه دستها برداشته نميشود مگر در هفت موضع ويكي ازان اين موضع است ونيز بايدكه استلام حجراسود نمايد اعني بوسه دهد حجراسود را اگر ميسّر شود بي آنكه ايذا رسد كسي را بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم بوسه داده حجرا سود را باينطور كه هردولب مبارك را نهاد بر حجراسود وفرمود بعمر رض كه تو مرد قوي هستي بس مزاحمت ومصادمت مكن تا ضعيف را ايذا نرسد وليكن اگر فرصت يابي بي آنكه ايذا رسد كسي را پس بوسه بده بر حجراسود و گرنه متوجه شو بسوي آن و تكبير وتهليل بگو وبجهت آنكه بوسه دادن بر حجراسود سنت است واحتراز نمودن از ايذاي مسلمان واجب است واگر ممكن باشد ونيز اگر مس نمايد حجراسود را بچيزي كه در دست وي است چون شاخ خرما وغيره كه در دست وي باشد وبعد

ازان ببوسد آنرا پس باید که حنفی کند زیراکه مرویست که پیغمبر صلعم طواف خانه کعبه کرده درحالیکه سوار بوده برشتر خود و بوسه داد بر حجراسود ورکن یمانی با منعاری که مس کرده آن را بچوبیکه در دست او بوده مانند چوگان که آن را محجن میگویند وبوسه داد بر محجن مذکور و اگر اینهم نتواند باید که متوجه شود بسوی حجراسود و تکبیر و تهلیل وحمد و درود بر پیغمبر صلعم بخواند و بعد ازان طواف شروع کند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه است و باید که پیش از شروع نمودن در طواف چادر خود را باینطور بپوشد که جانب چپ آنرا بر منکب چپ خود اندازد وجانب راست آن را از زیر بغل راست برآورده بر منکب چپ بنداز د و این نوع چادرپوشیدن را اضطباع میگویند وبعد ازان هفت شوط طواف نماید درگرد خانه کعبه زیراکه مرویست که پیغمبر صلعم بعد از استلام حجراسود بطور مذکور چادر پوشید وازجانب راست خود طواف شروع کرد و هفت شوط طواف نمود و باید دانست که رفتن از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز بحجراسود رسد این را یک شوط میگویند و باید که طواف

نماید از وراي حطیم و حطیم نام موضعي است که دران ناودان است و آن جزوي از خانهٔ کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم در حدیث عایشه رض که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف نموده میشود از وراي حطیم و اگر طواف کند کسي از میان حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هرچند که حطیم جزوي از خانه کعبه است ولیکن اگر کسي در نماز خود متوجه باشد بسوي حطیم فقط نماز او جایز نمیشود زیراچه فرضیت استقبال قبله در نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه شدن بسوي حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیراچه از حدیث آحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط در طواف همین است که از وراي آن طواف نماید و باید دانست که از جمله هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل نماید و آن عبارت است از اینکه در اثناي رفتار بجنباند هردو بازوي خود را چنانچه مبارز به لیري و تبختر میرود میان دو صف جنگ و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع و باید دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم کافران گفته بودند که هواي مدینه و هواي گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف ولاغر کرده است لهذا پیغمبر صلعم
باصحاب خود فرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
نمایند تا جلادت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
آنهارا ضعیف نه پندارند و بعد از زوال سبب مذکور نیز
حکم رمل باقیماند تا این زمان و در چهار شوط باقی رمل نکند
و برایین متفق اند همه راویان مناسک حج پیغمبر صلعم و باید
دانست که از حجر اسود تا بحجر اسود رمل باید کرد و همین
منقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
رمل کردن نتواند باید که استاده ماند و هر وقت که فرصت
یابد رمل نماید زیرا که حجری بدل آن نیست پس باید که
استاده ماند حتی که بجا آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف
استلام حجر که متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
حجر نماید اگر تواند زیرا که هر شوط از طواف بمنزلهٔ
یک رکعت نماز است پس چنانچه شروع هر رکعت نماز
بتکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
است پس اگر نتواند که استلام آن نماید باید

از تمام مردم باید که بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر
وتهلیل بگوید چنانچه مذکور شد ونیز باید که استلام رکن یمانی
نماید واین حسن است در ظاهر روایت واز محمد رح مرویست که
این سنت است وسوای حجر اسود ورکن یمانی چیزی دیگر را استلام
نکند زیراچه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام مینمود
وغیر آن را استلام نمیکرد وباید که ختم کند طواف را
باستلام حجر اسود وبعد از آن بباید نزد مقام ابراهیم عم پس
درانجا دوگانه نماز گذارد یا درهرجا که میسر شود از مسجد
حرام واین دوگانه واجب است نزد علمای ما وشافعی رح میگوید
که سنت است زیراچه دلیل وجوب آن یافته نمیشود ودلیل
علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده است که طواف
کننده را باید که بعد از طواف نمودن هفت شوط دوگانه
ادا نماید وصیغه امر برای وجوب است وباید که بعد از گذاردن
دوگانه مذکوره عود کند بسوی حجر اسود وبوسد آن را
زیراچه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است وکلیه این است
که هر طوافیکه بعد آن سعی بود پس در آن طواف عود بسوی
حجر اسود میباید زیراچه هرگاه شروع طواف باستلام حجر

هیچ شود پس شیخنان بر وجوب سعی بر استلام حواله شده رد منیلا سبح
طواف که بعد آن سعی نبود و باید دانست که این طواف که
بعد حج رسند این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف التحیة
میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست
و نزد امام مالک رح واجب است زیرا که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرموده
است که هرکه بیاید مرحبا به کعبه را پس باید که طواف التحیة
نماید و دلیل علمای ما این است که خدا تعالی در قرآن مجید
امر کرده است بطواف خانه کعبه و طواف زیارت ازان مراد است
باجماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار
نیست تا طواف دیگر سوای طواف زیارت فرض شود و حدیثیکه
دلیل آورده است آنرا امام مالک رح بر وجوب طواف قدوم
دلالت میکند براینکه طواف قدوم مستحب است زیرا که در
حدیث مذکور پیغمبر صلعم آن را طواف التحیة نام نهاده است و
باید دانست که در حق اهل مکه طواف قدوم سنت و واجب
نیست زیرا که طواف قدوم در حق کسی سنت است که قدوم
نماید از جای دیگر بمکه برای حج و قدوم در حق آنها
متحقق نیست چه آنها در مکه سکونت دارند * مسئله ۱۷ *

پس از طواف قدم بسوي جبل صفا رود و بالاي آن رود و بعد از آن متوجه شود بسوي خانه کعبه و تکبير و تهليل ود رود بر پيغمبر صلعم بگويد و دست ها برداردو از خدا ايتعالى حاجت خود را بخواهد بجهت آنکه پيغمبر صلعم چنين کرداست و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته ميشود تا بسبب آن دعا مقبول شود چنانچه بايستي ثنا و درود مقدم از دعا خوانده ميشود در دعاهائيکه خوانده ميشود در جاي ديگر و دستها برداشتن براي دعا سنت دعا است وبايد دانست که بالاي جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظر آيد زيرا چه مقصود از رفتن بسالاي آن متوجه شدن است بسوي خانه کعبه

* مسئلة ۱۸ * محرم مختار است درانيکه از هر دروازه مسجد حرام که خواهد بيرون رود بسوي صفا وپيغمبر صلعم از دروازه بني مخزوم بيرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه دروازه مذکوره قريب تراست بسوي صفا به نسبت دروازه هاي ديگر نه بسبب آنکه رفتن از دروازه مذکوره سنت است و بايد دانست که بعد از رفتن بالاي صفا بعد از تکبير و تهليل و دعا در انجا فرود آيد و بسوي مروه رود ومشي نمايد در اثناي راه با هستگي و آرام تا آنکه

برسد بموضعیکه آنرا بطن وادی میگویند وا بنجا دویدن شروع
کند و بوده بود آنقدر مسافت که میان میلین اخضرین واقع
شده است و بعد از ان آهستگی و آرام مشی نماید تا آنکه
بمروه برسد پس صعود نماید بالای مروه و عملها نیکه بالای
صفا کرده بود انجا هم نماید و باز از مروه بسوی صفا رود
و شش چنین هفت شوط نماید زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم چنین
کرده است و باید که ابتدا نماید از صفا و تا بمروه رود این را یک
شرط میگویند در شروط این هفت شوط در بطن وادی بدود
بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید دانست
که ابتدا کرده میشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
فرموده است که ابتدا کنید بچیزیکه بذکر آن ابتدا نموده است
خدا تعالی در قرآن مجید و در قرآن مجید ابتدا بذکر
صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا و مروه واجب است
و رکن حج نیست و این را سعی میان صفا و مروه میگویند و شافعی
رحمه الله گفته است که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
که خدا تعالی مکتوب کرده است یعنی واجب کرده است
بر شما سعی نمودن میان صفا و مروه پس سعی نمائید و دلیل علمای ما

این است که خداے تعالی درقرآن مجید فرموده است که گناه نیست
بر کسیکه طواف کند میان صفا ومروه واین دلالت میکند براینکه
سعی میان صفا ومروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال
نموده میشود درامر مباح پس نفی رکنیت ووجوب آن ازین ثابت
میشود ولیکن علماے ما قایل بوجوب آن شده اند بنا برحدیث
مذکور چه آن دلیل است ظنی وازان وجوب ثابت میشود نه رکنیت
و معنی مکتوبه که در حدیث مذکور است مکتوب
استحبابی است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
کرده شد برشما وقتیکه پیش آید یکی ازشما را موت تا آخر
آیه وبعد از سعی میان صفا ومروه اقامت نماید در مکه
بحالت احرام زیراچه او احرام حج نموده است پس پیش از ترسانم
کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد ودرین ایام که در مکه
اقامت مینماید هروقتی که خواهد طواف خانه کعبه نماید زیراچه
طواف خانه کعبه مانند نماز است چه پیغمبر صلعم فرموده است
که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است ونماز کارنیک ومشروع است
پس همچنین طواف خانه کعبه ولیکن در عقب این طوافها سعی
نماید کرد میان صفا ومروه زیراچه سعی نمودن میان صفا ومروه واجب

نیست مشترکا بار رعایت ترتیب میان صفا و مروه سعی نبودن مشروع
نیست و باید دانست که درین طوافها بعد از هر هفت شوط دوگانه
نماز گذاردن واجب و این دوگانه را دوگانه طواف میگویند و آن
واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است * مسئله ۱۱ *
باید که امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخواند و در آن
بیان و تعلیم نماید مناسک حج را چون رفتن بسوی منا و نماز
گذاردن بعرفات و واقف شدن در عرفات یعنی ایستادن در آنجا و افاضه
بسوی مزدلفه یعنی رفتن بسوی آن و باید دانست که در حج
سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است
در روز عرفه و خطبه سوم در منا است بتاریخ یازدهم ذی الحجه
پس میان هر دو خطبه یک روز فاصله میشود و زفر رح میگوید
که از تاریخ هشتم تا بتاریخ دهم سه روز پی در پی خطبه بخواند
زیرا که این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
در آن مجتمع اند و علمای ما میگویند که مقصود از خطبه تعلیم
مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند شتران
خود را لهذا این روز را یوم الترویه می نامند و تاریخ دهم روز عید است
که در آن بنماز عید و بذبح قربانی مشغول میشوند مردمان پس،

هر یک در روز مرد مسلمان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
که سه خطبه بخوانند در سه روز بنابر بعضها ی مذکوره تا قع ترا ست
ونزد لنا تیز بیشتر است وباید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن
نماز فجر در مکه باید که مردمان بمنا روند و در آنجا اقامت
نمایند تا آن زمان که نماز فجر در روز عرفه در آنجا گذارند
زیرا چه مر وی است که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نماز فجر در مکه
گذارد وچون آفتاب طلوع کرد رفت بسوی منا ودر منا
پنج نماز گذارد ظهر وعصر ومغرب وعشا وفجر وبعد از آن
رفت بسوی عرفات وباید دانست که اگر در شب عرفه در
مکه بماند ونماز فجر در روز عرفه در مکه گذارد وبعد
از آن بسوی عرفات رود بایطور که از راه منا بگذرد
پس این جایز است زیرا چه درین روز اداي حج از مناسک حج
بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول خدا صلعم ترک میشود
لهذا کسیکه چنین عمل نماید گنهگار میشود وباید که
در روز عرفه بعد از نماز فجر از منا بسوی عرفات روند بحجت
حدیثیکه مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان
اولویت است واگر پیش از نماز از منا بسوی عرفات رود جایز

است زیراده چیزی از مناسک حج بهما تعلق ندارد و مجتهد رح
در مبسوط گفته است که امام را باید که چون مردمان در عرفات
فرود آید تنها در جای خود عاوصده نازل نشود چه این تکبر است
و مناسب حالت تضرع نیست و حالت نزول در عرفات حالت تضرع
است و نیز امید اجابت دعا در جماعت قوی تر است و بعضی گفته
که مراد مجتهد رح این است که در عین راه فرود نیاید تا راه
بر گذرندگان تنگ نشود و هرگاه وقت استوا زایل شود
و وقت ظهر رسد باید که امام با مردمان نماز ظهر و عصر هر دو را
ادا نماید و اینکه اولا خطبه بخواند و در آن خطبه تعلیم کند
مردمان را طریق وقوف بعرفات و مزدلفه و رمی جمرها
و نحر قربانی و حلق سر و طواف زیارت و باید که دو خطبه
بخواند و میان دو خطبه جلسه نماید چنانچه در خطبه جمعه
میان دو خطبه جلسه می نمایند و دلیل اینها این است که پیغمبر
صلعم چنین کرده است و امام مالک رح گفته است که امام اولا
نماز ادا نماید و بعد از آن خطبه بخواند زیرا چه این خطبه
برای وعظ و نصیحت است پس آن مانند خطبه عید است و دلیل علمای ما
یکی عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد و دوم این است

كه خطبه براي تعليم مناسك حج است وجمع نمودن ميان نماز
ظهر وعصر در وقت ظهر از مناسك حج است پس بايد كه خطبه
پيش از نماز بخواند تا زان اين حكم بيان نموده شود ومردمان
بدانند وبايد دانست كه در ظاهر روايت چنين آمده است كه
هرگاه امام بالاي منبر رود ونشيند بايد كه موذن اذان
بگويد چنانچه در روز جمعه ميگويند واز ابي يوسف رح
مرويست كه موذن اذان بگويد پيش از آنكه امام بالاي منبر
رود ونيز از ابي يوسف رح مرويست كه اذان بگويد بعد از
خطبه وصحيح همان ظاهر روايت است زيراچه پيغمبر صلعم هرگاه
استاده بر ناقهٔ خود اذان گفت موذن در پيش آن حضرت
وبايد دانست كه هرگاه امام از خطبه فارغ شود بايد
كه موذن اقامت بگويد چه اين وقت شروع كردن
نماز است مانند جمعه وبايد دانست كه نماز ظهر وعصر را
جمع نمايد در وقت ظهر واذان يك بگويد واقامت دو باينطور كه
اول اذان بگويد وبعد از آن اقامت بگويد براي نماز ظهر وبعد از
اداي نماز ظهر باز اقامت بگويد براي نماز عصر زيراچه بنقل
مشهور چنين آمده است وبايد دانست كه ميان اين هر دو نماز

شیخ به این عمل بداند کرده حتی اگر نماز نفل کند مکروه است
و بنابر ظاهر روایت در این صورت باز اذان گفتن برای نماز عصر
در کار است بر خلاف بسبب مشغول شدن به نماز نفل میان اذان
اول و میان نماز عصر فصل واقع میشود و نماز عصر متصل نمی ماند
باذان مذکور پس باید که برای آن اذان دیگر گفته شود
* مسئله ۲۰ * اگر نماز ظهر و عصر در عرفات امام نگذارد و خلیفه
بخواند جایز است بر خلاف این خلیفه فرض نیست * مسئله ۲۱ *
اگر کسی در عرفات نماز ظهر را تنها گذارده یا نیز در مکان خود
پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید نزد ابی حنیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که منفرد نیز جمع می نماید نماز عصر را
با نماز ظهر بر اینکه جواز جمع میان دو نماز در عرفات بنابر آن
است که در این روز حاجت است بسا بسبب وقوف بعرفات
تا وقت دراز بماند و منفرد نیز محتاج است بآن و دلیل
ابوحنیفه رح این است که گذاردن نماز در وقت نماز فرض است
از روی نص پس ترک آن جایز نیست مگر در صورتیکه شرع
ترک آن آمده است و آن در صورتی است که جمع نماید هر دو نماز
را با جماعت در پس امام و تقدیم نماز عصر بر وقت آن و جمع

نمودن آن یا نماز ظهر برای محافظت جماعت است زیرا چه بعد از متفرق شدن مردمان در مواقف عرفات باز مجتمع شدن آنها برای جماعت نماز عصر دشوار است بر آنها انکه برای آن است که وقوف بعرفات نموده شود تا وقت دراز چنانچه صاحبین رح گفته اند زیرا چه منافات نیست میان نماز گذاردن بر وقت و میان وقوف چه مصلی در وقت گذاردن نماز نیز واقف است بعرفات و بعد ازان باید دانست که نزد ابیحنیفه رح شرط جمع نمودن نماز ظهر و عصر در عرفات این است که در هر دو نماز امام باشد و جمع کننده محرم باشد و نزد زفر رح گفته است که شرط این است که امام و احرام یافته شوده در نماز عصر حتی که اگر شخصی نماید نماز ظهر را با امام در جماعت و در نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام بجماعت ادا نماید و بعد ازان احرام حج نماید پس درین هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را جایز نیست نزد ابیحنیفه رح و نزد زفر رح جایز است و دلیل زفر رح این است که جز این نیست که در صورت جمع نماز عصر از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

یافته شود در آن و دلیل این مسئله رحمه الله این است که تقدیم نماز عصر از وقت آن خلاف قیاس است و جواز آن از شرع معلوم شده است در صورتیکه نماز عصر گذارده شود در وقت ظهر بعد از ادای نماز ظهر بجماعت با امام در حالت احرام حج پس تقدیم آن نبوده خواهد شد در صورت مذکوره فقط و بعد از آن باید دانست که در یک روایت از ابیحنیفه رحمه الله آمده است که شرط جمع این است که ساخته شود پس از وقت زوال تا احرام متحقق شود پیش از وقت جمع و در روایت دیگر آمده است که مقدم از نماز احرام ضرور است زیرا که مقصود همان نماز است پس تقدیم احرام بر آن کافی است اگر بعد از وقت زوال باشد * مسئله ۲۲ * بعد از فراغت ظهر و نماز باید امام را که مع قوم متوجه شود بسوی موقف وایستاده شود قریب جبل رحمت و این جبل را موقف اعظم نیز نامند و موقف بمعنی جای ایستادن است *مسئله ۲۳* عرفات همه موقف است یعنی ایستادن در عرفات در همه جا جایز و معتبر است مگر موضعیکه آنرا بطن عرنه میگویند زیراکه پیغمبر صلعم فرموده است که عرفات همه موقف است ولیکن

از محلی در نه احتراز نمساید و در انجا استاده مشرید در مزدلفه بوده موقف است مذکور وادی محسر و از ان احتراز نماید و در ان استاده نشوید * مسئله ۲۴ * سزاوار است مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود زیرا چه پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقهٔ خود و معهذا اگر استاده شود بر قدم خود جایز است ولیکن انچه اول مذکور شد افضل است چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسئله ۲۵ * سزاوار است مر امام را که رو بقبله استاده شود زیرا چه پیغمبر صلعم چنین کرده است و اینرا بهتر فرموده است و بساید که دعا بخواند و تعلیم کند مردمان مناسک حج را زیرا چه مروی است که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را بر داشته دعا میخواست چنانچه مسکین و محتاج دست خود را دراز کرده طعام میخواهد و هر دعا که خواهد بخواند اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عدة المناسک في عدة من المناسک مذکور است * مسئله ۲۶ * سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه امام دعا میخواند و تعلیم مناسک حج می نماید پس آنها

اگر قرنیه امام خوانند اسناد خواهند سید دعای امام را وناه خوا شد شرکت آن را وسزاوار این است که استاده شوند مردمان در پس امام تا روی آنها بسوی قبله شود واین زمان افضل است حه عرفات همه موقف است حنانچه مذکور شد و باید که محرم پس از وقوف عرفات غسل کند و متعهد تمام دعا بخواند اما این غسل سنت است واجب نیست واگر اکتفا نماید بر وضو جایز است مسابه حجه وعلت این وقت احرام و متعهد تمام دعا خواستن بجهت آن است که پیغمبر صلعم درین موقف متعهد دعا خواسته بود در حق امت خود و آن دعا مستجاب شده است مگر در حق بعضی از گناهان چون کشتن مسلمان بناحق وظلم وتعدی یعنی گناهانیکه بحقوق عباد تعلق دارد * مسئلهٔ ۲۷ * باید که در موقف عرفات تلبیه مکوید ساعت بساعت را امام مالک رح گفته است که قطع کند تلبیه را بهنگام وقوف عرفات زیرا که معنی تلبیه اجابت است پس اجابت فرمان تا آنوقت بود که مشغول شده بود بغیر از رکن و چون مشغول از رکان شد حاجت اجابت باقی نماند و دلیل علمای ما نکی این است که مروی است که پیغمبر صلعم همیشه تلبیه میگفت تا آن زمان که میآمد

بحجرة الاولى و دوم اینست که تلبیه درحج مانند تکبیراست
کر نباز پس باید که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را باید که افاضه نماید
اعني مع مردمان کوچ نماید از عرفات و با هستگي و آرام
برود بسوي مزدلفه تا آنکه بمزدلفه برسد بجهت آنکه پیغمبر
صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکرد و بجهت آنکه دران اظهار
مخالفت کافران است وپیغمبر صلعم در راه بر راحله خود با هستگي
وآرام میرفت * مسئله ۲۹ * اگر کسي را خوف از دحام باشد
وبنا بر آن بیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
بیرون نرود پس این جایز است زیراچه از عرفات تجاوز نکرده است
و افضل اینست که استاده ماند در مقام خود تا شروع در افاضه
پیش از وقت آن لازم نیاید واگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
افاضه امام اندکي درنگ نماید بسبب خوف از دحام دران
مضایقه نیست بجهت آنکه مرویست که عایشه رض
بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار کرد و بعد ازان
افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسیدن بمزدلفه مستحب
اینست که وقوف نماید اعني استاده شود قریب

کوهیکه آن را جبل قزح میگویند زیرا چه پیغمبر صلعم استاده شده بود قریب این جبل و همچنین عمر رض و بساید که احتراز نماید از فرود آمدن فیراه چه دران ضرر است در حق گذرندگان پس بر سر راه فرود نماید بلکه درجانب راست یا درجانب چپ آن فرود آید و مستحب این است که استاده شود درپس امام بنا بر وجهیکه مذکور شد در وقوف عرفات * مسئلة ۳۱ * در مزدلفه جمع کند امام میان نماز مغرب و عشا و این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید در وقت عشا بیک اذان و اقامت و فرق گفته است که اذان یک بگوید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نمودن میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفته میشود و دلیل علمای ما یکی این است که بروایت جابر رض آمده است که پیغمبر صلعم در مزدلفه جمع کرده میان نماز مغرب و عشا باذان واحد واقامت واحد دوم این است که نماز عشا درینصورت در وقت خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحده برای آن درکار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات چه آن گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

یکمره رکا راست برای اعلام وباید دانست که میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مخل ومنافی جمع است واگر میان نماز مغرب وعشا نماز نفل گذارد یا بچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود برای نماز عشا زیرا چه درینصورت فصل واقع میشود میان آن هردو نماز بلکه سزاوار این بود که درینصورت اذان دیگر نیز گفته میشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر وعصر در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز عصر گفته میشود ولیکن درینجا اکتفا نموده شد بر اقامت دیگر برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب گذارده در مزدلفه وبعد از ان طعام تناول فرمود واقامت دیگر گفته شد برای نماز عشا ونماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته شود برای آن وباید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ابیحنیفه رح زیراچه نماز مغرب درینصورت گذارده میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نمودن میان نماز ظهر وعصر در عرفات چه دران نماز عصر گذارده میشود مقدم از وقت آن * مسئله ۳۲ * اگر شخصی نماز مغرب

بگذارد در اثنای راه پیش از رسیدن بمزدلفه پس این جائز
نیست نزد ابی حنیفه و محمد رح و لهذا بر او اعاده آن لازم است تا
مادامیکه صبح صادق نشده و نزد ابی یوسف رح آن نماز جائز
است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گنهگار میگردد و همین
اختلاف است درصورتیکه بگذارد کسی نماز مغرب را در عرفات
بعد از غروب آفتاب پیش از اقامه و دلیل ابی یوسف رح این است
که شخص مذکور گذارده است نماز مغرب را در وقت آن پس بر او
اعاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او اعاده آن بعد از دمیدن
صبح صادق واجب نمیشود ولیکن تاخیر مغرب در صورت مذکوره
سنت است و شخص مذکور ترک این سنت نموده است بنا بر آن
گنهگار میشود و دلیل ابی حنیفه و محمد رح این است که پیغمبر
صلعم در اثنای راه باسامه رض فرمود که نماز پیش تست و مراد
از آن این است که وقت نماز مغرب پیش است و این اشاره است
بسوی آنکه تاخیر نماز مغرب واجب است و منشای وجوب آن
نیست مگر اینکه بسبب تاخیر جمع نمودن آن با نماز عشا ممکن
میشود در مزدلفه لهذا بر شخص مذکور اعاده آن واجب است مادامیکه
صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعاده آن جمع نمودن

میان آن هر دو نماز حاصل گردد و بعد از دمیدن صبح صادق

جمع ممکن نیست پس ساقط می شود اما آنکه آن نماز مغرب

و باید دانست که بعد از دمیدن صبح صادق امام را باید که

در مزدلفه نماز فجر با جماعت ادا نماید در اول وقت فجر

با قیماندن چیزی از تاریکی شب بجهت آنکه ابن مسعود

رضی روایت کرده است که پیغمبر صلعم نماز فجر

در روز عید ادا کرده است در مزدلفه در اول وقت فجر و بجهت آنکه

بسبب گذاردن نماز فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود

برای وقوف بمزدلفه پس جایز خواهد بود پیش از وقت چنانکه

جایز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از آن باید

که وقوف نماید امام بمزدلفه و وقوف نمایند مردمان با امام

و بدعا مشغول باشند زیرا که پیغمبر صلعم وقوف نموده است

بمزدلفه و دعا نموده است در حق امتان خود حتی که

این دعا مقبول شد اما در حق مظالم چون ریختن

خون بناحق مثلا و این را روایت کرده است ابن عباس رض

و بعد از آن باید دانست که وقوف بمزدلفه واجب است نزد علمای ما

و رکن هیچ نیست حتی که اگر ترک نماید آن را بغیر عذر لازم میشود

وارادم اعنی قربانی نمودن ونزد شافعی رح آن رکن است و دراچه
حدا تعالی درقرآن مجید امرکرده است باینکه ذکرخدا نمایند
نزد مشعرحرام که عبارت است از مزدلفه وامر فرضیت
وجوب ثابت میشود ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم
ضعفای اهل بیت خودرا پیشتر ازوقوف نمودن بمزدلفه در وقت
شب فرستاده وروانه کرد آنهارا ازمزدلفه واگر وقوف بمزدلفه
رکن حج می بود استحسان نمیکرد پیغمبر صلعم وجواب از دلیل
شافعی رح این است که در روایت مذکوره ذکرخدا یتعالی مذکوراست
وذکر نمودن بمزدلفه از ارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد
که از آیة مذکوره فرضیت مراد نیست ودلیل وجوب آن نزد علمای ما
این است که پیغمبر صلعم درمورد است که هرکه بعد ازاقامه وقوف
نماید بمزدلفه پس حج او تمام میشود بدرستیکه پیغمبر صلعم
تمامی حج را معلق نموده است بوقوف نمودن بمزدلفه واین
تعلیق دلالت میکند براینکه وقوف بمزدلفه واجب است ولیکن
اگر ترک کند آن را کسی بسبب عذر چون ضعف وبیماری
یا ترک کند بسبب خوف ازدحام پس درین صورت براوهیچ چیز
لازم نمی آید مثل براینچه مذکور شد که پیغمبر صلعم ضعفای

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
مزدلفه همه موقف است یعنی جای ایستادن است مگر
موضعیکه آنرا وادی محسر میگویند چه آن موقف نیست
بنا بر حدیثیکه سابق مذکور شده است در بیان وقوف بعرفات
* مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام را که از مزدلفه
کوچ نماید و مردمان همراهی او تا آنکه بمنا رسند چنین
مذکور است در مختصر وقایه و این غلط است و صحیح این است
که کوچ نماید از مزدلفه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
پیغمبر صلعم کوچ نمود است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
که بعد از رسیدن بمنا شروع نماید در رمی جمره ها از جمره عقبه
که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگریزه است
و طریق رمی جمرهٔ عقبه این است که رمی کننده ایستاده شود
در بطن وادی که نشیب است و اندازد سنگریزه را بجانب جمره عقبه
که بلند است و باید که بیندازد هفت سنگریزه را که قابل خذف است
و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگریزه را بر سر انگشت
سبابه و سر انگشت ابهام را بنهد و بعد از آن بیندازد آنرا
و حاصل آنکه رمی نماید بسنگریزه کوچک که قابل خذف

باشد تا سنگریزه بزرگ زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که التقطوا سنگریزه برخود دا که رمی نماید سنگریزه که تا بلا خذف است و نماید که بعضی از شما ایذا رساند مر بعضی دیگر را ومع هذا اگر رمی نماید بسنگریزه که اندک بزرگ باشد به نسبت سنگریزه که قابل خذف است جایز است زیرا چه مقصود رمی است و آن حاصل است ولیکن نماید که رمی نماید بسنگهای بزرگ که بسبب آن ایذا رسد بغیر و باید دانست که دلیل بر شروع نمودن بر رمی جمرة العقبه این است که پیغمبر صلعم بعدا ز رسیدن بمنا بهیچ کار متوجه نشد تا آنکه فراغت نکرد از رمی جمرة العقبه

* مسئله ٣٥ * اگر کسی رمی نماید جمرة العقبه را از جانب فوق آن که بلند است جایز است زیرا چه گرد جمره عقبه همه جا موضع مناسک حج است ولیکن افضل این است که از بطن وادی که مکان نشیب است رمی نماید و باید که با هر سنگریزه تکبیر بگوید چنانچه مروی است از ابن مسعود و ابن عمر رض و اگر بجای تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح نیز حاصل میشود ذکر که از آداب رمی است و باید که وقوف ننماید نزد جمرة العقبه زیرا چه پیغمبر صلعم در انجا وقوف ننموده است

و باید که تلبیه قطع نماید با ول سنگریزه بجهت آنکه جابر

رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع میفرمود تلبیه را نزد

انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آن را در جمرة عقبه و بعد ازان

باید دانست که کیفیت رمی این است که بنهد سنگریزه را

بر پشت انگشت ابهام راست و باستعانت انگشت سبابه بگیرد

آن را و بیندازد آن را و مقدار رمی این است که میان رمی

کننده و میان موضع افتادن سنگریزه مسافت پنج دراع باشد

پس زیاده از ان و چنین روایت کرده است آن را حسن رح از ابیحنیفه

رح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج دراع

رمی نیست چه آن را طرح میگویند در عرف نه رمی ولیکن

معنی رمی دران فی نیز یافته میشود لهذا اگر طرح نماید کسی

یعنی اندازد سنگریزه را در کمتر از پنج دراع پس این کفایت

میکند چه این رمی است باعتبار لغت ولیکن آنکس گنهگار میشود

بسبب مخالفت سنت و اگر بنهد سنگریزه را بر جمرة العقبه

و نیندازد آنرا پس این کفایت نمیکند چه این اصلا رمی نیست

مسئله ۳۶ اگر انداز د کسی سنگریزه را در جمرة العقبه

با ینطور که بیفتد آن سنگریزه قریب جمره عقبه و بآن نرسد

پس این کفایت میکند زیراچه احترام نمودن از ان ممکن نیست والگر آن سنگریزه دور افتد از ان پس کفایت نمیکند زیراچه رمی قربت وعبادت است برخلاف قیاس وآن مخصوص است بمکان خاص * مسئله ۳۷ * اگر هفت سنگریزه را دفعةً اندازد کسی پس این یکبارشمرده میشود زیراچه نص دلالت میکند براینکه هفت سنگریزه هفت بار باید انداخت * مسئله ۳۸ * جائز است که سنگریزه بگیرد از هرجا که خواهد مگر از نزد یک جمرهٔ عقبه چه سنگریزه گرفتن از نزد یک آن مکروه است زیراچه آن سنگریزه مردود است اعنی مردود ملا یکه است وحس معقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است ومعهذا اگر چنین کند جائز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود * مسئله ۳۹ * رمی نمودن بهرچیزیکه از اجزای زمین است جائز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است وآن حاصل میشود بهرچیزیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود بسنگ بخلاف آنکه اگر رمی نماید بطلا ونقره زیراچه این را نثار میگویند نه رمی * مسئله ۴۰ * بعد از فراغ از رمی جمرة العقبه درباقی نماید اگر خواهد وبعد از ان حلق کند موی سررا

باتمنزلنها یه آن نزا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم فرموده که اول از منساسک حج در ین روز رمی جمره عقبه است و بعد ازان ذبح و بعد ازان حلق و بجهت آنکه حلق از اسباب تحلل است اعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید وهمچنین ذبح ایضاً احلال میشود محرم محصر بسبب ذبح هدی پس ضرورست که زمنی بران هرده ومقدم نموده شده وبعدازان بساید دانست که حلق از محظورات احرام است اعنی از جمله آنچیزها است که محرم را منع است پس باید که ذبح مقدم نموده شود بران وانیکه مذکور شد که اگر خواهد قربانی ذبح نماید پس وجه آن اینست که ذبح نمودن قربانی در حق مفرد نفل است ودرینجا کلام درحج مفرداست پس اومختار است اگرخواهد قربانی نماید واگر نخواهد نکند * مسئله ۱۴ * حلق نمودن افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که رحمت کند خدا ینعالی محلقین را اعنی کسانیرا که حلق می نمایند وکسی از حاضران سوال کرد و گفت مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانیرا که قصر می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا تعالی محلقین را

و باز سوال کرد از اهل مذکور مار پیغمبر صلعم فرمود
که رحمت کند خدای تعالی محلقین را و در مرتبه سوم یا چهارم
فرمود مقصرین را بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک بوجه احسن
حاصل میشود نه بسبب قصر پس حلق بمنزله غسل است
و قصر بمنزله وضو * مسئله ۴۲ * حلق ربع سر کافی است
بنابر قیاس آن بر مسح سر در وضو و تمام سر اولی است بجهت
آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و باید
دانست که قصر عبارت است از آنکه بردارد موی سر بقدر
سرانگشت * مسئله ۴۳ * هرگاه محرم حلق یا قصر
نماید در روز عید پس همه چیز برو حلال میشود مگر زن و امام
مالک رح گفته است که خوشبو نیز حلال نمیشود زیرا که در اخذ
خوشبو از جمله آن اشیا است که بسبب آن رغبت جماع
پیدا میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم در حدیثی
فرموده است که زیرا همه چیز حلال است مگر زن و قیاس
مالک رح بمقابل این حدیث مقبول نیست و نزد علمای ما جماع
نمودن در ما سوای فرج نیز حلال نیست زیرا که خلاف قول
شافعی رح و دلیل علمای ما این است که این جماع نیز دفع

شهوت است بزن پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه
او حلال شود بتمام وکمال و بعد از ان باید دانست که رمی جمره
از اسباب تحلل نیست نزد علمای ما و شافعی رح میگوید که
آن نیز از اسباب تحلل است زیرا چه رمی جمرهٔ عقبه موقت
است بروز عید مانند حلق پس رمی نیز سبب تحلل است بمنزله
حلق و دلیل علمای ما این است که انچه از اسباب تحلل است
پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنین است و رمی
چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تحلل
نیست بلکه تحلل است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
نه بسبب طواف زیارت و باید که محرم بعد از رمی و حلق
و ذبح در روز عید بیاید بمکه یا بعد آن روز بتاریخ یازدهم
یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم هرگاه از حلق فراغت نمود پس
بمکه آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد از ان مراجعت نموده
بمنا و نماز ظهر بمنا گذارد و باید دانست که وقت طواف
زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن ایام

زیارت روز دوازدهم ماه ذی الحجه است زیرا چه حدایتعالی عطف
کرد طواف را بر ذبح و فرمود پس بخورید از ذبح و فرمود باید که طواف
کنید پس وقت ذبح و طواف زیارت یک است و باید دانست که اول
وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ما
قبل آن انچه از شب است وقت وقوف عرفات است و طواف
زیارت بعد از وقوف عرفات است * مسئله ۴۴ * در هر
روز از ایام نحر که طواف زیارت نماید محرم جایز است اما
روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی
در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام
نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم
سعی نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف
و سعی نه نماید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم
سعی میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید
در طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان
صفا و مروه زیرا چه این سعی مشروع نیست مگر یکبار و همچنین
رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار در طوافیکه بعد آن سعی است
و باید دانست که بعد از طواف زیارت دوگانه نماز گذارده

زیرا چه لوکانه برای ختم طواف واجب است هر طواف که باشد خواه فرض خواه نفل بنابر وجهیکه سابق مذکور شد است در طواف قدوم * مسئله ۲۶۵ * بعد از طواف زیارت جماع نیز حلال میگردد ولیکن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف زیارت چه سبب تحلل همان حلق است نه طواف ولیکن عمل آن سبب در حق حلت جماع موخر کردانیده شده است * مسئله ۲۶۶ * طواف زیارت فرض است در حج و از ارکان حج است زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است و فرموده است که باید که طواف نمایند مر بیت عتیق را که عبارتست از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف افاضه و طواف یوم النحر نیز میگویند * مسئله ۲۶۷ * تاخیر نمودن طواف زیارت از ایام نحر مکروه است بجهت آنچه مذکور شد که طواف زیارت موقت است با یام مذکوره پس اگر تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود بر او دم یعنی قربانی نمودن نزد ابیحنیفه رح و بیان آن خواهد آمد در باب جنایات حج انشاء الله تعالی و باید دانست که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بمنا و در آنجا

اقامت نباید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین نموده است و بجهت آنکه رمی بر او باقی است و موضع آن بیان است* مسئله ۸۲* هرگاه داخل شود آفتاب در روز دوم ازدهام بعد رمی نماید هر سه جمره را با ینطور که ابتدا نماید بجمره که متصل است بمسجد خیف پس رمی کند آن را بهفت سنگ ریزه و تکبیر بگوید مع هر سنگریزه و وقوف نماید نزد آن جمره و بعد از آن رمی کند جمره را که متصل جمره اول است مانند رمی جمره اول و وقوف نماید نزد آن مانند اول و بعد از آن رمی نماید جمره عقبه را مانند رمی جمره اول ولیکن وقوف نه نماید نزد جمره عقبه همچنین روایت کرده است جابر رضه در بیان حج رسول خدا صلعم و باید که وقوف نماید نزد جمرتین در مقامیکه وقوف مینمایند مردمان و حمد خدا تعالی و ثنای او ادا نماید و تکبیر و تهلیل بگوید و درود خواند بر نبی صلعم و دعا خواند برای حاجت خود و دستها بردارد بجهت قول نبی صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع و ذکر کرد از انجمله هر دو جمره را که مذکور شد و مراد از آن برداشتن دستها است برای دعا و باید که در این هفت موقع در دعای خود طلب مغفرت نماید برای مومنان

زيراچه پيغمبر صلعم در دعاي خود گفتست كه اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج يعني بار خدايا آمرزش كن حاجيان را وكسي را كه طلب آمرزش كنند حاجيان براي او و بعد ازان بايد دانست كه قاعده اين است كه هر رمي كه بعد آن رمي ديگر است پس بعد آن وقوف است زيراچه آن وسط عبادت است پس دران دعا بخواند و هر رميكه بعد آن رمي ديگر نيست پس بعد آن وقوف نبايد زيراچه عبادت منتهي شد لهذا بعد رمي جمرهٔ عقبه وقوف نيست در روز عيد نيز *مسئله ۹۴* بتاريخ دوازدهم ذيحجه نيز رمي كند هرسه جمره را بعد از وقت زوال آفتاب چنانچه بتاريخ يازدهم مينمايد و بعد ازان اگر خواهد تعجيل نمايد در كوچ نمودن و كوچ نمايد بمكه زود و اگر اقامت نمايد درانجا بايدكه رمي كند هرسه جمره را بتاريخ سيزدهم بعد از وقت زوال و افضل همين است كه اقامت نمايد در منا بتاريخ دوازدهم و رمي نمايد بتاريخ سيزدهم چه پيغمبر صلعم چنين كرده است و بايد دانست كه جايز است ويراكه بتاريخ سيزدهم پيش از دميدن صبح صادق از منا كوچ نمايد و اگر توقف نمايد حتي كه صبح صادق گردد دراين

هنگام جایز نیست ویراکه کوچ نباید بلیر رمی زیرا چه بعد از دمیدن صبح صادق وقت رمی میرسد ودرین اختلاف شافعی رح است واگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رح بنابر استحسان وصاحبین رح گفته اندکه رمی پیش از وقت زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر جایز نیست وتفاوت نیست میان این روز ومیان روزهای دیگر مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر وبعد از دمیدن صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس درین هنگام این روز بمنزله روزهای دیگر گردید ودلیل ابیحنیفه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رض موافق مذهب وی است ودوم این است که هرگاه درین روز اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمی بانطورکه جایز است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که بطریق اولی ظاهر شود در حق جواز تقدیم رمی بر وقت زوال بخلاف روزهای دیگر چه در آن رمی جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنا بر روایت مشهور زیرا چه ترک رمی در این دو روز جایز نیست پس باقی خواهد ماند بر اصلیکه مروی است بنا بر روایت مشهور واما روز عید پس اول وقت رمی در این روز از صبح صادق است وشافعی رح میگوید که اول وقت رمی در روز عید بعد از نصف شب است بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم اجازت داد در این روز مر شبانان راکه رمی نمایند در وقت شب ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که رمی نکنید جمره عقبه را مگر بعد از صبح صادق ودر بعضی روایات آمده است که فرمود رمی مکنید جمره عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب پس از حدیث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است واز حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است وحدیثیکه دلیل شافعی رح است تاویل آن این است که مراد از آن شب یازدهم وشب دوازدهم است زیرا چه شب عید اضحی وقت وقوف عرفات است ورمی بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت رمی بعد از شب عید خواهد بود وبعد از این باید دانست که نزد ابوحنیفه رح در روز عید وقت رمی از صبح صادق است تا غروب آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول مناسک حج در این روز رمی

است پس از این حدیث معلوم شد که این روایت تنها در وقت رمی است و
تنها بی آن تعریف آفتاب است و از این بوسف رحمه الله مروی است که رمی
مذکور از صبح تا وقت روا است و حدیث مذکور حجت است برا و
و اکر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه تا آنکه وقت شب رسد باید
که رمی کند در وقت شب و برا و هیچ لازم نمی آید بسبب حدیث
شبانان که مذکور شد و اکر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه
تا آنکه روز دیگر رسد باید که رمی کند آنرا و برا بر روز دیگر
در وقت رمی است و در این صورت برا و دم لازم می آید نزد ابو حنیفه
رح بسبب تاخیر نمودن رمی از وقت آن چنانچه مذهب
وی است * مسئله ٥ * اکر رمی کند کسی جمره عقبه را در حالت
سواری جایز است بسبب آنکه تعلق رمی به این حالت بر حاصل میشود
و باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد از آن رمی دیگر است
پس افضل در آن این است که رمی نماید آنرا در حالیکه
پیاده باشد و رمی که بعد از آن رمی دیگر نیست پس آن رمی
کند در حالت سواری زیرا که رمی که بعد از آن رمی دیگر
است پس بعد از آن وقوف و دعا است چنانچه سابق مذکور
شد پس باید که این رمی نماید در حالیکه پیاده است تا تضرع

بوجه احسن متحقق شود و بیان افضلیت از ابی یوسف رح
مرویست * مسئله ۵۱ * باید که در منا بیتوتت نماید
در شبها یکه در روز آن رمی است و اگر ترک نماید و بیتوتت
نماید در ان شبها در جای دیگر پس آن مکروه است زیرا که
پیغمبر صلعم درین شبها در منا بیتوتت میفرمود و عمر رض تادیب
می نمود هر کسی را که اقامت نمیکرد بمنا در شبهای مذکوره و معهذا
اگر کسی عمدا بیتوتت نماید در ان شبها بجای دیگر پس بر او چیزی
لازم نمی آید نزد علمای ما بر خلاف قول شافعی رح و دلیل علمای
ما این است که وجوب بیتوتت در منا در شبهای مذکوره بجهت
آنست که تا بسبب آن رمی آسان شود در روزهای مذکوره و
واجب لنفسه نیست پس بیتوتت در منا در شبهای مذکوره از افعال
حج نیست لهذا بسبب ترک آن جبر نقصان آن واجب نخواهد
شد * مسئله ۵۲ * اگر کسی اسباب و اشیای خود را به مکه
فرستد پیش از فراغت نمودن از رمیها و خود اقامت نماید
در منا تا آنکه از رمیها فراغت نماید پس این مکروه است
بجهت آنکه مرویست که عمر رض از ان منع کرد و تادیب
می نمود کسی را که چنین می نمود و بجهت آنکه دل او متعلق

آخر و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که حج کند پس باید که آخر کار او این باشد که طواف خانه کعبه نماید و باید دانست که مر زنان حایض را ترک طواف صدر جایز است و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف صدر واجب است پس مخصوص است در حق غیر اهل مکه و در حق اهل مکه واجب نیست زیرا چه آنها وداع نمیکنند خانه کعبه را و از خانه کعبه مراجعت نموده نمیروند بجای دیگر * مسئله ۵۵ * در طواف الصدر رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسئله ۵۶ * بعد از طواف الصدر دوگانه نماز باید گذارد بجهت آنکه سابق مذکور شد است که بعد از هر طواف دوگانه برای ختم طواف مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آب آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بدست مبارک خود دلو آب از چاه زمزم کشید و نوشید از آن و آنچه ماند در آن دلو آن را در چاه انداخت * مسئله ۵۷ * مستحب است که بیاید نزد دروازه خانه کعبه و ببوسد استانه آن را نیز و بیاید نزد ملتزم و آن عبارت است از مابین حجر اسود تا بدروازه خانه کعبه پس باید

که بنهد سینه وروی خود را بر ملتزم وتشبث نماید به پرده های خانهٔ
کعبه ساعتی امثی چنگال بآن زند وبعد از آن کوچ کند وبرود
بسوی اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین
عمل کرده است وباید دانست که فقها گفته اند که سزاوار این است
که برگردد از خانهٔ کعبه باینطور که روی او بسوی خانهٔ کعبه
باشد وپس پا برود در حالیکه میگرید وحسرت می نماید بر
فراق خانهٔ کعبه وباید که باینطور برود تا آنکه از مسجد
حرام خارج شود واین بیان تمام حج است والله اعلم

فصـــــــــــــــل * مسئله ۱ * اگر محرم داخل نشود
در مکه وبیرون بسوی عرفات رود ووقوف نماید در آن
مطابق آنچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم از وساقط میگردد
از جانب او شروع کرده را بتدا بر وجهیکه مترتب میشود بر آن باتیان افعال
وارکان حج پس بجا آوردن آن بر وجهی دیگر سرانی وجه مذکور
سنت نخواهد شد وبسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر وی هیچ جبر
نقصان لازم نمی آید زیرا چه طواف القدوم سنت است وبسبب ترک نمودن
سنت جبر نقصان واجب نمیشود * مسئله ۲ * هر که وقوف
بعرفات نماید از ما بین وقت زوال روز عرفه تا دمیدن صبح روز عید

پس اگر دریابد حج را حج او صحیح میشود پس اول وقت وقوف
نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه است نزد علمای ما بجهت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم وقوف بعرفات نموده است بعد از وقت
زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود
و هرکه وقوف بعرفات ننماید تا بوقت شب نیز پس حج او فوت میشود
و این بیان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
در روز عرفه و حدیث مذکور که دلیل علمای ما است حجت است
براو و بعد از آن باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید
بعد از وقت زوال یا بعد از آن در همان ساعت افاضه نماید بسوی مزدلفه
پس این جایز است نزد علمای ما زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که هرکه وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستیکه
حج او تمام میشود و لفظ یا کلمه تخییر است و امام مالک رح گفته است
که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه واقع شود در روز و هم
و در جزوی از شب و حدیث مذکور حجت است براو * مسئله ۳ *
اگر شخصی بگذرد بعرفات در حالتیکه نمیداند یا در حالت بیهوشی

یا در حالیکه نمیدانند که آن موضع عرفات است پس این وقوف
بعرفات سپرده میشود و کفایت میکند زیرا که او چه رکن است
یافته شده درینصورت و نوم و بیهوشی مانع و منافی آن نیست چنانچه
امساک که رکن روزه است متحقق میشود در حالت نوم
و بیهوشی بخلاف نماز چه آن در حالت بیهوشی باقی
نمی ماند و همچنین نیست که جهل و عدم اطلاع بر آن محل
اوقات است و نیت برای هر رکنی علیحده شرط نیست * مسئله *
اگر شخصی بیهوش گشت و رفقای او از جانب او تلبیه گفت
و احرام نمود پس این جایز است نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح
گفته اند که جایز نیست و اگر کسی امر کرد انسانی را باینکه
احرام نماید از جانب او اگر او بیهوش گردد یا بخوابد و انسان
مامور احرام نمود از جانب او پس این صحیح است بالاجماع حتی
اگر آن شخص بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال
حج بجا آورد جایز است و دلیل صاحبین رح این است
که در صورت اول شخص مذکور خود احرام نکرده است و نه اذن داده
است غیر را باینکه از جانب او احرام نماید چه اذن او یافته
نشده است نه صریحا نه دلالة اما صریحا پس آن ظاهر است و اما

دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالة موقوف است
بر اینکه وبرا علم این باشد که اذن داده و برا جایز است
و این را اکثر از علما و فقها نمیدانند پس عوام را بطریق اولی
از آن خبر نخواهد بود بخلاف آنکه صریحا امر کرده شود
بآن مرغیر را و دلیل ابوحنیفه رح این است که انسان
هرگاه عقد رفاقت می نماید با رفیقان پس او استعانت مینماید
از هریک از آنها در چیزیکه او بذات خود آنرا نمیتواند کرد و
در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکوره اذن
آن ثابت است از روی دلالت و علم جواز اذن ثابت است
بنظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله ٥ * زن
بمنزله مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیراچه زن مخاطب
است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینقدر فرق است
که زن سر خود را وانمیکند زیراچه سر او عورت است و باید
که زن روی خود وانماید زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است
که احرام زن در روی او ست و اگر زن در روی خود پارچه را مثلا
آویزان نماید باینطور که آن پارچه بروی او متصل نکرده
بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنین

مردست از عاینده رفتن و نجوبت آنکه آن بمنزله آرام گرفتن
است در سرمایه محمل * مسئله ۶ * زن را باید که تلبیه
را آهسته بلند نکند چه در ان خوف فتنه است و همچنین رمل
نکند در طواف و سعی نماید میان میلین اخضرین چه
آن محل ستر عورت است * مسئله ۷ * زن را نشاید
که حلق نماید موی سر را بلکه تقصیر نماید آن را بجهت
آنکه پیغمبر صلعم نهی فرمود است مر زنان را از حلق نمودن
موی سر و امر کرد است آنها را باینکه تقصیر نمایند آن را بجهت
آنکه حلق نمودن موی سر مثله است در حق زنان چنانچه
حلق ریش مثله است در حق مردان و مشابه کردن ونیز
مردان است * مسئله ۸ * زن را پوشیدن لباس دوخته جائز
است زیرا که پوشیدن لباس غیر دوخته کشف عورت است
* مسئله ۹ * زن را باید که استلام حجر اسود ننماید
وقتیکه در آنجا اجتماع و هجوم باشد زیرا که منع است زیرا
که مس نماید مرد را ولیکن اگر هجوم نباشد و مکان خالی
باشد باید که استلام حجر اسود نماید * مسئله ۱۰ * اگر شخصی
قلاده بند دآویز کردن شتر را که آورده برای قربانی بوده آن ده بحرم

تو این را هدي و بدنه میگویند وهمراه آن متوجه شود بسوي خانه کعبه
با راده حج پس او محرم میشکرده خواه آن شتر قرباني بجهت
نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزاي صید باشد یا غیر آن
بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قلاده بندد در
گردن شتر نس او محرم میشود و بجهت آنکه تلبیه براي
اظهار اجابت امر حج است وسوق هدي در معني تلبیه است در
اظهار اجابت امر حج زیراچه سوق هدي نمیکنند مگر کسیکه
اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهي متحقق میشود
بفعل چنانچه متحقق میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشت بفعلیکه از خواص
احرام است و باید دانستکه بیان قلاده بستن این است که بند
بندد در گردن شتر خود باره نعل را یا عروه تو شه دان را یا
پوست درخت را * مسئله ۱۱ * اگر شخصي قلاده بندد
در گردن شتر و بفرستد آن را و خود همراه آن نرود وسوق
نکند آن را پس درینصورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
گفتست عایشه رض که من مي بافتم قلاده هدي رسول خدا صلعم و
او صلعم میفرستاد آن هدي را و خود اقامت میکرد میان اهل

خود در حالت خلاف آمدن بغیر احرام و همچنین اگر بعد از فرستادن هدي از پس روان شود محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بهدي مذکور و سوق کند آن را زیراچه در وقت متوجه شدن هرگاه حاضر نیست پیش روي او هدي که سوق نماید آن را پس یافته نشد از و مگر مجرد نیت و بمجرد نیت کسي محرم نمیشود و هرگاه لاحق شود بآن و سوق نماید آن را یا لاحق شود بآن اگرچه سوق نماید آن را پس مقترن میشود نیت او بفعلیکه از خواص احرام است لهذا درین هنگام محرم میگردد چنانچه اگر سوق آن میکرد در ابتدا لیکن اگر هدي تمتع باشد پس درینصورت بعد از فرستادن آن اگر متوجه شود بسوي خانه کعبه به نیت حج پس او محرم میشود از وقتیکه متوجه میشود و حاصل آنکه بعد از فرستادن هدي بسبب متوجه شدن بسوي خانه کعبه به نیت حج محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر درصورتیکه آن هدي تمتع باشد چه درینصورت از وقت متوجه شدن محرم میشود و این بنابر استحسان است و بنا بر قیاس جایز نیست و وجه قیاس آن است که مذکور شد که بمجرد نیت معتبر نیست تا آنکه

مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه استحسان این است که این هدی تمتع مشروع است ابتداءً نه بجهت جزای جنایت و منسکی از مناسک حج است از روی وضع شرعی چه آن مختص بمکه است و در انجاد بعث نموده میشود و واجب است برای شکر تمتع اعنی جمع نموده میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره و غیر هدی تمتع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص بمکه نیست لهذا اکتفا نموده شده را ن بمجرد متوجه شدن بسوی خانه کعبه بنیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تمتع تحقق احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام است * مسئله ۱۲ * اگر کسی جل پوشاند هدی را یا اشعار آن نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس در ینصورت او محرم نمیگردد زیرا چه جل پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی و دفع مگس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکروه است نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست ونزد صاحبین رح اشعار اگرچه حسن است ولیکن گاهی اشعار نموده میشود برای معالجه بخلاف تقلید زیرا چه آن مختص است به هدی

وقلاده بستن در گردن گوسفند که معتاد است و به سبب و باید
دانست که هدی را در حرم میشود دیگری سرودم گاو و بره
شاه ... معطار سر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که
در روز جمعه در وقت اول در مسجد بیاید پس او مانند آن کس
است که هدی کند بدنه را بعد ستر را کسی که بعد از آن بیاید
پس او مانند کسی است که هدی کند گاو را چه ازین حدیث
معلوم میشود که بدنه شتر را میگویند نه غیر زیرا چه درین حدیث
بدنه بمقابل گاو واقع شده است و دلیل علمای ما این است که
بدنه در لغت شتر و گاو هر دو را میگویند لهذا در باب نگاه گاو
از هفت کس کفایت میکند چنانچه بدنه شتر کفایت میکند هفت
کس را و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است نه آنکه بمقابل
گاو واقع شده است والله اعلم

باب در بیان قران و تمتع باید دانست که

قران عبارت است از آنکه احرام عمره و حج معا ببندد و معات
و باید که بعد از دوگانه بیسار بالفظ دعا بعو اند اللهم انی
ارید العمرة والحج فیسرهما لی وتقبلهما منی زیرا چه قران
عبارت است از جمع نمودن میان حج و عمره لهذا اگر کسی احرام

عمره نمايد از ميقات و پيش از چهار شوط از طواف آن احرام حج نيز نمايد قران ميكرده زيرا چه جمع نمودن ميان حج و عمره متحقق مي شود درين صورت و معني تمتع نفع گرفتن است باداي دو عبادت كه عبارت است از حج و عمره در سفر واحد بي آنكه المام صحيح نمايد باهلش خود ميان عمره و حج و طريق آن اين است كه از ميقات احرام عمره نمايد فقط و داخل شود در مكه و عمره نمايد و بعد از ان حلق يا قصر هرچه خواهد بكند و باين عمل از احرام عمره بيرون شود و حلال گردد و باين حالت در مكه اقامت نمايد و بعد از ان بتاريخ هشتم ذي الحجه كه آنرا يوم التروية ميگويند احرام حج نمايد از حرم و حج ادا نمايد چنانچه حج كننده فقط حج ادا ميكند و بايد دانست كه هركه قران بنمايد آنرا قارن ميگويند و تمتع كننده را متمتع و فقط حج كننده را مفرد و فقط حج را افراد و بايد دانست كه درين باب دو فصل است فصل اول در بيان احكام قران * مسئله ۱ * قران افضل است از تمتع و افراد و شافعي رح گفته است كه افراد افضل است و امام مالك رح گفته است كه تمتع افضل است از قران زيرا چه كه تمتع در قرآن مجيد

آمداست وذکر قران در قرآن مجید نیامداست ودلیل
شافعی رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرموداست که قران
رخصت است ودوم این است که در افراد زیاده تلبیه وسفر است
وهم حلق است ودلیل علمای مایکی این است که پیغمبر صلعم
فرمود است یاآل محمد احرام حج وعمره نمایید
ودوم این است که در قران جمع نمودن دو عبادت است
پس قران مانند روزه مع اعتکاف است ومانند حراست و
نگاهبانی نمودن است سرحد اسلام را در شبها مع نماز تهجد
وجواب از دلیل دوم شافعی رح این است که تلبیه غیر محصور
است وسفر مقصود نیست وسبب حلق از عبادت حج بیرون
میشود محرم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود تا بسبب آن
افضلیت ثابت شود وجواب از دلیل اول که حدیث است این است
که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نمودن در
ماه های حج بدترین گناهان است ومراد از حدیث مذکور نفی
قول اهل جاهلیت است وذکر قران نیز در قرآن مجید است
زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرموداست که تمام
کنید حج وعمره را برای خدا یتعالی ومراد ازین آیت آنست

که احرام حج و عمره نمایند از خانه خود و بعد از ان بدانکه
در قران تعجیل احرام است و هم استدامت احرام در دوام آنست
از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو و تمتع
چنین نیست پس قران افضل و اولی از تمتع خواهد بود و بعضی
گفته اند که اختلاف میان علمای ما و شافعی رح
بنا بر آن است که قارن نزد علمای ما در طواف
و دو سعی می نماید و نزد شافعی رح یک طواف و یک سعی
مینماید و اگر در دل نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند
پس این نیت قلبی کفایت میکند چنانکه در نماز نیت قلبی
کافی است * مسئله ۲ * قارن هرگاه داخل شود بمکه
باید که ابتدا نماید بعمره باین طور که طواف خانه کعبه
نماید هفت شوط و در سه شوط اول رمل نماید و بعد از ان سعی
نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره
ازین عبارت است و بعد از ان شروع نماید در افعال حج پس
طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از ان سعی نماید میان
صفا و مروه چنانچه سابق در بیان حج مذکور شد و بدانکه
در قران تقدیم عمره بر حج بجهت آنست که در تمتع عمره

مقدم است بر حج چه خدای تعالی در قرآن مجید در بیان
تمتع عمره را مقدم ذکر نموده است و قران در معنی تمتع است پس
در قران نیز عمره مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسئله ۳ *
قارن را نباید که بعد از ادای عمره پیش از ادای حج حلق
نماید زیرا که احرام او در حق حج باقی است و حلق نمودن
در حالت احرام حج جنایت است بلکه قارن را باید که حلق
نماید در روز عید چنانچه تمتع حاجی کنند در روز عید حلق
مینماید و بسبب آن حلال میگردد نه بسبب ذبح نزد علمای
ما چنانکه مفرد بسبب حلق حلال میگردد نه بسبب ذبح
و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد مذهب علمای
ما است و شافعی رح گفته است که قارن یک طواف و یک
سعی مینماید و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت
آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره در حج داخل شد تا روز
قیامت و بجهت آنکه بنای قران بر تداخل است لهذا اکتفا
نموده میشود در آن به تلبیه واحد و بسفر واحد و بحلق واحد
پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد بطواف واحد و بسعی
واحد و دلیل علمای ما یکی این است که هر گاه نبی این

سعید دو طواف کرده و دو سعی نموده خبر رض با و گفت که عمل نمودی بسنت پیغمبر صلعم و دوم این است که قران عبارت است از ضم نمودن بلکه عبادت بسوی عبادت دیگر و آن دو عبادت حج و عمره است و این ضم متحقق نمیشود مگر باینطور که هر واحد ادا نموده شود بروجه کامل و سیوم این است که تداخل نیست در عبادات پس برای هر یک از حج و عمره طواف جاجده و سعی جاجده نموده خواهد شد و جز این نیست که برای عمره و اکتفا نموده میشود بسفر واحد و تلبیه واحد و بحلق واحد بجهت آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر وسیله است و تلبیه برای احرام است وحلق برای حلال شدن است بخلاف ارکان چه آن مقصود است پس ارکان برای هر یک علیحده باید آیا نمی بینی که دو شفعه نماز نفل متداخل نمیشوند و بیک تحریمه ادا نمیشوند وحدیثیکه دلیل آورده است ان راشافعي رح پس معنی آن این است که داخل شد وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت

* مسئله ۴ * قارن اگر دو طواف پی در پی نماید یکی برای عمره و دیگر برای حج و همچنین دو سعی نماید پی در پی کفایت میکند زیراچه او بجا آورد چیزیرا که بروی واجب است و

باید دانست که اینچنین کردن بد است چه در ان تاخیر سعی عمره از طواف التحیة و تقدیم طواف التحیة بر سعی مذکور لازم می آید و این بد است ولیکن بسبب آن چیزی از جبر نقصان او لازم نمی آید اما عدم لزوم نزد صاحبین رح پس آن ظاهر است زیرا که بسبب تقدیم و تاخیر در مناسک حج دم لازم نمی آید نزد ایشان و عدم لزوم آن نیز ابو حنیفه رح بنا بر آن است که طواف التحیة نزد او سنت است و بسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم آن در سعی عمره بطریق اولی نخواهد شد و تاخیر سعی بسبب اشتغال با مر دیگر موجب دم نیست پس همچنین تاخیر آن بسبب اشتغال بطواف موجب دم نخواهد شد * مسئله ٥ * قارن هرگاه از رمی جمرة العقبة فارغ شود در روز عید باید که ذبح نماید گوسفند یا گاو یا شتر را یا سبع گاو یا سبع شتر را یعنی جانور که در یک گاو هفت کس شریک شوند و این را دم القران میگویند و این دم قران لازم است زیرا که قران در معنی تمتع است و بنص ثابت است که در تمتع دم است پس همچنین در قران نیز خواهد شد و بدانکه هدی از سه جنس میشود از شتر و گاو و گوسفند بنا بر آنچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالي * مسئله ۹ * اگر نباشد نزد قارن يكي از اين سه چيز كه ذبح كند آنرا پس بايد كه سه روزه دارد در ايام حج كه آخر آن روز عرفه باشد وبعد از مراجعت بسوي اهل خود هفت روز روزه دارد زيراچه خداي تعالي در حق تمتع و قران مجيد چنين فرموده است وقران مثل آنست وبدانكه افضل اين است كه سه روزه دارد در ايام حج از ان تاريخ كه آخر آن بروز عرفه واقع شود زيراچه روزه بدل هدي است پس مستحب است كه تاخير نموده شود تا آخر وقت آن باميد آنكه شايد هدي كه اصل است پيدا كرده وا و براصل قادر شود وبدانكه اگر آن هفت روزه را در مكه دارد قارن بعد فراغت از حج وبعد گذشتن ايام تشريق جايز است و نزد شافعي رح جايز نيست زيراچه در قرآن مجيد مذكور است كه آنرا بعد مراجعت بسوي خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مكه جايز نخواهد شد مگر وقتيكه نيت اقامت نمايد در مكه پس درينگام جايز است زيراچه درينصورت مراجعت نمودن او بسوي خانه خود متعذر است وعلماي ما ميگويند كه انچه در قرآن مجيد مذكور است كه هفت روزه دارند بعد از مراجعت پس معني

آن این است که هفت روزه از یده بعد مراجعت از حج اعني
بعد فراغت ازان * مسئله ۷ * اگر قارن را اتفاق داشتن
سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسد پس درینصورت
جایز نیست زیرا مکروه م و شافعي رح میگوید که او درینصورت
آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریق زیراچه
این سه روزه موقت است وهرگاه در وقت آن اتفاق نشد
پس قضاي آن خواهد کرد و امام مالك رح میگوید که درینصورت
آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریق زیراچه خدایتعالی
در نص قرآن مجید فرموده است که باید که سه روزه در ایام حج
دارد و ایام تشریق ایام حج است و دلیل علماي ما این است که
از روزه داشتن در ایام تشریق نهي وارد شده است چنانکه مشهور
است پس نص قرآن معمول خواهد شد برسواي ایام تشریق و بعد
از ایام تشریق نیز آن سه روزه قضا نبوده نمیشود زیراچه روزه بدل دم
است و بدل وعوض مقرر نبوده نمیشود مگر بنص شرع و نص شرع
دلالت میکند براینکه روزه مختص است بایام حج و دم اصل
است پس اداي دم جایز خواهد شد بعد گذشتن ایام
تشریق نیز بنابر آنکه دم اصل است و مرویست که در مثل صورت

مذکوره عمره را امر کرده است بذبح نمودن شکر شغلند پس
اکر قارن مذکور بعد روز عید نیز قادر نشود بر ذبح نمودن
هدی جایز است ویرا که حلال شود ودر ینصورت بروی دو دم
لازم میشود یکی برای قران ودوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح
نمودن هدی * مسئله ۸ * اکر داخل نشود قارن در مکه
و بیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات ووقوف عرفات
نماید پس لازم می آید که او عمره را ترک نموده زیرا چه اکنون
ادای عمره متعذر کشت چه اکر او بعد از وقوف بعرفات عمره
نماید لازم می آید که افعال عمره را بر افعال حج بنا کرده
و این خلاف مشروع است و باید دانست که بمجرد متوجه
شدن بسوی عرفات تا که وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمی آید
که او عمره را ترک کرده و این نزد صاحبین است و مذهب
صحیح ابی حنیفه رح نیز همین است و درصورت مذکوره دم
قران از وساقط میشود چه او قران نکرده ولیکن بسبب ترک
عمره دم لازم می آید و همچنین لازم است بر و که قضای آن
نماید زیرا چه شروع نمودن او در عمره مذکوره صحیح
شده بود و بعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن

بروی لازم خواهد شد چنانکه قضای عمره لازم می‌آید بر کسیکه بعد از شروع نمودن او در عمره محصور گردد باین طور که بجز سد راه او شود والله اعلم

فصـــــل دوم در بیان احکام تمتع * مسئله ۱ * تمتع افضل است از افراد بنا بر ظاهر روایت دار ابی حنیفه رح مرویست که افراد افضل است برای آنکه سفر متمتع واقع میشود برای عمره و سفر مفرد واقع میشود برای حج و وجه ظاهر روایت اینست که در تمتع جمع نمودن دو عبادت است مانند قران وقران افضل است و نیز در آن یک نسک زیاده است اعنی دم چه در تمتع دم است و در افراد دم نیست و سفر متمتع نیز برای حج واقع است اگرچه عمره را در اثنای آن ادا مینماید و این منافی آن نیست که سفر او برای حج واقع شود چه عمره تابع حج است چنانچه در روز جمعه سعی نمودن و رفتن بسوی مسجد برای نماز جمعه واجب است و بعد از رفتن در مسجد مشغول شدن بسنت جمعه منافی این نیست که آن سعی برای نماز جمعه واقع شود چه سنت جمعه تابع نماز جمعه است * مسئله ۲ * باید دانست که متمتع بر دو نوع است یکی آنکه متوجه شود بسوی خانه کعبه

باراده تمتع و سوق هدی نماید و دوم آنکه سوق هدی ننماید
و این متمتع را باید که داخل شود بمکه پس طواف خانه کعبه
نماید برای عمره و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه و بعد از آن
حلق یا قصر نماید و باین حلال میشود از عمره خود زیراچه در عمره
همین افعال است چه اکثر فقط عمره نماید کسی این عملها نماید
چنانچه پیغمبر صلعم در عمرهٔ قضا همین افعال کرده بود و امام مالک
رح گفتست که در آن حلق نیست و جز این نیست که عمره عبارت است
از طواف و سعی و دلیل پیغمبر صلعم که در عمره قضا سر و بست حجت
است برا و نیز حجت است برا وقول او تعالی محلقین رؤسکم الآیه
یعنی در حالیکه حلق کنند کانید سرهای خود را و این آیة نازل
شده است در عمره قضا و نیز دلیل علمای ما براینکه در آن حلق است
این است که هرگاه برای عمره احرام نموده میشود به تلبیه پس
تحلل از آن نیز بحلق خواهد شد مانند حج * مسئله ۳ *
قطع تلبیه نماید متمتع وقتیکه شروع کند در طواف و مالک رح
گفتست که قطع کند تلبیه را وقتیکه نظر او بخانه کعبه افتد
زیرا چه عمره زیارت خانهٔ کعبه است و آن تمام میشود بافتادن نظر
بر آن و دلیل علمای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عمره

قضا قطع تلبیه نمود است در وقت استلام حجر ودوم این است
که مقصود همان طواف است پس قطع کند تلبیه را وقتیکه شروع
نماید در طواف و از ینجا است که قطع میکند تلبیه را
حاجی وقتیکه شروع می نماید در رمی جمره عقبه
* مسئله ۲ * متمتع را باید که بعد از اداي عمره اقامت
نماید در مکه در حالیکه حلال است زیراچه او حلال شده است
از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نمود است از ان و بعد
ازان بتاریخ هشتم که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج
نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نمودن
از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیراچه متمتع مذکور
که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکي است و میقات مکي
براي احرام حج حرم است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
بعد ازان حج ادا نماید چنانچه مفرد حج ادا مینماید زیراچه
او اداي حج میکند ولیکن باید که متمتع رمل نماید در
طواف زیارت و بعد ازان سعي نماید میان صفا و مروه
زیراچه طواف زیارت در حق او اول طواف است براي حج
بخلاف مفرد چه او طواف قدوم مینماید و بعد ازان

سعي مينمايد ميان صفا ومروه واكر متمتع نيز
بعد از احرام حج اول طواف خانه كعبه وسعي ميان
صفا ومروه نمايد وبعد ازان كوچ نمايد وبرود بمنا پس
درينصورت او در طواف زيارت رمل نكند ونه سعي نمايد
بعد آن ميان صفا ومروه زيراچه او يكبار طواف سعي نمود
است * مسئله ٥ * برمتمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص
قرآن كه سابق مذكور شد واكر نيسابد دم را سه روز روزه
دارد در ايام حج وهفت روزه دارد بعد ازمراجعت بسوي خانه
خود وطريقه داشتن اين ده روزه چنان است كه در قران بيان
نموده شد پس اكر سه روز روزه دارد متمتع مذكور در ماه
شوال وبعد ازان عمره نمايد پس آن سه روزه كفايت نمي كند
ازان سه روزه كه براو واجب ميشود در ايام حج حاصل آنكه اين
سه روزه شوال بجاي آن سه روزه اعتبار نموده نميشود
زيراچه سبب وجوب آن سه روزه تمتع است چه آن بدل هدي
است واو در ايام ماه شوال تمتع نكرده است پس اداي آن سه
روزه پيش از تحقق سبب وجوب آن جايز نخواهد شد واكر
سه روز روزه دارد بعد از احرام عمره پيش از طواف پس اين

جایز است نزد علمای ما و نزد سیا فعی رح جایز نیست
زیرا چه خدای تعالی فرموده است که سه روز روزه دارد در حج
و او تا هنوز در حج شروع نکرده است بلکه بعد از ادای عمره در
حج شروع خواهد کرد و دلیل علمای ما این است که متمتع
مذکور در این صورت سه روزه را بعد از تحقق سبب وجوب آن
ادا نموده است پس جایز خواهد شد و مراد از حج در آیت مذکوره
وقت حج است بنا بر آنچه سابق مذکور شد و افضل این است که آن سه
روزه را بطوری ادا نماید که روزهٔ سیوم در روز عرفه واقع شود
بنا بر آنچه سابق مذکور شد در قران * مسئله ۶ * اگر خواهد
متمتع که سوق هدی نماید باید که احرام کند و سوق هدی
نماید و این افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم سوق هدی
نموده است همراه خود و بجهت آنکه در این استعداد و مسارعت است در
امر حج پس اگر آن هدی شتر باشد باید که توسه دان یا نعل را در
گردن آن قلاده نماید بجهت روایت عایشه رض که سابق
مذکور شده است در قران * مسئله ۷ * قلاده بستن در گردن
شتر مثلا افضل است از پوشانیدن جل بجهت آنکه ذکر قلاده در
قرآن مجید آمده است و بجهت آنکه قلاده برای اعلام است که آن

هدي است و پوشانيدن جل براي زينت است * مسئله ۸ *
بايد كه اولا تلبيه بگويد و بعد از آن قلاده بيندد زيرا كه گردن هدي
بر بواجه احرام ميكرد بسبب بستن قلاده ركردن هدي مع
متوجه شدن همراه آن بنا برانچه سابق مذكور شد واولى
اين است كه احرام نمايد بتلبيه وسوق هدي نمايد * مسئله ۹ *
سوق هدي افضل است از كشيدن آن بجهت آنكه پيغمبر صلعم
احرام نمود در ذي الحليفه و شتران هدي سوق نموده ميشد بپشاپيش
او و بجهت آنكه بسبب سوق اشتهار بر وجه ابلغ واحسن
حاصل ميشود و آن افضل است مگر وقتيكه سوق دشوار باشد
بسبب رميدن هدي و ميل كردن آن بجانب چپ و
راست پس در اين هنگام بكشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبين
رح گفته اند كه اشعار نمايد بدنه را و ابوحنيفه رح گفتست كه
اشعار نمايد كرد و آن مكروه است و بايد دانست كه اشعار در لغت
بمعني بر آوردن خون است بسبب جرح و بيان آن اين است كه
بشكافد كوهان آن را بايطور كه زخم نيزه زند در اسفل كوهان
از جانب راست و فقها گفته اند اشبه بصواب اين است كه زخم زند
بر كوهان آن در جانب چپ زيرا چه پيغمبر صلعم زخم زده است

و رسانیدن صاحب هدی او در جانب راست اقلا و باید که آلوده
گرداند کوهان آن را بآن خون برای اعلام رسانیده
دانست که این فعل مکروه است نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین
رح حسن است و نزد شافعی رح سنت است زیرا چه این فعل
مروی است از پیغمبر صلعم و از خلفای راشدین رض و دلیل صاحبین رح
این است که مقصود از تقلید یعنی در گردن هدی این است که
کسی منع نکند آن را از خوردن آب و گیاه وقتیکه وارد شود
بر آب و گیاه مرغزار و نیز رد نماید آن را مردمان و برسانند
آن را باهل او وقتیکه گم شود و این مقصود در اشعار بوجه اتم
و اکمل حاصل میشود چه اشعار متصل است ببدن بدنه و از آن
منفک نمیشود و این وجه مقتضی است که اشعار سنت باشد ولیکن
اشعار مثله است و از جهت معارض آن وجه اول است لهذا
سنت گردانیده نشد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلیل
صاحبین رح این است که اشعار دو وجه است یکی
از آن میخواهد که اشعار سنت باشد و دیگر میخواهد که
روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد نه سنت
بنا بر رعایت هر دو وجه یاد شده و دلیل ابیحنیفه رح این است که

اشعار مثله است وآن منهي عنه است ومنهي عنه حرام است وجواب
از دليل صاحبين رح اين است كه درصورت تعارض ترجيح مرجانب
حرام را است وجواب از دليل شافعي رح اين استكه پيغمبر صلعم
اشعار نموده بود هدي را بجهت محافظت آن چه كافران تعرض
مينمودند هدي را واز تعرض آن باز نمي آمدند مگر بدين
اشعار وبعضي گفته اند كه ابوحنيفه رح مكروه داشته است اشعار
اهل زمانه خود را چه آنها مبالغه مي نمودند در اشعار بوجهيكه
ازان خوف هلاكت ميشد وبعضي گفته اند كه نزد ابوحنيفه
رح مكروه است اينكه ايثار نمايد اشعار را بر قلاده بستن اعني
ترك نمايد آن را وبجاي آن اختيار كند اشعار را
* مسئله ۱۱ * متمتع مذكور هرگاه داخل شود بمكه طواف
وسعي نمايد براي عمرة چنانچه سابق مذكور شد در ذكر متمتعيكه
سوق هدي نميكند وليكن اين متمتع را بايد كه حلال نشود
بعد از اداي عمره چنانچه حلال مي شود بعد از اداي عمره
متمتعيكه بغير سوق هدي تمتع مي نمايد بلكه لازم است
او را كه حلال نشود مگر بعد ازان كه احرام حج نمايد در روز ترويه
زيرا چه پيغمبر صلعم احرام تمتع نموده بود بسوق هدي وبعد از

ادای عمره حلال نشد و فرموده که اگر پیشتر می دانستم آنچه
پستر دانستم سوق هدی نمیکردم و ادای عمره می نمودم و بعد ازان
حلال میشدم و ازین حدیث معلوم شد که درصورتیکه این متمتع
سوق هدی نماید پس او حلال نمیشود بعد از ادای عمره و باید
دانست که این متمتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم
ذی الحجه مانند اهل مکه بنابر آنچه سابق مذکور شد و اگر
پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز است بلکه
متمتع هرقدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیراچه
دران مسارعت است در امر حج و زیاده مشقت است و این افضل
است در حق هرد و متمتع اعنی متمتعیکه سوق هدی کند
و آنکه نکند * مسئله ۱۲ * بر متمتع دم نیز دم تمتع
واجب است بنابرآنچه سابق مذکور شد * مسئله ۱۳ *
متمتع اگر هرگاه حلق نماید در روز عید پس در وی تمام از دو
احرام حلال میشود زیراچه حلق در حج سبب بیرون شدن از احرام
است مانند سلام در نماز * مسئله ۱۴ * در حق اهل مکه
تمتع مسنون نیست و نه قران و مشروع نیست در حق آنها مگر
افراد فقط بخلاف شافعی رح که نزد او مسنون است رخصت است

بشافعي رح انچه خدا ايتعالي در قرآن مجيد فرموده است كه آن
مر كسي را ست كه از حاضران مسجد حرام نباشد و بجهت آنكه
تمتع وقران براي تخفيف مشقت سفر مشروع شده است تا مسافر
بيك سفر حج و عمره هر دو را ادا نمايد و براي هر يك بسفر عليحده
محتاج نشود چه دران مشقت بسيار است وازين جهت يافته ميشود
در حق آفاقي اعني غير اهل مكه * مسئله ١٥ * هر كه ساكن
باشد در داخل ميقات هاي مذكوره پس او بمنزله اهل مكه است
حتى كه در حق او تمتع وقران مشروع نيست * مسئله ١٦ *
مكي اگر از مكه بر آمده در كوفه باشد پس تمتع وقران وي
صحيح است زيرا چه او درين هنگام بمنزله آفاقي است چه او
احرام حج و عمره از ميقات مينمايد مانند آفاقي * مسئله ١٧ *
متمتعيكه سوق هدي نكرده است اگر عود كند بشهر خود بعد
اداي عمره پس تمتع او باطل ميگردد زيرا چه او المام صحيح نموده
باهل خود ميان عمره وحج و بسبب آن تمتع باطل ميگردد چنين
مرويست از چند تابعين رض با ذكر چنين كه متمتعيكه سوق هدي
نموده است تمتع او باطل نميشود چه الهام او صحيح نيست وابن
نزد شيخين رح است و محمد رح ميگويد كه تمتع او نيز باطل

میگرد دز براجه او ادا کرد عمره بحج را به وشغزو متمتع را باید که هردو را در یک سفر ادا نماید و دلیل شیخین رح این است که در متمتع مذکور عود نمودن بسوي خانه کعبه واجب است ما دامیکه ویرا نیت تمتع است زیرا که سوق هدي ویرا مانع است از حلال شدن پس الهام او صحیح نیست بخلاف مکي وقتیکه ازمکه برا ید تا بکوفه وازا نجا احرام عمره نماید وسوق هدي کند وبعد از فراغت از اداي عمره الهام نماید با غل خود جدا در بنصورت متمتع نمیشود نیزاچه عود نمودن برا و واجب نیست چه مراد از عود این است که عود نماید از وطن بسوي حرم یا بسوي مکه واین ممکن نیست در حق مکي مذکور بجهت آنکه اودر حرم یا در مکه موجود است پس الهام او با اهل خود صحیح است واو هرگاه در صورت مذکوره با وجود سوق هدي متمتع نگشت پس اگر سوق هدي نکند بطریق اولی متمتع نخواهد شد* مسئله ۱۸* اگر شخصي احرام عمره تنها ید پیش از ماههاي حج که عبارت است از شوال و ذي القعده وده روز ذي الحجه طواف بخانه کعبه نماید کمتر از چهار شوط و بعد از رسیدن ماههاي حج باقیمي شرطهاي طواف ادا نمود

و بعد از آن احرام حج نماید پس آن شخص متمتع میشود
زیرا چه احرام در ماههای ما شرط است و رکن نیست پس تقدیم
آن بر ماه های حج صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
ضرور است که یافته شود در ماه های حج و در صورت مذکوره
افعال عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج چه اکثر افعال
عمره مذکوره یافته میشود در ماههای حج و اکثر قایم مقام
کل است و اگر شخص مذکور چهار شوط از طواف عمره
مذکوره یا زیاده از آن نماید پیش از ماههای حج و بعد از
فراغت از عمره حج نماید در این سال متمتع نمیشود بجهت آنکه
او در این صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماههای
حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
پیش از ماه های حج بحالتی گشت که اگر او جماع کند عمره
او باطل نمیشود پس چنان شد که گویا او حلال گشته از
عمره خود پیش از ماههای حج و مالک رح اعتبار کرده است
اتمام افعال عمره را در ماههای حج و حجت است بر او دلیلی
که سابق مذکور شد و بجهت آنکه تمتع عبارت است از
ادای عمره و حج بیک سفر در ماه های حج و آن یافته میشود

در صورت مذکوره و باید دانست که آنچه سابق مذکور
شد که ماههای حج شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه
است پس آن مرویست از عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن عباس
و عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن زبیر و دلیل بر اینکه ده روز
ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
گذشتن ده روز ذی الحجه حج فوت میشود و اگر باقی ایام
از ایام ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
ده روز از آن حج فوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
مراد از قول خدا یتعالی الحج اشهر معلومات دو ماه و بعضی از
ماه سوم است نه تمام آن * مسئله ۱۹ * اگر کسی احرام
حج بندد پیش از ماههای حج احرام او جایز است و منعقد
میشود برای حج و نزد شافعی رح منعقد نمیشود برای حج
بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا که احرام رکن است نزد
شافعی رح و شرط است نزد علمای ما مانند وضو برای نماز
و تقدیم وضو برای نماز پیش از وقت آن جایز است پس همچنین
تقدیم احرام بر وقت حج جایز خواهد بود و بیانش آنکه
احرام عبارت است از تحریم بعضی مثل قتل صید و ارتکاب

بعض شیی مثل زمین و آن صحیح است در هر زمان پس این تقدیم منا تند تقدیم احرام است بر مکان اعنی میقات *

مسئله ۲ * اگر کسی از اهل کوفه عمره اه انمایند در ماههای حج و بعد از فراغت از عمره حلق یا قصر نمایند و بعد ازان در مکه خانه بگیرد و سکونت نمایند در آن و بعد ازان دران سال حج نماید پس او متمتع میشود زیرا چه تمتع عبارت است از ینکه یک سفر ادا نماید در ماههای حج دو نسک را که عبارت است از حج و عمره و اگر کوفی مذکور بعد از فراغت از ادای عمره مذکوره خانه نگیرد در بصره و دران جا سکونت نماید و بعد ازان دران سال حج نماید پس در ینصورت بعضی گفته اند که متمتع میشود بالاتفاق و بعضی گفته اند که او در ینصورت متمتع میشود نزد ابی حنیفه رح فقط و نزد صاحبین رح متمتع نمیشود زیرا چه متمتع آن را میگویند که عمره او میقاتی باشد باینطور که احرام آن از میقات نماید و حج او مکی باشد و در ینصورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است و دلیل ابی حنیفه رح این است که سفر آنکس باقی است مادامیکه بوطن خود مراجعت نمایند و هرگاه چنین شد

پس ثابت شد که او در یک سفر عمره و نسک را بجا آورد پس دم
تمتع برو واجب خواهد شد واگر فاسد کند آنکس عمره را
که احرام آن نموده بود وازان فراغت نماید باینطور که
قصر نماید و بعد ازان خانه گیرد در بصره و بعد ازان عمره ادا
نماید در ماههای حج وهم حج نماید دران سال پس او متمتع
نمیشود نزد ابیحنیفه رح و نزد صاحبین رح متمتع میشود زیراچه
او از سر نوسفر نموده و در یک سفر عمره و نسک را بجا آورد ودلیل
ابیحنیفه رح این است که سفر اول او باقیست ما دامیکه بوطن
خود مراجعت ننماید پس اگر او مراجعت نماید بوطن خود و
بعد ازان عمره نماید در ماههای حج وهم حج نماید در آنسال
پس درینصورت او متمتع میگردد بالاتفاق زیراچه درینصورت
او از سر نوسفر نموده است چه سفر اول باقی نمانداست بسبب مراجعت
نمودن بوطن ودران یکسفر عمره ونسک را بجا آورداست واگر آنکس
بعد از فراغت نمودن از عمرهٔ فاسده در مکه سکونت نماید و
به بصره نرود تا آنزمان که عمره دیگر ادا نماید در ماههای
حج وهم حج نماید در آنسال پس درینصورت او متمتع
نمیشود بالاتفاق زیراچه عمرهٔ او مکی است وبعمرهٔ فاسده تمام

میشود سفر اول و بعد از ان او بمنزلهٔ اهل مکه میگردد و تمتع مشروع نیست در حق اهل مکه * مسئله ۲۱ * هرکه عمره نماید در ماه هاي حج و هم حج نماید دران سال پس هر کدام را که فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهرطور افعال آنرا تمام نماید زیرا چه ممکن نیست برا که خارج شود از عهدهٔ احرام مگر باداي افعال آن . در ینصورت ساقط میشود دم تمتع زیرا چه در ینصورت تمتع متحقق نشد چه تمتع عبارت است از ینکه ادا نماید دو نسک صحیح را در سفر واحد و در ینصورت هردو نسک صحیح یافته نشد * مسئله ۲۲ * اگر تمتع نماید زن و براي دم تمتع ذبح نماید گوسفندي را پس این کفایت نمیکند و دم تمتع بسبب آن ادا نمیشود زیرا چه او بجا آورد غیر واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد ذبح کند گوسفند برا از دم تمتع * مسئله ۲۳ * اگر حایض گردد زن نزدیک وقوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید که آن زن طواف خانهٔ کعبه نکند تا آنزمانیکه از حیض پاک گردد بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مر عایشه رض

وایس ازشان سوای طواف باقی اعمال حج را ادا نموده بود دی
وجهت آنکه طواف نمی نمیشود درمسجد و وقوف عرفات
معرفات است وآن صحرا است ومسجد نیست سوال اینچه
مذکور شد که زن حایض غسل کرده احرام حج نماید قبول
نیست زیرا چه زن حایض تا اینکه پاک نگردد غسل
کردن و براو ید ندارد جواب این غسل برای احرام است نه برای
ادای نماز پس فایده آن ظاهر است * مسئله ۴۴* اگر زن بعد از
وقوف نمودن معرفات و بعد از طواف زیارت حایض گردد پس
سالند که از مکه مراجعت نمایند و برود بسوی وطن
وطواف الصدر را ترک نماید و درین صورت برا و شیئ لازم
نمی آید بسبب ترک نمودن طواف الصدر زیراچه پیغمبر صلعم
اجازت داده است مر زنان حایض را برای ترک نمودن طواف الصدر
* مسئله ۴۵ * هرکه خانه گیرد در مکه و در آنجا سکونت
اختیار نماید پس طواف الصدر براو واجب نیست زیراچه طواف
الصدر بر کسی واجب میشود که قصد نماید از عین بازگشت نماید
بسوی وطن خود و شخص مذکور سکونت اختیار نموده در مکه مگر
وقتیکه خانه گیرد در مکه بعد از آن که واجب شود بازگشتن نمودن

بسوي وطن پس درينصورت براو طواف الصدر واجب مي شود و بسبب اقامت نمودن او در مکه ساقط نميشود طواف الصدر که واجب شده است و بايد دانست که اين مروي است از ابيحنيفه رح و بعضي آنرا از محمد رح روايت کرده اند و وجه آن اين است که هرگاه طواف الصدر براو واجب گشت بسبب داخل شدن وقت آن پس بعد ازان بسبب نيت اقامت نمودن در مکه ساقط نخواهد شد والله اعلم

باب در بيان جنايات * مسئله ۱ *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نمايد براو کفارهٔ آن لازم مي آيد پس اگر خوشبو نمايد يک عضو کامل را مانند سر و ساق و امثال آن يا زياده ازان پس بر او دم لازم مي آيد زيرا چه جنايت کامل ميشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو در عضو کامل انتفاع حاصل ميشود لهذا بسبب آن لازم مي آيد کفاره کامل که عبارت است از دم و اگر استعمال خوشبو نمايد در کمتر از عضو کامل پس بر وي صدقه لازم مي آيد بسبب قصور جنايت و محمد رح گفته است که درينصورت نيز واجب ميشود دم بقدر آن يعني اگر خوشبو نمايد خمس عضو را مثلا خمس دم لازم مي آيد بنا بر

قیاس خود در کل و در متعیٰ مذکور است که اگر استعمال خوشبو نماید در ربع عضو پس برو دم لازم می آید بنابر قیاس آن بر حلق موی سر و همان قدر همان استعمال خوشبو در عضو و همان حلق موی سر خواهد آمد انشاء الله تعالی و بعد ازان بدانکه در هر جا که دم جنایت لازم می آید ازان دنبه بوده گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع که ذکر آن خواهد آمد در باب هدی انشاء الله تعالی

* مسئله ۲ * هر صدقه که در جنایت احرام معین نیست پس عبارت است از نصف صاع گندم مقدار نیم واحد مسوده نصف کشش سیش و ملیح چه در ان هر قدر که خواهد صدقه دهد حسن مرو نیست از انسه وسعت بر ج * مسئله ۳ * اگر حنا بست که محرم سر خود را بحنا پس بروی دم لازم می آید زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که حنا خوشبو است و اگر تلبید نماید سر خود را نصفا اعني موی سر خود را بر هم نشاند حنا س بر وی دو دم لازم می آید یکی بجهت استعمال خوشبو دوم بجهت پوشیدن سر چه در بے صورت سر پوشیده میشود

* مسئله ۴ * اگر خضاب نماید محرم سر خود را بوسمه پس بر وضع چه لازم نمی آید چه وسمه از قبیل خوشبو نیست

و از ابیوسف رح مرویست که اگر خضاب کند سر خود را بوسمه برای علاج صداع پس بروجزای آن لازم می آید بجهت آنکه درینصورت او سرخود را می پوشد بآن مانند غلاف و این صحیح است و بعد ازان باید دانست که محمد رح در جامع صغیر اقتصار نموده است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و ریش هر دو کرده است و این دلالت میکند بر اینکه خضاب هر واحد ازان دو موجب جزا است * مسئله ۵ * اگر کسی استعمال روغن زیتون نماید دم لازم می آید بر و نزد ابیحنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بر و صدقه لازم می آید و شافعی رح گفته است که اگر استعمال آن نماید در غیر موی پس بر و هیچ لازم نمی آید زیرا چه از و در صورت اول بسبب استعمال روغن ژولیدگی موی دفع میشود نه در صورت دوم و دلیل صاحبین رح اینکه روغن مذکور از جمله مطعومات است ولیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل شپش و دفع ژولیدگی موی است پس استعمال آن جنایت قاصره است لهذا دران صدقه واجب خواهد شد نه دم و دلیل ابیحنیفه رح این است که روغن مذکور اصل خوشبوئی است پس آن نیز خالی نیست

از خوشبوئی ومعهذا نرم میکند موی را ودبغ میکند وزاید کی
وچرک را میکند سوس را پس استعمال روغن زیتون حمایت
کامل است سا بر آنچه مستعمل است بر بن موی و شرکاء
چنین شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
جواب از دلیل صاحبین رح این است که بودن آن
از قبیل مطعومات منافی وجوب دم نیست چه زعفران
نیز از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می
خورند آن را ومعهذا بسبب استعمال آن دم لازم می آید وبدانکه
این اختلاف در روغن زیتون وکنجد است وقتیکه خالص
باشد واما وقتیکه آن روغن خوشبودهوده شود بگل بنفشه یا
بگل یاسمین ومانند آن پس درینصورت بسبب استعمال آن
دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است واین وقتی است
که استعمال آن نماید بوجه استعمال خوشبو واگر استعمال
نماید نظر قسد دوا بایدطور که استعمال آن نماید در شقاق قدم
وجراحت برای دوا پس درینصورت بر وی هیچ کفاره لازم نمی
آید زیراکه روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست ولیکن من
وجه خوشبو است باعتبار آنکه اصل خوشبو است پس برای لازم

آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن
نماید بطریق استعمال خوشبو بخلاف چیزیکه خوشبوی محض
باشد چون مشک وغیره چه بسبب استعمال آن اگرچه
بطریق دوا باشد دم لازم می آید * مسئله ۹ * اگر
بپوشد محرم جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام
پس بر وی دم لازم می آید و اگر کمتر از یک روز بپوشد جامه
دوخته را یا بپوشد سر خود را پس درینصورت بر وی صدقه لازم
می آید و از ابی یوسف رح مرویست که اگر بپوشد در اکثر
از نصف روز پس بر وی دم لازم می آید و ابو حنیفه رح نیز بر این
قایل بود اولا وشافعی رح گفته است که دم لازم می آید زیراچه
بمجرد پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود ودلیل علمای ما
این است که از پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است
که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل دران حاصل شود و بنا بر
آن دم لازم کرده و تقدیر آن بیک روز نموده شد زیراچه
عادت این است که انسان یکروز می پوشد جامه را و بعد از آن
روز دیگر میکشد آنرا از بدن وجامه دیگر می پوشد پس
در پوشیدن آن کمتر از یکروز جنایت قاصره است پس بسبب

آن صد تدلازم حواشد شد ولیکن ابو یوسف رح اکثر رو را قایم مقام کل اعتبار نموده است * مسئله ۷ * اگر قمیص را بطور جادر پوشد محرم یا پایجامه پوشد که یکطرف آنرا در ممکن راست بود طرف دیگر آنرا در بغل راست در آورده بالای ممکن جپ بینداخته یا طور ازار پوشد سراویل را پس دران باک نیست زیرا که او آنرا بطور جامه دوخته نپوشید و همچنین اگر قبا را بر هر دو دوش خود بینداخته بطوریکه هر دو ممکن را داخل کند در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه درین صورت قبا را بطور پوشیدن قبا نپوشید است لهذا بتکلف نگاه میدارد آنرا تا ...ه تر و در معنی اختلاف زفر رح است وبدانکه آنچه سابق مذکور شد در پوشیدن سرپس دران بیان مدت پوشیدن آن بود و دران مقدار سر مذکور نیست پس بدانکه اگر تمام سر را پوشد تمام روز پس بر وی دم لازم می آید بالاتفاق بر آنکه آن منع است زیرا و اگر پوشد نصف سر را پس مروی است که ابو حنیفه رح دران اعتبار ربع سر نموده است و ابو یوسف رح اعتبار اکثر سر نموده است چه اکثر سر در حکم کل است و نزد ابو حنیفه رح ربع بمنزله کل است

بقیاس احکام دیگر چون حلق وعورت وسرآن این است که انتفاع کرفتن بپوشیدن بعض سرمقصود است چنانچه عادت بعض مردمانست * مسئله ۸ * اگرحلق نماید محرم ربع سررا یا ربع ریش را یازیاده ازان پس برودم لازم می آید واکرحلق نماید کمتراز ربع رالازم می آید برو صدقه وامام مالک رح کفتست که دم لازم نمی آید مگر بحلق کل سروشافعی رح کفتست که بسبب حلق نمودن بعض سریا بعض ریش دم لازم می آید اگرچه قلیل باشد بنا برقیاس آن بر نباتات حرم ودلیل علمای ما این است که حلق ربع سر انتفاع کامل است لهذا اکثرمردمان بآن عادت کرفته اند چون عباسیان وترکان واکثربنی هاشم پس حلق نمودن آن جنایت کامل است وحلق نمودن کمترازان جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع عضو چه آن غیر مقصود است وحلق نمودن بعض ریش دربعض دیار معتاد است چون دیار عراق وزمین عرب * مسئله ۹ * اگرحلق نماید تمامی کردن راپس برودم لازم می آید زیرا چه آن عضویست که حلق آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگرحلق نماید محرم هردو بغل را یا یکی را پس برو لازم می آید دم زیرا چه حلق

هر واحد از آن مقصود است برای دفع اخلال حصول راحت مانند
مانند اعنی موی زهار و آنچه مذکور شد از حلق بغلها روایت
جامع صغیر است و در مبسوط بجای حلق نتف اعنی بر کندن موی
مذکور است و آن سنت است و بدانکه صاحبین رح گفته اند
که اگر حلق نماید یک عضو را پس بر وی دم لازم می آید و اگر
حلق نماید کمتر از آن صدقه طعام لازم میشود و مراد صاحبین رح
از این کلام سینه و ساق است و مانند آن از جهت برای آن استعمال
نوره میشود و هرگاه چنین است پس اگر حلق نماید کل
آن را دم لازم خواهد شد بسبب کمال جنایت و اگر حلق نماید
بعض آن را صدقه طعام لازم خواهد شد بسبب قصور جنایت
* مسئله ۱۱ * اگر بچیند بعض شارب را پس لازم می آید
بر وی طعام بحکومت عدل و معنی آن این است
که نظر نماید بسوی مقداری که چیده است و معلوم نماید که
آن را بسوی ربع ریش چه نسبت است پس بهمان نسبت واجب
خواهد شد بر او طعام اعنی اگر آن مثلا ربع ربع باشد بر هم خواهد شد
بر او قیمت ربع گوسفند و باید دانست که سنت این است که بچیند
از شارب آن مقدار را که کناره لب ظاهر گردد و حلق آن بدعت است

* مسئله ۱۲ * اگر حلق نماید موضع حجامت را پس بر او دم
لازم می آید نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که بر او صدقه
لازم است زیرا چه حلق نکرده است آن موضع را مگر برای حجامت
و آن منع نیست در حق محرم پس هم چنین منع نخواهد شد چیزیکه
وسیله گردانیده میشود برای حجامت ولیکن درانی دفع میشود
قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می آید و دلیل ابیحنیفه
رح این است که حلق آن موضع مقصود است زیرا چه حجامت
که مقصود است حاصل نمیشود مگر بحلق نمودن موضع آن نیز
و بسبب آن ازاله چرک میشود از عضو کامل باعتبار حجامت
پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسئله ۱۳ * محرم اگر
حلق کند سر محرم دیگر را با مر وی یا بغیر امر وی پس بر حالق
صدقه لازم می آید و بر محلوق دم و نزد شافعی رح هیچ چیز
لازم نمی آید در صورتیکه حلق نموده باشد بدون امر محلوق
یا بطوریکه محلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نزد
شافعی رح این است که بسبب اکراه بر مکره مواخذه فعل نمیشود
و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکره
گنهکار نمیشود واما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی میماند

ودر صورت مذکوره بسبب حلف منعقد شد لیست در حق معلوق
مالم سدب وحرمت دم که اعد راست ار راجع و ست پس واجب
خواهد شد در مخلوف هم ومختار نیست در اینکه ذبح نماید
گوسفند را یا صدقه دهد شش مساکین سه صاع گندم را
یا سه روزه دارد بخلاف معرمیکه مضطر شد بسوی
حلق سر بسبب بعض از امراض مثلا چه او مختار است میان
سه چیز مذکوره بر راجح در صورت آب آسیا بی است ودر صورت
ارتکاب حالف لسان است وبعد از این باید دانست که در صورت
مذکوره محلوف میگیرد قیمت هم را از حالف زیرا چه هم لازم
شد است مرا او را مگر بسبب را حتیکه داده است آن را پس او ما بند
مغرور است در حق عقرا عنی اگر خرید کسی شخصی از کسی
کنیزی را ووطی کرد آن را وبعد از آن کنیز مذکوره مملوک
غیر بایع ثابت شد وپس در این صورت عقرا لازم می آید
بر شخص مذکور برای مالک کنیز وشخص مذکور آن را
تمیا بردار بایع آن کنیز زیرا چه عقر مقابل وطی است
که ادا کرده است واگر حالف مذکور حلال باشد ومحلوف مذکور
محرم پس در این صورت نیز بر محلوف دم لازم می آید و

باید دانست که بر حالق محرم صدقه لازم است در هر دو صورت یعنی در صورتیکه حلق نموده باشد بامر محلوق و در صورتیکه حلق نموده باشد بغیر امر وی و شافعی رح گفته است که بر حالق هیچ چیز لازم نمی آید و همین اختلاف است در صورتیکه حلق کند محرم سر حلال را و دلیل شافعی رح این است که موجب جزا نیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن موی سر غیر و دلیل علمای ما این است که ازاله چیزیکه نما میکند از بدن انسان از جمله آن اشیا است که در احرام منع است چه آن چیز مستحق امان است بمنزله نباتات حرم پس فرق نیست میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر اینقدر که در حلق نمودن موی بدن خود کمال جنایت است بنسبت حلق نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۴ * اگر بچیند محرم از شارب حلال چیزی را یا بتراشد ناخنهای وی را باید که طعام دهد بفقیر هر قدر که خواهد بنابر آنچه مذکور شد که آن بمنزله نباتات حرم است و از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگرچه این ایذا کم است به نسبت ایذای چرک بدن خود پس درین صورت لازم نخواهد شد بر او طعام

* مسئله ۱۰ * اگر محرم ناخنهای هر دو دست و پای خود را بتراشد براو دم لازم می آید چه آن از محظورات احرام است زیرا چه در آن دفع چرک بدن است و هم ازاله چیزی است که نمو میکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهای دست و پای را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و باید دانست که اگر بتراشد همه ناخنها را دریک مجلس پس درینصورت زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه جنایت نوع واحد است و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس درینصورت نیز نزد محمد رح زیاده از یکدم لازم نمی آید زیرا چه بنای دم جنایت بر تداخل است چه آن کفاره است مانند کفاره روزه پس درینصورت زیاده از یک دم لازم نمی شود مگر وقتیکه بتراشد ناخنهای یکدست را مثلا در مجلسی و کفاره آن ادا نماید و بعد از آن بتراشد ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر پس درینصورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه جنایت اول مرتفع می شود بسبب دادن کفاره پس تداخل نخواهد شد لهذا برای تراشیدن ناخنهای دست و پای کفاره دیگر لازم خواهد شد و نزد شیخین رح

درصورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر بتراشد ناخنهاي هر دو دست و پاي را در چهار مجلس باين طور که ناخنهاي يک دست را در يک مجلس و ناخنهاي دست ديگر را در مجلس ديگر و همچنين ناخنهاي هر دو پاي را در دو مجلس زيراچه در تراشيدن ناخنهاي دست و پا معني عبادت غالب است پس تداخل ميان آن مقيد است باتحاد مجلس چنانچه در تلاوة آيتهاي سجده و اگر بتراشد ناخنهاي يکدست را يا ناخنهاي يک پاي را پس بر وي يکدم لازم مي آيد بجهت قايم نمودن ربع در مقام کل چنانچه ربع سر قايم مقام حلق تمام سر است و اگر تراشد کمتر از پنج ناخن پس بر او بمقابل هر ناخن يک صدقه لازم مي آيد و اين در قدوري مذکور است و زفر رح گفته است که بسبب تراشيدن سه ناخن دم لازم مي آيد و اين قول اول ابيحنيفه رح است زيراچه بسبب تراشيدن ناخنهاي يکدست دم لازم است و سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم کل است و وجه آنچه در قدوري مذکور است اين است که ناخنهاي يکدست اقل چيزي است که بسبب تراشيدن آن دم لازم مي آيد و آن را قايم مقام کل نموده شد است پس شد

ناخن که اکثر ناخنهای یکدست است قائم مقام کل کرده اید
نخواهد شد چه این مودی است بسوی تسلسل و اگر بتراشد
پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس در او صدقه
لازم می آید نزد شیخین رح و محمد رح گفتست که بر او دم
لازم می آید بنابر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
یکدست و بر حلق نمودن مقدار ربع سر از مواضع متفرقه
و دلیل شیخین رح این است که موجب دم کمال جنایت است و آن
متحقق نشود بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن
متفرق بطور مذکور راحت و زینت نیست بلکه در آن
ایذا و عیب است بخلاف حلق نمودن موی سر از مواضع
متفرقه چه آن معتاد است بنابر آنچه سابق مذکور شده است
و هر گاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
خواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت و امکن باید دانست که مقابل
هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود و همچنین حکم است اگر
زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مگر وقتیکه آن عدد
ناخنهای متفرقه را بتراشد که مجموعه صدقه آن بقیمت دم
رسد پس در این هنگام هر قدر که خواهد کم نماید تا صدقه

آشامیدن دم نگردد * مسئله ۱۶ * اگر ناخنی از ناخنهای
محرم شکسته معلق مانده وجدا نگردد ومحرم آن را بشکند
ودور نماید پس برا او هیچ لازم نمی آید زیرا چه ناخن بعد از
شکستن نمو نمی کند پس آن مانند درخت خشک است در حرم
* مسئله ۱۷ * اگر استعمال خوشبو نماید محرم یا بپوشد
جامه دوخته را یا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است
اگر خواهد ذبح کند گوسفند را واگر خواهد سه صاع
گندم را تصدق نماید بشش مسکین واگر خواهد سه روز
روزه دارد زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرمواست که بی
او روزه است یا صدقه یا ذبح کردن است ولفظ یا برای تخییر
است وپیغمبر صلعم تفسیر کرده است این آیت را به سه چیز مذکور
واین آیه در شان معذوران نازل است وبعد از آن باید دانست
که این روزه داشتن در هر جا جایز است پس در هر جا که خواهد
دارد آن را زیرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است
وهمچنین صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بمساکین جایز است
چه صدقه دادن بمساکین در هر مکان عبادت است واما ذبح
نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص بحرم است بالاتفاق

زیراچه ریختن خون حیوان بدنیتِ نمودن آن در شرع عبادت نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نمودن گوسفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه ها پس مختص خواهد شد بمکان خاص که حرم است و اگر اختیار نماید که شش مسکین را نیم صاع گندم دهد پس درین صورت جایز است زیرا که شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند و این نزد ابی یوسف رح است بنا بر قیاس آن بر کفاره یمین و نزد امام محمد رح این طعام خورانیدن روا جایز نیست زیراچه صدقه نمودن عبارت است از اینکه تمليک آن نماید بمسکین و در صورت مذکوره صدقه نمودن واجب است بنا بر نصیکه در قرآن یا حدیث آمده است و بسبب طعام خورانیدن صدقه نمودن متحقق نمی شود چه تملیک یافته نمی شود والله اعلم

مسئله ۱ * محرم اگر بنظر شهوت نگاه کند بسوی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود زیرا پس درین صورت بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه حرام نیست در حق او مگر جماع و آن یافته نشد در صورت مذکوره پس چنان شد که خیال نماید صورت جماع را و بسبب

لم آن انزال شود * مسئله ۲ * محرم اگر بوسه گیرد
بروی زن یا مس نماید آن را بشهوت پس بر او دم
لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند
زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط
مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نموده باشد
یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر
فرج و از شافعی رحمه الله مرویست که در جمیع این صورتها احرام
او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه
فاسد میگردد بشرط انزال و دلیل علمای ما این است که
فساد حج متعلق است بجماع و از افعال مذکوره جماع مقصود
نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق است بجماع
ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع و انتفاع از زن حاصل
میشود و این منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
شد بخلاف روزه زیرا که حرام در آن قضای شهوت است و
آن متحقق نمی شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال
* مسئله ۳ * محرم اگر جماع نماید در قبل یا دبر پیش از
وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او لازم می آید قضا

١ ودم اعني ذبح نمودن گوسفند وامكن بايد او را كه اعمال حج
تمام نمايد حلال نمي شود آن را كسي كه حج او فاسد شده است
زيرا چه مرويست كه شخصي سوال كرد از پيغمبر صلعم از
احوال كسي كه جماع كرده بود زن خود را در حاليكه آنها
محرم بودند پس فرمود پيغمبر صلعم كه بر آنها دم است و هم
بايد كه اعمال حج را تمام نمايند و واجب است بر آنها كه
در سال آينده حج نمايند و همچنين مرويست از جماعتي از
اصحاب رض و شافعي رح گفته است كه در صورت مذكوره
واجب است بر محرم مذكور كه در باقي نمايد شتر يا گاو را
بنابر قياس اين بر صورتيكه جماع كند محرم بعد از وقوف
بعرفات و حديث مذكور كه دليل علماي ما است حجت است
بر وجه آن حديث مطلق است و شامل است گوسفند
را و دليل ديگر بر دعلماي ما اين است كه در صورت مذكوره
قضاي آن حج واجب است بر محرم مذكور و قضا واجب نمي شود
مگر براي تدارك مصلحتيكه فوت شده است بسبب فاسد
شدن اداي حج و هرگاه چنين شد پس در صورت مذكوره جنايت
خفيف خواهد شد پس قرباني نمودن گوسفند كفايت خواهد

گردد بخلاف آنکه اگر جماع نماید محرم بعد از وقوف بعرفات چه درینصورت قضا واجب نیست بعد ازان باید دانست که از انچه مذکور شد معلوم شد که جماع نمودن در قبل و دبر هردو در حکم برابر است ولیکن مرویست از ابوحنیفه رح که بسبب جماع نمودن در دبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درینصورت قاصر است وشاید که از ابیحنیفه رح درینصورت دو روایت است وباید دانست که درحالت قضا نمودن حج فاسد واجب نیست بر محرم مذکور که مفارقت نماید از زنیکه با وي جماع نموده بود درسال اول واین نزد علمای ماست واما م مالك رح گفتست که براو واجب است که مفارقت نماید از زن مذکوره از وقتیکه بیرون شوند از خانه خود ها براي قضا نمودن حج فاسد وزفر رح گفتست که مفارقت نماید از و در وقتیکه آنها احرام نمایند وشافعی رح گفتست که مفارقت بر آنها واجب است وقتیکه برسند آنها بمکانی که دران با هم جماع نموده بودند ودلیل شافعی رح این است که آنها در وقتیکه خواهند رسید بمکان مذکور یاد خواهد آمد آنهارا حالت جماع گذشته واین یاد آمدن آنهارا باعث انبعاث شهوت خواهد شد وباز بجماع مبتلا خواهند شد ودلیل علمای ما

این است که معنای اجتماع میان آنها نه نکاح است موجود است
پس پیش از احرام مفارقت نمودن معنی ندارد چه در پیش
هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت نمودن بعد از احرام
نیز معنی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت شدیدی را
که لاحق شده است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیادتی
احتراز و ندامت خواهد شد پس واجب گردانیدن مفارقت میان
آنها معنی ندارد * مسئله ۴ * هرکه جماع کند بعد از وقوف
بعرفات حج او فاسد نمی‌شود و واجب میشود براو که قربانی نماید
بدنه را و شافعی رح گفته است که اگر جماع نماید محرم پیش
از رمی حج او فاسد میشود و دلیل علمای ما این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وقوف نماید بعرفات پس حج
او تمام میشود و در صورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست
مگر بجهت آنکه ابن عباس رض گفته است که اگر جماع کند محرم
پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او دم
لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس
حج او تمام میشود و بر او واجب میشود که قربانی نماید
بدنه را و بجهت آنکه جماع نمودن از اعلی انواع استمتاع

واست پس کفارهٔ آن نیز باید که شدید باشد * مسئله ۵ * محرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که قربانی نماید گوسفند را زیراچه هنوز احرام او درحق قربت نمودن بازن باقی است اگرچه باقی نیست درحق پوشیدن جامه دوخته وماننده آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنایت خفیف است لهذا برای آن قربانی نمودن گوسفند کافی است * مسئله ۶ * محرمیکه احرام نمود است برای عمرة اگر جماع کند پیش از انکه چهار شوط طواف نماید عمرهٔ او فاسد میگردد وباید که او تمام نماید افعال عمرة را وقضا نماید آن را وبراو دم لازم می آید اعنی قربانی نمودن گوسفند واگر جماع کند بعد از چهار شوط طواف یا زیاده ازان عمرهٔ او فاسد نمیگردد ودرینصورت نیز قربانی نمودن گوسفند براو لازم می آید وشافعی رح گفتست که در هردو صورت عمرهٔ او فاسد میشود وبراو قربانی نمودن بدنه لازم می آید بنابر قیاس آن برحج چه عمرة نیز نزد او فرض است مانند حج ودلیل علمای ما اینست که عمرة سنت است پس رتبهٔ او از حج کمتر است لهذا در هردو صورت قربانی نمودن

گویند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرفات
جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت رتبه
میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هرکه جماع کند
بفراموشی پس او مانند کسی است که عمداً جماع کند
در حق فساد احرام وعدم آن و شافعی رح گفتست که بسبب
جماع نمودن بفراموشی حج فاسد نمیگردد و همچنین اختلاف
است در صورتیکه جماع کند کسی زن خوابیده را یا جماع
کند زن را با کراه و شافعی رح گفتست که جماع درینصورت ها
بسبب عوارض مذکور جنایت واقع نمی شود و دلیل علمای ما
این است که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار
معنی استمتاع خاص است و این معنی معدوم نمیشود بسبب عوارض
مذکوره و حج در معنی روزه نیست زیراچه حالات احرام باعث
یاد داشتن آن است بمنزله حالات نماز بخلاف روزه
والله اعلم
فصل * مسئله ۱ * هرکه طواف قدوم
نماید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح گفتست
که آن طواف معتبر نیست زیراچه پیغمبر صلعم فرموداست

که طواف خانه کعبه بمنزل نماز است مگر اینکه فرق است که خدا ایتعالی درطواف تکلم مباح کرده است نه در نماز پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است ودلیل علمای ما این است که خدا ایتعالی در قرآن مجید امر کرده است بطواف خانه کعبه بغیر قید طهارت پس وضو برای آن غرض نخواهد شد و بعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه وبجهت آنکه حدیث آحاد وقتیکه صحیح باشد عمل بران واجب است پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد ازان باید دانست که طواف قدوم اگرچه سنت است لیکن بسبب شروع واجب میگردد چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان دران واقع شد پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کمتری رتبه آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است بسبب واجب کردانیدن خدا ایتعالی وهمین حکم درطواف نفل است * مسئلهٔ ۲ * اگر طواف زیارت نمایدکسی بیوضو پس براو قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیراچه طواف زیارت

ولکن حج است واو بسبب ترک طهارت ناقص کرده آن را واین نقصان
شدید است به نسبت نقصانیکه در طواف قدوم واقع میشود
بسبب ترک طهارت پس در ینصورت جبر نقصان بدم نموده خواهد شد
ع
* مسئله ۳ * اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت
پس مراد در نای نمودن بدنه لازم می آید بحدیث آنکه جنبی
مرویست از ابن عباس رض و بجهت آنکه جنابت غلیظ تراست
به نسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقربانی نمودن
بدنه تا تفاوت میان حدث و جنابت ظاهر کرده دو باید دانست
که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طواف نماید
کسی بی وضو یا در حالت جنابت همان لازم می آید
در صورتیکه اکثر شوط طواف نماید موصوف در حالت جنابت
زیرا چه اکثر شی در حکم کل آن شی است و در صورتیکه
در حالت حدث یا جنابت طواف زیارت نموده باشد احتمال است
که اعاده نماید آن را مادامیکه در مکه باشد پس اگر اعاده
نماید آن را واجب نمی شود برا و دم و در بعض نسخه مبسوط
مذکور است که برا و اعاده آن واجب است واصح این است
که در صورت حدث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان نه شد بلکه واقع میشود
نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از ان باید دانست
که اگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بی وضو
برا و دم واجب نمی شود اگرچه اعاده نماید آن را بعد از گذشتن
ایام نحر زیرا چه بعد از اعاده آن باقی نمی ماند
مگر شبههٔ نقصان بسبب حدث و اگر اعاده نماید
طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت
پس اگر اعاده نماید آن را در ایام نحر برا و هیچ لازم نمی آید
چه او اعاده آن کرده در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر
لازم می آید برا و دم نزد ابیحنیفه رح بسبب تاخیر آن بنا بر انچه
معلوم شده است از مذهب ابیحنیفه رح و اگر مراجعت نماید
بسوی خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در
حالت جنابت واجب است برا و که عود کند زیرا چه نقصان
درین صورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مر آنکس را که عود
نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید
نماید و اگر عود نکند و فرستد بدنه را پس این نیز کفایت میکند
بنا بر انچه مذکور شده که این جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان

است که عود نماید یا اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال
آنکه بی وضو طواف زیارت نموده بود پس اگر عود نماید طواف
زیارت اعاده نماید جنایت را و اگر فرستد گوسفند برای
قربانی نمودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان در این صورت
کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقرا است * مسئله ۴ * اگر
شخصی بیش از بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نماید
بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید بدان احرام
چه او هنوز از آن احرام حلال نشده است در حق جماع تا آن زمان
که طواف زیارت نماید * مسئله ۵ * هر که طواف صدر
نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف
صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب
است و از ابی حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره قربانی
نمودن گوسفند واجب است ولیکن آنچه مذکور شد که صدقه واجب
است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس
بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید چه در این صورت نقصان
کثیر است ولیکن در کاه رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه
طواف زیارت پس اکتفا نموده شد در این صورت بر گوسفند

* مسئله ۶ * هرکه ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را یا کمتر ازان پس برآن قربانی نمودن گوسفند لازم میآید زیرا چه بسبب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن نقصان است که بسبب طواف نمودن بیوضو یافته میشود پس لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند و درینصورت اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است و بازگشت نکند و گوسفندی فرستد بنابرانچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان حاصل میشود * مسئله ۷ * هرکه ترک کند چهار شوط از طواف زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که طواف زیارت نماید زیرا چه درینصورت اکثر متروک شده است پس چنان شد که گویا طواف زیارت اصلا نکرده است * مسئله ۸ * هرکه ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط را ازان پس براو لازم است که قربانی نماید گوسفند برای زیرا چه او ترک کرده است واجب را بتمام یا اکثر آن را ولیکن مادامیکه در مکه است امر نموده میشود مراورا باینکه ادا نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود * مسئله ۹ * هرکه ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم مي آيد * مسئله ١٠ * هر كه طواف واجب نمايد
در اندرون حطيم پس اگر از شهر مكه است بايد كه اعاده
آن نمايد زيرا كه طواف نمودن از ماوراي حطيم واجب است
بنا بر آنچه سابق مذكور شد كه حطيم جزوي از اجزاي خانه كعبه
است پس در صورت مذكوره در طواف او نقصان واقع
ميشود لهذا بايد كه مادام كه در مكه است اعاده آن نمايد
بتمامه تا طواف او بر وجه مشروع متحقق شود ومعهذا اگر
اعاده طواف نمايد بگرد حطيم فقط كفايت ميكند زيرا كه
در ينصورت نيز تدارك آن ميشود وطريقه آن اين است كه طواف
شروع نمايد از خارج حطيم از جانب راست خود تا آنكه برسد
بآخر حطيم و بعد از آن داخل شود در فرجه كه مابين حطيم وجانب
كعبه است و بيرون شود از جانب ديگر و بهمين طور نمايد هفت
بار پس اگر مراجعت نمايد بسوي خانه خود بي آنكه اعاده
طواف نمايد گرد حطيم پس بر او دم لازم مي آيد زيرا كه
در طواف او نقصان شد بسبب ترك نمودن طواف گرد ربع
خانه كعبه چه حطيم قريب ربع خانه كعبه است وصدقه در ينصورت
كفايت نميكند * مسئله ١١ * هر كه طواف زيارت نمايد

بی وضو طواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس بر او دم لازم نمی آید و درین صورت اگر طواف زیارت نماید حالت جنابت پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابو حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بر وی یک دم لازم می آید زیرا چه در صورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر طواف زیارت نمیگردد زیرا چه طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست در صورتیکه بی وضو طواف زیارت نموده باشد بلکه مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نخواهد شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود طواف صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه درین صورت اعاده طواف زیارت واجب است و درین صورت هرگاه طواف صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب ترک نمودن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد ابو حنیفه

دم تعلق دصاحبی دم ولیکن مرآنکس را امر نمودن نخواهد شد باسکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه دم مکه است و بعد از مراجعت نمودن از مکه بسوی خانه امر کرده نمیشود ویرا باینکه اعاده نماید طواف صدر را بنا بر آنچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * هرکه طواف وسعی نماید برای عمره بغیر وضو و بعد از آن حلال شود پس مادامیکه در مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیرا که در طواف نقصان واقع شده است بسبب حدث وسعی تابع طواف است پس اگر اعاده نماید برا و هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده آنکس مراجعت نماید بسوی خانه خود پس برا و دم لازم می آید بسبب ترک طهارت در آن و درینصورت امر کرده نمی شود مرا و را باینکه عود نماید زیرا که حلال گشته است بسبب ادا نمودن رکن و نقصان بسبب حدث اندک است و بعد ادای رکن نیست و بجهت سعی برا و هیچ لازم نمی آید زیرا که او سعی نموده است بعد از طوافیکه معتبر است سر عالهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را برا و هیچ لازم نمی آید بنا بر روایت صحیح * مسئله ۱۳ *

هرکه سعي ننمايد ميان صفا ومروه يعني ترک کند آن را
رخود پس بر او دم لازم مي آيد وحج او تمام ميشود
براچه سعي نمودن ميان صفا ومروه از جمله واجبات
است نزد علماي ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
نه فساد حج * مسئله ۱۴ * هرکه افاضه نمايد از عرفات
پيش از امام پس بر او دم لازم مي آيد وشافعي رح گفتست که
بر و هيچ لازم نمي آيد زيراچه رکن حج وقوف بعرفات است
مطلق نه امتداد آن ودرصورت مذکوره ترک نشده است مگر
امتداد آن پس بسبب ترک آن هيچ لازم نخواهد شد ودليل
علماي ما اين است که استاده ماندن درعرفات ودوام آن تا بغروب
آفتاب واجب است چه پيغمبر صلعم فرموداست که افاضه نمائيد
ازعرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
بخلاف آنکه اگر امام وقوف بعرفات نمايد دروقت شب
واستاده ماند دران در وقت شب چه درينصورت اگر کسي پيش
از امام افاضه نمايد براو هيچ لازم نمي آيد زيرا چه دوام وقوف
آن واجب است برکسيکه وقوف بعرفات نمايد در روز نه درشب
ودرصورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نمايد بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمی شود میکه واجب شده است براو
بسبب افاضه نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب
واین بنا بر ظاهر روایت است ووجه آن این است که واجب مذکور
ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب وتدارک
آن نمی شود واگر عود نماید آنکس بعرفات قبل از غروب
آفتاب پس در ینصورت اختلاف است در سقوط دم مذکور
*مسئله ١٥ * هرکه وقوف مزدلفه ننماید وترک کند
آن را پس براو دم لازم می آید زیراچه وقوف بمزدلفه از
واجبات است * مسئله ١٦ * هرکه ترک نماید رمی جمار را در
جمیع ایام آن اعنی یکروز نیز رمی ننماید پس براو دم
لازم می آید زیراچه درینصورت نیز ترک واجب یافته میشود
وکفایت میکند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم
علیحده لازم نیست زیراچه همه رمیها جنس واحد است چنانچه
در حلق بجهت حلق متعدد که واقع شود در غیر وقت آن
یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم علیحده لازم نیست
چه همه حلق جنس واحد است وباید دانست که ترک
رمی متحقق نمی شود مگر بغروب آفتاب در آخر ایام رمی

زيرا چه رمي عبادت نيست مگر در ايام مذكوره كه آن را
ايام نحر ميگويند و مادا ميكه آن ايام باقي است اعاده رمي در آن
ممكن است پس ترك آن متحقق نمي شود مگر بعد از گذشتن
ايام مذكوره و اگر اعاده آن نمايد در آخر ايام نحر پس بايد
كه بترتيب اعاده نمايد يعني اول رمي جمره عقبه نمايد
و بعد از ان رمي نمايد جمره را كه متصل مسجد خيف است
و بعد از ان رمي نمايد جمره را كه بعد از ان است و همچنين
سه بار نمايد و درينصورت نزد ابيحنيفة رح برود م لازم مي
آيد بسبب تاخير نمودن آن و نزد صاحبين رح بسبب تاخير آن
هيچ لازم نمي آيد و اگر ترك نمايد كسي رمي يكروز را پس
بر او دم لازم مي آيد زيرا چه رمي يك روز نسك تمام است
و هر كه ترك نمايد رمي يكي از جمرهاي ثلاثه را پس
بر او صدقه لازم مي آيد زيرا چه رمي هر سه جمره در اين
روز نسك واحد است پس درينصورت متروك شده اقل لهذا صدقه
لازم مي آيد و اگر اكثر از نصف را ترك نمايد دم لازم مي آيد
مسئله ١٧ هر كه ترك نمايد رمي جمره عقبه را در روز عيد پس
بر او دم لازم مي آيد زيرا چه رمي نمودن جمره عقبه كل رمي اين روز

است و همچنین است حکم اگر ترک نماید از شصت سنگریزه الّا آنرا
را اگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را تا سه سنگریزه را
پس در این صورت بمقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه دهد
بشرطیکه قیمت آن بمقدار قیمت یک گوسفند نرسد پس در این صورت
هر قدر که خواهد کم نماید و هرگاه متروک در این صورت اقل [illegible]
است پس بحرمت رفع این نقصان صدقه کفایت میکند
* مسئله ۱۸ * هرکه تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که ایام
نحر بگذرد پس برو دم لازم می آید نزد ابو حنیفه رح و همچنین
اگر موخر نماید طواف زیارت را از ایام نحر و صاحبین رح گفته اند
که در هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن رمی و در صورتیکه نسک موخر را مقدم ادا نماید بر
نسک مقدم مثلا دیگر حلق نماید قبل رمی یا نحر نماید قارن قبل رمی
یا حلق نماید قبل از ذبح و دلیل صاحبین رح این است که درین صورتها
آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابو حنیفه رح یکی این
است که ابن مسعود رض گفته است که هرکه مقدم نماید نسکی را پس
برو دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تا خیر نباید چیزیرا از مکان آن که معین است چون تاخیر نمودن احرام از میقات آن پس هم چنین دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر نمودن چیزی از زمان آن که معین است * مسئله ۱۹ * هرکه حلق نماید و را یا م نحر رغیر زمین حرم پس بر او دم لازم می آید وهرکه عمره نماید و بعد از آن از حرم بیرون رفته قصر نماید پس براو دم لازم می آید نزد طرفین رح وابو یوسف رح گفتست که براو هیچ لازم نمی آید واین قول ابی یوسف رح در جامع صغیر در حق عمره کننده مذکور است ودر حق حج کننده مذکور نیست و بعضی گفته اند که در حق حج کننده دم لازم است بالاتفاق زیرا چه سنت جاری شده است بسا ینکه حج کننده حلق می نماید در منا که زمین حرم است واما اصح این است که در حق حج کننده نیز اختلاف است میان ابی یوسف رح ومیان طرفین رح وابو یوسف رح میگوید که حلق مختص نیست بحرم زیرا چه پیغمبر صلعم و اصحاب وی محصور شده بودند در حدیبیه وحلق نموده بودند در غیر حرم و دلیل طرفین رح این است که حلق در حج سبب بیرون آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات حج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است وهرگاه

چنین شد پس مختص خواهد بود بحرم مانند ذبح قربانی
وجواب از دلیل ابییوسف رح این است که بعضی از اجزای حد یبیه
زمین حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم واصحاب
در حد یبیه حلق نموده باشند در حرم وحاصل کلام این است
که حلق نزد ابیحنیفه رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام نحر و دوم مکان که حرم است ونزد ابی یوسف
رح بهیچ ازان مقید نیست ونزد محمد رح مقید است بمکان
نه زمان ونزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان وبباید
دانست که این اختلاف در تقیید آن در حق وجوب دم است
واختلاف نیست در این که بسبب حلق حلال میشود محرم
مسئله ۲۰ حلق وتقصیر عمره موقت بزمان نیست بالاجماع
زیراچه اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بمکان پس اگر عمره کننده بعد از ادای عمره بیرون رود از حرم
بدون آنکه تقصیر نماید وبعد از ان پیش از تقصیر بازگردد بحرم ودر حرم
تقصیر نماید پس درینصورت براو هیچ نمی آید بالاتفاق زیراچه
او تقصیر کرد در مکان آن * مسئله ۲۱ * اگر حلق نماید قارن
پیش از ذبح قربانی پس براو دو دم لازم می آید نزد ابیحنیفه رح

یکی بسبب حلق نبودن در غیروقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
دوم بسبب تاخیر نبودن ذبح از حلق و نزد صاحبین رح واجب
بود برا و مکرر دم واحد که هر آن اولا است و بسبب تاخیر
نبودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنابرانچه سابق مذکور
است والله اعلم

فصل * مسئله ۱ * صید بر حرام است بر محرم
وصید بحر حلال است مراو را زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید
فرموده است که حلال کرده شده است برای شما صید بحر
تا آخر آیة و باید دانست که صید برعبارت است از جانوریکه
تولد و خوابگاه آن در بر باشد وصید بحر عبارت است
از جانوریکه تولد وخوابگاه آن در آب باشد وصید عبارت است
از جانوریکه وحشت نماید از انسان و بگریزد از و باعتبار
اصل خلقت و پیغمبر صلعم از ان مستثنی نموده است پنج جانورنده را
یکی کلب گزنده دوم گرگ سیوم غلیواز و چهارم
زاغ که آنرا بعربی غراب میگویند وپنجم مارگزنده م چه این جانورها
ابتداً قصد ایذای انسان می نمایند ومراد از غراب درینجا
آن غراب است که جیفه میخورد و همچنین مرویست از ابیبوسف

رح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید یرا یادلالت کند برآن کسي راکه ارکشد آن را پس بروجزاي آن لازم مي آید ودلیل صورت قتل این است که خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل مکنید صید را درحالتیکه شما محرم باشید وکسیکه از شما قتل کند آن را عمدا پس جزاي آن مثل آن صید است از چهارپایه تا آخر آیة ودرصورت دلالت اختلاف است چه شافعي رح میگوید که درینصورت جزا لازم نمي آید زیراچه تعلق جزا بقتل است ودلالت غیرقتل است پس دلالت محرم مانند دلالت نمودن غیرمحرم است برصید حرم ودلیل علماي مایکي حدیث ابي قتاده رض است که سابق مذکور شد ودوم این است که عطا رح که یکي از علماي تابعین است گفته است که بروجوب جزا بردلالت کننده اجماع است وسیوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت وگریختن ومخفي شدن ودورشدن از چشم انسان وبسبب دلالت مذکوره این امن از ان زایل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است وچهارم این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نبوده است پس او ضامن خواهد شد بسبب ترک نبودن چیزیکه او التزام آن نموده است مانند مودع و وقتیکه ترک نماید محافظت ودیعت را باینطور که دلالت نماید بر آن محرم دزد را بخلاف غیرمحرم که دلالت کند بر صید حرم چه او التزام ترک تعرض آن نکرده است وجلاوه این است که برادر نیز جزای آن لازم است بنابرانچه مروی است از ابی یوسف رح و باید دانست که دلالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلع نباشد بر مکان صید ومدلول تصدیق اونها بد در دلالت وقول او را باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او ننماید وقول او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس در ینصورت بر دال ضمان وجزای آن لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر دلالت کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید بنابرانچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض آن نکرده است * مسئله ۴ * در صورتهائیکه جزا لازم می آید پس در ان عامد وناسی برابر است زیرا چه موجب جزا اتلاف است و آن در هر دو صورت یافته می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد مانند ضمان مال و نیز اگر شخصی برده صید را اینده اگر بعده از ان برد

آن را شخصی دیگر پس اول را صیدی میگویند و دوم را باید
و قدر باید داد است که چنانچه سبب قتل کردن صید جزای آن لازم
می آید بر محرم متعدی همچنین لازم می آید جزای آن بر عاید
و بر اینچه آنچه موجب جزا است در بار دوم متعلق است چنانچه
متعلق است در بار اول * مسئله ۵ * جزا در هر شیئی که جزای
آن قیمت بوده شود صید در مکانی که در آن کشته شده است
یا در مکانیکه قریب است از آن وقتیکه آن صید در بیابان
باشد پس باید که قیمت آن بیابند دو مرد عادل و بعد از آن
محرم مذکور مختار است در اینکه اگر خواهد بآن
قیمت خرید کند هدی را و ذبح کند آنرا اگر بآن قیمت
خریدن هدی ممکن باشد و اگر خواهد بآن خرید کند طعام
و او تصدق نماید آنرا با معاوضه که بهر مسکین از آن نیم صاع
گندم یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر خواهد روزه
دارد بطوریکه ذکر آن خواهد آمد مد و مصنف و سایر رح گفته اند
که واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد
پس در آهو و کفتار گوسفند واجب میشود و در خرگوش
عناق واجب است اعنی بزغاله و در یربوع اعنی موش دشتی

جفره واجب است اعني بزغاله چهار ماهه ودر نعامه اعني شتر
مرغ بدنه واجبست ودر گاو وخر گاو واجب است زیراچه
خداي تعالی در قرآن مجید فرموده است که پس جزاي آن
مثل آن جانور یست که کشته است محرم آن را از جنس نعم
اعني چارپایه ومثل صید مقتول از جانور چیز یست که مشابه
مقتول باشد بصورت زیراچه قیمت نعم اعني چارپایه ذکر نه
میشود واصحاب رض واجب کردانیده اند نظیر را باعتبار
خلقت وصورت در صورتیکه قتل کند محرم نعامه را یا آهو را
یا گور خر را یا خرگوش را چنانکه بیان کرده شده وهمچنین
پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع اعني کفتار صید است ودر ان
گوسفند واجب است ودر صورتیکه نظیر آن نباشد چون
عصفور وکبوتر ومانند آن پس در ین صورت نزد محمد رح
قیمت آن واجب میشود وهرگاه نزد محمد رح قیمت واجب شد پس
قول او درین هنگام مانند قول شیخین رح است وشافعي رح میگوید که
در کبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابهة است میان کبوتر و
گوسفند باعتبار خوردن آب وآن چه کبوتر یکدم
آب میخورد مانند گوسفند بخلاف پرنده هاي دیگر وهمچنین

آن از کبوتر مسابه باواز گوسفند است و دلیل شیخین رحمهما الله است
که مثل مطلق عبارت است از مثل صورة و معنی وحمل کردن آیت
مذکوره بر مثل مطلق ممکن نیست چونکه حیوان مثل حیوان دیگر نیست
اگرچه هر دو از یک جنس باشد پس چگونه مثل آن خواهد
شد در صورتیکه بکلی خلاف جنس دیگر باشد و هرگاه
آن بر مثل مطلق ممکن نیست پس حمل نموده خواهد شد بر مثل
معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است یعنی در
جمیع انواع جانور یافته میشود و مثل باعتبار صورت خاص است
یعنی در جمیع انواع جانور یافته نمی شود و شیخین در حدیث
مذکور از قول بحکم صحابه رضی الله عنهم که گوسفند است تقدیر حرا
یک گوسفند مراد است نه تعیین آن و مقدار آن باید دانست که در
احصار بردن هدی یا اطعام دادن اختلاف است بر این وجه
که شیخین رح میگویند که این اختیار مر قاتل را است و
هر کدام از این سه چیز را که خواهد اختیار نماید و محمد و شافعی رح
گفته اند که آن اختیار مر حکمین راست پس اگر حکمین حکم نمایند

بهدي واجب ميشود نظير بنا بر آنچه مذكور شد واگر حكم نمايند
بطعام يا بروزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شيخين رح
ودليل شيخين رح اين است كه تخيير يعني اختيار دادن در چيزي
مشروع است براي آساني در حق كسيكه آن چيز برو واجب است
پس اختيار در ان مر او را خواهد شد چنانچه در كفارهٔ يمين ودليل
محمد وشافعي رح اين است كه در قول او تعالى فجزاء مثل
ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هديا الاية لفظ هديا
منصوب است بجهت آنكه تفسير است براي قول او تعالى يحكم به
يا مفعول حكم است و بعد ازان ذكر طعام وصيام بحرف ترديد
اعني بلفظ او مذكور است پس خيار هر دو حكمين را خواهد بود
وجواب علماي ما اين است كه لفظ كفاره معطوف برجزا است
نه بر لفظ هديا بدليل اينكه كفاره مرفوع است وهديا منصوب
واعراب معطوف ومعطوف عليه مختلف نمي تواند شد و
همچنين قوله تعالى او عدل ذلك صياما مرفوع است پس در آية
مذكوره دلالت نيست بر اختيار هر دو حكم وجز اين نيست كه رجوع
بسوي هر دو حكم لازم است در قيمت كردن چيزيكه تلف
شده است وبعد ازان اختيار كسي را است كه جزا برو واجب شده است

* مسئله ۶ * حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند در موضعیکه کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود باعتبار تفاوت مکان پس اگر آن موضع برّ و بیابان باشد که در انجا فروخته نمي شود صید پس درینصورت اعتبار نموده میشود قریب ترین موضعیکه فروخته میشود * مسئله ۷ * فقها گفته اند که براي قیمت نمودن آن صید یک شخص عادل کافي است و اگر دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتمال غلط ابعد چنانچه همچنین است در حقوق عباد و بعضي گفته اند که درینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسئله ۸ * هدي ذبح کرده نمي شود مگر در مکه زیرا چه در قرآن مجید چنین مذکور است وطعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است و شافعي رح میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن بر هدي بسبب آنکه مقصود ازان توسعه است در حق ساکنان حرم واینمعني مشترک است میان هدي و طعام وعلماي ما میگویند که ذبح کردن هدي عبادت است غیر معقول المعني خلاف قیاس وعقل است پس آن مختص خواهد بود بمکان خاص یا بزمان خاص که بیان آن از شرع آمده است واما صدقه

پس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و همچنین روزه داشتن جایزاست در غیر مکه زیرا چه روزه عبادت است در هر مکان پس اگر هدی را ذبح کند در کوفه و بخوراند مسکینان را طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمی شود * مسئله ۹ * وقتیکه محرم مذکور اختیار نماید هدی را باید که هدی نماید چیزیرا که برای اضحیه جایزاست زیرا چه از مطلق اسم هدی همین فهمیده میشود و محمد وشافعی رح گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اعنی بچه زیرا چه اصحاب رض واجب کرده اند در یتباب عناق وجفره را و نزد شیخین رح ذبح کردن صغار جایز است بروجه اطعام اعنی اگر آن را ذبح کند و بمسکینان تصدق نماید واجب ادا می شود * مسئله ۱۰ * اگر محرم مذکور اختیار نماید طعام را قیمت نموده میشود آن صید بطعام نزد علمای ما زیرا چه واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد قیمت آن صید و بعد ازان هرگاه خریده کند بقیمت آن طعام را باید که تصدق نماید آن را باین طور که هر مسکین را نصف

صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو بدهد و جایز نیست که بدهد بیک از مسکینان کم از نصف صاع زیرا که طعام که مذکور است در بدل باید حاصل بوده میشود در طعامیکه معهود است در شرع * مسئله ۱۱ * اگر اختیار کند مقرم مذکور روزه را پس در این صورت بر قیمت بوده مسود آب صید بطعام و مقدار آن با بدکه بر قابل هر نصف صاع از گندم یا یکصاع از از خرما و جو یک روزه دارد زیرا که اندازه بودن قیمت آن صید بر روزه ممکن نیست پس اندازه بوده خواهد شد بطعام و اندازه بودن روزه بر وجه مذکور از آن اعتبار کرده که یکروزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو معهود و معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیه روزه در حق شیخ فانی چنانچه آمده است پس اگر مقدار اندازه بودن روزه بر وجه مذکور کم از نصف صاع از گندم باقی ماند پس در این صورت آن شخص مختار است زیرا که اگر خواهد تصدق کند بهاند آن را بفقرا و اگر خواهد بعوض آن یک روزه دارد چه روزه کم از یک روز مشروع نیست و همچنین در صورتیکه واجب شود بطعام کمتر از طعام یک مسکین مختار است اگر

خواهد بعوض او را جب طعام بدهد بمسکین یا عوض آن یکروز
روزه دارد بنا برانچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * اگر مجروح
کند صیدی را یا برکند موی آن را یا ببرد عضوی از اعضای
آنرا پس ضامن آن میشود بقدر نقصان بنا بر قیاس بعض بر
کل چنانچه در حقوق عباد * مسئله ۱۳ * اگر برکند پر
طایر برا یا ببرد پای صیدی را باین درجه که آن صید طایر از
امتناع گریختن نتواند پس درینصورت تمام قیمت آن لازم
می آید زیرا چه هرگاه آلت گریختن آن را شکست و برکرد
پس آنرا از امتناع از اینکه کسی بگیرد آن را پس جزای آن
بر او لازم خواهد شد * مسئله ۱۴ * هرکه بشکند بیضه نعامه
را پس بر او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مرویست
از امیرالمومنین علی و ابن عباس رض و بجهت آنکه بیضه اصل
صید است و قابلیت این دارد که صید گردد پس بیضه مادامیکه
فاسد نباشد بمنزله صید اعتبار نموده میشود احتیاطا
پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده برآید ازان پس بر او
قیمت بچه زنده لازم می آید واین بنا بر استحسان است ومقتضای
قیاس این است که بر او سوای قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی

شود زيراكه حيات آن بچه غير معلوم است وجه استنباط اين
است كه شكم مادر آماده است براي اينكه از آن بچه زنده
بزايد وشكستن شكم پيش از وقت بزائيدن بچه سبب مرگ آن بچه
است پس بناي حكم بر سبب مذكور نموده خواهد شد بنا بر
احتياط پس اگر كسي عصائي وسنگي بزند بر شكم آهو وبيندازد
آن آهو بچه مرده را از خود هم بميرد پس بر او قيمت آن آهو وبچه
خرد لازم مي آيد * مسئله ١٥ * اگر قتل كند غراب يا عليواز
يا كرگس يا مار يا كژدم يا موش يا كلب گزنده را پس جزاي آن لازم نمي
آيد زيراكه پيغمبر صلعم فرموده است كه پنج چيز از حيوانات
است پس كشتن آن روا است در حل وحرم بغير جزا وآن پنج چيز
اين است عليواز ومار وكژدم وموش وكلب گزنده وفرموده است
كه محرم را كشتن اين پنج چيز جائز است ودر بعض روايات ذكر
گرگ آمده است وبعضي گفته اند كه مراد از كلب گزنده درين
حديث گرگ است وجائز است كه گفته شود كه گرگ در معني سگ گزنده
است ومراد از غراب آنست كه چيزها ميخورد وخلط ميكند
نجس را با طاهر در تناول يعني هر دو را ميخورد چه اين جانوران
ابتدا ميكنند با ايذاي انسان واما عقعق كه آنرا عكه ميگويند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتدا میکند بایذای انسان و را بیحنیفه رح مرویست که کلب آزاد و غیر آن وکلب اهلی و شیر اهلی همه برابراست زیراچه معتبر دران جنس است و همچنین موش خانگی و موش وحشی یا اهلی همه برابر است وضب اعنی سوسمار و یربوع از جمله پنج فواسق که مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند بایذای انسان * مسئله ۱۶ * بسبب کشتن پشه و مور و کیک وکنه و کاسه جزا لازم نمی آید چه این چیزها از جمله صید نیست وهم از بدن انسان متولد نیست و موذی است باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد واما موریکه ایذا نمیرساند پس کشتن آن مباح روا نیست ولیکن اگر بکشد آنرا محرم جزای آن لازم نمی آید زیراچه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن است * مسئله ۱۷ * اگر محرم قتل کند سپش را لازم است مر او را که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت گندم زیراچه سپش متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر اینکه قاتل سپش را کفایت میکند که بخوراند مسکینی

را اندک چیزی برسبیل اباحت اگرچه از آن سیری حاصل نشود
مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اگر محرم قتل
کند ملخ را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
زیرا چه ملخ از جمله صید بر است زیرا چه صید آن را میگویند
که گرفته نشود مگر بحیله وگیرنده بقصد میگیرد آن را
وگرفتن آن مقصود وی است و هرگاه قیمت آن بسیار کم
است زیرا چه عمر رض گفتست که یک خرما بهتر است از یک
ملخ لهذا گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
محرم اگر بکشد پشه را هیچ چیز بر او لازم نمی آید زیرا چه
پشه از جمله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و وزغ
است و نیز گرفتن آن بغیر حیله ممکن است و چیزی گرفتن آن
مقصود گیرنده نمیشود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
هرکه شیر دوشد از صید حرم پس بر او قیمت آن لازم می آید
زیرا چه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در حکم
* مسئله ۲۱ * هرکه بکشد صیدی را که ماکول اللحم
نیست چون شیر وغیره که از جنس درنده است پس بر او
جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استثنا نموده است

آنرا شارع چون کلب گزنده و غیره کذمذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفتست که بسبب کشتن
درنده چون شیر مثلا جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شد است و نیز کلب گزنده مستثنی است و اسم کلب
بجمیع درنده ها را شامل است از روی لغت و دلیل علمای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن وقیاس آن بر پنج جانور فواسق جایز نیست زیرا چه
اگر قیاس نموده شود بران عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بران و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جزا اینکه لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک گوسفند و زفر رح گفتست
که جزای آن لازم می آید هر قدر که باشد چنانچه همین حکم است

در ما کولا اللحم و دلیل علمای مالکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع صید است و بسبب کشتن آن گوسفند لازم می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است بگوشت آن نه بجهت آنکه آن موذی و درنده است که حمله میکند بر انسان و بنا برجهت مذکوره ظاهراً قیمت آن زیاده نمی شود از قیمت یک گوسفند * مسئله ۲۲* اگر درنده حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درینصورت بر او هیچ لازم نمی آید و بر حرج کشتن که درینصورت نیز جزای آن لازم می آید بنا بر قیاس آن بر شتریکه حمله نماید و بکشد آن را محرم و دلیل علمای مالکیه این است که عمر رض کشتست درنده را و بجهت آن هدی ساخت قچقاری را و گفت که ما ابتدا کشتیم آن را و ازین معلوم شد که اگر ابتدا حمله از جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود منع نیست لهذا اولی حاجب شارع ماذون است که دفع نماید ایذا از ذات خود آنچنانکه موهوم است چنانچه در صورت کشتن فواسق پس دفع نمودن ایذای متحقق را بطریق اولی روا خواهد

بود باذن شرع وباوجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
براي حق شرع بخلاف شتر يكه حمله كند وبكشد آن را محرم
زيرا چه در بنصورت اذن از جانب صاحب حق كه بنده است
يافته نشد است * مسئله ٢٣ * اگر محرم بسبب مخمصه
مضطر گردد بسوي كشتن صيد و بنا بر آن بكشد صيد ي را پس براو
جزاي آن لازم مي آيد زيرا چه در بنصورت اگر چه وي را اذن
كشتن آن است در نص قرآن وليكن آن اذن مقيد است بادادن
كفاره باعتبار نص چنانچه ذكر آن بالا رفت * مسئله ٢٤ *
باك نيست محرم را در اينكه ذبح كند گوسفند يا گاو
يا شتر يا ماكيان يا بط اهلي را زيرا چه اين چيزها از جمله صيد
نيست چه آنها وحشت ورم نميكنند از انسان ومراد از بط آنست
كه در خانها وحوضها ميباشد زيرا چه آن باصل خلقت وحشت
ندارد * مسئله ٢٥ * محرم اگر ذبح كند كبوتر مسرول را
يعني كبوتر پاي موزه را پس بر او جزاي آن لازم مي
آيد وامام مالك رح ميگويد كه براو هيچ لازم
نمي آيد زيرا چه كبوتر مذكور از انسان وحشت ندارد
وگريختن نميتواند بسبب پرواز خود چه آن بطي الحركت

است درونت پرواز وبزود ی پروا زنمیکند وعلمای ما میگویند
که کبوتر با عتبار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد
ومیگریزد بسبب پرواز خود اگرچه بطی الحرکت باشد وز
وقت پرواز ونگریختن از انسان راس گرفتن او با انسان
عارضی است پس آین معتبر نیست *مسئله ٢٢* محرم اگر
قتل کند اهوئی را که مانوس است با انسان مثل گوسفند
بر او جزای آن لازم می آید زیرا که آهو از اصل صید است پس بسبب
مانوس شدن آن با انسان اهلی شمرده نمیشود چنانچه شتر که
اهلی است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان و وحشت
گیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم *مسئله ٢٧* محرم
اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبیح مردار است وحلال نیست
وشافعی رح گفته است که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا
محرم برای غیر زیرا که محرم درین صورت عمل میکند برای غیر
پس فعل او منتقل ومنسوب میگردد بسوی آن غیر و چنان
شمرده می شود که آن غیر ذبح کرده است ودلیل علمای ما
این است که ذبح کردن فعل مشروع است وذبح کردن محرم
غیر مشروع وحرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست در حقیقت

همانند ذبح کردن مجوسی و سر آن این است که مشروع همان ذبح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند و از ذبیحه فیطاقتا خون نه بر آید و از گوشت جدا نشود خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن است و اگر ذبح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست اگرچه خون بر آید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است منعدم شود پس بسبب محرم بودن ذابح جدا کردن خون از گوشت منعدم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بخورد محرم از ذبیحه خود چیزی را لازم میآید برو قیمت آن چیز نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که برو بجهت خوردن آن هیچ لازم نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس برو هیچ لازم نمی آید بالاتفاق و دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه مذکور

مرد ارا ست پس لازم نیست بسبب خوردن آن مکفر استقلبال
چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن آن مگر
اختیار و دلیل ابی حنیفه رح این ست که حرمت آن
باعتبار این است که آن ذبح از محظورات احرام است زیرا چه
آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کنند ه آن از حالت بیرون شد است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن در حق محرم باقی نمانده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این وسایط منسوب و مضاف
است بسوی احرام آن ذبح کننده و از محظورات احرام او گشتست
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی
از ان جزای آن لازم خواهد آمد بر و بخلاف محرم دیگر چه
خوردن آن از محظورات احرام او نیست * مسئله ۲۸ *
پاک نیست محرم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرداست
آنرا حلال یعنی غیر محرم و هم ذبح کرداست آنرا حلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آن محرم و نه امر کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید و امام مالک رح گفتست که خوردن
آن حلال نیست محرم را در صورتیکه شکار کرده باشد آن را
حلال برای محرم زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که پاک نیست

مر محرم را در خوردن گوشت صید بشرطیکه محرم شکار نکرده باشد
آن را و نه شکار کرده باشد آن را کسی برای محرم و دلیل
علمای ما این است که اصحاب رض که با هم مذاکره کرده اند
در اباحت گوشت صید در حق محرم پس فرمود پیغمبر صلعم
که باک نیست در آن و جواب از دلیل امام مالک رح این است
که در حدیثیکه دلیل آورده اند آن را امام مالک رح لام تملیک
مذکور است پس مراد از آن این است که عین صید را هدیه هد کسی
محرم را نه گوشت آن را یا مراد از آن این است که صید کرده
شود با مر او و بعد از آن بدانکه آنچه مذکور شد که
خوردن گوشت صید مذکور مر محرم را باک نیست بشرطیکه دلالت
نکرده باشد بر آن پس آن صریحا دلالت میکند بر اینکه اگر
دلالت کند بر آن محرم پس او را خوردن گوشت آن حرام است
و فقها گفته اند که در آن دو روایت است بنا بر یک روایت
حرام است ویرا خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
کرده باشد بر آن و وجه حرمت حدیث ابوقتاده رضی الله عنه است
که سابقا مذکور شد در باب احرام *مسئله ۲۹* اگر ذبح کند
صید حرم را حلال پس برو لازم می آید که قیمت آنرا تصدق کند

ما نیابد بقیاس زیراچه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم حرم پیغمبر صلعم درحق یکدیگر درازاست فرموده است که مگر نزاید صید حرم را در روزه در حق او کفایت نمیکند زیراچه لزوم قیمت آن بر حلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره پس مانند تاوان مال شد وسر آن این است که آن قیمت واجب میشود بسبب تفویت وصف امن در محل را نچه بر محرم واجب میشود آن بطریق کفاره وجزای فعل او ست زیراچه حرمت آن باعتبار معنیست که در محرم است و آن احرام او است پس روزه صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شوند تاوان محال پس فرق گفتنست که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند در حق حلال مذکور بنابر قیاس آن بر چیزی که واجب میشود بر محرم ولیکن هرگاه فرق میان آن واین بیان نموده شد ظاهر گشت که این قیاس مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور بانکه پس در آن دو روایت است * مسئله * اگر غیر محرم مع صید داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آن را در حرم اگر آن صید در دست او باشد حقیقة نه در قفس با لجاوه و شافعی رح میگوید که بگذاشتن آن را واجب نیست

چه آن صید مملوک وی است وحق الشرع ظاهر نمیشود در مملوک عبد بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علمای ما این است که آن صید هرگاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک تعرض آن بجهت تعظیم حرم چه صید در این هنگام از صید حرم گشت پس مستحق امن شد بنا برانچه مرویست پس اگر بفروشد آنرا مالک آن که داخل شد است در حرم پس آن بیع رد نموده میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه این بیع صحیح نیست بجهت آنکه در آن تعرض صید حرم است وحال آنکه تعرض آن حرام است واگر آن صید موجود نباشد پس بربایع مذکور جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید است یا بنطور که امن را از آن زایل گردانیده است وحال آنکه صید درین هنگام مستحق امن است وهمین حکم است در صورتیکه بفروشد محرم صید برا بدست محرم دیگر یا بدست حلال بنابر وجهیکه مذکور شد * مسئله ۳۱ * اگر شخصی احرام نماید وحال آنکه صید در قفص دارد همراه خود یا در خانه پس واجب نیست براو که بگذارد آن صید را بخلاف قول کسیکه واجب است براو که بگذارد آن صید را

زیرا چه اگر نگذارد آنرا پس لازم می‌آید که تعرض
آن نبود و بسبب نگاهداشتن آن در ملک خود پس چنان شد که
در دست او حقیقةً باشد و دلیل علمای مالکی این است که
اصحاب رض احرام می‌بودند و حال آنکه در خانهای آنها
صید شکار دواجن اهلی کبوتر و غیره می‌بود و منقول
نیست که آنها را میگذاشتند اوشان و بهمین عمل عادت
جاری است واین یک حصه است و دوم این است که واجب بر
محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکوره تعرض آن از
جانب محرم یافته نمی‌شود بلکه آن جانور در صورت مذکوره
محفوظ است بخانه یا بقفص نه بدست محرم و جز این نیست که
آن جانور در ملک اوی است و در این مضایقه نیست چه اگر
بگذارد آن را در صحرا و بیابان ملکیت او در آن باقی میماند
پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی کفته اند که اگر
قفص آن جانور در دست محرم باشد لازم است براو که بگذارد
آنرا بطوریکه ضایع نگردد یا بطوری که بگذارد آنرا در خانهٔ خود

* مسئلهٔ ۳۲ * اگر بگیرد حلال صید را و بعد از آن احرام
نماید و رها کند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد ابیحنیفه رح وصاحبین رح گفتند لابد که ضامن نمیشود زیراچه آنکس درینصورت امر بمعروف ونهی عن المنکر نموده است واین را محسن گفته میشود وبر محسن چیزی لازم نمی آید ودلیل ابیحنیفه رح این است که محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن درحالیکه اوحلال بود واین ملک محترم است پس احرام این ملک بسبب احرام آنشخص زایل نمیشود وهرگاه چنین شد پس آنکس بسبب رها نیدن آن از دست محرم مذکور ضامن آن خواهد شد چه اوتلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد محرم صید یرا درحالت احرام چه درینصورت اگر برهاند آن راکسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود بالاتفاق زیراچه درینصورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدایتعالی درقرآن مجید فرموداست که حرام کردانیده شده است برشما صید بر مادامیکه شما محرم باشید. پس صید نیز درحق محرم بمنزله خمراست درحق مطلق مسلمانان ومسلمان بسبب خریدن خمر مالک آن نمیشود همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد وباید

دانست که نظیر این اختلاف اختلاف انها است در شکستن
آلت لهو که آنرا معازف میگویند چون طنبور و غیره
اعنی اگر بشکند کسی معازف کسی را پس او ضامن
آن میشود نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین * مسئله ۳۳ *
اگر بگیرد محرم صید را و قتل کناند آنرا در دست محرم دیگر
پس بر هر واحد از ان دو محرم جزا لازم می آید زیرا چه
گیرنده تعرض آن نموده است باینطور که او بسبب گرفتن امنیت
از ان زایل گردانیده است و کشنده مذکور تعرض مذکور را ثابت
و بر قرار داشته است بسبب کشتن آن و این بمنزله تعرض نمودن است
ابتداءً در حق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول
اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد ازان باید
دانست که در صورت مذکوره گیرنده صید انچه جزای آن
میدهد میگیرد آنرا از کشنده آن نزد ابی حنیفه رح و نزد زفر رح گفته است که او را
نمیرسد که بگیرد آنرا از کشنده مذکور زیرا چه بر گیرنده
مذکور جزا لازم آمده است بجهت فعل او که گرفتن صید است
پس تمام خواهد کرد انرا غیر او و دلیل علمای ما این است
که گرفتن صید سبب ضمان و جزا نمیشود در حق محرم مگر وقتیکه

آن نگرفتن مفضي شود بهلاکت آن پس کشنده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل ویرا سبب جزا گردانید است پس
کشنده مذکور در معني مباشر علت العلت است پس ضمان وجزاي
آن برو عاید خواهد شد * مسئله ۳۴ * محرم اگر ببرد گیاه
حرم را که سبز است یا ببرد درختي را که مملوک کسي نیست
وهم خشک نباشد وهم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
که انسان آنرا مي نشاند از روي عادت پس برو قیمت آن لازم
مي آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرمود است در حق حرم که
اي دانا آگاه باشید که بریده نمیشود گیاه آن ونه بریده میشود خار آن
وباید دانست که روزه داشتن بجاي قیمت آن گیاه ودرخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه ودرخت بحرمت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضمان
محل است ودر ضمان محل روزه را دخل نیست وحز این
نیست که روزه در جزاي فعل است وباید که قیمت مذکور
را تصدق نماید ویدهد بفقرا وبعد از دادن قیمت آن گیاه
ودرخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است در حقوق

بباید دانست که فروختن آن گیاه و درخت بعد از رسیدن
آن وکرامت روا است زیراکه او مالک آن شد است بنابر
سببیکه معلوم است از روی شرع پس اگر جا پرداخته شود
بیع آن بی کراهیت هر اینه مردمان حرام خواهند بود در
خریدن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است مع کراهیت
بخلاف صد چه بیع آن اصلا جایز نیست و بیان درخت مثال
گیاه و درخت و مانند شد در حکم بیع خواهد آمد انشاء الله
تعالی و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت پس
آن مستحق امن نیست بنابر اجماع و بنابر آنکه بریدن آن
گیاه و درخت حرام است که منسوب بحرم باشد و منسوب گردد گیاه
نمیشود مگر وقتیکه منسوب نشود بغیر بنا شد و درختی که
می نشاند آن را انسان از روی عادت منسوب است
بسوی غیر حرم که انسان است بجهت نشاندن او پس
درختی که نشانده است آن را انسان در زمین حرم
منسوب بحرم نیست بر وجه کمال و باید دانست که درختیکه
نمی نشاند آنرا انسان از روی عادت اگر نشاند آنرا انسان
پس آن بمنزله آن درخت شمرده میشود که می نشاند آن را

انسان ازروي عادت * مسئله ٣٥ * درختيكه نبي نشانده
آن را انسان اكثر از خود رويد درحرم درزميني كه مملوك
كسي است پس دريصورت برقاطع آن دوقيمت لازم مي آيد
يكي براي حرمت حرم ودوم براي مالك چنانچه دوقيمت لازم
مي آيد بركسيكه بكشد درحرم صيدي را كه مملوك كسي
است * مسئله ٣٦ * اگر ببرد كسي درحرم گياه خشك
ياد رخت خشك را پس بروضمان وجزاي آن لازم نيست چه آن
نامي نيست * مسئله ٣٧ * روانيست چرانيدن دواب در
گياه حرم ونه بريدن آن مگر گياهيكه آنرا اذخر ميگويند
واين نزد طرفين رح است وابويوسف رح گفتست كه درچرانيدن
دواب درگياه حرم باك نيست زيراچه دران ضرورت وحاجت
است بجهت آنكه بازداشتن دواب ازان متعذر است
ودليل طرفين رح اين است كه مرويست كه پيغمبر صلعم
فرموده است كه بريدن بمشفر اعني بلب شتر مانند بريدن بداس است
وجواب ازدليل ابي يوسف رح اين است كه برداشتن گياه براي
علف دواب ازحل ممكن است پس درچرانيدن آن درگياه حرم
ضرورت نيست بخلاف اذخر چه رسول خدا صلعم آنرا استثنا نموده

است پس حاضر است بودن آن و هم چرا دیدن آن بخلاف گیاه
اعني سماروغ که آن از جمله نباتات نیست * مسئله ۳۸ *
در هر صورت که از صورتهای جنایت مذکوره مفرد یک دم لازم
مي آید پس در آن بر قارن دو دم لازم می آید یکي بسبب حج و
دیگر بسبب عمره و شافعي رح گفته است که در صورتهاي مذکوره بر
قارن سوای یک دم لازم مي آید ما را آنکه قارن محرم است باحرام
واحد نزد شافعي رح و نزد علماء ما او محرم است بدو احرام پس
بر او دو دم لازم خواهد شد مگر در صورتیکه تجاوز نماید از
میقات بدون احرام حج و عمره اعني احرام یکي از آن هم نباید
از میقات پس در این صورت بر او یک دم لازم می آید زیرا که
واجب نیست بر او در میقات مگر احرام واحد و هر گاه
یک احرام هم نکرده در میقات پس لازم مي آید تا جبر واجب واحد
و نیست تا جبر واجب واحد لازم نمي آید مگر جزاي واحد و در بین
اختلاف زفر رح است * مسئله ۳۹ * اگر شریک بوده
دو محرم در کشتن صید پس بر هر واحد از آنها لازم مي آید
جزاي کامل بر هر واحد در این صورت حکایت کرد است که
چون دلالت [illegible] پس لازم [illegible] جزاي متعدد بسبب تعدد

جنایت * مسئله ۴ * اگر شریک شوند دو حلال در کشتن صید حرم پس برایشان دو جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا درینصورت عوض محل جنایت است نه بمقابل جنایت و محل درینصورت واحد است پس جزای واحد بعوض آن لازم خواهد شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میشود برایشان دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحده لازم می آید * مسئله ۱۴ * اگر بفروشد محرم صید را یا خرید کند آنرا پس بیع درین هر دو صورت باطل است زیرا چه محرم اگر صید را زنده بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد آنرا بعد از کشتن آن پس درینصورت فروختن آن فروختن مردار است چه صید یکه بکشد آنرا محرم مردار است پس بهر طور بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هرکه بیرون کند آهوی را از حرم و بعد از ان بزاید آن آهو بچه ها را و بمیرد آن آهو و بچه های آن پس بر او جزای هر واحد از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم مستحق امن است شرعا لهذا رد آن واجب است بسوی مامن آن که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس سرایت خواهد کرد

بسوي اولاد اهرا در صورت مذکوره براي هريک از آهو وبچه هاي آن جزاي عليحده لازم خواهد شد واگر بعد از اخراج آن جزاي آن را نهايد اخراج کنند وبعد از ان بچه ها بزايد آن آهو پس در ينصورت لازم نمي آيد براجزاي بچه آن زيراچه آهو مذکور بعد از اداي جزاي آن مستحق امن باقي نمي ماند لهذا درين هنگام رد آن بامن آن که حرم است براو واجب نيست زيراچه جزاي آن که بدل آن است بمنزلهٔ عين آنست ودرينصورت اداي جزاي آن نموده است پس بعد از ان چيزي ديگر لازم نخواهد شد والله اعلم

باب در بيان احکام تجاوز نمودن از ميقات بغير احرام * مسئله ۱ * کوفي اگر داخل شود در بستان بني عامر وبعد از ان احرام نمايد براي عمره پس اگر بازگشت نمايد بسوي ذات عرق که ميقات اهل کوفه است ودرانجا تلبيه بگويد پس ساقط ميشود از و دم که واجب ميشود بر انسان بجهت تجاوز نمودن او از ميقات خود واگر بعد از بازگشت نمودن او بذات عرق تلبيه نگويد تا آنکه بمکه داخل شود وطواف نمايد براي عمره پس بر او دم لازم مي آيد واين نزد

ابيحنيفه رح است وصاحبين رح گفته اند كه اگر كوفي مذكور
بعد از احرام نمودن از بستان مذكور باز گشت تنها بذات
عرق درحاليكه محرم است پس بر او هيچ لازم نمي آيد تلبيه
بگويد بعد از رسيدن بذات عرق يا نگويد وزفر رح گفته است
كه دم برو لازم است خواه بعد از رسيدن بذات عرق تلبيه بگويد
يا نگويد زيرا چه جنايت او مرتفع نميگردد بسبب عود نمودن
او بذات عرق چنانچه اگر افاضه نمايد كسي از عرفات پيش
از ايام وبعد از ان عود نمايد بعرفات بعد از غروب آفتاب
پس بسبب عود نمودن او جنايت او مرتفع نميگردد
همچنين درينجا نيز ودليل علماي ما اين است كه كوفي
از ميقات تجاوز نموده بود بغير احرام پس او ترك نموده بود
احرام را از ميقات وبعد از ان تدارك آن نمود در وقت آن
چه پيش از شروع نمودن در افعال عمره يا حج همه وقت آن
است پس ساقط خواهد شد دميكه بسبب تجاوز نمودن از
ميقات بدون احرام لازم ميشود بخلاف آنكس كه افاضه
نمايد از عرفات وبعد از ان عود نمايد بعرفات بعد از غروب
آفتاب زيرا چه او تدارك متروك نه نموده است در وقت آن بنا بر

اینچه سابق مذکور شد است لیکن تدارک متروک در صورت مذکوره نزد صاحبین رح حاصل میشود بسبب عود نمودن کوفی مذکور بذات عرق در حالت احرام حج در ین هنگام حاجت ملاقات او وقت نشد چنانچه در صورتیکه بعد از احرام نکند در ادر میقات در حالیکه پاک است و نزد امام رح تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در حالت احرام بشرطیکه تلبیه گوید در ذات عرق زیرا که علم سبب در احرام این است که از خانه خود احرام کند و هرگاه بدل نقصان حاصل شد تا حین آن تا میقات پس واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حق آن را باین طور که بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید و هم چنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از آن بازگشت نماید بسوی میقات که ذات عرق است بطور یکه در صورت عمره دار گشت نموده بود و اگر کوفی مذکور عود نماید بسوی ذات عرق بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه و استلام حجر اسود پس در ینصورت (م) از وی ساقط نمی شود بالاتفاق زیرا

اگر عود کند از بستان مذکور بسوي ذات عرق بيش از احرام پس در ينصورت دم ساقط ميشود بالاتفاق و اينچه که مذکور شده وقتي است که کوفي مذکور را اراده حج يا عمره باشد و اگر او داخل شود در بستان بني عامر براي حاجتي پس ميرسد وي را که داخل شود در مکه بغير احرام و درينصورت وي را اگر بعد از رسيدن به بستان مذکور اراده حج يا عمره شود پس ميقات او بستان مذکور است وا و صاحب بستان هر دو برابر اند زيراچه بستان مذکور واجب التعظيم نيست پس بسبب قصد رفتن به بستان مذکور احرام واجب نيست و هرگاه داخل شد دران و لاحق شد باهل آن بستان بمنزله يکي از انها گشت و بستاني را جايز است که براي حاجت بمکه رود بغير احرام پس همچنين کوفي مذکور را نيز جايز خواهد شد رفتن بمکه براي حاجت بدون احرام و بايد دانست که انچه مذکور شد که بستان مذکور ميقات وي است پس مراد از ان جميع زمين حل است که واقع است ميان آن وميان حرم چنانچه سابق مذکور شده است پس اگر کوفي مذکور يا يکي از اهل بستان احرام نهايد از حل ووقوف بعرفات نهايد پس برآنها هيچ لازم نمي آيد زيراچه آنها احرام

نمود داند از میقات خود ها * مسئله ۲ * آفاقي اگر داخل شود در مکه بدون احرام و بعد ازان خارج شود از مکه دران سال درود بسوي میقات خود و ازمیقات احرام حج فرض نماید پس بسبب این احرام جنایتیکه بسبب داخل شدن در مکه بدون احرام بوقوع آمده بود مرتفع مذکره دوحیان میشود که گویا او بدون احرام در مکه داخل نشداست در فروع گفته است که آن جنایت مرتفع نمیگردد و شرح مواقف تمامی است چنانچه درصورت نذر اعني اگر نذر کرد کسي بابسط ورکرنگو يد علي زاب الی مکة بالاحرام پس او اگر احرام از میقات براي حج فرض نماید و بعد ازان داخل شود درمکه پس نذر مذکور بسبب رفتن باین احرام بسوي مکه ادا نمیشود مالکه لازم است مراورا که باحرام مستقل رود بسوي مکه چنانچه آفاقي مذکور اگر بعدا زگذشتن آن سال در سال دیگر بسوي میقات رفته احرام حج نماید و بمکه رود پس بسبب رفتن بمکه باحرام حج در سال دیگر مرتفع نمیشود جنایتیکه بوقوع آمده بود بسبب داخل شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علماي ما این است که آفاقي مذکور تلافي ما تروک و تدارک آن نموده رفتن

آن ز براجه واجب برا او نیز است که تعظیم این بقعه نماید باینطور
که باحرام داخل شود در آن و لازم نیست تخصیص برای
داخل شدن در مکه که احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
داخل شدن در مکه باحرام یا قصد شد پس کفایت خواهد
کرد چنانچه اگر داخل میشود در مکه باحرام حج فرض را بتعد
کفایت میکند و بخلاف آنکه سال دیگر را بعد در بین
هنگام داخل شدن بمکه باحرام برای آن دین واجب
میشود برذمه او پس آن ادا نمی شود مگر باینطور که
باحرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه اگر نذر کند کسی باینکه
اعتکاف خواهم نمود در ماه رمضان در این سال پس اعتکاف
مذکور ادا میشود بروزه رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
روزه علیحده سوای روزه رمضان درکار نمیشود و اگر در رمضان
مذکور اعتکاف ننماید پس بعد از آن واجب میشود برا او
که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای رمضان بروزه مستقل
و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید
بروزه رمضان مذکور صحیح نمیشود * مسئله ۳ * هرکه
بعد از گذشتن از میقات احرام عمره نماید و بعد از آن عمره

مذکور را فاسد کند باید که افعال آن عمره را تمام کنند و
بعد از آن آن را قضا کنند زیرا که احرام لازم میشود پس این
چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و در این صورت بر او
واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نمودن او از میقات بدون احرام
زیرا که بر او قضای آن حج و عمره لازم است پس وقت قضا احرام
آن از میقات خواهد کرد و بسبب آن این جنایت مجاوزت
نمودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احرام نمودن از میقات در قضای آن حج و عمره حق میقات
که فوت شده است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد
شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول زفر
رح دم مذکور از او ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
در حق کسیکه حج او فوت شود و ایام حج باقیماند و آنکس
بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حق کسیکه تجاوز
نماید از میقات بغیر احرام و بعد از آن احرام حج نماید و
بعد از آن آن حج را فاسد گرداند اعنی در هر دو صورت نزد
زفر رح دم مجاوزت از میقات بغیر احرام بر او لازم می آید
و بسبب قضا نمودن آن حج و عمره ساقط نمیشود و نزد علمای

بآساقط میشود وتفریع این جنایت را قیاس میکنند بر محظورات دیگر ودران دمیکه واجب میشود بسبب قضانمودن آن حج وعمره که دران محظورات واقع شده بود آن دم ساقط نمیشود وهمچنین ساقط نمیشود دمیکه واجب میشود بسبب تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام وعلمای ماميگويند که قیاس آن بر محظورات دیگر معقول نیست زیراچه بسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای آن حج و عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنایت مجاوزت مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن آن حج وعمره مرتفع نمیگردد وپس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکی اگر خارج شود از حرم وبعد ازان اراده حج نماید واحرام کند وعود نکند بحرم ووقوف بعرفات نماید پس براو یک گوسفند لازم می آید زیراچه میقات او حرم است واو ازان تجاوز نموداست بغیر احرام پس اگر عود کند بسوی حرم وتلبیه بگوید یا نگوید پس دران اختلاف است بروجهیکه مذکورشده درحق آفاقی * مسئله ۵ * متمتع اگر بعد از فراغت از عمره خارج شود از حرم واحرام حج نماید ووقوف

بعرفات کند پس بر او دم لازم می آید و مراد او هرکاه داخل شد در مکه و افعال عمره را بجا آورد بهر لد مکی کسی و میقات مکی حرم است و او تجاوز نمود از میقات خود بغیر احرام پس دم لازم خواهد شد بر او پس اکر بسار آید بحرم پس از انکه وقوف بعرفات بیاید و تلبیه نکوید در حرم پس بر او هیچ جیز لازم نیست و در یحصورت نیز اختلاف است در وجهیکه مذکور شد در حقت آفاقی والله اعلم

باب — در بیان اضافت احرام بسوی احرام دیگر * مسئله ۱ * مکی اکر احرام عمره بیابد و یک شوط طواف نماید برای آن و بعد از آن احرام حج بیابد پس ابو حنیفه رح کفته است که در یصورت مکی مذکور بر او لازم است که با الفعل ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود بسبب ترک نمودن حج و بر او لازم است که در صورت ترک نمودن حج حج و عمره بجا آورد و ابو یوسف و محمد رح کفته اند که در صورت مذکوره واجب نزد علمای ما این است که ترک کند عمره را و قضا کند آن بر او و بر او دم واجب میشود بسبب ترک عمره و دلیل ابی یوسف و محمد رح این است که مکی را ترک نمودن

یکی از حج و عمره لازم است زیرا چه جمع نمودن میان حج وعمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است چه آن ادنی است از روی رتبه و اعمال آن قلیل است به نسبت اعمال حج، قضای آن آسان است بجهت آنکه عمره موقت نیست بلکه عمره نمودن در هر وقت روا است و اگر احرام عمره نماید مکی و بعد از آن احرام حج نماید بی آنکه از افعال عمره چیزی بعمل آورده باشد پس دریصورت نیز همان حکم است که در صورت اول مذکور شد بنا بر وجهیکه مذکور شد پس اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و بعد از آن احرام حج نماید پس دریصورت لازم است ویرا که ترک کند حج را بالاتفاق زیرا چه چهار شوط اکثر اجزای طواف است و اکثر شی بمنزله کل آنست پس دریصورت ترک نمودن عمره متعذر است چنانچه ترک آن متعذر است در صورتیکه فراغت نماید از عمره و دلیل ابیحنیفه رح یکی این است که در صورت مذکوره احرام عمره موکد شد است بسبب ادا نمودن بعض از افعال آن و احرام حج موکد نشد است و ترک نمودن غیر موکد آسان است به نسبت ترک نمودن

هو که و دوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع در آن
ابطال عمل لازم می آید و در ترک نمودن حج ابطال عمل لازم
نمی آید و جز این نیست که در آن باز ماندن از عمل است
و باید دانست که بر او دم لازم می آید هر کدام را که ترک نماید
زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد
تمام نمودن افعال آن پس او در معنی محصر گشت ولیکن در صورت
ترک نمودن عمره بر او قضای عمره است فقط و در صورت ترک نمودن
حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا چه او مانند کسی است
که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید و اگر مکی
مذکور ترک ننماید هیچ یکی از حج و عمره را بلکه افعال هر دو را
بجا آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجا آورد افعال آن حج
و عمره را بطوری که التزام آن نموده بود ولیکن بجا آوردن هر دو
در حق او منهی است و معهذا اگر هر دو را بجا آورد صحیح میشود
زیرا چه نهی مانع تحقق فعل نیست بنابر قاعده علمای ما که مقرر
است در موضع خود و در این صورت بر او دم لازم می آید بسبب جمع
نمودن از میان حج و عمره زیرا چه بسبب نمودن حج و عمره نقصان
راه می یابد در عمل بجهت ارتکاب منهی عنه و باید دانست

وجه این دم در حق مکی برای جبر نقصان است و در حق آفاقی
برای ادای شکر است * مسئله ۲ * هرکه احرام حج نماید
و بعد از آن در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اگر پیش از احرام
دیگر حلق نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
و هیچ چیز برا و لازم نمی آید و اگر پیش از احرام دیگر حلق
ننموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر برا و واجب میشود
و در این صورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید و آن
بدعت است پس اگر حلق نماید بعد از احرام دوم برا و دم لازم
می آید بالاجماع زیرا چه این حلق نمودن اگرچه متمسکی از مناسک
احرام اول است ولیکن آن جنایت است در حق احرام دوم زیرا چه
این حلق بنسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است و اگر
حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در این صورت
دم لازم می آید نزد ابوحنیفه رح زیرا چه او در این صورت تاخیر کرده است
حلق را از وقت آن در حق احرام اول و بسبب تاخیر حلق از وقت
آن دم لازم می آید نزد ابوحنیفه رح و نزد صاحبین رح
در این صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید بنا بر آنچه مذکور
شده است در باب جنایت حج و هرگاه چنین است پس بدانی

مذهب ابوحنیفه رح حلق کردن بعد از احرام دوم و نکردن
آن هر دو برابر است وبنابر مذهب صاحبین رح حلق نمودن
بعد از احرام دوم شرط لزوم دم است * مسئله ۳ * هرکه
فراغت نماید از افعال عمره مگر حلق وپیش از حلق نمودن
احرام نماید برای عمره دیگر پس بر او دم لازم می آید
بجهت احرام نمودن او برای عمره پیش از وقت آن چرا که جمع
نمود میان دو احرام عمره و آن مکروه است پس دم لازم
خواهد شد واین دم برای جبر کفاره است * مسئله ۴ * هرکه
احرام حج نماید وبعد از آن احرام عمره نماید هر دو لازم میشود
بر او زیرا که جمع نمودن میان حج وعمره مشروع است در حق
آفاقی وکلام در حق وی است پس او درین صورت قارن میگردد
ولیکن طریق سنت را مرعی نداشت لهذا تارک سنت میشود و
اگر او وقوف بعرفات نماید در حالیکه افعال عمره بجا
نیاورده است پس عمره متروک میگردد زیرا که ادا نمودن
عمره بساط طوری که افعال عمره را بعد از حج بجا آرد غیر
مشروع است ولیکن باید دانست که بمجرد متوجه شدن او
بسوی عرفات عمره متروک نمیشود بلکه وقتی متروک میشود

که او وقوف بعرفات نماید * مسئله ٥ * هرگاه طواف
قدوم نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید و حج و عمره
هر دو را بجا آرد پس هر دو لازم است و بر او دم لازم می آید
بجهت جمع نمودن او میان حج و عمره زیرا چه جمع نمودن
میان حج و عمره مشروع است بنا بر آنچه سابق مذکور شد پس
در صورت مذکوره احرام هر دو صحیح است زیرا چه طواف
قدوم سنت است رکن حج نیست لهذا اگر ترک کند آن را کسی بر
او هیچ لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکن حج ممکن است
وی را که افعال عمره بجا آرد و بعد از آن حج نماید لهذا اگر
در صورت مذکوره هر دو را ادا نماید جایز است و بر او دم لازم
می آید برای جمع نمودن میان حج و عمره و باید دانست که این
دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا چه او
درین صورت بنا نموده است افعال عمره را بر افعال حج من وجه
مستحب است وی را که درین صورت ترک نماید عمره را زیرا چه
احرام حج موکد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج
چه طواف قدوم را او بجا آورده است بخلاف آنکه طواف
قدوم ننموده باشد برای حج پس اگر ترک کند عمره را چنانچه مستحب

است باید که قضا کند آنرا چه شروع دران صحیح شد است و دراین صورت براو دم لازم می آید برای ترک نمودن عمره * مسئله ۱۰ * اگر آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریق پس آن عمره لازم می شود مرا و را زیرا چه جمع نمودن میان حج و عمره مشروع است در حق آفاقی ولیکن لازم است ویرا که ترک نماید این عمره را زیرا چه او بنا نموده است رکن حج را پس در عمره مذکوره بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید من کل وجه و نیز عمره نمودن درین ایام مکروه است بنا بر آنچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس لازم است ویرا که ترک نماید این عمره را پس اگر ترک نماید آنرا براو دم لازم می آید بسبب ترک آن و دم واجب است براو که قضای آن نماید بجهت آنکه جمع نمودن میان حج و عمره در حق او مشروع است و معهذا اگر هر دو را یعنی آنرا هر دو ادا میشوند زیرا چه کراهیت دران لغیره است و آن این است که او درین ایام مشغول میباشد با دای باقی افعال حج پس ضرور است که آن وقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت تعظیم حج و براو دم لازم است بجهت آنکه او جمع نموده است حج و عمره را در احرام یا در باقی افعال حج و قال اکثرهم انه کذا یعنی

است باید که قضا کند آنرا چه شروع دران صحیح شد است و در صورت
براو دم لازم می آید برای ترک نمودن عمره * مسئله اگر
آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریق
پس آن عمره لازم می شود مر او را زیرا چه جمع نمودن میان حج و
عمره مشروع است در حق آفاقی ولیکن لازم است بر او که ترک نماید
این عمره را زیرا چه او ادا نموده است رکن حج را پس در عمره مذکوره
بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید من کل وجه و نیز عمره
نمودن در این ایام مکروه است بنا بر آنچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی پس لازم است بر او که ترک نماید این عمره را پس
اگر ترک نماید آنرا براو دم لازم می آید بسبب ترک آن و هم
واجب است براو که قضای آن نماید بجهت آنکه جمع نمودن
میان حج و عمره در حق او مشروع است و معهذا اگر هر دو را
بجا آورد هر دو ادا میشوند زیرا چه کراهیت دران لغیره است و آن
این است که او در این ایام مشغول میباشد باداء باقی افعال
حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
تعظیم حج و براو دم لازم است بجهت آنکه او جمع نموده است
حج و عمره را در احرام یا در باقی افعال حج و فقها گفته اند که این

دم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمع نمودن میان حج و عمره بطور مذکور خلاف سنت است و بعضی گفته‌اند که اگر کسی حلق نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید ترک نکند آن عمره را بنا بر آنچه فهمیده میشود از ظاهر عبارت مبسوط و بعضی گفته‌اند که ترک کند عمره را برای احتراز نمودن از چیزیکه منهی است و فقیه ابو جعفر گفته است که مشایخ ما رح باین فتوی داده‌اند * مسئله ۷ * اگر فوت شود حج شخصی و بعد از آن احرام حج یا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند آنرا زیرا چه کسی که حج او فوت میشود لازم است زیرا که افعال عمره بجا آورده حلال شود بی آنکه احرام نماید برای عمره بنا بر آنچه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب فوایت پس اگر احرام نماید برای عمره دیگر لازم می‌آید که او جمع کرده میان دو عمره باعتبار افعال آنها لازم است زیرا که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم است در صورتیکه احرام دو عمره نماید کسی و شخص مذکور اگر احرام حج نموده باشد لازم می‌آید که جمع کرده میان دو حج باعتبار احرام لهذا لازم است مر او را که ترک نماید آن

حج را چنانچه اگر احرام و حج نهاید بسببی ولیکن بر شخص مذکور در صورت مذکوره قضای آن حج یا عمره که ترک کرده است آنرا واجب است بجهت صحیح شدن شروع دران وهم بر او دم لازم است بسبب ترک نمودن آن بحلال شدن پیش از وقت والله اعلم

باب در بیان احصار و آن عبارت است از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیش شود که بسبب آن برای حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری مثلا و این محرم را محصر میگویند بفتح صاد * مسئله * محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است ویرا از ادا نمودن حج پس جایز است ویرا که حلال شود وشافعی رح گفته است که احصار متحقق نمیشود مگر بسبب عدو پس چه حلال شدن بفرستادن هدی مشروع نیست مگر در حق کسیکه محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو وبسبب حلال شدن نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری ودلیل علمای ما این است که لفظ احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن بر احصار بسبب بیماری صحیح است باجماع چه اهل لغت

میگویند که احصار بسبب بیماری کشته میشود و بسبب عدو حصر کشته میشود و جواب شافعی رح این است که حلال شدن پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال شدن جایز نباشد باید که او تا مدت دراز در حالت احرام بماند و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع شده است برای رفع این در حالت احرام تا مدت دراز زمانه شد حرج است در حق بیمار و هرگاه چنین باشد مرمحصر را حلال شدن پس باید او را که بفرستد گوسفند برا بدست شخصی برای ذبح کردن در حرم و بگوید آنشخص را که در فلان تاریخ این را در حرم ذبح کن و آن شخص مذکور وعده آن بگیرد و بعد از آن هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود و بدانکه وجه فرستادن آن گوسفند در حرم این است که ذبح کردن این گوسفند قربت و عبادت است و ذبح کردن گوسفند و ریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان خاص و مکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس بدون آن زمان و مکان خاص ذبح آن قربت و عبادت واقع نخواهد شد و ضرور نیست که ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شد پس بسبب آن متمتع نخواهد شد چنانچه قول خدای تعالی
در قرآن مجید که حلق نکنید سرهای خودها را تا آن زمانکه
برسد هدی بمحل خود بران دلالت میکند چه هدی اسم آن
حیوانست که فرستاده شود بسوی حرم وشافعی رح گفتست
ذبح آن گوسفند در صورت احصار است واجب
است ومقید ومخصوص بحرم نیست زیرا چه آن مشروع شد
است بطریق رخصت برای تخفیف واگر مقید شود ذبح کردن
آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود وعلمای ما درجواب این
میگویند که مقصود ازین مطلب تخفیف است نه نهایت تخفیف
و بسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطلق تخفیف
حاصل است وبدانکه محصر را فرستادن هدی لازم است
خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو وحاصل آنکه
فرستادن گوسفند نیز جایز است زیرا چه در نص قرآن ذکر هدی
آمده است وآن شامل است مر گوسفند را نیز وبدانکه مراد از
فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد
چه این گاهی متعذر میشود بلکه جایز است ویرا که قیمت
آنرا بفرستد تا بآن قیمت گوسفند را خریده در حرم ذبح کند

شخص مذکور و بایه دانست که بر محصر واجب نیست که حلق
یا قصر نماید برای حلال شدن واین قول ابیحنیفه و محمد رح
است و ابو یوسف رح میگوید که واجب است برای زیرا چه
پیغمبر صلعم حلق نموده است در سال حدیبیه و امر کرد اصحاب
خود را بآن و در آن سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود محصر
بودند و محمد اشکر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
براو نزد ابی یوسف رح و دلیل طرفین رح این است که قربت
و عبادت شدن حلق معلوم نشده است مگر در صورتیکه مرتب
بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
نبی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
که عزم آنها درست و محکم است برای برگشتن * مسئله ۲ *
قارن اگر محصر شود پس لازم است براو که دو هدی فرستد زیرا چه
او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک
هدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقی ماند
در حالت احرام عمره حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام
زیرا چه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
* مسئله ۳ * جایز نیست ذبح کردن هدی احصار مگر

در حرم و سایر است ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد
امام ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که جایز نیست ذبح
نمودن دم احصار مر محصر را مگر در روز عید در صورتیکه
احصار او از حج باشد و اگر احصار او از عمره باشد پس
جایز است ویرا ذبح نمودن آن هر وقتیکه خواهد و دلیل صاحبین
رح این است که دم احصار حج مانند دم تمتع و قران است
و ذبح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از
روز عید و نیز ذبح نمودن دم احصار مقدم گردد سبب حلال شدن
است مانند حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل
ابی حنیفه رح این است که دم احصار واجب است بطریق کفاره
و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مر محصر را
پس ذبح نمودن آن مختص خواهد شد بمکان نه بزمان مانند
جمیع دمهای کفاره بخلاف دم تمتع و قران که آن دم کفاره
نیست و بخلاف حلق که حلال شدن بسبب آن در وقت خود
است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است منتهی میشود
بآن و در اینجا حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم
احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بر وای مع الفارق است * مسئله ۴ * محصر از حج اگر حلال
شود پس برا و لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مروی است
از ابن عباس و ابن عمر رض و بجهت آنکه حج واجب میشود
بطریق قضا و برای صحت شروع در آن عمره واجب می شود براو
بجهت آنکه او مانند کسی است که حج او فوت شده
باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای
آن و بد آنکه احصار از عمره متحقق میشود نزد علمای ما
و امام مالک رح میگوید که متحقق نمیشود زیرا چه عمره موقت
نیست و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب
وی محصر شده بودند در حدیبیه و آنها احرام عمره نموده
بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن
مشروع شده است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در
احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق
میشود پس در صورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق وی قضای
آن براو واجب خواهد شد وقتیکه حلال شود چنانچه در صورت احصار
از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قارن اگر
محصر گردد پس براو یک حج و دو عمره لازم می آید اما لزوم

یک حج و یک عمره پس آن بنابر رجوع است که سابق مذکور شد واما لزوم عمره دیگر پس آن بجهت آنست که ازاز حج و عمره بیرون شده است بعد از آنکه شروع نموده بود دران صحیح شده بود * مسئله ۷ * قارن اگر بفرستد هدی را بدست شخصی و وعده بگیرد از او باینکه در فلان روز ذبح خواهد کرد آن را و بعد ازان زایل شود احصار پس اگر زایل شود احصار در وقتیکه برای اینقدر زمان فرصت نباشد که ادا نماید حج را و هم دریابد هدی را پس درینصورت لازم نیست بر او که متوجه شود برای ادای حج زیراچه آنچه مقصود ازان است بصورت حاصل نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمانیکه حلال گردد بسبب ذبح نمودن هدی که فرستاده است آنرا ومعهذا اگر متوجه شود بارادهٔ اینکه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد شد پس این جایز است و برا زیراچه حج او فوت شده است ولیکن حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران ادای حج و ادراک هدی تواند کرد لازم میشود بر او که متوجه شود برای ادای حج زیراچه عجزی که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود زایل

گشت پیش از انکه خلف وعوض آنرا بقبل آورده باشد پس
درینصورت هرگاه روانه شود وهدی خود را سلامت بیابد پس
آنرا هرچه خواهد بکند زیرا چه آن هدی ملک اوست و آنرا
برای مقصودی معین نموده بود که استغنا ازان حاصل گشت و
اگر احصار را وزایل گردد در وقتیکه دران ادراک هدی تواند
کرد نه ادای حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز
او از ادای اصل واگر احصار او زایل گردد در وقتیکه دران
ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی بایطور که وعده گرفته
باشد از برنده هدی که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه
پس درینصورت نیز جایز است ویرا که حلال شود بنابر
استحسان وز فر رح گفته است که درینصورت ویرا جایز
نیست که حلال شود وهمین موافق قیاس است زیرا چه او
درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
کردن مقصود از بدل که هدی است وباید دانست که این تقسیم
وتردید که مذکور شد بنا بر قول صاحبین رح درست نمیشود در حق
کسیکه محصر باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن دم احصار حج نزد
ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هرگه خواهد یا فت

هیچ را خواهند داد شد یا زیر و زبر این است که تسلیم مذکور
درست میشود در حق مقصر مذکور بنا بر قول اما مقصد رجوع در حق
مقصر از غیره درست است یا لا تعاقب چه در بیع نبودن دو احتمال
از غیره موقت نیست برو بعد یا لا تعاقب و باید دانست که وجه
استحسان این است که درصورت مذکوره اگر لازم حکم دانسته
شود بر او که موجه سود برای ادای هیچ شرایطه مال او ضایع خواهد شد
و براه مقصر که نه بسبب او شدی و برسانا دانسته نه هیچ خواهد کرد
آن را بنده که معبود آن حاصل خواهد شد و حرمت مال
مانند حرمت ذات انسان است و باید دانست که درصورت
مذکوره مقصر مذکور مختار است اگر خواهد صبر کند
در مدتی که مقصر بداند دران یا در عوض تا آن زمان که هدی
ود هیچ کرده شود از حساب او پس او درین حکام حلال کرده
و اگر خواهد موجه سود بسوی ادا نبودن بما دلیکه الزام آن
نبوده بود بسبب احرام وادا ننهاد آن را و این اصل است که درین وفا
نبودن جری است که وعده آن نبوده بود * مسئله ۸ * هرکه
مقدار وقف مرمات مقصر کرده پس او در حقیقت مقصر نیست
زیرا که در هنگام سبب احضار هیچ ادوت نیست * مسئله ۹ *

هرکه محصور شود در مکه و بسبب احصار طواف خانه کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر است زیراچه در حق او متعذر است اتمام حج پس از مانند کسی است که محصر شود در زمین حل و اگر قادر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرفات پس در ین صورت او محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه فایت الحج حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر نباشد بر طواف پس دم قایم مقام آن میشود و در ینصورت بسبب دم حلال میشود و اصل همان طواف است در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنابر وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان ابی یوسف رح باینطور که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم محصر نمیشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب شود بر مکه حتی که حایل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه پس در ینصورت احصار متحقق میشود ولیکن این بیان اختلاف صحیح نیست و صحیح همان است که اول مذکور شد والله اعلم

باب در بیان فوت شدن حج

* مسئله ۱ * هرکه احرام حج نماید وبعد ازان اتفاقا وقوف بعرفات نا فتد تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شد است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است ودرین هنگام برا او واجب است که طواف خانۀ کعبه وسعی میان صفا ومروه نموده حلال شود ودر سال آینده قضای حج نماید وبراو دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکرا وقوف بعرفات اتفاق نشود ودر شب عید نیز وقوف بعرفات اتفاق نیفتد پس حج او فوت میشود ولازم است ویرا که عمره نموده حلال شود ودر سال آینده حج نماید وعمره عبارت است از طواف وسعی وبجهت آنکه هرگاه احرام صحیح ومنعقد کرده پس خروج ازان متصور نیست مگر باداي حج یا عمره چنانکه اگر کسي احرام مبهم کند ودر تلبیه گوید اللهم لبیک ونیت حج وعمره ننماید ودر دل هم نیت یکي ازان دو نکند پس خروج ازان احرام متصور نمیشود مگر باداي یکي ازدو نسک ودر صورت مذکوره اداي حج متصور نیست پس اداي عمره برا او لازم است وبراو دم لازم نیست زیراچه او حلال شد بسبب افعال عمره وافعال او

عمره در حقاوكه فايت الحج است بمنزله دم است در حالت مختلفي
بس جمع نموده نمیشود میان آن هر دو اعني افعال عمره ودم
* مسئلة ۲ * عمره فوت نمیشود چه آن جایز است در جمیع
ایام سال مکرر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز روز عرفه
و عید اضحی وسه روز ایام تشریق است چه در این روزها عمره
مکروه است بجهت آنکه مرویست که عایشه رض مکروه
داشته است عمره را در این روزهاي پنجگانه و بجهت آنکه
این روزها ایام حج است پس این روزها براي حج متعین است واز
ابي یوسف رح مرویست که او مکروه نمي داشت عمره را
در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعداز
وقت زوال در روز عرفه نه قبل ازان ومذهب ظاهر همان است که اول
مذکور شد ولیکن معهذا اگر عمره کند کسي در این روزها
صحیح میشود واو محرم میماند براي عمره درین روزها زیرا چه
کراهیت آن در این روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج
وهم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بایدکه
خالصا براي حج باشد پس شروع او باکراهیت صحیح خواهد بود
* مسئلة ۳ * عمره سنت است وشافعي رح گفته است که

فرض است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموداست که عمره فرض است مانند حج و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموداست که حج فرض است و عمره نفل است و دوم این است که عمره موقت نیست و به نیت غیر اداکرده میشود چنانچه در صورتیکه فوت شود حج کسی پس او در پسر رسِ عمره می نماید بنابر آنچه مذکور مشتمال آنکه وبرانیت حج بوده نیست عمره را این احکام دلالت میکند بر اینکه عمره نفل است و حدیثیکه شافعی روح آورده است که عمره فرض است مانند حج پس جواب آن این است که میان این حدیث و میان حدیثیکه علمای ما وارد کرده اند. تعارض است و با وجود این تعارض فرضیت ثابت نخواهد شد پس تاویل آن ضرور است و تاویل آن این است که فرض بمعنی تقدیر است در حدیث مذکور یعنی اعمال عمره مقدر است مانند اعمال حج * مسئله ۲ * عمره عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروه چنانچه مذکور شد در باب تمتع والله اعلم

باب در بیان حج نمودن انسان از جانب غیر * مسئله ۱ * قاعده نزد اهل سنت وجماعت این

است که جایز است مر انسان را که بخشد ثواب عمل
خود را برای غیر خود اگر آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جواز آن این است که پیغمبر صلعم قربانی
نموده دو قوچ را املح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای
امت خود که ایمان آورده باشند بوحدانیت خدا تعالی
و برسالت پیغمبر او صلعم پس از این معلوم شد که انسان را
بخشانیدن ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه پیغمبر
صلعم بامت خود بخشید ثواب قربانی نمودن دو قوچ را
که عمل وی است و باید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادای
زکات مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و
سیوم عبادتی است که ببدن و بمال هر دو تعلق دارد چون حج و
و در نوع اول نیابت جاری است در هر دو حال یعنی در حالت
صحت واختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از
عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود از فعل نایب
نیز و در نوع دوم نیابت جاری نیست در هیچ حال زیرا چه
مقصود از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از قبل نائب ودر نوع سوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و
ضرورت وجاری نمیشود در وقت قدرت زیراچه در آن جهت
مالی وجهت بدنی هر دو متحقق است پس بنابر آن در حالت عجز
نیابت جاری خواهد شد بنابر جهت اول وجاری نخواهد شد
در حالت قدرت بنابر جهت دوم وباید دانست که شرط جواز
حج نمودن انسان از جانب غیر این است که آن غیر همیشه عاجز
باشد تا دم مرگ زیراچه حج نمودن در تمامی عمر یکبار فرض
است پس وقت آن تمام عمر است پس عجز از آن متحقق
نمیشود مگر وقتیکه حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ
* مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جائز است در حالت قدرت
نیز زیراچه در باب نفل وسعت است وبعد از آن باید دانست که
مجتهدین میگویند که در صورتیکه حج نماید انسان از جانب
غیر حج واقع میشود از حج کننده وثواب نفقه آن میشود مر
آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب
او وحج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیراچه حج عبادت
بدنی است ودر صورت عجز انفاق یعنی خرج دادن قائم
مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه پس ساقط

میشود حج از هر دو امر کننده و ظاهر روایت این است که در صورت
مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه بر این دلالت
میکند احادیثیکه در این باب وارد شده است چون حدیث
خثعمیه چه پیغمبر صلعم فرموده است خثعمیه را که حج بکن از
جانب پدر خود وغیره بکن از جانب او * مسئله ۳ *
اگر شخصی را امر کنند دو کس باینکه از جانب هر واحد
از آنها حج فرض بنماید و او از جانب هر دو بیکبار احرام حج
بنماید پس در این صورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج
کننده نه از جانب هیچ یکی از آنها زیرا چه هر واحد از آنها
امر کرده بود مر آن شخص را باینکه حج نماید از جانب
او فقط و بگرداند آن حج را برای وی خالصا بغیر اشتراک و شخص
مذکور مخالفت آن نموده و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب
یکی از آن دو کس چه یکی اولی نیست از دیگری پس بالضرورت
از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد از آن اگر خواهد آن شخص که
بگرداند آن حج را برای یکی از آن دو کس پس آن نیز ممکن نیست
بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر
هر دو چه آن شخص را میرسد که بگرداند آن حج را برای یکی از

مادر و پدر زیرا که این شخص تبرع کنند است در حق ماه رو پدر
بسبب گردانیدن ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او مختار
است در اینکه ببخشد ثواب عمل خود را بهر کدام که خواهد از
مادر و پدر پس احتیاج او باقی خواهد ماند بعد از تحقق عمل که
سبب ثواب است و در صورتیکه کلام در آن است شخص مذکور
حج نموده است بحکم آن دو کس و امر آنها در کار مخالفت امر
آنها کرد پس آن حج او واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی
از آنها در این صورت شخص مذکور ضامن نفقه میشود برای هر
واحد از آنها اگر خرج نموده باشد در راه حج مال آنها را
زیرا که او خرج کرده است مال امر کننده را در حج خود و اگر
شخص مذکور احرام مبهم نماید باینطور که احرام حج نماید از
جانب یکی از آن دو کس بغیر تعیین یعنی احرام حج از جانب یک
کس مبهم نماید پس در اینصورت اگر تا مس احرام مبهم حج نماید
آن حج از جانب او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها چه
یکی اولی نیست از دیگر و اگر پیش از تمام حج معین نماید
حج را برای یکی پس این جایز است بنابر استحسان نزد طرفین
رح و نزد ابی یوسف رح در این صورت نیز حج او واقع میشود از

جانب آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافق قیاس است زیرا چه شخص مذکور مامور بود بحج نمودن برای معین و مبهم مخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نماید بایطور که در احرام خود تعیین حج یا عمره ننماید چه درینصورت آن شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هرکدام که خواهد از حج وعمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن نمود است آن شخص مجهول است ودرصورتیکه کلام دران است صاحب حق مجهول است و وجه استحسان این است که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج است و مقصود بنفسه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد درصورت مذکوره بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را باحرام مبهم و برای یک کس معین نکند و بعداز ان بخواهد که معین نماید آن را برای یک کس ازان دو کس چه این جایز نیست زیرا چه حجیکه ادا نموده شد باحرام مبهم صلاحیت

اين ندارد که بعد از ان معين نموده شود براي يکي از ان دو کس پس ثابت شد که دريصورت حج بشخص مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب شخص مذکور واقع خواهد شد نه از جانب آن کس

*مسئله ۴ * اکر کسي امر کند بشخصي بانکه قران نمايد از جانب او پس دريصورت دم قران واجب ميشود بر شخص مذکور که مامور است زيراکه دم قران واجب شده است بطريق شکرانه بر توفيق جمع نمودن ميان دو نسک واين جمع نمودن ميان دو نسک فعل مامور است فقط و جمع مينمايد ميان آن هر دو نه آمر و بايد دانست که اين مسئله دلالت ميکند بر مذهب ابو حنيفه رح مروي است که حج از مامور واقع ميشود چنانچه سابق مذکور شد است

*مسئله ۵ * اکر امر کند انسانرا دو کس براين وجه که يکي امر کند ويرا بانکه حج نمايد از جانب او وديکر امر کند ويرا بانکه عمره نمايد از جانب او و هر دو اذن قران بدهند ويرا پس دريصورت دم واجب ميشود بر انسان مذکور زيراچه او دريصورت قران مينمايد پس قران

بر او واجب خواهد شد بنا بر آنچه در مسئله سابق مذکور
شد * مسئله ۶ * اگر امر کند کسی بکسی بحج
نمودن از جانب خود پس در ینصورت اگر محصر شود مامور
پس دم احصار بر آمر است و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف
گفتست که این دم بر محصر مذکور است زیرا چه وجوب
دم احصار برای دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از امتداد
احرام و این ضرر است در حق محرم محصر پس دم احصار
بر او واجب خواهد شد و دلیل طرفین رح این است که در صورت
مذکوره آمر مذکور آن مامور را درین ضرر انداخته است
پس بر آمر است که خلاص کند و یرا ازین ضرر * مسئله ۷ *
اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت و بعد از آن محصر
گردد پس دم احصار در ینصورت واجب می شود در مال
میت نزد طرفین رح بر خلاف قول ابی یوسف رح و بعد از آن
باید دانست که بعضی گفته اند که در صورت مذکوره دم مذکور
از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صله است مانند
زکات وغیره چه صله عبارت است از دادن مال بغیر عوض مال
چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که آن داده میشود از جمیع

مانند منت زیرا چه دین آن واجب شده است در مال میت بجهت حق
مامور پس آن دین شد و دین میت از جمیع مال ادا نموده
میشود * مسئله ۸ * اگر مامور بحج از جانب غیر بعد از
احرام جماع نماید پس دم بر مامور مذکور واجب میشود زیرا چه
این دم بسبب جنایت است و مامور مذکور باختیار خود جنایت
کرده است و مامور مذکور ضامن نفقه میشود برای آمر اگر جماع
بوده باشد پیش از وقوف بعرفات زیرا چه او بسبب جماع نمودن
پیش از وقوف بعرفات فاسد کرد حج را و مامور نبود مگر بحج
صحیح نه بحج فاسد نه آنکه اگر فوت شود حج بغیر اختیار او چه
در این صورت او ضامن نفقه نمیشود بجهت آنکه باختیار او حج
فوت نشده است و اگر جماع نماید بعد از وقوف بعرفات حج او
فاسد نمیشود ولیکن او در این صورت او ضامن نفقه نمیشود برای آمر
چه مقصود آمر در این صورت حاصل است ولیکن دم لازم می آید
بر مامور مذکور بر وجهیکه مذکور شد و همچنین واجب است
بر مامور بحج دم احصار که واجب میشود طریقه کفاره جنایات
بنابراینچه مذکور شد * مسئله ۹ * هرکه وصیت کرد
بآنکه حج نموده شود از جانب او پس وارثان او مقرر نمود نه

شخصي را براي آنكه حج نمايد انجا نب او و بعد ازان در راه
رسيد آنشخص بكوفه و مرد و يا ماليكه بوي داده بود براي حج
دزد برد آنرا حال آنكه آنشخص نصف آنها ل خرج نموده بود
پس درينصورت بايد كه شخص ديگررا مقرر نمايد كه او براي
حج رود از جانب ميت از خانه ميت و خرج او داده شود از ثلث مال
ميت كه باقي است و اينكه مذكور شد نزد ابي حنيفه رح است
و صاحبين رح گفته اند كه درصورت مذكوره وارثان ميت مذكور را
لازم است كه بفرستند شخصي را براي حج نمودن از جانب ميت
مذكور براي حج نمودن از جانب ميت مذكور براين وجه كه
آنشخص براي حج رود از مكانيكه مامور اول درانجا مرده است
وليكن نزد صاحبين رح خرج آن داده ميشود از ماليكه باقيمانده است
از ماليكه بمامور اول داده شده بود اگر ازان مال چيزي
باقيمانده باشد و اگر چيزي ازان باقي نمانده باشد
پس درينصورت وصيت مذكوره باطل ميگردد بنا برقياس اين
برصورتيكه موصي معين نمايد مقدار مال را براي حج و آن مال خرج شود
باقي نمانده چيزي درين صورت وصيت او باطل ميگردد پس
صاحبين را اينجا نيز چه معين نمودن موصي مقدار مال را براي حج

مانند معین نمودن موصی است ونزد ابی یوسف رح خرج آن داده میشود از ما ایکه باقیمانده است از ثلث جمیع مال میت که از ان خرج داود شده بود بمامور اول زیراچه ثلث جمیع مال محل نفاذ وصیت است ودلیل ابی حنیفه رح این است که قسمت نمودن وصی مال میت را وعلیحده نمودن مقداریرا از ان برای حج نمودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتیکه خرج نماید آنرا در وجهیکه مقرر نموده بود آنرا موصی زیراچه کسی خصم نیست دران مال تا قبض کند آنرا و در صورت مذکوره آنقدار مالکه آنرا بمامور اول داده بود وصی خرج نشد در وجهیکه موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال هلاک شود پیش از انکه علیحده نماید آنرا وصی برای خرج حج در ینصورت حج نموده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه باقی است همچنین درینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث مال میت که باقی است بعد از مردن مامور اول و بعد از خرج نمودن او مقداریرا که خرج کرد آنرا مامور اول باید دانست که اختلاف میان علمای ما در دو مقام است یکی در اعتبار ثلث مال دوم در مکانیکه از انجا برای حج رود مامور

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دلیل هریک بیان نموده شد و اما دلیل قول ابی حنیفه رح درمقام دوم پس آن این است که هر قدر سفر که مامور اول نموده بود در صورت مذکوره بسبب مردن او باطل گشت درحق احکام دنیا زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه می میرد انسان منقطع میگردد عمل او مگر سه چیز باقی میماند الی آخر الحدیث و یکی ازان سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در صورت مذکوره باقیست و او وصیت کرده بود باینکه حج نماینده از جانب او باینطور که شخصی را برای حج از وطن او فرستند پس چنان شد که در صورت مذکوره کسی برای حج نمودن از جانب او اصلا نرفته است و همین موافق قیاس است و وجه قول صاحبین رح درمقام دوم این است که آن مقدار سفر که مامور اول نموده بود باطل نگشتست بجهت آنکه خدا تعالی فرموده است که هرکه بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه هجرت نماید بسوی خدا و رسول خدا صلعم و بعد ازان بمیرد پس اجر او بر خدا است و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

هرچه در هر کجا طلب شد مقدار سفر مذکور پس اعتبار بوده و حواله شد وصیت مذکوره از مکانیکه رسیده بود دران مامور اول و این استحسان است و باید دانست که این اختلاف در صورت مذکوره مبنی است بر اختلاف آنها در صورتیکه انسان احرام حج بهاند برای خود و بعد از آن در مکانی رسیده بمیرد پس در بصورت ابوحنیفه رح میگوید که از جانب او حج بمروه مشود از خانه او یا بطوریکه شخصی را فرستاده میشود از خانه او تا حج بماید از جانب او و صاحبین رح میایند که فرستاده میشود شخصی را از مکانی که دران مرده است تا آن شخص حج بماید از جانب او * مسئله ۱ *
هرکه احرام حج بهاند از جانب پدر و مادر خود پس جائز است و در اکه مکرداند آنرا برای یکی از پدر و مادر پس در یراجه هرکه حج میبماید از جانب غیر بغیر امر وی پس جز این نیست که او میگرداند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب متعلق میشود بعد از ادای حج پس نیت هر دو پدر و مادر کیش از ادای حج بیهوده بود لغو است و بعد از ادای آن ثواب آنرا بهر کدام که بخواهد صحیح است بخلاف مامور بفرستاده حج

سابق مذکور شد والله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی هدی گوسفند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که ادنی هدی گوسفند است و بدانکه هدی بر سه نوع است یکی شتر دوم گاو سیوم گوسفند بجهت آنکه پیغمبر صلعم هرگاه گوسفند را ادنی هدی گردانیده پس معلوم شد که چیزی اعلی ازان خواهد بود و اعلی ازان گاو وشتر است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که برده شود بحرم برای ذبح بطریق عبادت و این معنی یافته میشود در هر سه نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی ازین سه نوع مذکور مگر چیزیکه اضحیه نمودن آن جایز است زیرا چه ذبح نمودن هدی عبادت است که تعلق دارد بریختن خون مانند اضحیه پس مختص خواهد شد هدی بچیزیکه مختص است باضحیه * مسئله ۳ * ذبح نمودن گوسفند جایز است در هر صورتیکه دم لازم می آید در حج مگر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت جنابت دوم اینکه جماع نماید بعد از وقوف بعرفات پس

در این صورت جایز نیست مگر بستر ماکار ما بر آنچه سابق
بیان نموده شد است * مسئلهٔ ۴ * کسیکه ذبح کند
هدی را پس جایز است و بر او خوردن گوشت آن هدی اگر
آن هدی نفل باشد یا هدی تمتع یا هدی قران زیرا چه
این هدی ها هدی نسک است پس جایز است و بر او خوردن
گوشت آن چه نیز اگر قربانی باشد کسی جایز است و بر او خوردن
گوشت آن پس نقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم خورده است گوشت
و شوربای هدی خود را بلکه مستحب است اما بر آنکه از گوشت هدی خود
چیزی نخورد بجهة آنچه مذکور شد از عمل پیغمبر صلعم و
شیخین مستحب است و بر آنکه تصدق نماید گوشت هدی خود را
بر وجهیکه بیان نموده شد است در تصدق نمودن گوشت
قربانی و جایز نیست و بر او خوردن گوشت هدی سوای هدی هاکه
مذکور شد زیرا چه هدی های دیگر برای کفاره جنایت است و
نقل صحیح آمده است که پیغمبر صلعم هرگاه منحصر شده بود
در حدیبیه و هدی ها فرستاده بود بدست ناجیهٔ اسلمی رض
فرموده بود بر آنکه تو و رفیقان تو چیزی از گوشت آن نباید
خورد * مسئلهٔ ۵ * ذبح کردن هدی نفل و هدی تمتع و قران

جایز نیست مگر در روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی متحقق میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یافته شود این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح کردن آن در ایام نحر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح کردن آن درین روز ها ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی تمتع وقران جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرموده است که بخورید ازان و بخورانید فقیر را و بعد ازان ادا کنید تفث خود ها را یعنی شرایط طرح را مانند حلق و رمی وغیره و ادای تفث مختص است بروز نحر و هدی تمتع وقران در تفث داخل است و بجهت آنکه این هر دو هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص بروز عید خواهد شد مانند اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر در هر وقت جایز است و شافعی رح گفته است که ذبح نمودن هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آنکه موشدی تمتع وقران زیراکه هدی تمتع وقران نزد ما جبر نقصان است ونزد شافعی رح ودلیل علمای ما این است که هدیهای دیگر سوای تمتع وقران برای کفاره جنایت است پس ذبح کردن آن مختص بروز عید نخواهد شد زیراکه آن هرگاه واجب شد است برای جبر نقصان پس تعجیل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان از ومرتفع شود بلا تاخیر بخلاف هدی تمتع وقران چه آن دم نسک است نه برای کفاره جنایت * مسئله ۶ * جایز نیست ذبح نمودن هدی شامگر درحرم بجهت آنکه خدا ایتعالی درقرآن مجید فرموده است دربیان جزای صید باید که هدی برسد بکعبه واین اصل است واز وی معلوم شدکه هر هدی هائیکه واجب شود برای کفاره جنایت آنرا تا بحرم باید برد وبجهت آنکه هدی نام چیزی است که برده شود بسوی مکانی ومکان آن حرم است چه پیغمبر صلعم فرموده است که منا همه مکان نحر است وراههای مکه همه مکان نحر است * مسئله ۷ * جایز است مرصاحب هدی راکه تصدق نماید گوشت آنرا بمساکین حرم وغیرحرم زیراکه تصدق نمودن عبادت معقول است یعنی موافق عقل است وصدقه دادن بهر فقیر عبادت معقول است وشافعی رح برخلاف این است

میگوید * مسئلهٔ ۸ * تعریف هدیها واجب نیست زیرا که هدی آشکاهی میدهد از بردن آن در حرم تا که عبادت حاصل شود بریختن خون در آن نه آشکاهی میدهد از تعریف آن پس تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن یافته نشده است و معهذا اگر تعریف نماید هدی تمتع را پس این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بروز عید است پس شاید که محرم نیابد کسی را که نگاه دارد آن را تا روز عید پس او بتعریف نمودن آن محتاج است و بجهت آنکه هدی تمتع نسک است پس بنای آن بر تشهیر و اشتهار است بخلاف هدیها یکه برای کفاره جنایت است زیرا چه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای آن سزاوار است * مسئلهٔ ۹ * شتر را نحر کردن افضل است و گوسفند و گاو را ذبح کردن زیرا چه چنین فهمیده می شود از قرآن مجید چه او تعالی فرموده است فصل لربک وانحر اعنی نماز بخوان برای پروردگار خود و نحر بکن و در تاویل آن گفته شده است که مراد شتران است و نیز فرموده است او تعالی

شتر ذبح کنید گاو را و نیز فرموده است او تعالی که
و فدینا آدم ابراهیم علیه السلام را بذبح عظیم و ذبح بالکسر
چیزیست که آماده باشد برای ذبح بالفتح و نیز بنقل صحیح آمده
است که پیغمبر صلعم نحر نموده است شتر را و ذبح نموده است گاو و گوسفند
را و بعد از ان باید دانست که اگر خواهد صاحب هدی نحر کند شتر را
باینطور که استاده دارد و سر را به بندد دست چپ آن را و نحر نماید
آنرا و اگر خواهد نحر نماید آنرا باینطور که بخواباند آنرا و نحر
نماید و این هر دو طور حسن است و لیکن همان طور اول
افضل است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بطور اول
نحر نموده است و همچنین اصحاب رض بطور اول نحر نموده اند
و نباید که گاو و گوسفند را ذبح نماید در حالیکه استاده
باشد زیرا که در حالت غلطانیدن گلوی آن که موضع ذبح
است واضح و روشن می شود و هم ذبح کردن در حالت
غلطانیدن آسان تر است به نسبت حالت قیام و ذبح نمودن گاو
و گوسفند سنت است* مسئله ۱* اولی این است که
صاحب هدی خود ذبح یا نحر کند آن را بشرطیکه ذبح نمودن
داند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در حجة الوداع

صد هدي روان كرده بود وازانجمله شصت وچند هدي را بدست مبارك خود نحر نموده بود وباقي علي رض را فرموده وبجهت آنكه ذبح نمودن هدي عبادت است وعبادت را بذات خود بجا آوردن اولي است چه دران زياده خشوع متحقق ميشود وليكن جائز باشد كه انسان نداند آنرا لهذا جائز داشته شد كه امر كند غير را بذبح نمودن آن* مسئله ۱۱ * بايد كه تصدق نمايد جل ومهار آنرا وبايد كه جزوي از اجزاي هدي بر ادن اجرت پاك كننده آن نده زيرا چه پيغمبر صلعم بعلي رض فرمود كه جل ومهار آنرا تصدق نما واجرت جزار را ازان مده * مسئله ۱۲ * هركه هدي نمايد شتر براو درا ثناي راه محتاج ومضطر شوه بسوي سوار شدن بران جائز است ويرا كه سوار شود بران واگر محتاج نباشد بآن بايد كه سوار نشود بران زيرا چه او آن هدي را خالص براي خدا گردانيده است پس سزاوار نيست ويرا كه چيزي از اجزا يا از منافع آن صرف نمايد براي ذات خود تا آن زمانكه برسد بمحل خود مگر آنكه محتاج شود بسوي سوار شدن بران بجهت آنكه مرويست كه پيغمبر صلعم ديد شخصي را كه در پس هدي خود

میبرد و میراند آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بران و تا رند
این است حدیث مذکور هرگاه محتاج بود بسوار شدن بران
پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بسبب آن نقصان شود
چیزی از هدی مذکور پس بر او ضمان نقصان آن لازم می‌آید
مسئله ۱۳ هدی اگر شیردار باشد پس باید که ندوشد
آنرا زیرا که شیر متولد است از آن پس باید که صرف بکند
آنرا برای ذات خود و باید که آب سرد بپاشد به پستان آن
حتی که شیر آن منقطع گردد و این عمل کفایت میکند وقتی که
زمانه ذبح بودن قریب باشد پس اگر بعید باشد آن وقت
جائز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جمع
شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد بآن و اگر صرف نماید آنرا
در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت
آنرا زیرا که ضمان آن شیر بر او واجب است *مسئله ۱۴*
اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در اثنای راه هلاک
گردد پس اگر آن هدی هدی نفل باشد بر او لازم نیست که بجای آن
هدی دیگر را هدی نماید زیرا که قربت و عبادت از متعلق شده بود
بهدیکه هلاک شد و هلاک شد در حق از ایشان بود است و آن ...

واگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی دیگر نهاید زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر یافته شود در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نهاید زیرا چه بسبب یکی معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرور است که دیگری اقایم مقام آن نهاید و آن معیوب را هر چه خواهد بکند چه آن از جمله مملوکات وی است * مسئله ١٥ * هدی نفل اگر در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن هدی شتر باشد باید که نحر کند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا بخون آن و ملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیا چه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم ناجیه اسلمی رض را و باید دانست که فایده رنگ کردن قلاده آن این است که بدانند مردمان که آن هدی است پس بخورند گوشت آنرا فقرا نه اغنیا و سر آن اینست که اذن خوردن گوشت هدی معلق است بشرط رسیدن آن بمحل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن آن پیش از رسیدن بمحل آن اصلا مگر اینکه تصدق بر فقیران افضل است از اینکه ضایع گذاشته شود آنرا برای

هدی آن ودرآن نوعی از عبادت است وشهرت آن مقصود است واگر آن
هدی هدی واجب باشد بجای آن دیگری را نهاید وآن
مذبوح را هرچه خواهد بکند چه آن از جمله مملوکات
وی است * مسئله ۱۹ * باید که قلاده ببندد در گردن هدی
نفل وهدی تمتع وقران زیرا چه این هدی ها هدی نسک است
وسبب قلاده بستن در گردن آن اشتهار آن میشود پس قلاده بستن
لایق آنست وباید که قلاده نه بندد در گردن هدی کیکه
بسبب احصار واجب میشود یا بسبب جنایت زیرا چه سبب
وجوب آن جنایت است پس ستر واخفای آن لایق است ودم
احصار برای جبر نقصان است پس ملحق خواهد شد بدمهائیکه
برای جبر نقصان است یعنی دمهائیکه برای جبر نقصان
جنایت واجب میشود وباید دانست که مراد از هدی درین
مسئله شتر است زیرا چه در گردن گوسفند قلاده بسته نمیشود
باعتبار عادت ونه قلاده بستن در گردن آن سنت است نزد
علمای ما چه در بستن قلاده در گردن آن فایده نیست چنانچه
سابق مذکور شد است والله اعلم

مسـائل متفرقه * مسئله ۱ * اهل

عرفات اگر وقوف بعرفات نمایند در روزی بگمان آنکه آن روز روز عرفه است و بعد ازان گواهی دهند قومی باینکه روز یکه وقوف بعرفات نموده اند آنجا روز عرفه نبوده بلکه آن روز روز عید بود پس درینصورت وقوف نمودن آنجا جایز و معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است که وقوف مذکور صحیح نباشد چنانچه اگر وقوف بعرفات نمایند بنا بر شهادت قومیکه آن را یوم ترویه میگویند و بعد ازان معلوم شود که آن روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جایز نیست زیراکه وقوف بعرفات عبادتیست مختص بمکان خاص و زمان خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه استحسان یکی این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکوره قایم شده است برنفی و بر چیزیکه تحت حکم قاضی داخل نمیشود زیراچه مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی مقبول نخواهد شد و دوم این است که درصورت مذکوره عموم بلوی است بجهت آنکه احتراز نمودن ازان متعذر است و

تدارک آن درصورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور است که اکتفا
نمود شود بوقوف عرفات مذکور در صورت اشتباه بخلاف
آنکه اگر وقوف عرفات نمایند بتاریخ هشتم ذی الحجه تدارک
آن درین صورت ممکن است فی الجمله بایطور که اشتباه را بیان
کرده در روز نهم وقوف نمایند چیزی که مؤخر شود از وقت خود نظیر
آن موجود است در شرع بخلاف تقدیم چیزی بر وقت آن چون
نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته شده است لهذا در
صورت اول گواهی دهندگان که وقوف عرفات واقع شده است
در روز عید گواهی مقبول داشته نمیشود چه این مؤخر است
از وقت بخلاف وقتیکه گواهی دهند باینکه وقوف عرفات
واقع شده است بتاریخ هشتم چه این مقدم واقع شده است
از وقت و باید دانست که فقها گفته اند که در صورت مذکوره
سزاوار است مر حاکم را که بسوی گواهی قوم مذکور گوش نکند
و متوجه نشود و نگویند قوم مذکور که حج مردمان تمام شد
و شما بروید بزیارت در رسیدن این گواهی حرجی نیست
و همچنین اگر وقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است بزعم امام
گواهی دهند قومی برؤیت هلال عید در روزیکه بحساب آن روز

تاریخ مذکور روز عرفه میشود پس در ینصورت نیز باید که گواهی
آنها را قبول نکند حاکم زیرا چه در ینصورت ممکن نیست امام را
که در بقیه شب وقوف نماید بعرفات مع اکثر مردمان پس در شنیدن
گواهی مذکور فتنه برپامی شود *مسئله ۲ * هرکه
رمی نماید در روز دوم جمره وسطی وثالث را وجمره اول را
رمی ننماید پس اگر او رمی نماید جمره اول را واعاده نماید
رمی جمره دوم وسیوم را پس آن حسن است زیراچه او رعایت
کرد ترتیب را که سنت است واگر همان اول را رمی ننماید
فقط کفایت میکند زیراچه او تدارک کرد متروک را در وقت
آن وجز این نیست که ترک کرد ترتیب را که مسنون است
و از ترک مسنون چیزی لازم نمی آید وشافعی رح گفتست
که این جایز نیست بلکه ضرور است که اعاده کل نماید زیراچه
رمی نمودن آن جمره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این
چنان است که سعی نماید میان صفا ومروه پیش از طواف نمودن
خانه کعبه یا ابتدا نماید در سعی نمودن از مروه نه از صفا ودلیل
علمای ما این است که رمی نمودن هر جمره عبادت علیحده
است پس جواز آن متعلق نیست بتقدیم بعض از آن بر بعض دیگر

بخلاف سعي نمودن ميان صفا و مروه زيراچه آن تابع طواف
است چه سعي مذكور كه تراست از طواف خانه كعبه و مقام
شده است از مضي كه مروه منتهاي سعي است پس ابتداي سعي بآن
متعلق نخواهد شد * مسئله ۳ * هر كه بطريق نذر واجب
كرده باشد بر خود حج را مانند طوري كه حج خواهد كرد پياده پس
لازم است و براكه سوار نشود تا آن زمان كه فراغت نمايد
از طواف زيارت زيراچه او التزام نموده است عبادتي را بصفت
كمال پس پياده صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر كند روزه
را بطريق تتابع پس صفت تتابع لازم ميشود و افعال حج منتهي
وتمام ميشود بطواف زيارت پس آن مختص تا آن زمان كه
طواف زيارت نمايد پياده خواهد رفت و اينكه مذكور شد
كلام در انتهاي پياده رفتن بود و اما كلام در ابتداي آن
پس آن اين است كه بعضي گفته اند كه از وقت
احرام پياده برود و بعضي گفته اند كه از خانه خود پياده برود
زيراچه ظاهراً مراد از همين است و اگر سوار شود دم لازم
مي آيد زيراچه بسبب سوار شدن نقصان واقع ميشود در آن
و مشايخ گفته اند كه سوار نشود مگر وقتيكه مسافت بعيد باشد

وبیاده رفتن شاق باشد براو واکره مسافت قریب باشد وپیاده
رفتن شاق نباشد براو بلکه عادت او باشد پس سزاوار این است
که سوار نشود * مسئله ۳ * در بعضی نسخه جامع
صغیر مذکور است که هرکه بفروشد کنیز راکه احرام
نموده است باذن او پس میرسد مشتری راکه حلال کرداند
آن کنیز را بجماع کنند آنرا وزفر رح گفتست که این نمیرسد
او را زیراچه کنیز مذکوره عقد احرام نمود است پیش از انکه
مشتري مذکور مالک آن شود پس او را نمیرسد که احرام آنرا
فسخ نماید چنانچه اگر خرید کند کسی کنیز راکه منکوحهٔ کسي
است نمي رسد او راکه فسخ نماید عقد نکاح آن را و دلیل
علمای ما این است که مشتری قایم مقام بایع است وبایع را
جایز بود که حلال میگرداند آنرا پس همچنین میرسد مشتري
را نیز ولیکن بایع را حلال کردانیدن آن مکروه است زیراچه
در آن خلاف وعده لازم می آید واین معنی یسافته نمیشود در
حق مشتری بخلاف نکاح چه بایع را نمیرسد که فسخ آن
نماید وقتیکه آن نکاح منعقد شده باشد باذن او پس همچنین
مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا وبعد ازان بدا

مراتکاه در صورت مذکوره مشتری را میرسد که حلال کرداند
آن کنیز را پس نمیرسد ویرا که رد کند آن کنیز را بسبب عیب احرام
نزد علمای ما و نزد زفر رح میرسد او را که رد نماید آن را بسبب عیب
مذکور زیرا چه نزد زفر رح نمیرسد او را که حلال کرداند آن را و
جماع کند و بدانکه در بعض نسخه آن مذکور است که میرسد مشتری
را که حلال کرداند آن کنیز را یا جماع کند آن را و این نسخه
دلالت میکند بر اینکه حلال کرداند آن را بمجامعت چه مجامعت
خالی نمی باشد از اینکه مقدم از ان مس یا بوسه یافته شود و بعد آن
تحلل متحقق میشود و نسخه اول دلالت میکند بر اینکه اول آن را
حلال کرداند بغیر مجامعت چون بریدن موی و تراشیدن
ناخن و بعد از ان جماع کند ویرا اولی همین است چه در وی تعظیم
امر حج است والله اعلم   تمام شد جلد اول ترجمه هدایه

